بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد دهم

شامل سوره‌های صافّات، ص، زمر، غافر، فصّلت و شوری

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی صافّات

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره از سوره های مکّی است که نام آن «**صافّات** = به صف ایستادگان» برگرفته از اوّلین آیه می‌باشد. آیات سوره نسبتاً کوتاه، ولی پُر مغز و پُر محتوا است. در آغاز، از فرشتگان و اطاعت آنها از فرامین خدا سخن رفته و از اینکه آنها مانع از نفوذ ارواح ناپاک به ملکوت إلهی هستند. در مرحله‌ی بعد ازکافران وانکارآنها نسبت به معاد سخن می گوید و بحثی درباره‌ی بهشت و جهنّم دارد. بخش دیگر سوره درباره‌ی پیامبران بزرگ إلهی است و از مجاهدات آنها سخن به میان می‌آورد. نهایتاً با شرک و عقاید جاهلانه‌ی مشرکانِ مکّه که به خویشاوندی خدا با جنّیان و فرشتگان اعتقاد داشتند، برخورد نموده اینگونه افکار غلط را به اصلاح می‌برد و سرانجام به پیروزی جبهه‌ی حقّ بر باطل تأکید داشته سوره را با تسبیح خدا به پایان می‌رساند. با توجّه به مباحث فوق آیات سوره را می‌توان در نُه بخش به قرار زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ١ تا ١٥) ؛ **ملکوت إلهی، حفاظت از وحی انبیاء و قدرناشناسیِ منکران**

بخش دوّم (آیات ١٦ تا ٣٩) ؛ **منکران در صحنه‌ی آخرت**

بخش سوّم (آیات ٤٠ تا ٧٤) ؛ **نیکوکاران در بهشت و مقایسه‌ای با احوال دوزخیان**

بخش چهارم (آیات ٧٥ تا ٩٨) ؛ **اشاراتی به ماجرای نوح**ع **و ابراهیم**ع

بخش پنجم (آیات ٩٩ تا ١١٣) ؛ **آزمایش بزرگ**

بخش ششم (آیات ١١٤ تا ١٣٢) ؛ **ذکری از انبیاءِ بنی اسرائیل**

بخش هفتم (آیات ١٣٣ تا ١٤٨) ؛ **نگاهی به ماجرای لوط**ع **و یونس**ع

بخش هشتم (آیات ١٤٩ تا ١٦٠) ؛ **تخطئه‌ی مشرکان**

بخش نهم (آیات ١٦١ تا ١٨٢) ؛ **کلام آخر با اهل شرک.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(ملکوت إلهی، حفاظت از وحی انبیاء و قدرناشناسی منکران)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱←۳) وَٱلصَّٰٓفَّٰتِ صَفّٗا . فَٱلزَّٰجِرَٰتِ زَجۡرٗا . فَٱلتَّٰلِيَٰتِ ذِكۡرًا .

« **سوگند به آنان که در صف‌ّاند صفی** (با شکوه آماده‌ی فرمان) » « **و سوگند به بازدارندگان، بازداشتی** (استوار) » « **و سوگند به آن تلاوتگران ذکر** (إلهی) »،

در آغاز سوره سه سوگند یاد شده و سپس (در آیه‌ی٤) به یگانگی خدا به عنوان «جواب قسم» تصریح گردیده است.

در این‌که مقصود از «**صافّاتِ** = صف زدگان» و «**زاجِرَاتِ** = بازدارندگان، دفع‌کنندگان» و «**تالِيَاتِ** = تلاوت کنندگان» در آیات فوق چیست، مفسّران اقوال مختلف آورده‌اند. امّا غالب مفسّران ازجمله طبری، عقیده دارند که سوگندهای آغازین سوره سوگند به فرشتگان إلهی است که همچون افراد به صف، در نظم و انضباط کامل بوده آماده‌ی اجرای فرمانند[(۱)] و هرگونه دخالت ناپاک را از فرامین خدا دفع می‌کنند و بر انبیاءِ خدا اخبار وحی إلهی را چنانکه صادر شده، می‌رسانند[(۲)] و آیات حق را بر آنها تلاوت می‌کنند.

---

(۱) ـ چنانکه در آیات ۱۶۶←۱۶۴همین سوره‌ی صافّات فرموده **وَ مَامِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ . وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ . وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ** = «هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست، مگر مقام (و وظیفه‌ای) معلوم دارد» «و مائیم که به صف (آماده)ایم» «و مائیم که (خدا را) تسبیح گوییم».

(۲) ـ با این قسم ها خداوند درحقیقت این‌معنا را می‌رساند که خدای جهان، عالم را سرخود رها نکرده و اگر بنا به حکمتش اجازه‌ی ورود به نیروهای شرّ داده، نیروهای تابع فرمانش مانع از دخالت شیطان در پیام او و به پیامبرانش می‌باشند. هرچند که این سخن محسوس نیست، ولی معقول است زیرا خدایی‌که ظاهر جهان را آراسته و نیروهای جذب و دفع درآن نهاده، باطن عالم‌را نیز ازچنین نظامی برخوردار کرده‌است. به عبارت دیگر وحی به پیامبران حراست شده و خدای یگانه در امر هدایت خویش به انسان‌ها، اجازه‌ی هرج و مرج نمی‌دهد (این موضوع درمورد «وحی به پیامبران» تصریح شده ولی درمورد الهاماتی که به کاهنان و امثال ایشان می‌شود، معلوم نیست که آن الهامات به دخالتهایی ازجانب نیروهای شرّ آلوده نباشند).

(۴ و ۵) إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ . رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ ٱلْمَشَٰرِقِ .

« که همانا معبود شما یکتاست » « خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آندوست و خداوند مشرق‌ها »،

آیات فوق، جواب قسم در آیات پیشین است. خداوند به نیروهای تابع فرمانش که وحی اورا به پیامبرانش می‌رسانند ، سوگند یادکرده که برای انسانها معبودی جُز او ـ که آفریننده‌ی آسمانها و زمین است ـ نیست. به عبارت دیگر می‌فرماید معبود شما مردم یکی، و او همان خدای طبیعت است. می‌توان گفت که میان سوگندها و جواب آنها، احتمالاً رابطه و پیوندی هست. یعنی حفاظت فرشتگان از پیام‌های خدا و طرد شیاطین دلیل بر آنستکه قوای شرّ، استقلال و اصالت ندارند و مبدءِ عالَم یکی است و نیروهای شیطانی، عارضی هستند و نسبت به دخالت خود در نظام وحیانی و هدف‌های إلهی، شکست می‌خورند.

اینکه در مقطع آیه‌ی ۵ از «**رَبُّ الْمَشارِق** = خدای مشرق‌ها» سخن رفته، طبری می‌گوید «**رَبُّ الْمَشارِق**»، خدای مغارب نیز هست زیرا هر مشرقی، مغرب افق دیگر است و برعکس، چنانکه از سوگند «**بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ** = به خداوند مشرق‌ها و مغرب‌ها» نیز در قرآن سخن رفته است» (معارج/۴۰). بنابراین به قول طبری حذف «مغرب» ، از جهت خلاصه‌گویی بوده است. امّا ازسوی دیگر مشرق، با طلوع خورشید، از آنجا که جهان را (همچون وحی به پیامبران) روشن می‌سازد، از أهمّیّت ویژه‌ای برخوردار است.

همچنین شایان توجّه این‌که «**مَشارِق**» جمع «مَشرق» بخش خاوری کره‌ی زمین است. بنابراین منظور از «مشارق» نقاطی از افق می‌تواند باشد که هر روز از سال خورشید، از نقطه‌ی خاصّ ـ غیر از نقطه‌ی روز پیشین و پس از آن ـ سربرمی‌آورد و بر زمین پرتو می‌افکند. بنابراین با توجّه به حرکت زمین، افق مشرق را می‌توان به ۳٦۵ جزء (به تعداد روزهای سال) تقسیم کرد که در هر روز خورشید از یکی از آن درجات طلوع می‌کند.

(۶و۷) إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِزِينَةٍ ٱلْكَوَاكِبِ . وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَٰنٍ مَّارِدٍ .

« همانا ما آسمان نزدیکتر را به زینت ستارگان آراستیم » « و آن را از (شرّ) **هر شیطان سرکشی محفوظ داشتیم »،**

به دنبال آیات قبل‌که سخن از باطن (آیات ۳←۱) و ظاهر(۵ و۴) آسمان رفت، این مطلب را طی آیات فوق وآیات بعد، تعمیم داده‌است.

مفسّران عقیده دارند که واژه‌ی «**دُنْیا**» در آیه‌ی شریفه نه کلمه‌ای در برابر «آخرت»، بلکه صفت آسمان و مؤنّثِ «اَدْنیٰ» می‌باشد که به معنی «نزدیکتر» آمده است. بدین‌ترتیب منظور از «**السَّمَاءَ الدُّنْیَا**» نزدیکترین فضایی است که با زمین رابطه داشته و ستارگان درخشنده در آن مشاهده می‌شوند. مؤیِّد این نظر آنکه واژه‌های «**سَماء**» و «**دُنْیا**» هردو، با «الف» و «لام» آمده و به صورت صفت و موصوف می‌باشد و اگـر مقصود آسمانِ

گیتی در برابر آسمان آخرت می‌بود، انتظار می‌رفت که می‌فرمود «**سَماءَ الدُّنْیا**».[۱]

پس از آنکه سخن از زیبایی و آراستگی آسمان ظاهر رفت، به ملکوت آسمان و وجه باطنی آن اشاره رفته و می‌فرماید از نفوذ شیاطین و ارواح ناپاک حفظ شده است.[۲] درمورد «**شَیْطانٍ مارِدٍ** = شیطان سرکش» که در متن آیه آمده، شایان توجّه است که شیطان، اصولاً متمرّد و سرکش می‌باشد و بنابراین ذکر صفت «**مارِدٍ**» از باب تأکید است.

آیه‌ی شریفه می‌رساند که در باطن آسمان جریان دیگری درکاراست و آنجا که مأوای فرشتگان می‌باشد از نفوذ شیاطین حفظ شده است. مقصود اینکه جهان باطنی نیز به مانند جهان ظاهری، از نظام و آرایشی برخوردار است ولی آنجا که جایگاه فرشتگان و وحی به انبیاء ـ مشعلداران هدایت بشرند ـ خدای عالم اجازه نمی‌دهد دستخوش نفوذ شیاطین و ارواح ناپاکی گردد که به نیّت گمراهی خلق در تلاشند.[۳]

---

(۱) ـ البتّه عدّه‌ای از تعبیر «**السَّماءَ الدُّنْیا**» نتیجه گرفته‌اندکه آنچه بشر در فضا رصدکرده و می‌بینند، تماماً آسمان نزدیکتر است و آسمانهای دورتر به‌کلّی از نگاه و رصد آدمی دورند. ولی این‌قول با آیات دیگر سازگار نیست چنانکه می‌فرماید «**أَ لَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سمواتٍ طِبَاقا** = آیا ندیدیدکه خدا چگونه هفت آسمان را بالای هم آفریده است» (نوح/۱۵) که نشان می‌دهد آسمانهای دورتر نیز می‌توانند توسط انسان مشاهده گردند. بنابراین مقصود از زینت یافتن آسمان نزدیکتر به ستارگان، این‌است که ستارگان درخشنده و روشنی (که در واقع هریک کره‌ی مستقلّی به نوبه‌ی خود می‌باشد) در این آسمان دیده می‌شوند که مایه‌ی آراستگی و حَظِّ بصر بینندگان است نه آنکه در آسمانهای دورتر هیچ ستاره‌ای نباشد؛ البتّه هست، ولی به علّت نامرئی بودن، زینت زمین به شمار نمی‌آیند.

(۲) ـ به عبارت دیگر از دیدگاه قرآن، عالم وجود دارای ابعاد مختلفی است که ما انسانها در یک بُعد آن بسرمی‌بریم. و سوای انسان، خداوند دارای مخلوقات متفکّر و مختار دیگری است که از نظرگاه ما پنهان و در بُعد متفاوتی از عالم بسرمی‌برند. از اینان، به «جنّ = موجود پنهان» تعبیرشده که برخی راه صلاح می‌روند و برخی شرور و بدکارند (جنّ/۱۴). شیطان و لشکریانش از همان طایفه‌اند (کهف/۵۰) که بنا به قرآن، هیچ تأثیری در سرنوشت آدمیان ندارند مگرآنکه وسوسه کنند (ابراهیم/۲۲ و ناس/۴). بُعد دیگری از عالم که از آن به «ملکوت» تعبیرشده، مأوای فرشتگان است که نیروهای تابع فرمان خدا و موظّف به وظایفی هستند که در آیات مختلف از آن یاد شده است و عنداللّزوم ممکن است به إراده‌ی إلهی، شکل و صورت پذیرفته (انتقال انرژی به ماده) و در هیئت انسان، در بُعد زندگانی ما حضور یابند (هود/ ۶۹ تا۸۱ ـ ذاریات ۲۴ تا۲۸).

(۳) ـ بنا به آنچه درسوره‌ی شعرا آمده مشرکین مکّه عقیده داشتند که وحی به پیامبر اسلام، وحی شیطانی است و چنانکه امروزه نیز مستشرقانی چون «گلدزیهر» گفته‌اند پیامبراسلام دروغ نمی‌گفت و واقعاً معتقد بود آیاتی‌که می‌خواند وحی خداست ولی آن آیات درحقیقت، خیالات خودش بود. خداوند در پاسخ اینان می‌فرماید قرآن، خیال نیست و شیاطین آن را نازل نکردند و چنین کتابی سزاوار شیاطین نمی‌باشد و آن ارواح ناپاک توان این کار را نداشته از شنیدن اخبارآسمانی و إلهی برکنارند (شعراء/۲۱۰ تا ۲۱۲).

(۸←۱۰) لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلْمَلَإِ ٱلْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ . دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ . إِلَّا مَنْ خَطِفَ ٱلْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُۥ شِهَابٌ ثَاقِبٌ .

« **آنها** (شیاطین متجاوز) **نمی‌توانند به** (سخنان) **آن گروه برتر** (فرشتگان) **گوش فرادهند و از هرطرف تیربار می‌شوند** » « **تا دور شوند و برایشان** (در آخرت) **عذابی همیشگی است** » « **مگر آن‌کس که به یکباره** (خبری را) **برباید که** (در آن‌صورت) **شهابی درخشنده و شعله‌ور از پی او می‌تازد** »،

فرشتگان (منظور از «**مَلَإِ أَعْلَى** = گروه برتر» فرشتگان می‌باشد) حامل پیام‌ها و فرامین إلهی هستند چه وحی به پیامبران باشد و چه مأموریّتهای دیگری که در این عالم به عهده دارند. آیه‌ی شریفه ـ به‌دنبال آیه‌ی قبل که فرمود جایگاه فرشتگان از نفوذ شیاطین محفوظ می‌ماند ـ می‌فرماید چنانچه آن ارواح ناپاک بخواهند به مأوای فرشتگان نزدیک شده از مذاکرات آنها آگاه شوند، از هر سو ـ با شهاب‌هایی ـ رانده و دور خواهند شد (جنّ/ ۸ و۹). به عبارت دیگر می‌فرماید منطقه‌ی ملکوتی جهان قرق است و قابل نفوذ هیچ موجودی جُز فرشتگان نیست و اگر احیاناً یکی از شیاطین بخواهد به آن منطقه راه یابد، با شهابی طرد می‌شود[1]. (واژه‌ی «**دُحُور**» درآیه‌ی شریفه به معنی «طرد و دفع» است و طبری مقصود از«**مَلَأ**» را جماعت ملائکه دانسته است).

(۱۱) فَٱسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَآ إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِينٍ لَّازِبٍ .

« **پس از آنها** (کافران) **بپرس آیا ایشان از حیث خلقت نیرومندترند یا کسانی که** (درملکوت آسمانها) **آفریدیم** (و در حفظ نظام باطنی جهان آنها را موظف ساختیم) **همانا ما آنان** (کافران) **را از گِلی چسبنده آفریدیم** »،

به دنبال سخن از ملکوت و عالم فرشتگان، در نفی منکران مغرور (که معمولاً خودرا برترین و برجسته‌ترین مردمان می‌دانند!) می‌فرماید از ایشان بپرس آیا شما قدرتمندترید یا آن نیروهایی‌که خدا آنها را در ملکوت أعلیٰ آفرید؟ شما از عناصری فراهم آمده‌اید که در گِلی چسبناک بوده است. پس اینهمه غرور و طغیان در برابر آفریدگارتان برای چیست؟ (ممکن است دراینجا اشاره به خلقت اولیّه‌ی انسان باشد).

(۱۲←۱۵) بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ . وَإِذَا ذُكِّرُواْ لَا يَذْكُرُونَ . وَإِذَا رَأَوْاْ ءَايَةً يَسْتَسْخِرُونَ . وَقَالُوٓاْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ .

« **بلکه تو** (از عجایب قرآن) **به شگفت رفته‌ای و آنها** (منکران) **استهزاء می‌کنند** » « **و چون پند داده شوند**

---

(۱) ـ دراینکه چگونه شیاطین با شهاب ها از عالم ملکوت دفع می‌شوند ، تفسیر المیزان می‌گوید موضوع از باب تمثیل در آیه‌ی شریفه آمده است. امّا دلیلی بر تعبیر المیزان نیست. زیرا **اوّلاً** معلوم نیست شهاب‌هایی که شیاطین را می‌رانند دقیقاً از همان نوع شهاب‌هایی باشند که ما گاهی در فضا می‌بینیم زیرا هر بُعد عالم قوانین خاصّ خود را دارد. **ثانیاً** چنانچه همانگونه شهاب ها نیز منظورنظر باشند، ممکن است امواج زیان‌آوری برای شیاطین ایجاد کنند که آن امواج شیاطین را دفع نمایند.

پند نمی‌گیرند» «**و هرگاه آیتی ببینند به ریشخند می‌پردازند**» «**و گویند: این جُز جادویی آشکار نیست**»، آیات شریفه مُشعر بر آن است که پیامبر^ص^، باتوصیفی که از ابعاد گوناگون عالم به وسیله‌ی وحی دریافت می‌داشت، به شگفت می‌رفت[۱] ولی منکران که جُز به جهان محسوس به چیزی باور نداشته، به قول معروف مدار فکرشان فقط تا سرحدّ نوک بینی‌شان می‌بود، به استهزاء و ریشخند می‌پرداختند. می‌فرماید اینگونه مردمان کوته‌بین، چنانند که چون به چشم خود معجزه‌ای‌هم (از سوی پیامبر^ص^) ببینند در افکار خود تجدیدِ نظر نمی‌کنند بلکه گویند این، سحری آشکار است! و روحیّه‌ی غالب بر آنها توجیه‌گری و مادّه‌گرابی است.

---

(۱) ـ معلوم است وقتی شخص از سخنانی به شگفت می‌رود، آن سخنان نمی‌تواند از خود او سرزده باشد.

بخش دوّم

(منکران در صحنه‌ی آخرت)

(۱۶و۱۷) **أَءِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ . أَوَ ءَابَآؤُنَا ٱلْأَوَّلُونَ .**

«**آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان‌هایی شدیم؛ آیا به راستی برانگیخته می‌شویم؟**» «**و همین‌طور پدران پیشین ما؟**»،

آیات شریفه دنباله‌ی آیات قبلی درگزارش انکارهای مشرکین است[۱]. قبلاً فرمود که مردم مشرک، از معجزات پند نمی‌گیرند ومی‌گویند سحراست وحال می‌فرمایدکه آنها معاد را نیز باور ندارند و متعجّبانه و از سرِ انکار می‌پرسند که آیا ما و حتّی پدران پیشین ما، بعداز سالها که از مرگمان گذشت و خاک واستخوان شدیم، باز زنده می‌شویم ؟ این‌گونه انکارها را درمورد معاد، قرآن مکرّر به شیوه‌ی «استدلالی» پاسخ گفته است، چنانکه می‌خوانیم «**قالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِى أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ** = گفت چه کس استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند ؟ بگو: همو که اوّل بار آنهارا آفرید» (یاسین/۷۹ و۷۸). امّا درسوره‌ی صافّات به نحو دیگری با منکران معاد برخورد کرده صحنه‌ی قیامت را در آیات بعد مجسّم می‌سازد (همزه‌ی آغازین در «**أَوَ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ**» همزه‌ی استفهامی است که بر سر واو عطف آمده است).

(۱۸) **قُلْ نَعَمْ وَأَنتُمْ دَاخِرُونَ .**

«**بگو: آری** (برانگیخته می‌شوید) **درحالی‌که خوار** (و ذلیل) **باشید**»،

خطاب به منکران می‌فرماید که مطمئن باشید (هم شما و هم پدرانتان) بعد از مرگ زنـده می‌شویـد و در آن‌موقعیّت همه‌ی این انکارهای مستکبرانه نسبت به قیامت و معاد، از شما رخت برخواهد بست؛ و خوار و حقیر خواهید بود زیرا گرفتار نتایج سوءِ کردار خود خواهید شد.

(۱۹) **فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ .**

«**و جُز این نیست که آن** (آغاز قیامت) **نهیبی به یکباره باشد** و **آنگاه ایشان** (صحنه‌ی رستاخیز را) **می‌نگرند**»،

قرآن در سوره‌های مختلف فرموده که قیامت دفعتاً و با صیحه‌ای فرا می‌رسد (یاسین/۵۳). اینجا نیز می‌فرماید

---

(۱) ـ اینگونه آیات که امثال فراوان دارد، نشانگر دعوت قرآن به آزاداندیشی است. منطق مخالف را می‌آورد و به آن پاسخ می‌دهد و نمی‌گوید «**الْباطِلُ يَمُوتُ بِتَرْكِ ذِكْرِهِ** = سخن از باطل مگویید که خود به خود می‌میرد». حامیان این منطق نمی‌فهمند که هیچ فکری نمی‌میرد، مگر آنکه با فکر دیگر شکست بخورد . قرآن به ما می‌آموزد که سرکوبگری فکر بی‌فایده است، بلکه هر باطلی را هم باید اجازه‌ی طرح داده به آن پاسخ داد.

که مردگان همگی با بانگی برمی‌خیزند و آن‌صحنه‌ی موعود را پیش روی خواهند داشت. به بیان دیگر آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که کافی است برای دوّمین بار در صور دمیده شود (زُمَر/٦٨ و یاسین/توضیح آیه‌ی۵۳) و آنگاه جمله‌ی مردگان زنده شده در عرصه‌ی قیامت حاضر می‌شوند و بدکاران مات و مبهوت، صحنه‌ی محشر را به چشم خود خواهند دید (مقصود از «**فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ**» این است که به بعثتی که آن را دروغ می‌پنداشتند ـ هاج و واج ـ می‌نگرند).

(۲۱ و۲۰) **وَقَالُواْ يَا وَيْلَنَا هَٰذَا يَوْمُ ٱلدِّينِ . هَٰذَا يَوْمُ ٱلْفَصْلِ ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ .**

« **و منکران گویند: ای وای بر ما! این روز جزاست** » « (آری) **این همان روز داوری است که شما تکذیبش می‌کردید** »

همه‌ی منکران در آن‌موقعیّت قیامت مبهوت می‌شوند که آری، آنچه پیامبران می‌گفتند راست بود و حال ما شاهد این روز هستیم! و خدا گوید این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد و استکبارهایتان نمی‌گذاشت که حقّانیّت آن را درک کرده تصدیق کنید. «**يَوْمُ الْفَصْل**» = روز جدایی» به مفهوم روز جدایی حق از باطل یا روز داوری که صالحان از ناصالحان متمایز می‌گردند، همان روز قیامت است.

(۲۳و۲۲) **ٱحْشُرُواْ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُواْ يَعْبُدُونَ . مِن دُونِ ٱللَّهِ فَٱهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ ٱلْجَحِيمِ .**

« (آنگاه گوییم) **آنها را که ستم می‌کردند با همتایانشان گرد آورید و** (همچنین) **آنچه را که بندگی می‌نمودند از غیرخدا؛ پس آنها را به مسیر دوزخ رهنمون گردید** »

مشخّص است که اساس جهنّمی شدن افراد، به خاطر ستمی است که روا می‌داشته‌اند. به‌عبارت دیگر زندگانیِ همه‌ی منکران خدا وآخرت، توأم با ستم‌هایی است که آن ستم‌ها گریبانشان را در قیامت می‌گیرد. بنا به آیه‌ی شریفه، همه‌ی اهل جهنّم (منکران، مشرکان، مرادها و مریدها[۱]) به روز رستاخیز، ابتدا در یک صف گردآوری شده و سپس سوی منطقه‌ی عذاب هدایت می‌شوند. مقصود از واژه‌ی «**أَزْوَاجَهُمْ** = همتایان آنها» در ارتباط با «**ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا** = کسانی‌که ستم کردند» اشخاصی هستند که همدست و همکار ستم‌پیشگان در دنیا بوده‌اند.

(۲۴) **وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْـُٔولُونَ .**

« و(لی قبلاً) **متوقّفشان سازید که باید آنها بازخواست شوند** »،

---

(۱) ـ عبارت «**ما كانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ الله** = آنچه را که غیرخدا می‌پرستیدند» به معنی کسان و شخصیّت هایی است که غیر خدا پرستش و بندگی می‌شدند و بت‌ها سمبل آنها بودند یا افراد گمراهی در محیط که مردمان را به سلطه‌ی فکری و مریدی محض می‌گرفتند. زیرا **اوّلاً** لفظ «**ما** = آنچه» به‌معنی «کسان» هم در قرآن آمده است چنانکه می‌فرماید «**لاتَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النّساء** = با کسانی از زنان که پدران شما با آنها ازدواج کردند ازدواج نکنید» (نساء/۲۲) **ثانیاً** آیات بعد درگفتگوی جهنّمیان با یکدگر می‌رساند که « **ما كانُوا يَعْبُدُون**» اشخاص بودند.

یعنی راهیان جهنّم قبل از دخول به عالم عذاب، محاکمه خواهند شد. و آیات بعد شرح شمّه‌ای از آن محاکمه است. البتّه ستم‌ها یا گناهان دنیوی افراد را، خداوند همه را می‌داند و بر خود آن افراد نیز ـ در آن شرایط ـ مبرهن خواهد بود، چنانکه فرموده «**وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا** = (روزی‌که آنها) هرآنچه کرده‌اند حاضر بینند» (کهف/٤٩). بنابراین در محاکمه‌ی گنهکاران در آخرت از گناهان آنها سؤال نمی‌شود، همانگونه که فرموده «**فَيَوْمَئِذٍ لَايُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَ لَا جَانٌّ** = در آن روز، هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود» (رحمان/۳۹). از این‌رو نحوه‌ی محاکمه ـ چنانکه آیات دیگر می‌نمایند ـ همان نشان دادن اعمالشان به آنها (**لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ** ـ زلزال/٦) و سپس اعتراف آنان (**فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ** ـ ملک/۱۱) و توبیخ ایشان است.

(۲۵) مَا لَكُمْ لَاتَنَاصَرُونَ .

« **شما را چه شده است که یاری یکدیگر نمی‌کنید؟** »،

سؤال از مریدهاست. همه‌ی آنها که غیرخدا را برای خود در دنیا، سروران و تکیه‌گاه ها تصوّر داشتند و مرادهایی که به اطاعت محض و عبودیّت مریدانشان راضی بودند. می‌فرماید پس چرا امروز به دادِ هم نمی‌رسید و مرادها دست مریدانشان را نمی‌گیرند تا بر طبق وعده‌هایی‌که در دنیا می‌دادند، از این مهلکه خلاصشان سازند؟

(۲۶) بَلْ هُمُ ٱلْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ .

« **بلکه امروز آنها از درِ تسلیم درآمده‌اند** »،

یعنی امیدهای واهی همه قطع شده و افراد متوجّه پوچی پشتوانه‌هایی که در دنیا برای خود تصوّر داشتند می‌شوند. متعاقباً مکالمات مریدها و مرادها را در آن موقعیّت ذکر می‌کند.

(۲۷و۲۸) وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَآءَلُونَ . قَالُوٓاْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ ٱلْيَمِينِ .

« **و برخی‌شان بر برخی دگر پرسش‌کنان روی می‌آورند** » « (مریدان مرادها را) **گویند: شما از راست** (حقّ به‌جانب) **سوی ما می‌آمدید** »،

طبری می‌گوید واژه‌ی «**يَـمِين**» به‌معنی «قدرت و قوّت» می‌آید و در تفسیر آیه‌ی شریفه ازقول مفسّران قدیم چون مجاهد و قتاده آورده که آنها می‌گفتند مفهوم «**تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِين**» در آیه‌ی شریفه این است که «شما حقّ به‌جانب به سراغ ما آمدید و با اطمینان وقدرت سخن می‌گفتید». (مثلاً می‌گفتند بعد از این جهان خبری نیست یا با توسّل و نذورات برای فلان بت یا مقام، گناهانتان بخشوده شده نگرانی نخواهید داشت).

(۲۹) قَالُواْ بَل لَّمْ تَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ .

«(مرادها) **گویند:** (نه) **بلکه شما مؤمن نبودید** »،

یعنی، تقصیر ما نبود، شما مریدان، خودتان ایمان درستی نداشتید که تحت تأثیر حرف‌های ما قرارمی‌گرفتید!

(۳۰) وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ بَلْ كُنتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ .

« و ما را بر شما هیچ سلطه‌ای نبود، بلکه شما خود گروهی سرکش می‌بودید »،

یعنی ما ـ مرادها ـ شما مریدان را به زور سوی خود نمی‌آوردیم، بلکه شما خود به قول معروف «ریگی در کفشتان بود» (و إلاّ چرا دیگران سراغ ما نیامدند؟)

(۳۱و۳۲) فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَآئِقُونَ . فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ .

« **پس** (امروز) **سخن** (فرمان) **خداوندمان بر ما سزاوار گشت؛ همانا ما چشندگان** (عذاب)**ایم** » « **و ما شما را گمراه کردیم زیرا خود گمراه بودیم** »،

مقصود این‌است که مرادها مردمان عالِم و آگاهی نبودند و صرفاً به قصد جمع‌آوری مریدو کسب موقعیّتی در جامعه، سخنانی به هم می‌بافتند (چنانکه همواره چنین بوده وآنها که افراد را به اطاعت ومریدی خویش فرا می‌خوانند؛ اگر علم و آگاهی داشته از مسئولیّت وجدانی برخوردار بودند، چنین نمی‌کردند). مقصود از «**قَوْل**» در آیه‌ی شریفه، فرمان إلهی مبنی بر عذاب همه‌ی کسانی است که با پذیرش وساوس شیطان، به سوی بندگی غیر خدا و گناهان می‌روند، چنانکه می‌خوانیم «**قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَ مِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ** = (خدا) فرمود: حق (از من) است و حق را می‌گویم (که) همانا جهنّم را از تو (ای شیطان) و از هرکس از آنان که تو را پیروی کند ـ از همگیشان ـ پُر خواهم کرد» (ص/۸۵ و ٨٤).

(۳۳و۳۴) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي ٱلْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ . إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِٱلْمُجْرِمِينَ .

« پس آن‌روز ایشان در عذاب، شریک یکدیگرند همانا ما با بزهکاران چنین کنیم »،

با توجّه به آنچه درآیات پیشین آمد، می‌فرماید به روز رستاخیز، دل‌سپردگان به غیر خدا و مرادهایی که به این دل‌سپردگی راضی بودند، هردو دسته ـ بنا به ستم‌هایی‌که روا داشته‌اند ـ عذاب خواهند شد. و خداوند در برابر مجرم و غیرمجرم بی‌تفاوت نیست، بلکه مجرمان را به سزای اعمال خود می‌رساند.

(۳۵) إِنَّهُمْ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ .

« همآنان که چون به ایشان گفته می‌شد معبودی جُزخدای یگانه نیست، استکبار می‌ورزیدند »،

آیه‌ی شریفه توصیف رفتار و روحیّه‌ی «**مُجرِمین** = بزهکاران» در مقطع آیه‌ی قبل است؛ می‌فرماید آنها کسانی بودند که چون در دنیا پندشان داده می‌شد که خودتان را به این بُت و آن معبود باطل نفروشید که جز خدا معبودی به حق نیست، خویشتن را بالاتر از آن می‌دانستند که در برابر آفریدگار خویش خضوع کنند و به راه حق روند.

(۳۶) وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ .

«**ومی‌گفتند: آیا معبودانمان را به**(خاطر) **شاعری دیوانه ترک کنیم؟** »،

منطق منکران در برابر پیام اسلام، از جمله این بوده که شخصی دیوانه (یا جن‌زده) مطالبی را ساخته و ما سخنان او را باور نداریم و به خاطر وی و گفته‌هایش، دست از دلبستگی به بت‌های خود برنمی‌داریم. خداوند در آیه‌ی بعد پاسخ می‌دهد:

(۳۷) بَلۡ جَآءَ بِٱلۡحَقِّ وَصَدَّقَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ .

« (امّا نه) **بلکه او حقّ را آورده و پیامبران** (پیشین) **را تصدیق کرده است** »،

یعنی از حقّانیّت پیامبر اسلام یکی اینست که نگفت من نودرآمد رسولانم (**قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِنْ الرُّسُلِ ـ** احقاف/۹) و همه چیز را دگرگون نکرد، بلکه در خطّ پیشبرد همان تعالیمی سخن گفت که پیامبران خدا در طول تاریخ در پی اصلاح و هدایت بشریّت آوردند و آنها را تکمیل نمود.

(۳۸و۳۹) إِنَّكُمۡ لَذَآئِقُواْ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَلِيمِ . وَمَا تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ .

« **همانا شما قطعاً چشنده‌ی عذاب دردناکید و جُز به آنچه می‌کردید جزا نبینید** »،

یعنی آنهاکه در پی ارضاءِ نفسانیّات وغرورهای نفسانی، پیام‌های إلهی و نهضت اصلاح‌طلبانه‌ی انبیاء را تخطئه می‌کنند، بدانند که چشنده‌ی عذاب خواهند بود و جزای تخریب‌هایی را که به بار می‌آورند خواهند دید.

بخش سوّم

(نیکوکاران در بهشت و مقایسه‌ای با احوال دوزخیان)

(۴۰) إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ .

« (همه گرفتار کیفرند) **مگر بندگان خالص** (و پاکدل) **خدا** »،

در آیه‌ی فوق خداوند ـ پس از ذکر عذاب دوزخیان در آیات پیشین ـ عدّه‌ای را تحت عنوان «**عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِين** = بندگان خالص خدا» استثناء داشته است. استثنای به کار رفته در آیه، منقطع است، می‌فرماید «**بندگان خالص خدا**» از جمله کافران دوزخی نباشند و عذاب نچشند، بلکه به ثواب می‌رسند و در آیات بعد ثواب و نعمت آنها را بیان می‌کند.

برای اینکه روشن شود «**بندگان خالص خدا**» چه کسانی هستند، می‌توان به سوره‌ی یوسف مراجعه کرد. درآنجا یوسف را که توانست در برابر وساوس زلیخا مقاومت کند، از«بندگان خالص خدا» معرّفی می‌کند (یوسف/٢٤). همچنین در سوره‌ی ص (آیه‌ی۸۳) تصریح شده که شیطان همه را گمراه می‌کند، مگر بندگان مخلص و پاکدل را. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که «**بندگان خالص خدا**» کسانی هستند که ایمان و اتّکاءشان به خدا به‌گونه‌ای است که می‌توانند در برابر وساوس نفس و تحریکات شیطان مقاومت ورزنـد. به عبارت دیگر بنده‌ی مخلص خدا، کسی است که قلمرو وجودش در انحصار رضای خدا قرار گرفته و شیطان سهمی از آن ندارد.

(۴۳←۴۱) أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ . فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ . فِي جَنَّاتِ ٱلنَّعِيمِ .

« **آنانند که برایشان روزی مشخّصی است** » « (انواع) **میوه‌ها؛ و آنان گرامی داشته می‌شوند** » « **در باغهای پُر نعمت** »،

منظور از «**رِزْقٌ مَعْلُومٌ**» رزقی مشخّص و ممتاز است که در آخرت اهل بهشت از آن برخوردار می‌شوند. می‌فرماید «**بندگان خالص خدا**» در آخرت، نه تنها عذاب نمی‌شوند، بلکه مستغرق درنعمت های مادّی و معنوی خواهند بود؛ روزی برگزیده از انواع میوه‌ها دارند (نعمت مادّی) و مورد احترام و اکرامند (نعمت معنوی). سپس در آیات بعد، صحنه‌ی برخورداری آنان از نعمت های مزبور را ترسیم می‌کند.

(۴۴) عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ .

« **بر تخت‌ها مقابل یکدیگر** (بنشینند) »،

واژه‌ی «**سُرُرٌ**» جمع «سَریر» به معنی «تخت» است. آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که اهل بهشت با هم روابطِ

دوستانه داشته از مصاحبت یکدیگر لذّت می‌برند. نظیر این آیه در قرآن متعدّد آمده است، چنانکه می‌فرماید «**وَ نَزَعْنَا ما فِی صُدُورِهِمْ مِن غِلٍّ إِخْوَانًا عَلیٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِین** = آنچه ازکینه (وکدورت) در دل‌هایشان است برمی‌کنیم وبرادرانه بر تخت‌هایی روبروی یکدیگر بنشینند»(حجر/٤٧). یعنی بهشت عالم صفا و دوستی است، برعکس جهنّم که هرگروهی آنجا وارد می‌شود، گروه دیگر را لعنت می‌کند و اهالی‌اش همواره در مخاصمه و بحث و جدالند (سوره‌ی صاد/٦٠ و ٦١).

(۴۵→۴۷) **يُطَافُ عَلَيْهِم بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ . بَيْضَآءَ لَذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ . لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ .**

« (خادمان) **با جامی از باده‌ی ناب پیرامونشان بگردند** » « (باده‌ای) **سپید** (رنگ) **که نوشندگان را لذّتی بخشد** » « **نه آسیبی در آن است و نه ایشان** (نوشندگانش) **از آن دچار مستی** (و تیرگی عقل) **می‌شوند** »،

واژه‌ی «**مَعِین**» را در آیه‌ی شریفه، طبری به‌معنی «جاری» دانسته است. بنابراین باتوجّه به «**یُطافُ عَلَیْهِمْ** = پیرامونشان بگردند»، چنین به دست می‌آید که خادمان، شراب تازه جوشیده و جاری شده از چشمه‌های ناب بهشت را برای بهشتیان می‌آورند. چنانکه زمخشری در «کشّاف» می‌گوید در بهشت کمبود نیست، نهرها از آن شراب وجود دارد و خادمان آن را برای بهشتیان می‌آورند و تعبیر«**مَعِین**» بدان معنی است که شراب مزبور در زمین فرونرفته که استخراجش کنند ، بلکه جاری و دردسترس بوده و مهیّاست. چنانکه می‌فرماید نهرها از شراب جاری در بهشت وجود دارد (محمّد/١٥). واژه‌ی «**بَیْضَاء** = سپید» اشاره به خلوص و شفّافیت شراب دارد. همچنانکه پاکدلانِ نوشنده، دل‌هاشان را در دنیا پاک ساخته بودند. درمورد واژهٔ «**غَوْل**» طبری می‌گوید بدان معنی است که «اینِ شراب، عقول شاربینش را ـ چنانکه شراب های دنیا مایه‌ی زوال عقل می‌شود ـ ازبین نمی‌برد» وبرخی مفسّران برسایر آزارهایی‌که شراب دنیا به انسان می‌رساند نیز تأکید داشته و بدین‌ترتیب، معنای وسیعتری برای «**غَوْل**» قائل شده‌اند.

درنتیجه آیات شریفه‌ی فوق، صحنه‌ای را نشان می‌دهد که خادمان بهشت (که ازآنها به «**غِلْمان** و **وِلْدان** = پسرکان خوش‌روی» تعبیرشده ـ طور/٢٤، واقعه/١٧ و انسان/١٩) پیرامون بهشتیان می‌گردند و آنها را از باده‌های خالص که «مفرِّح ذات» است بهره‌مند می‌سازند. به عبارت دیگر قرآن می‌فرماید آنچه که مایه‌ی لذّت بشر در این دنیاست، درآخرت به نحو بهتر وبدون زیان برای صالحان فراهم است. بدین‌ترتیب باده‌ی آخرتی، با اوصافی جدا از می دنیا توصیف شده و می‌خوارگی دنیا ـ که مستی‌آور بوده وعقل را به تیرگی می‌کشاند ـ مذمّت گردیده است. بر این پایه برخی ازعرفا بی‌مناسبت نگفته‌اندکه «باده‌ی آخرتی جام تجلّی است» نه وسیله‌ی تعیّش و عربده‌جویی چنانکه در سوره‌ی انسان می‌فرماید: «**سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا** = خداوندشان شرابی پاک بدانان بنوشاند» (انسان/٢١).

(۴۸و۴۹) **وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ . كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ .**

« **و نزدشان زنان فروهشته چشم و فراخ دیده** » « (که در سپیدی) **گویی همچون تخم مرغان پوشیده**(در بال و پر)**اند** »،

واژه‌ی «**قاصِرات**»، جمع «قاصِرَة» به معنی «کوتاه و کوتاه کننده» است. «**طَرْف** = پلک چشم»، کنایه از نگاه کردن است. «**عِین**» جمع «عَیْناء» به معنی «زن درشت چشم» است. «**قاصِراتُ الطَّرْفِ عِینٌ**» به معنی زنان درشت‌چشمی است که نگاه‌هایشان را کوتاه می‌کنند (جز به شوهران خود نمی‌نگرند). متعاقباً آیه‌ی شریفه از سپیدی آن حوریان بهشتی سخن آورده و آنها را در سپیدی (و زیبایی) به تخم مرغان هنگامی‌که مرغ بر روی آن نشسته و سپیدی تخم از زیر بال و پرش می‌درخشد تشبیه کرده است («**بیض**» اسم جنس به معنی «تخم‌مرغ‌ها» است؛ «**مَکْنُون** = پوشیده شده»). در آیات دیگر آن زنان به «**لُؤْلُؤِ مَکْنُونِ**»، یعنی مرواریدی که در میان دو جلدش خوابیده (دست نخورده) و سپیدی آن از میان دو جلدش می‌درخشد، تشبیه شده‌اند (واقعه/۲۳ و ۲۲).[۱]

(۵۰←۵۳) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ . قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ . يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ . أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمَدِينُونَ .

« **پس برخی از ایشان به برخی دگر روی نموده پرس و جو کنند** » « **گوینده‌ای از**(میان)**شان گوید: همانا من** (در دنیا) **مصاحبی داشتم** » « **که** (به من) **می‌گفت: آیا تو** (واقعاً) **از تصدیق کنندگان** (و باورمندان آخرت) **هستی؟** » « **آیا ما چون مُردیم و خاک و استخوان‌ها شدیم، آیا ما** (بازمی‌گردیم و) **جزا داده می‌شویم؟!** »،

در اینجا صحنه‌ای به نمایش گذاشته شده که طی آن اهل بهشت، از روزگار دنیایشان با هم گفتگو می‌کنند. فردی از بین آنها به یاد خاطره‌ای از یکی از مصاحبانِ خود می‌افتد که به راه الحاد می‌رفت و ناباور قیامت بود و اَحیاناً در دنیا در این‌باره، با هم بحث‌ها داشتند.

(۵۴) قَالَ هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ .

« (آنگاه او رو به همنشینانش کرده پرسد) **آیا** (از) **شما** (کسی از او) **اطلاع دارید؟** »،

شاید بتوان گفت که هرکسی که در دنیا از آنگونه مصاحبان داشته، در آخرت بخواهد بداند که سرنوشت رفیقش به کجا انجامیده است؟ از این‌رو آن پارسای بهشتی در آن موقعیّت، سراغ مصاحب ملحدی را که در دنیا داشت می‌گیرد. یعنی حال که دیگر هیچکس نمی‌توانـد درباره‌ی آخرت و جایگاهی کـه ما در آن قرار

---

(۱) ـ آیات ۴۹←۴۰ سوره ظاهراً فقط به مردان بهشتی اشاره دارد ولی **اوّلاً** در آیات متعدّدی از قرآن به همه‌ی صالحان «**مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ** = أعمّ از زن و مرد» وعده‌ی بهشت داده شده (آل‌عمران/۱۹۵، نساء/۱۲۴، نحل/۹۷، غافر/۴۰ توبه/۷۲، احزاب/۳۵، فتح/۵ و۴ و حدید/۱۲) و بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که احوال مشابهی نیز برای زنان بهشتی وجود دارد و قرآن بر سبیل تأدّب از تشریح صحنه‌ی زنان بهشتی در کنار همسران مذکّری از بهشت، خودداری ورزیده است. **ثانیاً** بنا به آنکه می‌فرماید زنانِ مردان صالح نیز اگر با ایمان و درستکار باشند در بهشت به شوهرانشان ملحق خواهند شد (رعد/۲۳) می‌توان برداشت نمود که برخی از زنان بهشتی ممکن است زنان دنیوی شوهرانشان باشند که در بهشت زیبا و سپیدروی (آل‌عمران/۱۰۶) کنار همسرانشان زندگی می‌کنند.

داریم شک کند، آیا کسی می‌داند که سرنوشت آن ناباور چه شد و در چه شرایطی قراردارد؟

(۵۵) فَٱطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِى سَوَآءِ ٱلْجَحِيمِ .

« **پس سر برآورَد و او** (مصاحب دنیوی‌اش) **را در میان دوزخ بیند** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه اهل بهشت، احوال مخالفان دنیویشان و سرنوشت اُخروی آنها را می‌یابند و حتّی می‌توانند با آنها گفتگو کنند؛ چنانکه در آیات بعد می‌خوانیم.

(۵۶ و۵۷) قَالَ تَٱللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرْدِينِ . وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّى لَكُنتُ مِنَ ٱلْمُحْضَرِينَ .

« (و بدو) **گوید: سوگند به خدا چیزی نمانده بود که تو مرا به هلاکت افکنی** » « **و اگر نعمت** (هدایت) **خداوندم نبود، همانا من** (نیز) **از احضارشدگان** (در دوزخ) **می‌بودم** »،

یعنی بعضی اوقات ممکن است فرد با ایمانی، تحت تأثیر برخی سخنان بی‌پایه قرارگیرد. ولی اگر دارای قلبی منصف و «بنده‌ی خالص خدا» باشد (آیه‌ی ٤٠) خداوند به یاریش آمده فکرش را می‌گشاید. امّا اگر با از دست رفتن آن لیاقت لازم درنتیجه‌ی گناهان، خداوند به یاری بنده‌اش نشتابد، چه بسا ممکن است وی با مختصر مواجهه‌ای با مخالفان تحت تأثیر قرارگرفته سقوط کند و توفیق ایمانی را ازدست داده سرانجام گرفتار عذاب شود.

(۵۸و۵۹) أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ . إِلَّا مَوْتَتَنَا ٱلْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ .

« **پس آیا ما دیگر نمی‌میریم؟** » « **مگر همان مرگ نخستینمان** (در دنیا)**؟ و گرفتار عذاب نخواهیم شد؟** »،

یعنی، آیا صالحان به جایگاهی می‌روند که مرگ و زوال درآن راه ندارد و با عذاب و گرفتاری مواجه نخواهند بود ؟ پاسخ این‌سؤال که از سر ذوق وشوق مطرح می‌کنند، البتّه مثبت است. به عبارت دیگر «**أَ فَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ** = آیا ما را دیگر مرگی نیست» نه از سر تردید و کنجکاوی، بلکه سؤالی از فرط شعف است؛ مانند کسی‌که ناگاه به ثروت کلانی رسیده و از شدّت شادمانی فریاد برمی‌آورد که آیا همه‌ی این ثروت مال من است؟! و از من گرفته نخواهد شد؟!

(۶۰ و۶۱) إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ . لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ ٱلْعَامِلُونَ .

« **به راستی این همان کامیابی بزرگ است** » « **پس برای چنین** (پاداشی) **باید اهل عمل به عمل کوشند** »،

در پایان، با ترسیم صحنه‌ای از شرایط «**بندگان خالص خدا**» در بهشت، نتیجه گرفته شده است که برای رسیدن به چنان عاقبت میمونی باید مردمان به «**عمل**» کوشند و گویی شرح تمام آن ماجرا برای اعلام همین یک جمله بود که ای بندگان خدا! دستیابی به چنان سرانجامی، در گرو اخلاص و عمل است.

(۶۲) أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ ٱلزَّقُّومِ .

«**آیا این** (نعمت‌ها) **برای پذیرایی بهتر است یادرخت زقّوم؟!** »،

پس از آنکـه ذکری از نعمت‌های بهشت را از نظر گذرانـد (آیه‌ی قبل)، اینـک مقایسه‌ای بین آن نعمت‌ها و گرفتاری‌های اهل‌دوزخ به میان آورده است. می‌فرماید آیا آن نعمت‌هایی که بهشتیان از آنها برخوردار بوده و از آنان به مانند میهمانان گرامی پذیرایی می‌شود ـ که ذکرش رفت ـ بهتر است یادرخت زقّوم؟ بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه در واقع، مقایسه‌ای بین نیک‌فرجامی ایمان و عمل صالح و بدفرجامی کفر و بدکاری به عمل آورده و نکات زیر در مورد آن شایان توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه واژه‌ی «**نُزُل** = ماحضر» به معنی آنچه از خوردنی و نوشیدنی است که میزبان برای پذیرایی از میهمان می‌آورد و نصب «**نُزُلًا**» بنا به تمییز و ممتاز بودن «ماحضر= آنچه حاضر آورده می‌شود» می‌باشد.

دوّم آنکه واژه‌ی «**خَیْر**» در اینجا معنی طنز و تعریض دارد، نه مفهوم «بهتر» یا «خوب». چون مقایسه‌ی درخت زقّوم با نعمت‌های بهشتی، قیاس مع الفارق است؛ بلکه این بدان ماند که کسی در اثر بدکاری‌های مداوم رسوا گردد و آن‌وقت بگویند: آیا این رسوایی و ابتذال بهتر است یا آبرومندی و اعتبار؟

سوّم آنکه «**زَقّوم**» ظاهراً درختی با برگهای کوچک و بدبو بوده که در زمین‌های ساحلی عربستان و صحاری خشک می‌روید. مفسّران گفته‌اند عرب جاهلی با آن‌درخت آشنا بوده که قرآن طعام دوزخیان را به فرآورده‌ی آن نسبت داده است. زیرا رجوع به امر ناشناخته و مجهول از بلاغت کلام به دور بوده و از قرآن انتظار نمی‌رود. همچنین در قرآن از درخت زقّوم، با عنوان «شجره‌ی ملعونه» نیز یاد شده است (اسراء/٦٠).

(۶۳) **إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ .**

«**به راستی ما آن را فتنه‌ای** (بلایی) **برای ستمگران قرار دادیم**»،

نکات زیر در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**فتنة**» در قرآن غالباً به معنی «آزمایش» آمده امّا در اینجا به معنی «رنج و عذاب» است.

دوّم آنکه مشرکان مکّه ایراد می‌گرفتند که چگونه ممکن است درمیان آتش دوزخ درخت بروید؟ چنانکه منکران خدا و آخرت همواره تلاش دارند تا ـ بی‌آنکه به خود زحمت تدبّر و تعمّق در مطالب بدهند ـ با تکیه به موارد سطحی و بذله‌گویی‌ها به استهزاء دیانت پردازند. اینان از قدرت إلهی غافلند و توجّه ندارندکه واضع قوانین، خود اسیر قوانینش نیست و می‌تواند ماوراءِ قوانینی‌که خود آورده، دست به هرکاری بزند و مثلاً ابراهیم را درمیان آتش زنده و محفوظ نگهدارد (أنبیاء/٦٩).

سوّم آنکه تدبّر در آیه‌ی فوق (و همچنین برخی دیگر از آیات قرآن درباره‌ی جهنّم) نشان می‌دهد که آن مکان در واقع «کوره‌ی آدم‌سوزی» نیست که فوراً آدمی را ذوب می‌کند؛ بلکه نوعی عالم عذاب با مناطق گوناگون می‌باشد، و إلاّ چگونه ممکن است اهل جهنّم مجال انجام کارهایی را داشته و ـ متناسب با شرایط خود ـ بخورند و بیاشامند و چنانکه آیات بعد نشان می‌دهد با یکدگر گفتگو کنند؟!

(۶۴) **إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِيٓ أَصْلِ ٱلْجَحِيمِ .**

«**همانا آن درختی است که در قعر جهنّم برآید**»،

یعنی درختِ «**زَقُّوم**» جهنّمی، ریشه‌اش از ژرفنای دوزخ نشأت گرفته و به بار آمده است (که این بیشتر مایه‌ی تلخی ثمرات و زشتی ظاهر آن می‌شود).

(۶۵) **طَلْعُهَا كَأَنَّهُۥ رُءُوسُ ٱلشَّيَاطِينِ .**

« **خوشه و میوه‌اش گویی چون سرهای شیاطین است** »،

واژه‌ی «**طَلْع**» به معنی هرچیزی است از گیاه که به ظهور آید، اعمّ از شکوفه، غنچه، گل یا میوه؛ امّا در قرآن به طور کلّی، به معنی «میوه» آمده است. عرب‌ها هرچیز زشتی را به شیطان نسبت می‌دادند. بنابراین در تشبیه فوق مراد آن‌است که برعکس میوه‌های زیبای بهشتی، میوه‌ی درخت زقّوم بسی کریه و بدمنظره است.

(۶۶و۶۷) **فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا ٱلْبُطُونَ . ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ .**

« **و آنها** (دوزخیان) **از آن می‌خورند و شکمها از آن انباشته می‌سازند** » « **سپس برای آنان به دنبال آن**(خوراک) **آمیزه‌ای از آب جوشان است** »،

یعنی مستحقّان جهنم، از میوه‌ی درخت زقّوم می‌خورند و شکم گرسنه‌ی خود را از آن پُر می‌کنند و وقتی هم که نیاز به آب دارند، آمیخته‌ای از آب جوشان به آنها عرضه می‌شود. برخی مفسّران نیز گفته‌اند مقصود از «**شَوْب** = آمیزه» این است که شُرب جهنّمیان، مخلوطی از آب سوزان و چرکابه است. امّا در سوره‌ی دُخان (آیات ٤٣←٤٦) چنین می‌خوانیم «**إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ، طَعَامُ الْأَثِيمِ، كَالْمُهْلِ يَغْلِى فِى الْبُطُونِ، كَغَلْيِ الْحَمِيمِ** = آری، درخت زقّوم؛ خوراک گنه‌پیشه است، چون مس گداخته در شکم‌ها می‌گدازد؛ همانند جوشش آب جوشان». این آیات شاید می‌رساند که مقصود از «**شَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ** = آمیزه‌ای از آب جوشان» در آیه‌ی٦٧، همان ترشّحات هضم میوه‌ی زقّوم در شکم‌های جهنّمیان بوده باشد. هرچند مدلول آیه‌ی بعد احتمالاً این برداشت را رد می‌کند.

(۶۸) **ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى ٱلْجَحِيمِ .**

« **آنگاه قرارگاهشان به سوی جهنّم باشد** »،

واژه‌ی «**مَرْجِع**» در متن آیه به معنی«قرارگاه» است. می‌فرماید اهل دوزخ چنان خوراک و شرابی دارند (میوه‌ی درخت زقّوم و آمیزه‌ای از آب سوزان و چرکابه) و اقامتگاهشان نیز همان جهنّم است. یا به قول برخی مفسّران، سرچشمه‌ی آن آب سوزان خارج از دوزخ بوده و لذا دوزخیان را ـ پس از تغذیه از درخت زقّوم ـ به بیرون از دوزخ می‌رانند و پس از نوشیدن آن آب، به دوزخ بازمی‌گردانند.

این آیات درواقع عکس‌العمل اعمال افراد در دنیاست که مثلاً چون دیگران را طی عمر تلخ‌کام می‌کردند و دل‌های بی‌گناهانی را می‌سوزاندند، نتیجه‌ی آن اعمال درآخرت، چنان بروز و ظهوری دارد و با وصف حالی‌که از اهل دوزخ ارائه شده، روشن است که جهنّم ، نوعی عالم عذاب و گرفتاری است (توضیح آیه‌ی ٦٣).

(۶۹ و۷۰) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا۟ ءَابَآءَهُمْ ضَآلِّينَ . فَهُمْ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمْ يُهْرَعُونَ .

« **به راستی آنها** (با آنکه) **پدرانشان را گمراه یافتند** » « **پس** (امّا باز) **به دنبال آنان می‌شتافتند** »،

آیات شریفه به‌نوعی، بیانگر فطرت و نهاد نیک انسانی است و می‌رساند که حتّی بدکاران در کُنه وجدانشان بدی اعمال را درمی‌یابند ولی به علل گوناگون نفسانی، آنها را پی می‌گیرند. می‌فرماید مشرکان مکّه، با آنکه می‌دانستند اعمال اسلافشان (در آن بت‌پرستی‌ها، دخترکشی‌ها، قتل و غارت‌ها و غیره) غلط بوده، باز در پی آن اعمال می‌رفتند و ازاین‌روست که سرانجام آنان به دوزخ منجرّ می‌شود (واژه‌ی «**يُهْرَعُون** = به شتاب رانده می‌شوند» از ریشه‌ی «هَرَع» به معنی «به شتاب و اضطراب رفتن» است. فعل مجهول «يُهْرَعُونَ» نشان می‌دهد که دوزخیان چنان به تقلید نیاکان خود دل سپرده بودند که هیچ اختیاری از خود نداشته گویی آنان را می‌راندند).

(۷۱و۷۲) وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ ٱلْأَوَّلِينَ . وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ .

« **و به تحقیق قبل از ایشان، اکثر پیشینیان به گمراهی رفتند** » « **و همانا در میانشان بیم‌دهندگان فرستادیم** »،

به دنبال آیات قبل، خداوند در آیات فوق و آیات بعد، از گمراهی‌های اقوام پیشین سخن به میان آورده و بدین‌ترتیب معاصران پیامبر^ص (و آیندگان) را با اشاره به عاقبت آنها، بیم می‌دهد. از سوی دیگر آیه‌ی فوق و سه آیه‌ی بعد، مقدّمه‌ای در ورود به داستان پیامبران در بخش‌های بعدی است. درواقع می‌فرماید ای پیامبر (و ای پیروان راستین او و در هر زمان و مکان) اگر می‌بینید که اکثر مردم با شما به مخالفت و مقابله برمی‌خیزند، رسم روزگار چنین بوده که اکثر مصلحان هرعصر ـ که افکارشان از جامعه پیشی داشته ـ درابتدا با مخالفت‌ها روبرو می‌شدند و اکثر مردم از هدایتشان سرباززده به‌گمراهی می‌رفتند.

(۷۳و۷۴) فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُنذَرِينَ . إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ .

« **پس بنگر که سرانجام بیم‌داده‌شدگان چگونه بود** » « **مگر بندگان پاکدل خدا** (که رهایی یافتند) »،

آری، اگر مبارزان راه حقّ صبوری بوَرزند و بر منطق خود استوار بمانند سرانجام، مخالفانشان مضمحلّ شده و آنها در دنیا و آخرت به پیروزی می‌رسند.

آیات شریفه در تسلاّی خاطر پیامبر[ص] (و یارانش) و تشویق او (و آنان) به ادامه‌ی راه است . از این‌رو می‌فرماید درطول تاریخ میان جوامع، بیم‌دهندگانی فرستادیم (آیات قبل) ولی آنها که نمی‌خواستند عادات ناپسند خود را ترک کنند دربرابرشان به مخالفت برخاسته و دچار کیفر شدند؛ مگر آن بندگان خدا که خود را در برابر خداوندشان «خالص» ساخته بودند و همان خلوص و پاکی‌نیّت و اندیشه، مایه‌ی مقاومت و تلاش و در نتیجه نجاتشان شد.

بخش چهارم

(اشاراتی به ماجرای نوح[ع] و ابراهیم[ع])

(۷۵) وَلَقَدْ نَادَىٰنَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ ٱلْمُجِيبُونَ .

« و همانا نوح ما را نداکرد؛ پس چه نیکو اجابت کننده‌ای بودیم »،

از اینجا به بعد، سرگذشت هشت تن از پیامبران (نوح[ع]، ابراهیم[ع]، اسحاق[ع]، موسی[ع]، هارون[ع]، الیاس[ع]، لوط[ع] و یونس[ع]) آغاز می‌شود که برخی به تفصیل و برخی به إجمال بازگو شده است.

در آیه‌ی فوق خداوند از قدیمی‌ترین پیامبر یعنی نوح[ع]، آغازکرده و از ندای او ـ که پس ازسالها دعوتِ قومش و لجاجت آنها دست به دعا برداشته درخواست نجات خویش و هلاک دشمنانش را نمود ـ یاد کرده است (مؤمنون/۲٦، قمر/۱۰ و نوح/۲٦). می‌فرماید خداوند درخواست او را به نیکی اجابت کرد. نشان می‌دهد که دعای نوح به جا بوده و از دیدگاه خدا کسانی‌که هرچه تلاش شود دست از شرارت برنمی‌دارند، محکوم به زوالند.

(۷۶) وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُۥ مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ .

« و او و اهلش را از اندوه بزرگ رهانیدیم »،

منظور از «**أهل**» دراینجا خانواده نیست، زیرا چنانکه می‌دانیم پسر نوح از غرق شدگان بود (هود/٤۳)، بلکه مقصود کسانی‌است که سنخیّت و أهلیّت ایمانی با نوح داشتند، أعمّ از برخی اعضای خانواده یا غیرآنها؛ و گروندگان به نوح قلیل بودند (هود/٤۰).

درمورد «**الْكَرْبِ الْعَظِيم** = اندوه بزرگ»، طبری می‌گوید مقصود، اندوه عمیقی بوده که در اثر آزارها و فشارهای مداوم مخالفان، نوح را فراگرفته و روح و قلب آن‌پیامبر بزرگ را پس از سالها تلاش و صبر و مقاومت بسیار، آزرده بود.

(۷۷) وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُۥ هُمُ ٱلْبَاقِينَ .

« و فرزندان (و نسل) **او را باقی‌ماندگان قرار دادیم »،**

آیه ۸۲ می‌رساند که مقصود از «**رهایی نوح از اندوه بزرگ**» در آیه‌ی قبل، «غرق دشمنان نوح» در طوفان بوده و در آیه‌ی ۷۷ می‌فرماید که نوح و اهل او نجات یافتند. مورّخان نوشته‌اند که اقوام بعد از نوح در آن خطّه از کره‌ی ارض، غالباً از فرزندان نوح بودند؛ و ازجمله سعادت‌های انسان در دنیا این‌است که فرزندان پاکی از او به جای مانند که درخور عذاب إلهی نباشند.

(۷۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْآخِرِينَ .

« **و برای او در**(میان) **مردم بازپسین** (شهرت نیکو) **به جای گذاشتیم** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که خداست که برای هرکس که اراده نمود و لایق دید، «ذکر خیر» بر زبان‌ها جاری و باقی می‌گذارد و این امر بنا به ادّعاها و تبلیغات و خودنمایی‌ها نیست. می‌فرماید نام نیکی از نوح در بین اقوام بعد از او به جای ماند؛ یعنی آثار کار و دعوتهای تبلیغی وی را مردمان به خاطر سپردند و چنانکه می‌دانیم نوح، شخصیّت شناخته‌شده‌ای در تاریخ مذاهب است.

(۷۹) سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي ٱلْعَالَمِينَ .

« **درود بر نوح در بین جهانیان** »،

به‌قول طبری واژه‌ی «**سَلام**» در اینجا به معنی ایمنی از سوی خداست، یعنی نوح در کمال امنیّت از سوی خداوندگارش بوده و به تعبیری، به عالم «**لا خَوْفٌ عَلَیْهِم وَ لا هُمْ یَحْزَنُون** = (عالمی‌که در آن) ایشان را نه ترسی و نه غمی است» پیوسته است.

منظور از «**عالَمِین**» همه‌ی جهانیان است؛ و ظاهراً منظور از آن همه‌ی جوامع بشری تا قیامت است.

(۸۰) إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ .

« **ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم** »،

آیه‌ی شریفه شکل کلّی دارد، یعنی آن الطاف إلهی، اختصاص به نوح نداشته، بلکه همه‌ی نیکوکاران ـ در طول تاریخ ـ به انحاءِ گوناگون، درحمایت و عنایت خداوند قرار دارند.

(۸۱) إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« **به راستی او** (نوح) **از بندگان مؤمن ما بود** »،

آیه‌ی شریفه از ایمان صحیح و عمل صالح نوح یاد می‌کند. یعنی «اجابت درخواست نوح به نیکی» (آیه‌ی ۷۵) و پاداش نیکوی او، بی‌جهت نبوده، بلکه این ایمان حقیقی و تلاش در راه پیشبرد تعالیم إلهی و رضای خداست که آن آثار خیر را به بار می‌آورد.

(۸۲) ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْآخَرِينَ .

« **سپس دیگران را غرق کردیم** »،

مقصود از**الآخَرِینَ** = دیگران»، همان‌هایی بودند که نه ایمانی داشتند و نه عمل صالح؛ و به علاوه آزارها و فشارها برای مؤمنان و صالحان پیش می‌آوردند. ماجرای نوح و سرانجام مخالفانش در سُوَر مختلف قرآن از جمله هود (آیات ۲۵←٤۸) به تفصیل آمده است.

(۸۳) وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبْرَٰهِيمَ .

« **و همانا ابراهیم از پیروان او** (نوح) **بود** »،

ابراهیم^ع، هم‌عصر نوح^ع نبود. بنابراین پیروی او از نوح، بدین معنی است که همان راه یکتاپرستی نوح را می‌پیمود.

(۸۴) **إِذْ جَآءَ رَبَّهُۥ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ .**

« آنگاه که با دلی پاک به (سوی) **خداوندش آمد »،**

طبری می‌گوید مقصود از «**قَلْبٍ سَلِيم** = دلی پاک» یعنی آن کانون احساس و معرفت وجودی ابراهیم^ع، عاری از هر شرک و نفاق و ریا، خالصانه متوجّه خداوند بود. منظور از «**جاءَ رَبَّهُ** = به (سوی) خداوندش آمد» کنایه از تصدیق قلبی خدا و ایمان خالص به اوست.

(۸۵) **إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَاذَا تَعْبُدُونَ .**

«آن زمان که به پدرش و قوم خود گفت: شما چه چیزی را بندگی می‌کنید؟ »،

ابراهیم با دلی پاک و سرشار از ایمان خالص به خدایش، پدر و قوم خود را مخاطب قرار داده می‌پرسد: «**مَاذَا تَعْبُدُونَ؟**». در اینجا واژه‌ی «**عبادت**» آمده و روشن است که منظور از آن این نبوده که شما چه کس را آفریدگار خود می‌دانید؟ بلکه مقصود این بوده که در برابر چه چیز به کمال، کرنش و اظهار بندگی می‌کنید؟ این بت‌ها چیست که به بندگی آنها پرداخته‌اید؟ این سؤال صورت توبیخی دارد.

(۸۶) **أَئِفْكًا ءَالِهَةً دُونَ ٱللَّهِ تُرِيدُونَ .**

«آیا غیرخدا ـ به دروغ ـ معبودان دیگری را اراده دارید؟! »،

آیه‌ی شریفه همچنان لحن توبیخی آیه‌ی قبل را دنبال می‌کند. نشان می‌دهد که ابراهیم^ع اهل تقلید نبوده ، نه از پدرش و نه از قومش ، بلکه اهل منطق بوده و قرآن که می‌فرماید ابراهیم برای مسلمان‌ها «**أُسْوه**» و سرمشق است (ممتحنه/٤)، معلوم می‌دارد که پیروان قرآن نیز باید نه اهل تقلید، بلکه اهل تحقیق باشند. خصوصاً آنکه سؤال توبیخی ابراهیم^ع، همچنین اعلام می‌دارد که آنچه شما قوم به پا داشته‌اید دروغ است، غیرخدا کوچکترین تأثیری بر سرنوشت قطعی شما ندارد.

(۸۷) **فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ .**

« پس گمانتان به خداوند جهانیان چیست؟ »،

یعنی وقتی این‌گونه به سوی غیرخدا می‌روید و آنها را محور همه‌ی علایق و ایثار خود قرار می‌دهید، پس گمانتان درباره‌ی خدای عالمیان چیست و آیا احساس خطر از این روش زندگانی نمی‌کنید ؟ پاسخ این سؤالات ظاهراً «سکوت» بوده و بنا به آیات بعد ابراهیم که می‌خواسته فرصتی یافته و درسی به قومش بدهد، تدبیری می‌اندیشد.

(۸۸و۸۹) **فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي ٱلنُّجُومِ . فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ .**

« و (ابراهیم) **نظری در ستارگان افکند و گفت: من بیمارم »،**

مفسّران و از جمله طبری از ابن زید، در مورد دو آیه‌ی فوق قولی آورده که خلاصه‌اش این است:

مردم بابل (عراق کنونی) در آن موقعیّت می‌خواستند به بیرون شهر بروند تا مراسم عیدی برگزار کنند و از ابراهیم نیز خواستند تا آنها را همراهی کند. ابراهیم که نمی‌خواست در مراسم مشرکانه‌ی آنها شرکت کند، نگاهی به ستارگان کرد و گفت من بیمارم. زیرا مذهب بابلیان، صابئی و شرک‌آلود بود و ستارگان را به نوعی ربّ النّوع خود می‌دانستند. ابراهیم نیز نگاهی به ستارگان کرد لیکن نگاه او یکتاپرستانه بود، امّا قومش پنداشتند که او نیز مانند آنها، ستارگان را معبود و شفیع خود نزد خدا می‌پندارد و در نتیجه او را رها کرده و رفتند (آیه‌ی بعد). از این‌رو مفسّران گفته‌اند نگاه کردن ابراهیم[ع] به ستارگان و اعلام بیماری، از باب «تعریض کلام» بوده؛ بدین‌معنی که گوینده سخنی بگوید که شنونده از آن چیزی جز منظور گوینده دریابد. چه بسا نظر ابراهیم[ع] به ستارگان در آن شرایط، توجّه به صنع خدا بوده، ولی مردم مشرک مقصود وی را پیش‌بینی وضع سلامتی‌اش از ستارگان فهمیدند. قول دیگر آن است که: ابراهیم[ع] بیمار بود و شبها عارضه‌ی تَب در وی تندتر می‌شد. پس نگاهی به آسمان افکند و چون دریافت که ستارگان نمایان شده‌اند و هنگام شدّت تب وی رسیده است، گفت: من بیمارم و نمی‌توانم با شما در آن‌مراسم شرکت کنم.

(۹۰) **فَتَوَلَّوْاْ عَنْهُ مُدْبِرِينَ .**

« پس پشت‌کنان از او روی گرداندند »،

واژه‌ی «**تَوَلَّوْا** = پشت کردند» در آیه‌ی شریفه، به این مفهوم است که قوم، با شنیدن آن گفته‌ی ابراهیم[ع] که او بیمار است، از او «جدا شده و رفتند» (و ابراهیم[ع] فرصت یافت تا برنامه‌ی خود را اجرا کند ـ آیات بعد).

(۹۱و۹۲) **فَرَاغَ إِلَىٰٓ ءَالِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ . مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ .**

« **سپس** (ابراهیم) **نهانی سوی معبودهای آنها رفت و** (به تمسخر) **گفت: آیا** (چیزی) **نمی‌خورید؟! شما را چه شده است که سخن نمی‌گویید؟! »،**

واژه‌ی «**راغَ**» در آیه‌ی شریفه، به معنی «توجّه و تمایل نهانی به چیزی داشتن» است. «**رَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ**» یعنی «نهانی سوی بت‌های آنها رفت».

ظاهراً مشرکان برای تقرّب و تبرّک، نزد بت‌هایشان خوراکی می‌نهادنـد.[۱] از این‌رو ابراهیم با ریشخند طعنه‌آمیز به باور احمقانه‌ی آنها، حدیث نفس می‌کند که ای معبودها! چرا چیزی نمی‌خورید و سخنی نمی‌گویید؟ طبری می‌گوید (بدین‌ترتیب) ابراهیم خشم دل خود را با بت‌ها خالی کرد.

(۹۳) **فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًۢا بِٱلْيَمِينِ .**

« **و با دست راست ضربه‌ای بر آنها کوفت** (و بت‌ها را درهم شکست) »،

---

(۱) ـ چنانکه اکنون در هندوستان نیز هندوها همین‌کار را می‌کننـد و انواع مأکـولات (خصوصاً مـوز و نارگیـل) را به پای مجسّمه‌ی بت «شیوا» می‌ریزند.

«**رَاغَ عَلَيْهِمْ**» در اینجا به معنی «به آنها متمایل شد» آمده است؛ و این تمایل، به همراه فرود آوردن ضربه‌ای محکم بر آنها بود. (ذاریات/٢٦).

طبری (باتوجّه به مفاد آیه‌ی انبیاء/۵۸) می‌گوید ابراهیم با تبر به بت‌ها زد و برخی از مفسّران واژه‌ی «**يَمِين**» را دراینجا به «قدرت» تعبیرکرده‌اند، بدین‌معنی‌که می‌گویند مقصود آن‌است‌که ابراهیم با تبر به شدّت بر بت‌ها زد، ودرسوره‌ی انبیاء(آیه‌ی۵۸) آمده که همه‌ی بت‌ها غیراز بزرگترشان را خُرد کرد.

(۹۴) **فَأَقْبَلُوٓاْ إِلَيۡهِ يَزِفُّونَ .**

« **پس** (قوم) **شتابان به سوی‌اش روی آوردند** »،

مشروح ماجرا در سوره‌ی انبیاء (آیات ۵۹ تا۷۰) آمده که وقتی قومِ ابراهیم از برگزاری مراسم عید بازگشته بت‌ها را ویران دیدند شروع به تحقیق نمودند که چه کس این‌کار را کرده ؟ و عدّه‌ای گفتند: شنیدیم جوانی ـ ابراهیم نام ـ از بت‌ها به بدی یاد می‌کرد و این، کار اوست.

(۹۵و۹۶) **قَالَ أَتَعۡبُدُونَ مَا تَنۡحِتُونَ . وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ .**

« (ابراهیم به آنها) **گفت: آیا آنچه را** (خود) **می‌تراشید بندگی می‌کنید؟ و خداست که شما و آنچه را می‌سازید آفریده است** »،

یعنی ای گمراهان! چرا خودتان را ذلیل اشیاءِ خودساخته می‌کنید؟ خداست که شما و آنچه را ساخته‌اید آفریده و باید روی سوی‌او کنید. البتّه منظور از «**مَا تَعْمَلُون**» درآیه‌ی‌شریفه، بت‌هایی بوده‌که قوم ابراهیم ساخته بودند، نه چنانکه اشعری‌ها برداشت کرده‌اند که همه‌ی اعمال و ازجمله بت‌پرستی آنها آفریده‌ی خدا بوده است که اگر اعمال بت‌پرستی را خدا آفریده بود، جای سرزنش به آن‌قوم نمی‌بود.

(۹۷) **قَالُواْ ٱبۡنُواْ لَهُۥ بُنۡيَٰنٗا فَأَلۡقُوهُ فِي ٱلۡجَحِيمِ .**

« **گفتند: برای او بنیانی** (جایگاهی) **بسازید و در آتش‌اش افکنید** »،

بت‌پرستان خشمگین به آن نتیجه رسیدند که برای کیفر ابراهیم، محلّی برپا داشته در آن آتش افروزند و ابراهیم را در آتش افکنند. راویان گفته‌اند نمرودیان به گردآوری هیزم پرداختند و چون این امر را موجب خشنودی بت‌ها (معبودان) خود می‌شمردند، هرکس بیمار بود نذر می‌کرد که هرگاه بهبود یابد، پشته‌ای هیزم برای سوزاندن ابراهیم جمع کند! پس آن آتش عظیم افروخته شد و ابراهیم را به منجنیقی بسته او را از فاصله‌ی دور به آن آتش افکندند!

آری آنجا که منطق شکست می‌خورد، جبّاران به زور متوسّل می‌شوند و مستبدان سرکوبگرند چون منطق ندارند.

(۹۸) **فَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَسۡفَلِينَ .**

« **پس درباره‌ی او اراده‌ی نیرنگ** (و توطئه) **کردند و ما آنان را پست گرداندیم** »،

یعنی آنها تصمیم گرفتند ابراهیم را در آتش بسوزانند ولی به أمر خدا آتش در ابراهیم اثر نکرد و او نجات یافت (انبیاء/٦٩).

بخش پنجم

(آزمایش بزرگ)

(۹۹) وَ قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ .

« **و** (ابراهیم) **گفت: همانا من به سوی خداوندگارم رهسپارم و او به زودی مرا هدایت خواهدکرد** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که ابراهیم ع ـ پس از آنکه نیرنگ مشرکان درباره‌ی او به‌جایی نرسید و خداوند وی را از آتش نجات داد (آیات قبل) ـ تصمیم گرفت از آن‌سرزمین (بابل، عراق کنونی) برای عبادت آزادنه‌ی خدای خویش، هجرت کند. طبری می‌گوید قصد ابراهیم، سرزمین شام (وفلسطین) بود و لوط ع نیز او را همراهی کرد که قرآن این مطلب را تأیید می‌کند. چنانکه می‌خوانیم «**وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ** = او و لوط را به سرزمینی‌که آن را برای جهانیان برکت داده‌ایم، نجات بخشیدیم» (انبیاء/۷۱).

در مورد مفهوم «**سَيَهْدِينِ**» در آیه‌ی شریفه، گفته‌اند منظور این است که خداوندم مرا به مکانی‌که رضای اوست هدایت می‌نماید.

(۱۰۰) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ ٱلصَّالِحِينَ .

« **خداوندا! مرا** (فرزندی) **از شایستگان ببخش** »،

آیه‌ی شریفه ـ که در بیان دعایی برای فرزندی شایسته از زبان ابراهیم ع است ـ می‌رساند که ابراهیم ع آن زمان ازدواج کرده و به اتّفاق خانواده، راهی سفر گردید. به طور کلّی همه‌ی آنها که اعتقاد و هدفی را در زندگی دنبال می‌کنند، آرزوی فرزندی شایسته دارند که راه و روش آنان را در دنیا ادامه دهد. ابراهیم ع نیز از این قاعده مستثنا نبود؛ می‌خواست افکار و آرمان مقدسی که داشت در نسلش باقی بماند؛ آرزویی‌که به آدمی احساس جاودانگی می‌بخشد.

(۱۰۱) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ .

« **و ما او را به پسری بُردبار** (اسماعیل) **مژده دادیم** »،

صفت «**حَلِيمٍ** = بردبار» که برای فرزند در آیه آمده، با همان پسری تطبیق می‌شود که طی آیه‌ی بعد ـ در شرح رؤیـای ابراهیم ع ـ از قصد ذبح او توسّط پدرش، سخـن به میـان آورده است. این پسر به دلائل زیر نه اسحاق چنانکه در تورات کنونی آمده، بلکه اسماعیل ع، اوّلین فرزند ابراهیم ع بوده است.

۱ـ ترتیب آیات که در آیه‌ی۱۱۲ از تولّد اسحاق ع سخن می‌گوید، مؤیّد آن است که اسماعیل فرزند اوّل و اسحاق فرزند دوّم ابراهیم ع بوده‌اند.

۲ـ در دعای شکر ابراهیم^ع از فرزندانی‌که خدا به او داده، به ترتیب اوّل از اسماعیل و سپس از اسحاق یاد شده است، چنانکه می‌خوانیم «**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ اِسْماعِیلَ وَ اِسْحاق** = ستایش خدایی را که اسماعیل و اسحاق را در (سنین) پیری به من عطاء کرد» (ابراهیم/۳۹).

۳ـ همچنین به همان ترتیب از فرزندان ابراهیم^ع در دیگر آیات قرآن سخن رفته است، چنانکه می‌خوانیم «**أَمْ کُنتُمْ شُهَدَاء إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِیهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِی قَالُواْ نَعْبُدُ إِلٰهَکَ وَإِلٰهَ آبَائِکَ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ** = مگر آن‌دم که مرگ یعقوب (فرزند اسحاق) را دررسید شما حاضر بودید که به پسران خویش گفت: پس از من که را عبادت می‌کنید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را بندگی می‌کنیم ... » (بقره/۱۳۳).

٤ـ در قرآن از اسحاق با عنوان «**غُلام عَلِیم** =پسری دانا» یاد شده (حجر/۵۳ و ذاریات/۲۸) در حالی‌که اسماعیل را «**غُلام حَلِیم** = پسری بُردبار» توصیف می‌کند که این با رؤیای ابراهیم مبنی بر ذبح اسماعیل و تحمّل و بردباری او تطبیق می‌کند و نه با اسحاق.

از سوی دیگر می‌دانیم که خداوند از هاجر که ابتدا کنیز ساره بود و سپس به پیشنهاد ساره ـ که نازا می‌نمود ـ برای آنکه ابراهیم صاحب اولاد شود به همسری ابراهیم درآمد، اسماعیل را به ابراهیم بخشید. بنابراین به نظر می‌رسد که ازدواج ابراهیم^ع با هاجر و سپس تولّد اسماعیل^ع، در منطقه‌ی شام و فلسطین بوده، در حالی‌که از حاملگی ساره و تولّد اسحاق، سالها بعد ـ در زمان مجازات قوم لوط ـ سخن رفته است (هود/ ٧٤→٦٩).

(۱۰۲) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعْیَ قَالَ یَابُنَیَّ إِنِّیٓ أَرَیٰ فِی ٱلْمَنَامِ أَنِّیٓ أَذْبَحُكَ فَٱنظُرْ مَاذَا تَرَیٰۚ قَالَ یَٰٓأَبَتِ ٱفْعَلْ مَا تُؤْمَرُۖ سَتَجِدُنِیٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّابِرِینَ .

« **پس چون** (اسماعیل) **به همراه او** (پدرش) **به حدّ تلاش رسید** (پدرش ـ ابراهیم ـ او را) **گفت: ای پسرکم! همانا من** (کراراً) **در خواب می‌بینم که تو را سر می‌بُرَم؛ پس بنگر که چه نظر داری؟** (اسماعیل) **گفت: ای پدرم! آنچه را مأمور شده‌ای انجام ده؛ اگر خدا خواهد مرا از صابران خواهی یافت** »،

نکات شایان توجّه در آیه اینکه **اوّلاً** طبری واژه‌ی «**سَعی**» را در متن آیه به معنی «عمل» آورده و می‌گوید مقصود، زمانی‌است که اسماعیل به سنّی رسیده بود که می‌توانست پدر را در کارها یاری کند. مفسّران گفته‌اند اسماعیل آن زمان ۱۳ ساله بود. **ثانیاً** افعال «**أَرَیٰ** = می‌بینم» و «**أَذْبَحُ** = سرمی‌برم» هردو فعل مضارع است و استمرار دارد. نشان می‌دهد که ابراهیم آن رؤیا را مکرّر می‌دیده و از آنجا در ذهنش به این نتیجه رسیده بود که این نه یک رؤیای عادی، بلکه فرمان خداست. **ثالثاً** واژه‌ی «**أَذْبَحُکَ**» حاکی از آن است که ابراهیم در رؤیا می‌دیده مشغول سربُریدن پسر است، نه آنکه اورا سربُرید که دراین‌صورت می‌بایستی فعل ماضی «**ذَبَحْتُکَ** = تو را سر بُریدم» را به کار می‌برد. هم از این‌رو با مقصد سر بُریدن پسر در عالم واقع (آیه‌ی بعد) ندای وحی به ابراهیم می‌گوید رؤیای خویش را تصدیق کردی که هرگاه در خواب دیده بود پسرش را سر

بریده است، چنان امر خارجی با رؤیای او تطبیق نداشت. **رابعاً** ابراهیم باکمال مهربانی (**یا بُنَیَّ** = ای پسرکم) خوابش را که فکر می‌کرده امر خدا مبنی بر ذبح او است (درحالی‌که این صرفاً امتحانی برای او بوده) با پسر در میان گذاشته و از او نظر می‌خواهد (**فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ** = پس بنگر که رأی تو چیست؟) نه آنکه فکر خود را بر پسر تحمیل کند. **خامساً** عبارت «**مِنَ الصّابِرِین** = از شکیبایان» با صفت «**حَلِیم** = بردبار» در آیه‌ی قبل هماهنگی دارد و نمایانگر اوج توکّل اسماعیل و تسلیم او در برابر خداست و درحقیقت گویی مقصود از آن آزمایش، تجلّی و رشد همین صفات در پدر و پسر بوده است و نه چیز دیگر(آیه‌ی ١٠٦).[1]

(۱۰۳←۱۰۵) **فَلَمَّآ أَسْلَمَا وَ تَلَّهُۥ لِلْجَبِینِ . وَ نَادَیْنَاهُ أَن یَٰٓا إِبْراهِیمُ . قَدْ صَدَّقْتَ ٱلرُّءْیَآ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِی ٱلْمُحْسِنِینَ .**

« **پس چون هر دو** (به آن) **تن دادند و** (ابراهیم) **او** (پسر) **را بر یک جانب صورت** (به خاک) **افکند** » « **و او را ندا دادیم که ای ابراهیم!** » « **به تحقیق آن‌رؤیا را حقیقت بخشیدی؛ همانا ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم** »،

آیات شریفه نشان می‌دهد که **اوّلاً** ابراهیم پسر را به صورتی بر زمین خواباند که چه بسا چشمان او بسته یا نگاهش رو به زمین بود؛ شاید به این‌علّت که طاقت نگاه در چشمان فرزند را به هنگام ذبح، نداشت. **ثانیاً** به دست می‌آید که خداوند با ابراهیم نیز به مانند موسی تکلّم کرده و ندایش را به او رساند که تا همین‌جا کافی است؛ رؤیایت را تحقّق بخشیدی. **ثالثاً** از پاداش نیکوکاران سخن رفته که این مطالب در آیه‌ی۱۱۰

---

(۱) ـ از جمله آیاتی که اشاعره در توجیه دیدگاه خود مطرح می‌سازند، داستان ذبح ابراهیم است. می‌گویند این آیات نشان می‌دهد که خداوند فارغ از قواعد اخلاقی ما انسانهاست؛ از نظر انسانی کشتن فرزند نه تنها بی‌اخلاقی، بلکه عملی شنیع و جنایتبار است؛ ولی خداوند به سهولت به ابراهیم[ع] دستور می‌دهد این کار را بکند. امّا دقّت در آیات مربوطه در سوره‌ی صافّات نشان می‌دهد که خداوند به ابراهیم دستور ذبح را نداده بود؛ ابراهیم نیز در خواب ندیده بود که پسرش را کشته است، بلکه فقط دیده بود که پسر را به قصد سر بُریدن روی زمین خوابانده و سپس خود در ذهنش این مطلب را به فرمان خدا مبنی بر ذبح اسماعیل تعمیم داده بود، در صورتی‌که خداوند چنین فرمانی نداده و فقط اجازه داده بود که چنان رؤیایی بر ابراهیم عارض شود تا ببیند او در مقام عمل چه می‌کند و علم پیشین خدا مبنی بر ارتقاءِ ایمانی آن پدر و پسر، تحقّق خارجی یابد. از این‌رو در آیه‌ی۱۰۶ می‌فرماید «**همانا آن آزمایشی** (بزرگ و) **آشکار بود**». رجوع به سیره‌ی نبوی نشان می‌دهد که چه بسا خداوند نظیر چنان آزمایشی را برای مسلمان‌های صدر اسلام نیز پیش آورد. ازجمله مواردی که خبر می‌رسید دشمن مقتدری در حال حمله است و مسلمانها با مال و جان آماده‌ی نبرد می‌شدند، ولی تصادفاً دشمن منصرف شده و به صحنه نمی‌آمد و آیه‌ی قرآن نازل می‌گردید که «**وَ كَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ** = خدا قتال را از مؤمنان کفایت کرد» (احزاب/۲۵) و آنچه در آن شرایط عاید مسلمانها می‌گردید، همان ارتقاءِ ایمانی و همّت و اراده‌ی آنان بود. به عنوان مصادیقی از آن نوع آزمایشات می‌توان از رویداد تبوک یا قصد مجدّد سپاه قریش بلافاصله بعد از جنگ اُحُد نام برد که مسلمانها همه خسته و زخم خورده به میدان رفتند ولی دشمن رها کرده و بازگشت (سیره‌ی ابن هشام، ج۳، ص۸۷).

نیز تکرار شده است؛ یعنی همه‌ی کسانی که همچون ابراهیم و به پیروی از ایثاری که او از خود نشان داد، رضای خالق را به رضای خود ترجیح دهند (و در مواضع گوناگون از خواهش‌های دل دربرابر امر خدا بگذرند) از پاداش والای إلهی بی‌آنکه هیچ گزندی به ایشان رسد، برخوردار خواهند شد.

(۱۰۶) **إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْبَلَٰٓؤُا۟ ٱلْمُبِينُ** .

« **به راستی این همان آزمایش** (بزرگ و) **آشکار بود** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آن‌رویداد فقط آزمایشی در جهت ارتقاءِ روحی آن‌پدر و پسر بود (که نظائرش ممکن است طی عمر، برای هرکسی به صور گوناگون ـ بنا به لیاقت وتحمّل اشخاص ـ پیش آید) و إلاّ خداوند طالب خون بندگانش نیست و از ابتدا قصد کشتن نداشت (نه آنکه ابتدا در این اراده بوده و سپس رأفت یافته و پشیمان شده باشد!).

(۱۰۷) **وَ فَدَيْنَٰهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ** .

« **و اورا به ذبحی بزرگ فدیه دادیم** »،

واژه‌ی «**فِدیه**» به معنی «عوض» است؛ یعنی ابراهیم به جای ذبح فرزند به سوی قربانی دیگری هدایت شد که مفسّران آورده‌اند قوچی[1] بوده که به امر خدا ظاهر گردید و ابراهیم مأمور شد تا آن قوچ را در راه خدا،

---

(۱) ـ موضوع ذبح قوچ به جای اسماعیل که مفسّران در ارتباط با آیه‌ی فوق آورده‌اند، ریشه در تورات دارد، چنانکه می‌خوانیم: «و واقع شد بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرده بدو گفت: ای ابراهیم عرض کرد لبّیک * گفت اکنون پسر خود را که یگانه‌ی توست و او را دوست می‌داری یعنی اسحاق (بنا به قرآن اسماعیل که یگانه بود چون اسحاق هنوز متولّد نشده بود) را بردار و به زمین موریا برو و او را در آنجا بر یکی از کوهها‌یی‌که به تو نشان می‌دهیم برای قربانی سوختنی بگذران * بامدادان ابراهیم برخاسته الاغ خود را بیاراست و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق (اسماعیل) برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته روانه شد و به سوی آن مکانی‌که خدا او را فرموده بود رفت * و در روز سیّم ابراهیم چشمان خود را بلند کرده آن مکان را از دور دید * آنگاه ابراهیم به خادمان گفت شما در اینجا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدانجا رویم و عبادت کرده نزد شما بازآییم * پس ابراهیم هیزم قربانی سوختنی را گرفته بر پسر خود اسحاق (اسماعیل) نهاد و آتش و کارد را به دست گرفت و هر دو باهم می‌رفتند * و اسحاق (اسماعیل) پدر خود ابراهیم را خطاب کرده گفت ای پدر من گفت ای پسر من لبَّیک گفت اینک آتش و هیزم، لکن بَرّه قربانی کجاست * ابراهیم گفت ای پسر من خدا برّه قربانی را برای خود مهیّا خواهد ساخت و هر دو باهم رفتند * چون بدان مکانی‌که خدا بدو فرموده بود رسیدند ابراهیم در آن‌جا مذبح را بنا نمود و هیزم را برهم نهاد و پسر خود اسحاق را بسته بالای هیزم بر مذبح گذاشت * و ابراهیم دست خود را دراز کرده و کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید * در حال فرشته‌ی خداوند از آسمان وی را ندا درداد و گفت ای ابراهیم عرض کرد لبّیک * گفت دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن زیرا که الآن دانستم که تو از خدا می‌ترسی چون که پسر یگانه‌ی خود را از من دریغ نداشتی * آنگاه ابراهیم چشمان خود را بلند کرده دید که اینک قوچی در عقب وی در بیشه به شاخ‌هایش گرفتار شده پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته آن را در عوض پسر خود برای قربانی سوختنی گذرانید.» (سفر پیدایش، باب ۲۲).

برای استفاده‌ی خود و دیگران قربانی کند؛ وآن قربانی ـ یادآور آن طاعت و تسلیم تاریخی در برابر خداوند ـ در عرصه‌ی تاریخ بشر باقی ماند. بنابراین احتمالاً منظور از «**ذبح عظیم**» در آیه، تنها فربهی قوچ نباشد، بلکه بزرگی از آن‌رو که خدا آن را عوض ذبح اسماعیل قرار داد و در بسط معنا به این مفهوم که خداوند با آن رویداد، بر«قربانی انسانها» در تاریخ خط بطلان کشید و قربانی چهارپایان و اطعام گوشت آنها را به محرومان، جایگزین آن رسم منفور ساخت و آن واقعه را به عنوان تحوّلی در زندگی بشر، عیدی بزرگ قرار داد.

(۱۰۸) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْآخِرِينَ .

«**و برای او در میان آیندگان** (نام نیکی) **برجای گذاشتیم** »،

همانگونه که در آیه‌ی ۷۸ سوره فرمود «**وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ** = و (آوازه‌ی نیک) او را در میان آیندگان برجای گذاشتیم» و چنانکه همه‌ی ادیان بعد از ابراهیم^ع او را به بزرگی یاد می‌کنند

(۱۰۹←۱۱۱) سَلَامٌ عَلَىٰٓ إِبْرَاهِيمَ . كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ . إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« **درود بر ابراهیم باد** » « **ما نیکوکاران را این‌چنین پاداش می‌دهیم** » « **همانا او از بندگان مؤمن ما بود** »،

افتخار سلام و درود خداوند نصیب ابراهیم[ع] شده و متعاقباً آیات شریفه مدلّل می‌سازد که هم از آن‌روی که او «**نیکوکار**» و «با ایمان» بود.

(۱۱۲) وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَٰقَ نَبِيًّا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ .

« **و او را به اسحاق ـ که پیامبری از شایستگان بود ـ بشارت دادیم** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که بعد از اسماعیل فرزند دیگری به نام «اسحاق» به ابراهیم بخشیده شد (بقره/ ۱۳۳) که به مقام نبوّت رسید. البته ذکر نبوّت اسماعیل نیز در قرآن آمده است (انعام/۸۹←۸٦).

(۱۱۳) وَبَٰرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰٓ إِسْحَٰقَ ۚ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ مُبِينٌ .

« **و بر او** (ابراهیم) **و بر اسحاق برکت بخشیدیم و از نسل آن‌دو برخی نیکوکار و** (برخی) **آشکارا به خود ستم ورزیدند** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به قوم بنی‌اسرائیل است. می‌فرماید آنها از ذرّیّه‌ی اسحاق‌اند (ازطریق پسرش یعقوب) وخداوند به این قوم برکت بخشیده پیامبران متعدّد از بینشان برگزید. ولی با این‌همه ـ برخلاف آنچه عموماً یهودیان ادّعا دارند و خود را «قوم برگزیده» می‌پندارند ـ همگی نیکوکار و ره‌یافته نبوده‌اند، بلکه عدّه‌ای اهل نیکی و عدّه‌ای دگر به سبب انکار آیات خدا و ارتکاب گناهان گوناگون، آشکارا بر خویش ستم ورزیده‌اند. آیه‌ی شریفه نمایانگر انصاف قرآن است که هیچ‌قومی را یکسره خوب یا یکسره مردود و تبهکار نمی‌شمرد، بلکه قائل به تفکیک است (مگر همگی خوب یا بد باشند).

بخش ششم

(ذکری از انبیاءِ بَنی‌اِسرائیل)

(۱۱۴) وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَـٰرُونَ .

« **و همانا بر موسی و هارون منّت نهادیم** »،

پس از شرح ماجرای ابراهیم^ع در آیات قبل ـ در پیگیری داستان انبیاء ـ به موسی^ع و برادرش هارون^ع رسیده است. مقصود از «**منّتِ**» خدا بر موسی^ع و هارون^ع در آیه‌ی شریفه، همان مقام نبوّتی بوده که به آنان عطا شد. تفصیل ماجرای موسی و هارون و بنی‌اسرائیل و ستم‌های فرعونیان بر آنها و مراحم إلهی نسبت به ایشان علی‌رغم لغزش‌هایی‌که داشتند، در سوره‌های مختلف قرآن، خصوصاً در اعراف (آیات ۱۰۳ به بعد) و طه (آیات ٢٤ به بعد) و قصص (آیات ٦ به بعد) آمده است.

(۱۱۵و۱۱۶) وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ . وَ نَصَرْنَاهُمْ فَكَانُواْ هُمُ ٱلْغَالِبِينَ .

« **و آن دو و قومشان را از آن اندوه عظیم رهانیدیم** » « **و آنان را یاری دادیم؛ پس** (بر دشمنان) **غالب آمدند** »،

منظور از «**الْكَرْبِ الْعَظِيم**» = آن اندوه بزرگ» به قول مفسّران این بوده که فرعون پسران بنی‌اسرائیل را می‌کشت و زنان (دخترانشان) را به خدمت می‌گرفت (بقره/۵۰ و٤٩). خداوند قوم موسی^ع را بر قوم فرعون ـ با غرق و هلاکت آنها ـ نصرت داد.

(۱۱۷و۱۱۸) وَ ءَاتَيْنَاهُمَا ٱلْكِتَابَ ٱلْمُسْتَبِينَ . وَ هَدَيْنَاهُمَا ٱلصِّرَاطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ .

«**و به هردو آن‌کتاب روشن را دادیم**» « **و آن‌دو را به راه راست هدایت کردیم** »،

یعنی، پس از مدّتها که قوانین ثبت شده‌ای بین بنی‌اسرائیل وجود نداشت، آنها از طریق تورات که به موسی(ع) عطا شد، به آن امتیاز نایل آمدند و مشی صحیح زندگی برایشان روشن گردید.

(۱۱۹و۱۲۰) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِى ٱلْأَخِرِينَ . سَلَـٰمٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَـٰرُونَ .

« **و** (نام نیک) **هردو را در** (میان) **آیندگان به جای نهادیم** » « **درود بر موسی و هارون باد** »،

یعنی ذکر خیر موسی وهارون با تحوّلاتی که به دست آنها انجام گرفت، در عالم رواج یافت وأدیان ابراهیمی همگی بر نبوّت و مقام شامخ موسی و هارون معترفند و بر آنها درود می‌فرستند.

(۱۲۱) إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ .

« ما نیکوکاران را این‌چنین پاداش می‌دهیم »،

یعنی فضل و رحمت خدا این‌چنین به نیکوکاران می‌رسد و همه‌ی صالحان به تناسب کارخیرشان، از خداوند پاداش می‌گیرند.

(۱۲۲) إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ .

«به راستی آن‌دو از بندگان مؤمن ما بودند »،

به دست می‌آید که مبدأ نیکوکاری انسانها ـ که مولّد خیر و برکات عالیه ازجانب خداوند به سوی آنها می‌شود ـ همان ایمان خالص و راسخ آنان به معبود و بازگشت به سوی اوست.

(۱۲۳) وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ .

« و همانا الیاس از فرستادگان (ما) **بود »،**

بیشتر مفسّرین معتقدند که الیاس[ع] از پیامبران بنی‌اسرائیل بوده و ثعلبی وی را سوّمین خلف هارون برادر موسی، معرّفی می‌کند. به عقیده‌ی برخی از مفسّرین نیز شخصی که موسی[ع] را مصاحب شد (و شرح ماجرا در سوره‌ی کهف آمده است) الیاس بوده است؛ به عبارت دیگر می‌گویند کسی‌که اکثر مفسّرین او را خضر می‌نامند، همان الیاس بوده است. رویهمرفته گمان می‌رود که الیاس[ع] یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل بوده یا پیامبر قومی بوده که بنی‌اسرائیل با آنها آشنایی داشتند. به ویژه که در انجیل نیز از این پیامبر یادشده، چنانکه می‌خوانیم «آنها (یهودیان) از او (یحیی) پرسیدند: پس آیا تو الیاس هستی؟ پاسخ داد: خیر آنها پرسیدند: آیا تو آن پیامبر موعود هستی؟ پاسخ داد: خیر (که می‌رساند یهودیان منتظر پیامبر موعودی بودند و نیز گمان داشتند که الیاس بازمی‌گردد)» (انجیل یوحنّا، باب اوّل ـ شماره‌ی ۲۱).

(۱۲۴و۱۲۵) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَلَا تَتَّقُونَ . أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ ٱلْخَٰلِقِينَ .

« آن‌زمان که به قومش گفت: آیا (از شرک و گناه) **باز نمی‌ایستید؟ » « آیا "بَعْل" را می‌خوانید و بهترین آفریننده را وامی‌گذارید؟ »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه مبارزه‌ی الیاس ـ مانند سایر پیامبران ـ دراساس، با شرک و بت‌پرستی بوده است.

در مورد «**بَعْل**» اقوال مختلف هست: **برخی** گفته‌اند بت خاصّی بوده که در بعلبک (شهری در شرق لبنان کنونی) مورد پرستش قرار می‌گرفته و از طلا ساخته شده طول آن به حدود ۲۰ متر می‌رسید و چهار چهره داشته است. **برخی** دیگر آورده‌اند که «**بعل**» اسم خاصّی نیست، بلکه به مجموعه‌ی بت‌هایی اطلاق می‌شده که معروف‌ترینش به فنیقی‌ها تعلّق داشت که خدای حاصلخیزی و زاد و ولد بوده است. **عدّه‌ای** نیز گفته‌اند

که «**بعل**» مجسّمه‌ی زنی بوده که قوم الیاس شیفته‌وار دربرابرش خضوع می‌کردند، به‌مانند مجسّمه‌هایی که از مریمع در کلیساها پرداخته‌اند و مسیحیان در برابرش زانو می‌زنند.(۱)

الیاس قومش را شماتت می‌کند که چرا «بَعْل» را می‌خوانید و «**أَحْسَنَ الْخَالِقِين**» را وامی‌گذارید؟ این مطلب بیانگر دونکته است: **اوّل** آنکه نشان می‌دهد حتّی خواندن غیرخدا ـ به‌عنوان پناه‌چویی وحاجت‌خواهی در وراءِ اسباب دنیوی ـ شرک است. **دوّم** آنکه در مفهوم «**أَحْسَنَ الْخَالِقِين**» باید گفت همان مقامی است که نه فقط قادر به تغییر صورت اشیاء، بلکه قادر به ایجاد حیات از موادّ عنصری است. نکته‌ی دیگر آنکه درمورد واژه‌ی «**أَحْسَنَ الْخَالِقِين**» شایان توجّه است که به قول نحویّون، اضافه‌ی أفعلِ تفضیل به اسم جمع، مفهوم مفرد می‌دهد. «أَحْسَنَ الْخَالِقِين» یعنی «بهترین آفریننده بین آفرینندگان» که خداوند است؛ چنان‌که مثلاً گوییم «گرانبهاترین گوهرها» که منظور آن گرانبهاترین گوهری است که یکی بیش نیست.

(۱۲۶) ٱللَّهَ رَبَّكُمۡ وَرَبَّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ .

« خدا، خداوندگار شما و خداوندگار پدران پیشین شماست »،

آیه‌ی شریفه، به‌دنبال مقطع آیه‌ی قبل، «**أَحْسَنَ الْخَالِقِين**» را توضیح داده است که علاوه‌بر«خلاّقیّت» یکتا، صاحب اختیار نهایی در امور است.

(۱۲۷و۱۲۸) فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمۡ لَمُحۡضَرُونَ . إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ .

« **پس او را تکذیب کردند و به تحقیق آنان** (برای کیفر) **احضار خواهند شد** » « **مگر بندگان مخلص خدا** (که به پاداش نیک خود می‌رسند) »،

مانند همه‌ی پیامبران، مردم در برابر الیاس دو دسته شدند: گروهی اورا تکذیب کردند و عدّه‌ای راه ایمان و اخلاص پیمودند و آیات شریفه نتائج انتخاب و عاقبت نهایی آنها را نشان می‌دهد.

(۱۲۹←۱۳۲) وَتَرَكۡنَا عَلَيۡهِ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ . سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلۡ يَاسِينَ . إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ . إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ .

« **و ما** (نام نیک) **او** (الیاس) **را در** (میان) **آیندگان به جای گذاشتیم** » « **درود بر الیاس باد** » « **همانا ما نیکوکاران را این‌چنین پاداش می‌دهیم** » « **به راستی او از بندگان مؤمن ما بود** »،

همانگونه که درمورد پیامبران پیشین فرمود (آیات قبل)، در آیات فوق به ایمان صادق وپاداش نیک الیاس تصریح شده است. امّا در آیات فوق از الیَاس به‌صورت «**إِلْيَاسين**» یاد شده و این در زبان عربی معمول

---

(۱) ـ البتّه در بین بت‌های عرب جاهلی نیز از بتی به اسم «**بَعل**» نام برده شده است که از بت‌های قدیمی اقوام بین النّهرین، شامات و عربستان بوده است. ستایشگران «**بعل**» بر آن بودند که پرستش او باعث فراوانی نعمت و سرسبزی محصول و افزایش نسل انسان و حیوان می‌گردد.

است که گاهی بعضی از اسماء را به دو شکل می‌آورند، به‌مانند «**طور سینین**» (تین/۲) و «**طور سینا**» (مؤمنون/ ۲۰) که هر دو به‌معنای همان «کوه طور» است. هرچند برخی از مفسّران گمان کرده‌اند منظور از «**إِلْیَاسِین**» خاندان إلیاس است که این معنا با ضمیر مفرد «**إِنَّهُ** = همانا او» درآیه‌ی بعد نمی‌خواند. مفسّران شیعی نیز غالباً «**إِلْیَاسِین**» را «آلِ یاسین» خوانده و گفته‌اند منظور «آل محمّد» است که این معنا علاوه برآنکه با ضمیر «**إِنَّهُ**» درآیه‌ی بعد تطبیق نمی‌شود، با سیاق آیات هم که همه درباره‌ی «اِلیاس» است (چنانکه در آیات قبل نیز یک یک پیامبران را مطرح فرمود) هماهنگی ندارد؛ گذشته از آنکه اگر به روش فرهنگ شیعی «سین» را بیانگر «سیّد رسولان، حضرت محمّد(ص)» بدانیم، دربیان چنان مقصودی، لازم می‌بود گفته شود «سلامٌ عَلیٰ آلِ سین» نه «عَلیٰ آلِ یا سین»!

بخش هفتم

(نگاهی به ماجرای لوط^ع و یونس^ع)

(۱۳۶←۱۳۳) وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ . إِذْ نَجَّيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ أَجْمَعِينَ . إِلَّا عَجُوزًا فِي ٱلْغَٰبِرِينَ . ثُمَّ دَمَّرْنَا ٱلْأٓخَرِينَ .

« **و همانا لوط از** (زمره‌ی) **فرستادگان بود** » « (به یاد آر) **آنگاه که او و خاندانش، همگی را نجات بخشیدیم** » « **مگر پیرزنی که جزو باقیماندگان** (در عذاب) **بود** » « **سپس دیگران را هلاک کردیم** »،

لوط برقومی که حوالی فلسطین امروزمی‌زیستند (شهر سَدوم) مبعوث شد. آنها را به توحید خدا فرامی‌خواند و از زشتکاری‌هایشان منع می‌کرد. ولی چنانکه در سُوَر دیگر قرآن (هود/۷۷ به بعد، انبیاء/۷٤و۷۵ ، شعراء/ ۱٦۰ به بعد، نمل/٤۵ به بعد، اعراف/۸۰ به بعد، حجر/۸۵ به بعد و عنکبوت/۲۸ به بعد ...) آمده به دعوت او پشت کردند و بر میهمانانش که مأموران إلهی بودند، طمع ورزیدند و سرانجام گرفتار عذاب خدا شدند. در آیات شریفه به پیرزنی‌که همسر لوط بود اشاره رفته که او نیز از عذاب‌شدگان بود. نشان می‌دهد نسبت خویشاوندی با پیامبران داشتن، لزوماً مایه‌ی نجات نیست.

(۱۳۸و۱۳۷) وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ . وَبِٱلَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

« **و همانا شما صبحگاهان بر** (سرزمین) **ایشان می‌گذرید** » « **و شب‌هنگام** (نیز) **پس آیا اندیشه نمی‌کنید؟** »،

شهرهای ویران شده‌ی قوم لوط (سدوم و گموره) بر سر راه کاروان‌های مردم حجاز به سوی شام قرار داشت و عرب‌ها در سفرهای روزانه و شبانه‌ی خود، بر آن ویرانه‌ها می‌گذشتند و آثار عاقبت شوم بدکاران قوم لوط را به چشم خود می‌دیدند که البتّه می‌توانست مایه‌ی عبرتشان واقع شود. از این‌رو آیات شریفه ـ پس از تذکّر عاقبت مردم لوط (آیه‌ی قبل) ـ روی سخن به مردم مشرک عرب آورده و می‌گوید شما نیز در رفت و آمد خود به شام از منازل ویران آنها می‌گذرید؛ آیا به فکر فرونمی‌روید که چه روزگاری با پشت کردن به دعوت فرستادگانِ خدا ممکن است در انتظارتان باشد؟

(۱۳۹) وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ .

« **و به راستی یونس از** (سلسله‌ی) **فرستادگان بود** »،

یونس نبی^ع، آخرین پیامبری است که در این سوره ذکرش رفته است. سوای این سوره در سوره‌های انبیاء (تحت عنوان «ذو النّون»، آیات ۸۸ و۸۷) و قلم (آیات ۵۰←٤۸) از یونس^ع یاد شده و سوره‌ی دهم قرآن نیز

به‌مناسبت آیه‌ی۹۸ آن، یونس نامگذاری شده است. واژه‌ی «یونس» در زبان یونانی به معنی «کبوتر» است[۱]؛ به موجب تورات او فرزند «اَمِتّای» بوده که در عبری به معنی «فانی و میرنده» است. برحسب مصادر یهود یونس حدود ۸۲۵ سال پیش از میلاد مسیح[ع] می‌زیسته و سرزمین او «نینوا» واقع در عراق کنونی بوده است، چنانکه حدیثی از پیامبر می‌گوید شخصی خود را اهل نینوا به حضرت معرّفی کرد و پیامبر[ص] فرمود: تو مرا یاد برادرم یونس بن متا افکندی.[۲] همچنین گفته شده که احتمال می‌رود «ذو النّون» به معنی «صاحب نینوا» باشد.[۱] تورات درباره‌ی یونس[ع] می‌گوید: «و کلام خداوند بر یونس بن اَمتّای نازل شده گفت: برخیز و به نِیْنَویٰ شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من آمده است» (کتاب یونس نبی[ع]، باب اوّل). هرچند شرح کتاب مقدّس از یونس[ع] با قرآن در انطباق کامل نیست، ولی عناصر اصلی گزارش قرآنی در کتاب مقدّس نیز دیده می‌شود.

(۱۴۰) إِذْ أَبَقَ إِلَى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ .

« (به یاد آر) **زمانی را که به سوی آن‌کشتی سنگین‌بار گریخت** »،

طبری «**فُلْک مَشْحُون**» را در آیه‌ی شریفه به معنای «کشتی سنگین‌بار و پرمحموله» دانسته‌است‌که البتّه می‌تواند به کشتی پر از جمعیّت و کالا تعبیر شود.

بخش اوّل داستان یونس را باید در دیگر سُوَر قرآنی (یونس، قلم و ...) دید که یونس بر سرزمین نِیْنوا مبعوث شد و مردم را به یگانگی خدا و ترک فساد و فحشاء دعوت می‌کرد، ولی چون دعوت اورا بلافاصله اجابت نکردند، خشمگین شده بی‌اجازه‌ی إلهی محلّ مأموریّت خود را ترک نمود و از آن‌قریه خارج شد.[۱] خداوند در آیه‌ی شریفه، این عمل او را به «بنده‌ی فراری» تشبیه نموده است. کتاب مقدّس در ادامه‌ی داستان می‌گوید «امّا یونس برخاست تا از حضور خداوند به تَرشیش فرار کند و به یافا فرود آمده کشتی‌ای یافت کـه عازم تَرشیش بود پس کرایه‌اش را داده سوار شد».

(۱۴۱) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ .

« **پس** (در آن کشتی با سرنشینان) **قرعه افکند و خود از بازندگان شد** »،

در این‌که سبب قرعه زدن چه بوده و چرا یونس به دریا افکنده شد؟ مفسّران اقوالی آورده‌اند. ازجمله این‌که نهنگی بر سر راه کشتی نمایان شد و گردابی ایجاد کرد و چون کشتی سنگین‌بار بود، در معرض غرق شدن

(۱) ـ «اعلام قرآن» تألیف خزائلی.

(۲) ـ مفسّران (مجمع البیان و ابوالفتوح رازی) آورده‌اند که یونس[ع] قوم خود را به ایمان فراخواند و چون ایمان نیاوردند، به درگاه خدا شکایت آورد. خداوند فرمود آنها را سه روز مهلت ده، اگر ایمان نیاوردند عذاب می‌بینند. یونس این سخن خدا را به قوم ابلاغ کرد و شتابان از بینشان خارج شد و از شهر بیرون رفت. در روز موعود از آغاز بامداد آثار عذاب ظاهر گشت و پاره‌ابری آتشناک اطراف شهر را فراگرفت. مردم هراسان شدند و به رهنمود یکی از پیران خود به صحرا رفته دست به نیایش برداشتند و حق‌تعالی چون صدق نیّت آنها روشن شد، عذاب را از آنها برداشت.

قرار گرفت و ناچار شدند برخی افراد را به قید قرعه، به دریا افکنند و سه بار قرعه به نام یونس اصابت کرد. در این ارتباط منظور از واژه‌ی «**فَساهَمَ**» در آیه این است که «باهم قرعه زدند» و مراد از «**مِنَ الْمُدْحَضِينَ**» این است که یونس از مغلوبان و قرعه‌زدگان شد. امّا کتاب مقدّس می‌گوید کشتی دچار طوفان شد (و خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود) و ظاهراً در این‌شرایط سرنشینان کشتی، از تصوّر اینکه کشتی سنگین شده و باید عدّه‌ای فدای دیگران شوند و یا با این تصوّر خرافی که نحوست وجودِ عدّه‌ای آن بلا را پدید آورده و باید از شرّشان رها شد، تصمیم می‌گیرند به قید قرعه فرد یا افرادی را به دریا افکنند که از جمله‌ی آنها یونس بود. کتاب مقدّس می‌گوید «(ملاّحان) به یکدیگر گفتند بیایید قرعه بیندازیم تا بدانیم‌که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟ پس چون قرعه انداختند قرعه به نام یونس درآمد.».

(۱۴۲) **فَٱلْتَقَمَهُ ٱلْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ .**

« (او را به دریا افکندند) **و آن نهنگ او را بلعید درحالی‌که** (از کار خویش) **ملامت زده بود** »،

کتاب مقدّس می‌گوید «پس یونس را برداشته در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد». امّا قرآن به تشریح احوال درونی یونس در آن‌شرایط پرداخته می‌فرماید وجدانش اورا ملامت می‌کرد؛ و این نکوهش به خاطر شتاب و بی‌تابی وی در ترک قومش بود. به عبارت دیگر از این جهت یونس[ع] سزاوار ملامت بود که در برابر ایمان نیاوردن قومش صبوری و پایداری نشان نداد و با خشم و ناراحتی ـ بی‌اجازه‌ی إلهی ـ آنها را ترک کرد (انبیاء/۸۷).

(۱۴۳و۱۴۴) **فَلَوْلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُسَبِّحِينَ . لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ .**

« **و اگر او از تسبیح کنندگان نبود** » « **بی‌تردید در شکم آن** (نهنگ) **تا روزی‌که** (مردم) **برانگیخته می‌شوند، می‌ماند** »،

مفسّران واژه‌ی «**تَسْبيح**» را در اینجا به معنی دعا و توجّه همه جانبه به خدا گرفته‌اند که نوعی اعتراف عمیق به خطاکاری خود و حقّانیّت خدا و پوزش‌خواهی از مقام اوست. «**تسبیح**» یونس در سوره‌ی انبیاء تشریح شده که گفت «**لا إلٰهَ إلّا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِين** = (خداوندا) هیچ معبودی جُز تو نیست تو را پاک و منزّه (از هرعیب و نقصان) می‌شمرم و من از ستمکارانم». سپس می‌فرماید «**فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاه مِنَ الْغَمّ** = پس دعای وی‌را اجابت کردیم و اورا از غم رهانیدیم» (انبیاء/۸۸ و۸۷)[1]. کتاب مقدّس می‌گوید «و

---

(۱) ـ منظور از این‌که می‌فرماید یونس اگر از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم نهنگ می‌ماند را می‌توان چنین در نظر گرفت، زیرا خداوند می‌دانسته که یونس[ع] از «تسبیح کنندگان» بوده است. بنابراین مقصود آیه در واقع، نشان دادن شدّت نارضایتی خداوند از قصور یونس[ع] در پیشبرد امر رسالتش بوده که با مشاهده‌ی سرسری گرفتنِ مردم از دعوت، تاب نیاورده و آنها را ترک کرد. می‌فرماید با چنین کوتاهی در انجام وظایف، اگر یونس[ع] از تسبیح کنندگان نبود، با عکس العملی در آن ابعاد، از جانب خداوند مواجه می‌گردید.

یونس از شکم ماهی نزد یَهُوَه خدای خود دعا نمود و گفت در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود». دراینجا طبری مقایسه‌ای بین یونس و فرعون آورده ومی‌گوید خداوند دعای فرعون را در شرایط مشابه اجابت ننمود زیرا وی برخلاف یونس، پیش‌ازگرفتاری و در شرایط عادی، از «**مُسَبِّحِين**» نبود.

(۱۴۵) **فَنَبَذۡنَٰهُ بِٱلۡعَرَآءِ وَهُوَ سَقِيمٞ .**

« **پس او را به بیابان افکندیم درحالی‌که او بیمار بود** »،

آن نهنگ به امر خدا به کرانه‌ی خشک دریا نزدیک شد و یونس را از کامش بیرون افکند. کتاب مقدّس می‌گوید «پس خداوند ماهی را أمر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد». البتّه همه‌ی این احوال از بلع یونس توسّط نهنگ و سپس استغفار او و در آن‌شرایط و نجاتش، می‌تواند در مدّت زمان کوتاهی پیش آمده باشد؛ ولی کتاب مقدّس می‌گوید «و امّا خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد (!) که یونس را فرو برد و یونس سه روز و سه شب درشکم ماهی ماند» .

(۱۴۶) **وَأَنۢبَتۡنَا عَلَيۡهِ شَجَرَةٗ مِّن يَقۡطِينٖ .**

« **و بر فرازش بوته‌ای از** (نوع) **کدو رویاندیم** »،

از واژه‌ی «**يَقْطِين**» در آیه‌ی شریفه، به نوعی کدو شبیه کدو حلوایی گفته می‌شود.

یونس با حال نزار از شکم نهنگ به ساحل افتاده و برای آنکه بدن بیمارش از آفتاب‌زدگی مصون بماند، زیر بوته‌ای از گیاه مذکور ـ که برگهای بزرگ و سایه‌افکن دارد ـ قرار می‌گیرد.(۱)

(۱۴۷و۱۴۸) **وَأَرۡسَلۡنَٰهُ إِلَىٰ مِاْئَةِ أَلۡفٍ أَوۡ يَزِيدُونَ . فَـَٔامَنُواْ فَمَتَّعۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ حِينٖ .**

« **و او را** (باز) **به سوی یکصد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم** » « **پس آنها ایمان آوردند و تا مدّتی بهرمندشان ساختیم** »،

دراینجا دو سؤال پیش می‌آید: **اوّل** آنکه چرا قرآن به تقریب سخن گفته است؟ و **دوّم** آنکه آیا آن‌قوم، قوم پیشین یونس بودند یا قوم دیگری؟ در پاسخ به سؤال اوّل طبری می‌گوید واژه‌ی «**أَوْ** = یا» دراینجا به معنی «بَلْ» آمده که در زبان عربی معمول است ومقصود آنکه ممکن بوده است چند نفری بیش‌از صد هزار نفر بوده‌اند وقرآن عدد اصلی را آورده وعدد فرعی‌را با کنایه ذکرکرده است. درمورد سؤال دوّم به نظرمی‌رسد که مقصود همان قوم پیشین یونس بوده‌اندکه این‌بار ازیونس استقبال کرده به دعوت او گرویدند، چنانکه می‌خوانیم در

---

(۱) ـ در کتاب «**عجیب‌تر از علم**» اثر «فرانک ادواردز» ترجمه‌ی سیروس گنجوی صفحه‌ی ۳۰، ماجرای شگفتی را با عنوان «**یونس عصر جدید**» می‌خوانیم مبنی بر اینکه دریانوردی انگلیسی به نام «جیمز بارتلی» در فوریه‌ی سال ۱۸۹۱ در سفر دریایی خود، طعمه‌ی یک نهنگ عظیم الجثّه شد و پس از مدّتی که نهنگ نتوانست او را هضم کند، نهنگ مزبور به حالت مرگ در کنار ساحل افتاد وچون شکم او را پاره کردند. جیمز بارتلی را درشکمبه‌ی عظیم حیوان یافتند که مدهوش بود؛ فوراً وی را به بیمارستان منتقل کردند و از مرگ نجاتش دادند!

غیاب یونس قومش ایمان آوردند وعذاب خدا از آنها رفع شد (یونس/۹۸). جالب اینجا توافقی‌است که بین آثار اسلامی و کتاب مقدّس هست. زیرا طبری درتفسیر از ابن‌کَعْب یاد می‌کند که بنا به حدیثی، از پیامبر ص پرسید: اینکه خدا می‌فرماید او (یونس) را به‌سوی صدهزارنفر یا بیشتر فرستادیم به چه معناست ؟ و پیامبر ص در پاسخ فرمود: مقصود آن‌است که آنها صد و بیست هزار تن بودند (و ازعدد فرعی به اشاره یاد شده است). در کتاب مقدّس آمده است که «پس کلام خداوند بار دوّم بر یونس نازل شده گفت: برخیز و به نینوی (نینوا) شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن» (باب سوّم از کتاب یونس نبی) و در پایان داستان یونس می‌گوید «در آن(شهر) بیشتر از صدوبیست هزار کس می‌باشند».

بخش هشتم

(تخطئه‌ی مشرکان)

(۱۴۹) فَٱسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ ٱلْبَنَاتُ وَلَهُمُ ٱلْبَنُونَ .

« **پس از آنها** (مشرکان) **جویا شو: آیا خداوندگارت را دختران و آنان را پسران است؟!** »،

با ذکر احوال یونس درآیات قبل، داستان انبیاء در این سوره پایان گرفت و اینک فصل جدیدی آغاز شده است.

بعد از عبرتهایی‌که طی شرح حال انبیاء به مسلمانها ارائه نمود و به خصوص ـ با طرح ماجرای یونس[ع] ـ به پیامبر اسلام[ص] و مسلمین پیام داد که از انکار مشرکان نومید نشده درطریق دعوت و تبلیغ حق استقامت ورزند، در اینجا برخی آراء و عقاید زشت مردم مکّه را مطرح ساخته است. آیات این‌بخش همه استدلالی و بیانگر تضادّ فکری و روحی منحرفان است. چنانکه در آیه‌ی فوق مکّیان را مخاطب قرار داده می‌پرسد که شما از یکسو دختر را ننگ می‌دانید و به پسر می‌نازید و از سوی دیگر خداوند جهانیان را صاحب دختر می‌شمرید! (نحل/۵۹←۵۷) این چه روحیّه‌ی درهم و برهمی است ؟ (مانند کسانی که مثلاً واسطه‌تراشی و پارتی‌بازی را بد می‌دانند و مقامات را از اینکه ضوابط را به یکسو نهاده تحت تأثیر واسطه‌ها قرارمی‌گیرند ملامت‌می‌کنند، ولی خداوند عالم را پذیرای واسطه‌گری شخصیّت‌ها قلمداد می‌نمایند!).

(۱۵۰) أَمْ خَلَقْنَا ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ إِنَـٰثًا وَهُمْ شَـٰهِدُونَ .

« **یا ما فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنها شاهد بودند؟!** »،

مشرکان مکّه در عین آنکه معتقد به خدا ـ آفریدگار هستی ـ بودند، ولی عقیده داشتند که خداوند با جنّیان ازدواج کرده و دخترانی از این ازدواج پدید آمده‌اند که همان فرشتگان هستند! قرآن برای این‌عقیده، شاهد می‌طلبد و می‌فرماید بنا به چه شواهدی به این‌نتیجه رسیده‌اند؟ آیا به هنگام آفرینش فرشتگان حضور داشته و دیده‌اند که آنها دخترند؟ (مانند صدها عقاید خرافی که مردمان با خود حمل کرده بر آن مبانی زندگی می‌کنند، ولی هیچ شاهد و سندی بر آن عقاید ندارند).

(۱۵۱و۱۵۲) أَلَآ إِنَّهُم مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ . وَلَدَ ٱللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَـٰذِبُونَ .

« **آگاه باش که آنان از دروغ‌پردازیشان، گویند: خداوند فرزند آورده؛ و به تحقیق آنها دروغ گویانند** »،

دریک کلام خدا می‌فرمایدکه صاحبان اینگونه عقاید دروغ می‌گویند (وهرصاحب خردی اگردرست بیاندیشد

درمی‌یابد که آفریدگار جهان از زایش و آوردن اولاد که صفت خلق می‌باشد، منزّه است).

(۱۵۳←۱۵۵) أَصْطَفَى ٱلْبَنَاتِ عَلَى ٱلْبَنِينَ . مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ . أَفَلَا تَذَكَّرُونَ .

« **آیا** (خدا) **دختران را بر پسران برگزیده است؟!** » « **شما را چه شده است، چگونه حکم می‌کنید؟!** » « **آیا سر پند گرفتن ندارید؟!** »،

این‌که افرادی پسر را بر دختر ترجیح دهند و آن‌وقت معتقد باشند که خدا دختران دارد، اینگونه عقاید توهین به خدای‌تعالی است. آیات شریفه مردمان را به تعمّق و توجّه در باورها و رفتار خود فرا می‌خواند که آیا پند نگرفته و نمی‌خواهند افکار خود را تصفیه کنند و خود را در برابر خدا خالص گردانند؟

(۱۵۶و۱۵۷) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ . فَأْتُواْ بِكِتَابِكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ .

« **یا دلیلی آشکار** (بر سخن خود) **دارید؟** » « **پس کتاب** (مدرک) **خود را بیاورید اگر راست می‌گویید** »،

واژه‌ی «**أَم**» در آیه‌ی شریفه منقطعه است؛ یعنی خداوند پس از نکوهش مشرکان برای باورهای ناروایی‌که داشتند، کلام را به این مسیر می‌آورد که آیا کتاب و حجّتی (عقلی یا نقلی) هم برای باورهایشان دارند که نشان دهد خدا گفته باشد فرشتگان دختران او هستند؟ به عبارت دیگر خداوند به آن مردم مشرک می‌فرماید شما برای این عقاید خود نه دلیل عقلی دارید و نه کتابی از جانب خدا که نشان دهد کارتان درست است. (چنانکه باید از همه‌ی آنها که به خرافات گراییده‌اند پرسید کدام دلیل عقلی یا نقلی از جانب خدا بر اینگونه افکار حکم می‌کند؟).

(۱۵۸) وَجَعَلُواْ بَيْنَهُۥ وَبَيْنَ ٱلْجِنَّةِ نَسَبًا ۚ وَلَقَدْ عَلِمَتِ ٱلْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ .

« **و بین او** (خداوند) **و جنّیان پیوندی اِنگاشتند؛ درحالی‌که آن جنّیان به خوبی واقفند که** (در قیامت برای حساب و مؤاخذه) **احضار خواهند شد** »،

روشن است که منظور از«اِحضار» در اینجا، «احضار برای مؤاخذه» است. بنابراین به دست می‌آید که مشرکان، نه فقط عقیده داشتند که خدا با جنّیان ازدواج کرده، بلکه معتقد بودند آن‌جنّ‌های شرور را برای وصلت انتخاب کرده است (نگرشی که با نفسانیّات خودشان منطبق بود). چنانکه طبری می‌گوید اینکه خدا فرموده «جنّیان دانستند که احضار می‌شوند» بدین معنی است که آنها (مشرکان) جنّ‌های بدکار را خویشاوند خدا می‌شمردند و خدا می‌فرماید آن‌جنّیان خود می‌دانند که با اعمالشان گرفتارند و (برای عذاب) احضار خواهند شد، پس چگونه شما ایشان را خویشاوند خدا می‌شمرید؟ و چگونه ممکن است ثمره‌ی چنان ازدواجی، فرشتگان پاک‌سیرت باشند؟ اینها همه مطالبی است که نتیجه‌ی اغتشاشات فکری است و چه بسا خداوند با تذکّر آنها، می‌خواسته نشان دهد که بی‌دینی و انحرافات دینی، نتیجه‌ی اغتشاش فکر است و اگر مردمان پاک و منطقی بیاندیشند، دچار شرک و بی‌ایمانی نخواهند شد. به عبارت دیگر فکر سالم، به یکتاپرستی می‌انجامد و فکر مغشوش، با شرک و بی‌دینی پیوند دارد.

نکته‌ی دیگر شایان توجّه این‌که آیه‌ی شریفه بر طبق صنعت التفات، از مخاطب (آیات قبل که مشرکان طرف خطاب بودند) به غایب آمده و از مشرکان به صورت سوّم شخص یاد می‌کند.

(۱۵۹) **سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ .**

« **خدا از آنچه وصف می‌کنند، منزّه است** »،

آری خدای عالم پاک و منزّه از همه‌ی اوصاف و تصوّراتی است که بسیاری از افراد (حتّی برخی از مسلمانها) درباره‌ی او دارند.

(۱۶۰) **إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ .**

« **مگر بندگان پاکدل خدا** (که آنها را در قیامت مؤاخذه و عذابی نیست)»،

طبری آیه‌ی فوق را استثناء بر آیه‌ی ۱۵۸ شمرده که از نظر ما با فضای بحث آیات تطبیق می‌شود. هرچند علامه‌ی طباطبائی در «المیزان» آیه‌ی (١٦٠) را استثناء بر آیه‌ی ۱۵۹ می‌داند و می‌گوید منظور آن است که بندگان خالص خدا اوصاف ناروا برای خدا قایل نمی‌شوند.

بخش نهم

(کلام آخر با اهل شرک)

(۱۶۱←۱۶۳) فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ . مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَٰتِنِينَ . إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ ٱلْجَحِيمِ .

« و همانا شما و آنچه می‌پرستید » « نتوانید بر ضدّ او (خداوند، کسی را) **گمراه کننده باشید » « مگر آن‌کس که او خود** (به سزای کردارش) **به دوزخ رفتنی است »**،

واژه‌ی «**فَاتِنِینَ**» جمع «فاتِن» به معنی «آشوبگر، فریبنده، فتنه‌انگیز» است. «**صال**» اسم فاعل است و در آیه‌ی شریفه به معنای «وارد شونده به آتش» می‌آید از ریشه‌ی «صَلْی» به معنی «گرمی آتش را حس کردن و در آن سوختن».

سه آیه‌ی فوق درتعقیب آیات پیشین می‌باشد. بدین‌ترتیب‌که پس از آنکه قرآن آراءِ خرافی مشرکان را تخطئه کرد و خداوند را از اوصافی که برای او قایل بودند منزّه شمرد، در آیات فوق می‌فرماید شما مردم مشرک ومعبودهایتان، نمی‌توانید با این آراءِ پوسیده مردم عاقل را مفتون عقاید خود قرار داده به گمراهی کشید، مگر کسی را که در او میل به باطل باشد (به مانند بسیاری سخنان خلاف عقل و بی‌مدرک که منکران دین درباره‌ی خدا و دیانت می‌گویند وفقط کسانی را جلب می‌کند که با وجدان خاموش دینی، در نفسانیّاتشان زندگی می‌کنند). از سوی دیگر آیات شریفه مؤیّد استقلال رأی و اختیار انسان است که لزوماً تحت تأثیر محیط قرار نگرفته قضاوت و تشخیص عقلی خود را ازدست نمی‌دهد.

(۱۶۴←۱۶۶) وَمَا مِنَّآ إِلَّا لَهُۥ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ . وَإِنَّا لَنَحْنُ ٱلصَّآفُّونَ . وَإِنَّا لَنَحْنُ ٱلْمُسَبِّحُونَ .

« و هیچ یک از ما (فرشتگان) **نیست، مگر آنکه جایگاهی معلوم دارد » « و همانا ما ـ بی‌تردید ـ صف زدگانیم** (آماده‌ی اجرای فرمان حق) **» « و به تحقیق ما** (خداوندمان را) **تسبیح گویانیم »**،

چنانکه گفته شد مشرکان تصوّر داشتند که خداوند با جنّیان ازدواج کرده و ثمره‌ی این وصلت، فرشتگانند! در طرد این خرافه، در آیه‌ی ۱۵۸ فرمود که آن موجودات پنهان، خود بندگان خدا هستند و برای بازپرسی احضار خواهند شد. حال از زبان فرشتگان می‌گوید که آنها همه مطیع خدایند و در نظم خاصّی، به اجرای فرمان خدا می‌کوشند و برخلاف مشرکان، خداوند را از اوصافِ پستِ خلقی، منزّه می‌شمرند.

در همین‌زمینه امام علی[ع] در خطبه‌ی ۹۰ نهج البلاغه (خطبه‌ی «أشباح») به تفصیل و زیبایی از انواع فرشتگان یاد کرده که جملگی بندگان و عبادتگران خدای متعال‌اند و بدین‌ترتیب، پندار مشرکان را درباره‌ی اُلوهیّت فرشتگان رد می‌کند.

(۱۶۷←۱۷۰) وَإِن كَانُواْ لَيَقُولُونَ . لَوۡ أَنَّ عِندَنَا ذِكۡرٗا مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ . لَكُنَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ . فَكَفَرُواْ بِهِۦۖ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ .

« **و** (مشرکان) **به تأکید می‌گویند که** » « **اگر پند**(نامه‌ا)**ی از پیشینیان نزد ما می‌بود** » « **قطعاً از بندگان خالص خدا می‌شدیم** » « **پس** (چون آن پندنامه ـ قرآن ـ سویشان آمد) **به آن کفر ورزیدند؛ و زودا که بدانند** »،

به دست می‌آید که مقارن ظهور پیامبر اسلام، وقتی مشرکان عرب با سؤالات جدّی درمورد کردارخود مواجه می‌شدند، ظاهراً برخی از آنها این انصاف را داشتند که درصدد دفاع برنیایند، بلکه عذر آورده می‌گفتند ما هیچوقت اندرزنامه وهدایتگری نداشتیم و اگر غیراز این می‌بود، حتماً بندگان مخلص می‌شدیم (مانند خیلی از مفسدان که چون می‌بینند فسادهایشان قابل دفاع نیست، درصدد برمی‌آیند تا به نحوی، خود را در ارتکاب آن مفاسد، ناچار و بی‌تقصیر جلوه دهند). خداوند این معاذیر را نمی‌پذیرد (زیرا به طورکلّی افراد می‌توانند در هر شرایطی، به عقل و وجدان طبیعی خود رجوع کرده سراغ خرافه‌ها نروند) و شاهد عینی می‌آورد که وقتی هدایت قرآنی سویشان آمد، بدآن پشت کردند و همچنان طریق زشتی‌ها را ادامه دادند و به زودی به نتایج آراءِ باطل و فرجام کردار زشت خود ـ در دنیا و آخرت ـ می‌رسند.

(۱۷۱←۱۷۳) وَلَقَدۡ سَبَقَتۡ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا ٱلۡمُرۡسَلِينَ . إِنَّهُمۡ لَهُمُ ٱلۡمَنصُورُونَ . وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ .

« **و همانا سخن ما درباره‌ی بندگانمان که** (به رسالت) **فرستادیم، ازپیش رفته است** » « **که بی‌تردید آنها** (بر دشمنان خود) **غالب آیند** » « **و بی‌شک سپاه ما پیروز است** »،

مفهوم آیات شریفه این‌است که منکران با طرح آن‌گونه معاذیر (آیات قبل) تصوّرمی‌کنند راه به جایی می‌برند و مانع پیشرفت دیانت می‌شوند، ولی مغلوب و ناامید خواهندشد و پیروزی جبهه‌ی حق به پشتیبانی‌خدا، از جمله قوانین إلهی در جوامع انسانی است.

از سوی‌دیگر آیات شریفه ـ بااینکه سوره‌ی صافّات دردوران‌سخت مکّه نازل شده ـ جنبه‌ی پیشگویی دارد و خبر از پیروزی مسلمانها در برابر مشرکان جرّار و کینه‌توز می‌دهد. شایان توجّه این‌که در آیه‌ی۱۷۳ از مؤمنان به عنوان «لشکریان خدا» یاد کرده است.

امّا این پیروزی حتماً در روزگار پیامبران رخ می‌دهد یا در فرجام کار پیش می‌آید؟ هر دو صورت در تاریخ انبیاء (ع) دیده می‌شود. پیروزی رسول اسلام (ص) در روزگار او پیش آمد و پیروزی مسیح (ع) بر دشمنانش، سرانجام رخ داد و مسیحیّت بر یهود غالب آمد و رُم شرقی را نیز مسیحیّت زیر بال و پر گرفت.

(۱۷۴و۱۷۵) فَتَوَلَّ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ حِينٖ . وَأَبۡصِرۡهُمۡ فَسَوۡفَ يُبۡصِرُونَ .

« **پس از آنان چندی روی برتاب** » « **و بر آنها بنگر** (مراقبشان باش) **که به زودی** (اضمحلالشان را) **خواهند دید** »،

عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند که منظور از «**حَتّىٰ حِين** = تا مدّتی»، تا جنگ بدر (که به پیروزی مسلمان‌ها عَلَيْهِ

مشرکان مکّه انجامید) بوده است و برخی دگر گفته‌اند که مقصود، تا قیامت است. امّا به عقیده‌ی ما بیشتر به نظرمی‌رسد که مقصود، به طورکلی شکست در دنیا باشد.

(۱۷۹←۱۷۶) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ . فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَآءَ صَبَاحُ ٱلْمُنذَرِينَ . وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ . وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ .

« **آیا به عذاب ما شتاب می‌ورزند؟** » « **پس چون** (عذاب ما) **بر ساحتشان فرود آید، چه بدصبحگاهی برای بیم‌داده‌شدگان خواهد بود** » « **و تو از آنها تا مدّتی روی گردان** » « **و بنگر که به زودی** (عذاب خود را) **خواهند دید** »،

می‌فرماید آیا این مشرکان به آمدن عذاب ما بی‌تاب شده و شتاب می‌ورزند؟! حال آنکه چون آن عذاب به پیرامون شهر و سرای آنها رسد، چه بدحال و روزی خواهند داشت! سپس پیامبر^ص (و پیروان) را دعوت به صبر و در عین‌حال مراقبت از آنها می‌کند و می‌فرماید بدان که به زودی شاهد عذاب آنها خواهی بود که منظور از این عذاب ـ که پیامبر شاهدش خواهد بود ـ چه بسا عذاب مشرکان در دنیاست؛ اعمّ از شکست در جنگ بدر یا غیر آن.

(۱۸۲←۱۸۰) سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ . وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ . وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« **خداوند تو، خدای عزّتمند، از آنچه وصف می‌کنند منزّه است** » « **و درود بر فرستادگان باد** » « **و ستایش** (برترین) **از آنِ خداست که خداوندگار جهانیان است** ».

درآیات پایانی سوره مجدّداً خدا را از اوصاف جاهلانه‌ای که مردمان بنا به کژاندیشی‌های خود برای او قایل می‌شوند، منزّه دانسته و بر همه‌ی پیامبران که درطول تاریخ با این‌قبیل خرافات مبارزه کرده و استقامت ورزیدند، درود می‌فرستد و متناسباً، ستایش کامل را ـ که نقطه مقابل اوصاف جاهلانه است ـ سزاوار خداوندگار جهانیان می‌شمرد.

سوره‌ی ص

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره از سوره‌های نازل شده در دوران مکّه و پیش از هجرت پیامبر^ص^ است. در آغاز از انکار کافران در آن دوران سخن گفته و این أمر را با تکذیب پیامبران پیشین از جانب اقوامشان، مقایسه کرده است. آنگاه ـ در تسلای خاطر پیامبر و همه‌ی پیروان راستینِ او ـ ذکری از انبیاء گذشته همچون داود^ع^، سلیمان^ع^، ایّوب^ع^ و دیگران می‌کند و از هریک ماجرایی را ذکر می‌نماید که همگی با مشکلاتی روبرو بودند (و دعوت به حقّ هیچگاه آسان نبوده است). سپس به سرانجام حق‌گرایان و مخالفانشان در دنیا، اشاره داشته بهشت و جهنّم اُخروی را به هر دو دسته یادآور می‌شود. در بخش انتهایی سوره ـ همچون برخی دیگر از سوره‌ها ـ مجدّداً از داستان آدم و سجده‌ی فرشتگان دربرابرِ او و تخلّف شیطان سخن می‌آورد؛ با این پیام که شیطان از خداوند تا قیامت مهلت خواست و در کمین آدمیان است و جز راه توحید و اخلاص، راهی برای رهایی آدمی از وساوس شیطانی نیست. متناسباً سوره را با این آیات به‌پایان می‌برد که پیامبر^ص^ مردمان را متذکّر شود: من نه أجری از کسی می‌طلبم و نه دروغی به خدا بربسته‌ام؛ گفتارم جُز پندی برای جهانیان نیست و «تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال».

با توجّه به نکات فوق آیات سوره را می‌توان در شش بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۷)؛ **در شرح احوال مشرکان و اشاره به کفّار پیشین**

بخش دوّم (آیات ۱۸ تا ۲۶)؛ **یادی از ماجرای داود^ع^**

بخش سوّم (آیات ۲۷ تا ۴۰)؛ **تذکّری به مردمان و اشاره‌ای به ماجرای سلیمان^ع^**

بخش چهارم (آیات ۴۱ تا ۴۹)؛ **یادی از ایّوب^ع^ و انبیاءِ سلف**

بخش پنجم (آیات ۵۰ تا ۶۸)؛ **در احوال بهشتیان و دوزخیان**

بخش ششم (آیات ۶۹ تا ۸۸)؛ **داستان آفرینش انسان و سرانجام آدمی که نجات وی در سایه‌ی توحید و اخلاص در بندگی خدا مقرّر شده است.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(در شرح احوال مشرکان و اشاره به کفّار پیشین)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) صٓۚ وَٱلۡقُرۡءَانِ ذِي ٱلذِّكۡرِ .

«**صاد، سوگند به قرآن اندرزمند**»،

حرف «صاد» درآیه‌ی آغازین سوره، می‌تواند از نام‌های خدا و اشاره به «**صادق**» باشد؛ چنانکه فرموده «**إِنَّا لَصَادِقُون** = به یقین سخن ما راست است» (انعام/١٤٦). حرف «واو» در «**وَ الْقُرْآنِ**» از ادوات قسم است که پاسخ آن بنا به اختصار حذف شده است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه اعلام می‌دارد که قرآن پیام حق و صدق إلهی است (ولی کافران از سر عناد آن را نمی‌پذیرند). و واژه‌ی «**ذِكْر**» که در توصیف قرآن آمده، به معنی «پند و اندرز» در رفع «غفلت» می‌باشد.

با توجّه به آنچه گفته شد، تقارن «**ص**» و «**قرآن**» در آیه‌ی شریفه، از دو جهت درخور توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه گویی این‌معنا مراد می‌باشد که قرآن نه همچون سخنان پریشان برخی انسانها، بلکه نازل‌شده از مقام صدق إلهی است و جا دارد که مردمان از آموزش‌هایش پند گیرند.

دوّم آنکه دو واژه‌ی مزبور به صورت قسم آمده‌اند و پاسخ قسم در بیان حقّانیّت قرآن می‌باشد و به قول طبری مشعر بر این معناست که گفتار کافران در انکار حقایق دین، سخنانی دروغین شمرده می‌شود؛ چنانکه آیه‌ی بعد در همین راستاست.

(۲) بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي عِزَّةٖ وَشِقَاقٖ .

«(امّا نه) **بلکه کسانی‌که کفر ورزیدند در سرکشی و ستیز** (با حقّ)**اند**»،

واژه‌ی «**شِقاق**» در آیه‌ی شریفه به معنی «خلاف و عداوت» می‌باشد. می‌فرماید انکار منکران قرآن، نه از سرِ انصاف، بلکه نتیجه‌ی روح سرکش و عناد آنها با حق بنا به اغراض نفسانی است. این اغراض، دل (مرکز حق‌طلبی) آدمی را می‌پوشاند و نمی‌گذارد که شخص حقیقت را مشاهده کند. چنانکه در این زمینه فرموده «**وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ** = آنگاه که به او گفته شود: از خدا بترس، نخوتش او را به گناه گیرد» (بقره/٢٠٦).

(۳) كَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَبۡلِهِم مِّن قَرۡنٍ فَنَادَواْ وَّ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ .

«چه بسیار نسل‌ها که پیش از آنها هلاک کردیم؛ پس فریاد (استمداد) **برآوردند و** (دیگر) **هنگام گریز نبود »،**

به دنبال آیات قبل در سوگند به صداقت قرآن و توصیف روحیّه‌ی منکرانش، در آیه‌ی فوق از اقوامی سخن به میان می‌آورد که از درِ انصاف با پیام و تذکّرات إلهی درنیامدند و به فرجام بدِ کردارشان رسیدند و وقتی عذاب سراغشان آمد فریاد عجز و التماس برآوردند که دیگر فرصت سلامت و نجات از عذاب، از کف رفته بود. واژه‌ی «**لَاتَ**» در آیه‌ی شریفه همان لای نافیه است که تای آن از باب تأکید آمده است. «**لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ**» یعنی «آن‌وقت، وقت گریز (از عذاب) نبود».

(۴) وَ عَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنۡهُمۡۖ وَقَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٌ كَذَّابٌ .

« و از این‌که بیم دهنده‌ای از خودشان بر آنها آمده، به شگفت رفتند؛ و کافران گفتند: این (مرد) **جادوگری بس دروغگوست »،**

در پی سخن از «روحیّه‌ی» عناد کافران و اشاره به نتایج آن روحیّه (در آیات قبل)، رأی ناصواب آنها را در برابر دعوت پیامبر[ص] توضیح می‌دهد. می‌فرماید **اوّلاً** سعی در بی‌اعتبارسازی پیامبر دارند و از سر تحقیر او اشاعه می‌دهند که وی بشری همچون دیگران است که به انذار خلق و ادّعای نبوّت برخاسته! کأنَّهُ می‌بایستی جز این می‌بود؛ چنانکه در برخی آیات آمده انتظار داشتند فرستاده‌ی إلهی غیر از بشر عادی و مثلاً فرشته‌ای باشد (اسراء/ ۹۴و۹۵ ـ مؤمنون/۲٤ـ فُصِّلَت/١٤). **ثانیاً** چون تأثیر قرآن را در برخی دلها می‌بینند اشاعه می‌دهند که محمّد[ص] ساحر است و توانسته به نیروی سحر عدّه‌ای را فریب دهد! (مطالبی که امروزه نیز برخی بیماردلان می‌گویند).

(۵) أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهًا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٌ .

« آیا (همه‌ی) **معبودان را معبود واحد قرار داده؟ این چیزی بس عجیب است! »،**

تعجّب مشرکان صدراسلام این‌بود که چطور هشداردهنده‌ی جدید، هرآنچه را که به‌عنوان «**إله**» و قدّیس و مؤثّر در سرنوشتشان می‌شمردند انکار نموده و فقط به خدای آفریننده‌ی جهان دعوت می‌کند؟ امروزه نیز وقتی گفته می‌شود تمام تصوّراتی که افراد از نفوذ و تأثیر بزرگان دین در کار و زندگی و عاقبتشان دارند و فریادهایی‌که در طلب یاری ایشان برمی‌آورند، همگی باطل بوده و مؤثّر حقیقی فقط خداست و باید مستقیم سوی او رفت، بسیاری برآشفته می‌شوند که چگونه چنین چیزی ممکن است؟ واژه‌ی «**جَعَلَ**» در اینجا قرار دادن عقیده‌ای به جای عقیده‌ی دیگر است و وجه تکوینی ندارد.

(۶) وَ ٱنطَلَقَ ٱلۡمَلَأُ مِنۡهُمۡ أَنِ ٱمۡشُواْ وَ ٱصۡبِرُواْ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمۡۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ يُرَادُ .

« اشرافشان به راه افتادند که: بروید و بر معبودانتان ایستادگی کنید؛ همانا این همان چیزی است که (از

سوی معبودان) **خواسته شده است** »،

می‌فرماید در برابر دعوت پیامبر^ص^ به توحید و نفی شرک، سردمداران قوم (و دکانداران دینی) که از بساط شرک در جامعه متمتّع بودند، مریدانشان را فراخواندند که ای مردم بروید بر دهان این موحّدان بکوبید و از حقّ شفیعانتان دفاع کنید آنها از پیروان خود انتظار جانبداری دارند.

(۷) مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي ٱلْمِلَّةِ ٱلْآخِرَةِ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا ٱخْتِلَٰقٌ .

« **ما این** (چنین سخنی از معبود واحد) **در آخرین آئین هم نشنیده‌ایم، به راستی این** (ادّعا) **جز دروغی بیش نیست** »،

طبری از ابن عبّاس نقل می‌کند که مراد از «**الْمِلَّةِ الْآخِرَة** = آخرین آئین» مسیحیّت بوده است. ولی باتوجّه به اینکه مشرکان عرب به مسیحیّت اعتقادی نداشتند تا آن را آخرین «آئین» بدانند، می‌توان گفت که مقصودشان از «آخرین آئین» همان عقاید و رسوم رائج در قومشان بوده‌است. به عبارت دیگر آنها می‌گفتند که ما در آثار و آراء و سُنَن خود چنین‌چیزی نداریم که فقط خدا درخور عبادت باشد و بس! و بنابراین آئین یکتاپرستی محمّد^ص^ چیزی مَن درآوردی است! (واژه‌ی «**اِختِلاق**» در آیه‌ی شریفه، به معنی «ساختن چیزی از پیش خود» است).

(۸) أَءُنزِلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ مِنۢ بَيْنِنَا ۚ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّن ذِكْرِي ۖ بَل لَّمَّا يَذُوقُواْ عَذَابِ .

« **آیا از میان** (همه‌ی)**ما این ذکر** (فقط) **بر او نازل شده‌است؟!** (امّا نه) **بلکه آنها درباره‌ی ذکر من در شک‌اند، بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند** »،

بخش اوّل آیه دنبال سخن مشرکان است که در پی آن نبودند تا به محتوای دعوت اندیشیده منطقش را درک کنند، بلکه ظواهر را مطرح ساخته اشاعه می‌دادند که چرا از بین ما و بزرگانمان، فقط محمّد این سخنان را به میان آورده است؟ در قسمت دوّم آیه خداوند سخن می‌گوید که واقعیّت أمر این‌است که منکران، در قبول توحید در شکّ بوده و مشکل دارند و إلاّ همان شخص محمّد^ص^ هم اگر در خطّ أمیال و مأنوسات ایشان سخن می‌گفت، مسئله‌ای با او نداشتند! آری؛ آنها از کیفر إلهی، احساس خطر نمی‌کنند، وگرنه راه عناد و سرکشی را نمی‌پوییدند!

(۹) أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ ٱلْعَزِيزِ ٱلْوَهَّابِ .

« **آیا خزائن رحمت خداوندِ پیروز و بس بخشنده‌ات نزد آنها است؟!** »،

در آیه‌ی قبل فرمود که مشرکان عرب از اینکه خداوند از بین همه‌ی آنها محمّد^ص^ را برای رسالت خود برگزیده، در تعجّب‌اند. درآیه‌ی فوق می‌فرماید مگر اینان خزانه‌دار رحمت خدا هستند که تعیین کنند رحمت إلهی یعنی نبوّت و وحی‌خدا، بر چه کس فرود آید؟ درعین حال دونکته‌ی زیر در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه معلوم می‌گردد مشرکان عرب معتقد به خدا ـ آفریننده‌ی هستی ـ بوده و حتّی انتظار داشتند هدایت إلهی به ایشان برسد ولی چون ملاک رضای خدا بین آنها اعتبارات دنیوی بود، لذا نمی‌توانستند باورکنند که خداوند یتیم درس ناخوانده‌ای چون محمّد (ص) را به رسالت خویش برگزیند. بنابراین مشرکان عرب معتقد به خدا و حتّی اصل نبوّت بودند و انحرافشان نه در این موارد، بلکه در این بود که **اوّلاً** بت‌ها (سمبل شخصیّت‌هایشان) را می‌پرستیدند و تأثیرگذار در رأی إلهی می‌پنداشتند و **ثانیاً** انتظار داشتند خداوند مطابق معیارهای آنها انتخاب نبی کند.

دوّم آنکه توصیف خدا در مقطع آیه «**اَلْعَزِیزِ الْوَهَّاب** = آن خدای غالب و شکست ناپذیر و بخشنده» با مدلول آیه در تناسب است. می‌فرماید خداوند در اعطای رحمت وحی به پیامبرانش غالب است (و شکست و اضمحلال از آنِ کسانی‌است که باانبیاءِ إلهی ـ حاملان رحمت وحی او ـ به مقابله برخیزند).

(۱۰) أَمْ لَهُم مُّلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ فَلْيَرْتَقُواْ فِى ٱلْأَسْبَٰبِ .

« **یا سلطنت آسمانها و زمین و هرآنچه میان آندوست برای ایشان است؟!** (اگر چنین‌است) **پس در آن اسباب** (راه‌های آسمان) **بالا روند!** »،

یعنی اگر واقعاً آنها اختیاردار جهان و پادشاه گیتی‌اند و چنان قدرت وسلطه‌ای برای خود قائلند، چرا از گام زدن در ابعاد گوناگون هستی عاجزاند؟ چرا به مُلک خود تردّد نمی‌کنند و به آسمانها بالا نمی‌روند؟! تا جلوی وحی إلهی را بگیرند و حُکم نبوّت او را بگردانند؟!

(۱۱) جُندٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ ٱلْأَحْزَابِ .

« **این سپاهکِ از احزاب** (دشمن) **در آنجا شکست خواهند خورد** »،

اگر واژه‌ی «**هُنالِکَ** = آنجا» در ارتباط با آیه‌ی قبل در نظر گرفته شود، آیه‌ی شریفه چنین معنا می‌دهد که جمع ناچیز مشرکان (واژه‌ی «**جُنْدٌ ما**» به معنی گروهی کوچک و حقیر است) در دستیابی به منشأ وحی إلهی و دگرسازی آن، مانند سایر احزاب کافران شکست خواهند خورد، چنانکه در مورد امکان دخالت جنّیان در وحی إلهی اشاره رفته است (صافّات/۸ وجن/۸ و۹).

امّا طبری می‌گوید منظور از «**أحزاب**» اقوام پیشین است که در برابر پیامبرانشان راه انکار و دشمنی پیش گرفتند و آیه‌ی شریفه ـ در ظرف زمان ـ می‌فرماید که ستیزه‌جویان مشرک عرب نیز همچون آن اقوام، شکست خواهند خورد (بعضاً فقط می‌توانند دور هم جمع شده و هزل گویند). براین‌مبنا طبری معتقداست‌که تأویلِ آیه در بدر پیش آمد ومنظوراز «**هُنالِکَ** = آنجا» که ضمیر اشاره به دور است، جنگ بدر می‌باشد که طی آن، مشرکان عرب به دست مسلمانها شکست خوردند (قمر/٤٤ و ٤٥). ولی این قول، ضعیف است و با سیاق آیات نمی‌سازد.

(۱۲و۱۳) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو ٱلْأَوْتَادِ . وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَٰبُ لْـَٔيْكَةِ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ

ٱلۡأَحۡزَابُ .

« **پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعونِ صاحب میخ ها** (پیامبرانشان را) **تکذیب کردند** » « **و ثمود و قوم لوط و اصحاب أیْکَه که احزاب** (کُفران پیشه) **بودند** »،

این آیه و دو آیه‌ی بعد، در توضیح «**أحزاب**» در آیه‌ی پیشین می‌باشد و نمونه‌هایی از اقوام گذشته را یاد می‌کند که علی‌رغم شوکت ظاهری، حقیر بوده و در برابر أنبیاءِ إلهی شکست خوردند. واژه‌ی «**أَوْتاد**» جمع «وَتَد» به معنی «میخ» است و در برداشت از آن، چند قول هست. **عدّه‌ای** گفته‌اند منظور از «میخ‌ها» اهرام مصر است که به مانند میخ‌هایی در زمین فرورفته و عظیم‌ترین نماد قدرت فراعنه بوده است. **بعضی** گفته‌اند که مقصود، دراشاره به سپاه مقتدری بوده که فرعون فراهم آورده بود که هرجا فرود می‌آمدند، خیمه‌ها برپا می‌داشتند که با «میخ‌ها» به زمین وصل می‌شد. و بالأخره از نظر **برخی مفسّران**، فرعون را از این جهت «**ذُو الْأَوْتاد**» گفته‌اند که دشمنان و مخالفان خود را به صلیب می‌کشید» (اعراف/١٢٤).

«**أَصحاب الْأَیْکة**» در لغت، به معنی «صاحبان درخت» است. ظاهراً آنها اقوام جنگل‌نشینی بودند که اطراف عربستان می‌زیسته و مضمحل شدند. پیامبرشان شُعَیب بود و عربهای زمان پیامبر با آنان و عاقبتشان آشنایی داشتند (حِجر/٧٨).

(۱۴) إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ .

« **همانا همگی جُز تکذیب کننده‌ی پیامبران نبودند؛ پس سزاوار کیفرِ من شدند** »،

یعنی مخالفان انبیاء درحقیقت همه یکدسته بودند و عذر و بهانه‌ها و مغالطه‌هایشان نیز یکسان است؛ همگی به سزای کردارشان ـ به انحاءِ گوناگون ـ به کیفر إلهی رسیده و می‌رسند.

(۱۵) وَمَا يَنظُرُ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا صَيۡحَةً وَٰحِدَةً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ .

« **و اینان** (نیز) **جُز یک بانگ** (سهمگین) **را انتظار نمی‌برند** (که چون فرارسد) **کمترین مهلتی در آن نباشد** »،

یعنی ای پیامبر! آیا مخالفان تو می‌خواهند آنقدر به عنادهایشان ادامه دهند تا ناگهان با صیحه‌ی آسمانی[1] مضمحل گردند؟ مضمون این آیه را قبلاً نیز دیده‌ایم (فاطر/٤٣ و ٤٤)

(۱۶) وَقَالُواْ رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبۡلَ يَوۡمِ ٱلۡحِسَابِ .

« **و گفتند: خداوندا! بهره‌ی ما را** (از عذاب) **پیش از روز حساب، به شتاب به ما بده!** »،

---

(۱) ـ واژه‌ی «**صیحه** = بانگ سهمناک» جمعاً سیزده بار در قرآن آمده که یا (۱) درباره‌ی ریشه‌کن شدن اُمّت‌های یاغی است (هود/۶۷ و۹۴، حجر/۷۳ و۸۳ و آیات دیگر) یا (۲) درباره‌ی آغاز قیامت که به نفخه‌ی صور اوّل تعبیر شده است (ق/۴۲). (۳) فقط در یک مورد واژه‌ی مزبور به معنی بانگ مخالف است، چنانکه در آیه‌ی۴ منافقون مشاهده می‌شود (منافقان چنان روحیّه‌ی سستی دارند که هر صدایی را که بلند شود، می‌پندارند عَلَیهِ آنهاست).

آیه‌ی شریفه دربیان افکار ولجاج مشرکان است که چون درآیات پیشین به کیفری همانند کفّار گذشته تهدید شدند، ازسر استهزاء وانکارمی‌گفتند خدایا عذاب ما را زودتر برسان! چنانکه درمورد قرآن به جای درخواست هدایت به سوی آن، عذاب طلبیده می‌گفتند: «**اَللّٰهُمَّ إِن كَانَ هٰذا هُوَ الْحَقَّ مِن عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجارَةً مِنَ السَمَاءِ** = خداوندا اگر این قرآن همان حقّ و ازجانب توست پس برما از آسمان سنگ ببار» (انفال/۳۲). بدین‌ترتیب مفسّران، باتوجّه به مفاد آیه‌ی سوره‌ی انفال، مقصود از واژه‌ی «**قِطَّنَا**» را در آیه‌ی فوق (ص/١٦) «عذاب» دانسته‌اند، هرچند طبری می‌گوید منظور از آن «تعجیل در رسیدن به وعده و وعید است، چه نیک باشد و چه بد».

(۱۷) **اِصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا ٱلْأَيْدِ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ .**

« (پس تو ای پیامبر) **بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و بنده‌ی ما داودِ توانمند را به یاد آر؛ به راستی او بس بازگشت کننده** (به سوی خدا) **بود** »،

عکس‌العمل منکران این زمان نیز دربرابر دعوت دین، چندان با مشرکان صدر اسلام متفاوت نیست. آنهاهم آیات قرآن و هشدارهای کیفر اُخروی را به‌سخریّه می‌گیرند و چه بسا با حرص و غیظ می‌گویند «اصلاً ما می‌خواهیم به جهنّم برویم و رغبتی به بهشت ومردمانش نداریم»! در برابر اینگونه روحیّه‌ها خداوند جای بحث باقی نمی‌گذارد، بلکه مؤمنان را به صبر و استقامت دعوت می‌کند. چنانکه در آیه‌ی فوق ـ بعد از ذکر عذاب‌طلبی مشرکان در آیه‌ی قبل ـ خطاب به پیامبر (و پیروانش) می‌فرماید دربرابر آن عناد ولجاجت‌های آنها شکیبا و مقاوم باش و همچون داود که در حوادث ناگوار به خدا روی می‌آورد، قدرتمند باش (بقره/ ۲۵۱). اینگونه سفارش پیامبر اسلام^ص در تأسّی به سیره‌ی انبیاءِ گذشته، در قرآن مکرّر آمده؛ چنانکه فرموده است «**فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ** = پس (ای پیامبر) صبرکن همانگونه که پیامبران نستوه شکیبایی ورزیدند» (احقاف/۳۵).

شایان ذکراست که واژه‌ی «**ذَا الْأَيْد**» را درآیه‌ی شریفه طبری به معنی «ذَا القُوّه» گرفته که حاکی از قدرت است و واژه‌ی «**أَوّاب**» به معنی کسی است که در مشکلات به خدا پناه برده از او نیرو و گشایش می‌طلبد.

بخش دوّم

(یادی از ماجرای داودع)

(۱۸) إِنَّا سَخَّرْنَا ٱلْجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحْنَ بِٱلْعَشِيِّ وَٱلْإِشْرَاقِ .

« **همانا ما کوه‌ها را به همراه او** (داود) **مسخّر کردیم؛ شبانگاه و بامداد** (خدا را) **نیایش می‌کردند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، قرآن کریم در اینجا شروع به شرح شمّه‌ای از ماجرای داودع کرده است. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که داودع «صبح» و«شام» عبادت می‌کرده (یا نمازمی‌گزارده) و درمناجاتهایی که با خدا داشته کوهها با وی هم‌صدا می‌شدند. واژه‌ی «**سَخَّرْنَا** = به تسخیر درآوردیم» در آیه، به دست می‌دهد که آن «هم‌صدایی» چیزی بیش از فقط انعکاس صدای مناجات داودع در کوهها بوده و ظاهراً به امر إلهی، امواج آوازه‌ی نیایش داودع از کوهها نیز برمی‌خاسته است (درمورد کلمه‌ی «**سَخَّرْنَا**» به توضیح آیه‌ی۳٦ همین سوره رجوع شود).

(۱۹) وَٱلطَّيْرَ مَحْشُورَةً ۖ كُلٌّ لَّهُۥٓ أَوَّابٌ .

« **و پرندگان را** (نیز مسخّر ساختیم) **که هریک** (از هرسو) **به او روی می‌آوردند** »،

یعنی همچنانکه کوهها ـ به امر خدا ـ مسخّر داودع بوده صدای نیایش وی از کوهها نیز برمی‌خاست، پرندگان هم رام و مأنوس داودع بوده و چون آنها را می‌خواند، گِردش جمع می‌شدند. در خبر است که داودع در محراب عبادت زبور می‌خواند و مرغان هوا فرا رسیده بر فراز صومعه‌اش ـ به شنیدن صوت او ـ پر و بال می‌زدند و نغمه‌خوانی می‌کردند.

(۲۰) وَشَدَدْنَا مُلْكَهُۥ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْحِكْمَةَ وَفَصْلَ ٱلْخِطَابِ .

« **و پادشاهی‌اش را استوار داشتیم و به او حکمت و سخن قاطع** (فیصله دهنده) **بخشیدیم** »،

یعنی علاوه بر نعمت‌های معنوی (آیات قبل) نعمت مادّی نصیب داود شده به عنایت خدا سلطنتش محکم و قدرتمند بود؛ به طوری که دشمنان بنی‌اسرائیل را که در اطراف فلسطین بودند، همه را شکست داد، چنانکه در «کتاب مقدّس» مذکوراست «و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده مغلوب ساخت ... و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت نموده انصاف و عدالت را برتمامی قوم خود مجرا می‌داشت» (کتاب اوّل تواریخ ایّام ، باب ۱۸).

مقطع آیه می‌فرماید که داودع، برخوردار از «**حکمت**» (لقمان/ توضیح آیه‌ی۱۲) و «**فَصْل الْخِطاب**» بود، یعنی حقایق را قاطعانه می‌گفت و به خوبی قضاوت می‌کرد. البتّه «**فَصْل الْخِطاب**» لفظاً به معنی «جدا کردن گفتگو» است و اصطلاحاً به دانشی گفته می‌شود که شخص ـ با داشتن آن ـ می‌تواند سخنان مختلف را

تجزیه و تحلیل کرده و به داوری درست و ختم دعوا برسد. چنانکه طبری نیز همین معنا را درباره‌ی «**فصل الخطاب**» آورده و خصوصاً بر داوری قاطعانه و نیکوی داود تأکید داشته است.

(۲۱) وَ هَلْ أَتَىٰكَ نَبَؤُاْ ٱلْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُواْ ٱلْمِحْرَابَ .

« **و آیا خبر** (آن دو تن) **نزاع کننده ـ چون از نمازخانه‌ی** (داود) **بالا رفتند ـ به تو رسیده است؟** »،

به‌دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق و آیات بعد توضیح می‌دهد که چگونه خداوند طی رخدادی، داود ع را به حُسنِ دقّت در داوری و «**فصل الخطاب**» رهنمون شد. ماجرا چنین بوده که روزی دو نفر به صورت غیرمترقّبه و در چهره‌ی مخالف یکدگر (**خَصم**) از دیوار محراب داود بالا رفته و هنگامی‌که او درحال عبادت بوده، بر وی وارد می‌شوند.

(۲۲) إِذْ دَخَلُواْ عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُواْ لَاتَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَٱحْكُم بَيْنَنَا بِٱلْحَقِّ وَلَاتُشْطِطْ وَٱهْدِنَآ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلصِّرَاطِ .

« **آنگاه که** (ناگهان) **بر داود وارد شدند و او از آنان به هراس افتاد؛ گفتند: مترس؛ ما دو مدّعی** (شاکی) **هستیم؛ یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده؛ پس میان ما به حقّ داوری کن و جور مَوَرز و ما را به راه راست راهبر باش** »،

داود از ورود غیرعادی و ناگهانی تازه‌واردان وحشت می‌کند که چطور دو نفر بدون هماهنگی قبلی و به آن‌صورت به محراب او راه یافته‌اند. (نشان می‌دهد که پیامبران ـ جُز در موارد ویژه‌ای که وحی إلهی به آنها می‌رسد ـ علم غیب ندارند و حتّی از احوال خصوصی معاصران خود نیز بی‌خبرند). امّا این هراس دیری نمی‌پاید زیرا تازه‌واردها به داود اطمینان می‌بخشند که خطری از جانب ما متوجّه تو نیست، فقط دچار اختلاف شده و برای داوری به نزدت آمده‌ایم. بدین‌ترتیب داود تحت تأثیر قرار گرفته و ورود خلاف قاعده‌ی آنها را پیگیری نمی‌کند.

(۲۳) إِنَّ هَٰذَآ أَخِى لَهُۥ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِىَ نَعْجَةٌ وٰاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِى فِى ٱلْخِطَابِ .

« **این، برادر من است؛ او را نود و نُه میش و مرا یک میش است و می‌گوید آن را هم به من واگذار! و در گفتار برمن غالب آمده است** (طوری با من جَدَل می‌کند که نمی‌توانم پاسخش را بدهم) »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که چون هراس داودع فروکش کرد، یکی از تازه‌واردها پیش‌دستی کرده مورد دعوا را مطرح می‌نماید که مرا فقط یک میش است و برادرم با وجود آنکه نود و نُه میش دارد، آن یک میش مرا هم طالب است و طوری با من به محاجّه می‌پردازد که از عهده‌ی کلامش برنمی‌آیم، تو میان ما داوری کن!

(۲۴) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْخُلَطَآءِ لَيَبْغِى بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَٱسْتَغْفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّ رَاكِعًا وَ

أَنَابَ۩ . **(سجده‌ی مستحب)**

« (داود) **گفت: بی‌شک** (برادرت) **با درخواست میش تو که بر میش‌هایش بیافزاید، بر تو ستم کرده و به راستی بسیاری از شریکان بریکدگر ستم می‌ورزند؛ مگر آنها که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند و آنان اندکند** (در اینجا مدّعیان ناپدید شدند) **و داود پی بُرد که ما او را به فتنه** (آزمایش) **افکندیم** (و او امتحان خوبی نداد) **پس از خدای خویش آمرزش طلبید و خاضعانه برزمین افتاد و توبه کرد**»،

روشن است که داود[ع] بی‌آنکه از طرف مقابل پرسشی کند و دلیل او را بر خواسته‌ی به ظاهر غیرمنصفانه‌اش جویا شود، دست به داوری زده است. به بیان دیگر پاسخ داود به برادر شاکی «به ظاهر» درست می‌نمود به ویژه که نصیحت و اندرزی نیز در پی داشت که مراعات انصاف و رعایت حقوق دیگران را کردن، لازمه‌ی ایمان و عمل صالح است. أمّا درواقع أمر، قضاوت داود عجولانه و بدون رعایت موازین بود زیرا سؤال از طرف مقابل و بررسی همه‌ی جوانب موضوع را دربر نداشت. به همین صورت، داستان پایان پذیرفته و احتمالاً دو برادر ناپدید می‌شوند.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که به یکباره داود[ع] متوجّه می‌شود که خدایش طی آن رویداد، او را به آزمایش افکنده و او به درستی از عهده‌ی آزمایش برنیامده است. چنانکه مفسّران نوشته‌اند پس از آن قضاوتِ سطحیِ داود، دو نفر شاکی محو شدند و داود[ع] دانست که آن‌دو، فرشته‌ای بودند که به أمر خدا بر وی وارد شده و متذکّر درسی بوده‌اند که نباید یکطرفه به قضاوت نشست.[۱]

---

(۱) ـ ماجرای مذکور از داود[ع] را که در قرآن به شرح فوق آمده، مفسّران ـ متأثّر از تورات محرَّف ـ به قسم دیگری نیز نقل کرده‌اند. در تورات چنین می‌خوانیم که «و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته بر پشت بام خانه‌ی پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کند و آن زن بسیار نیکومنظر بود. پس داود فرستاده درباره‌ی زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این زن اُوریای حِتّی نیست؟ و داود قاصدان فرستاده او را گرفت و او نزد وی آمده داود با او همبستر شد (درحالی‌که آن زمان داود نود و نه زن داشت) و او از نجاست خود طاهرشده به‌خانه‌ی خود برگشت. و آن زن حامله شد و فرستاده‌ی داود را مخبّر ساخت و گفت که من حامله هستم. پس داود نزد یوآب (فرمانده‌ی لشگرخویش) فرستاد . . . و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته و در مکتوب به این‌مضمون نوشت که اُوریا را در مقدّمه‌ی جنگ سخت بگذارید و از عقبش پس بروید تا زده شده بمیرد. و چون یوآب شهر را محاصره می‌کرد اوریا را در مکانی که می‌دانست که مردان شجاع در آنجا می‌باشند گذاشت. و مردان شهر بیرون آمده با یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم از بندگان داود افتادند و اُوریای حِتّی نیز بمرد. پس یوآب فرستاده داود را از جمیع وقایع جنگ خبرداد و (گفت) . . . بگو که بنده‌ات اوریای حِتّی نیز مرده است . . . و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مُرده است برای شوهر خود ماتم گرفت. و چون ایّام ماتم گذشت داود فرستاده او را به خانه‌ی خود آورد و او زن وی شد و برایش پسری زائید أمّا کاری‌که داود کرده بود در نظر خداوند ناپسند آمد.» (کتاب دوّم سموئیل، باب ۱۱) . این داستان را (که به قول فخررازی اگر این نسبت ها را به رذل‌ترین افراد بدهند اورا خشمگین می‌کند و از قبولش ننگ دارد) متأسّفانه أکثر مفسّران تحت تأثیر تورات وروایات اسرائیلی، در تفاسیرخود آورده‌اند و حتّی طبری و طبرسی (صاحب مجمع البیان) از بازگویی آن ابا نداشته‌اند. هرچند در روایت آمده که امام علی(ع) فرموده هرکه این نسبت را به داود پیامبر[ع] بدهد من دو حدّ بر او جاری می‌سازم یکی حدّ افترای قتل و زنا و دیگر حدّ توهین به پیامبرخدا (مجمع‌البیان، ج۸ ص ۴۷۲) و جالب است که یکی از سندهای طبری برای داستان مزبور به «وَهب بن مُنبه» که سابقه‌ی یهودیگری داشته است، می‌رسد.

(۲۵) فَغَفَرْنَا لَهُۥ ذَٰلِكَۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَـَٔابٍ .

«پس بر او آن (قضاوت نابجا) **را بخشیدیم و همانا او نزد ما مقام مقرّب و فرجامی نیک دارد »،**

یعنی خداوند پس از آن درسی که به داود^ع داد، توبه‌ی او را باتوجّه به تنبّهی‌که یافته بود (مقطع آیه‌ی قبل) پذیرفت. ضمناً آیه‌ی شریفه ظاهراً نشان می‌دهد که خطای داود[ع] از سنخ آن اعمال زشتی که در روایات اسرائیلی آمده و به برخی تفاسیر راه پیدا کرده، نبوده است چون آیه از مقام قرب و جایگاه نیکوی داود[ع] نزد حق تعالی سخن دارد.

(۲۶) يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَلَاتَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوْمَ ٱلْحِسَابِ .

« ای داود! ما تو را در این سرزمین جانشین (قدرتمندان پیشین) **قرار دادیم؛ پس میان مردم به حقّ حکم کن و پیرو هوا**(ی نفس) **مباش که تو را از راه خدا گمراه می‌کند؛ به راستی کسانی‌که از راه خدا منحرف شوند ـ از آنجا که روز حساب را فراموش کردند ـ عذابی سخت خواهند داشت »،**

واژه‌ی «**اَلْأَرْض**» درآیه‌ی شریفه، به سرزمینی خاصّ اشاره دارد که مراد سرزمین فلسطین است[۱]. همچنین منظور از «خلیفه» جانشین خدا نیست ـ چنانکه برخی مفسّران پنداشته‌اند ـ بلکه مقصود، «جانشین قدرت پیشینیان» می‌باشد. چنانکه در سوره‌ی بقره (آیات ٢٤٦ تا ٢٥١) مذکور است که گروهی از بنی‌اسرائیل به رهبری پادشاه خود یعنی طالوت (که در تورات به‌صورت «شاول» آمده ـ کتاب اوّل سموئیل، باب ٢٨) با سپاه کفّار به رهبری جالوت جنگیدند و داود که در سپاه طالوت بود، جالوت را کشت و لشکر بنی‌اسرائیل را به پیروزی رساند و سپس پادشاه بنی‌اسرائیل و جانشین طالوت شد.

آیه‌ی شریفه متعاقباً درخطاب به داود، می‌فرماید حال که به فیض خدایت به قدرت رسیدی، بین مردم به حقّ قضاوت کن و تابع هوای نفس مباش. آیه‌ی شریفه می‌رساند که قضاوت عجولانه بدون درنظر گیری اطراف و جوانب هرموضوع وعکس‌العمل فوری نشان دادن، ناشی از هوای نفس است و مؤمن واقعی چنین نمی‌کند.

مقطع آیه حاکی از آن است که حُکّام، با انحراف از راه خدا و فراموشی «روز حساب» در پیشبرد اهدافشان، عقوبت شدیدی برای خود می‌خرند.

---

(۱) ـ به طور کلّی در قرآن غالباً اگر واژه‌ی «**اَلْأَرْض**» در برابر «سماوات» بیاید، به معنی کره‌ی زمین است ولی در غیر این‌صورت گاهی به معنی سرزمین خاصّ می‌باشد، چنانکه فرموده است «**وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَها** = مشرق و مغرب آن‌سرزمین را دراختیار آن قومی‌که ناتوان به شمار می‌رفتند (بنی‌اسرائیل) قراردادیم» (الاعراف/١٣٧) که منظور نه تمام کره‌ی زمین بلکه همان سرزمینی است که بنی اسرائیل در آنجا اقامت داشتند.

بخش سوّم

(تذکّری به مردمان و اشاره‌ای به ماجرای سلیمان)

(۲۷) وَ مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنَ ٱلنَّارِ.

« و ما آسمان و زمین و آنچه را میان آندوست به باطل نیافریده‌ایم؛ این گمان کسانی‌است که کافر شده‌اند، پس وای از آتش بر کسانی‌که راه کفر سپردند! »،

شرح ماجرای داود(ع) با آیه‌ی قبل به پایان رسید و به تناسب ذکر «**یَوْم الْحِسَاب**» در آیه‌ی پیشین، طی آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد، به موضوع قیامت پرداخته است. این معمولاً رسم قرآن است که در ذکر هر ماجرایی چون به اعتقادات اساسی برخورد می‌کند، آن مطلب را پی می‌گیرد.

در آیه‌ی فوق حتمیّت قیامت را بنا بر «هدفدار بودن خلقت» استوار می‌دارد. یعنی خدای حکیم ـ که آثار حکمت او همه جا در عالم هستی هویداست ـ بیهوده‌کاری نمی‌کند و همان‌گونه که پدیده‌های آفرینش همه هدفی را تعقیب می‌کنند، کلّ جهان نیز هدفدار آفریده شده و به سرانجام خود می‌رسد. لذا اعمال آدمیان ـ که از عقل و وجدان و پیام‌های انبیاء (ع) برخوردار بوده‌اند (هدایت‌های درونی و بیرونی خداوند)ـ حساب و کتابی دارد و به عاقبتی بر طبق بیلان کردارشان، خواهند رسید.

می‌فرماید این کافرانند که تصوّر می‌کنند خداوند عبث کاری کرده؛ جهانی را آفریده و بی‌هدف رها ساخته و بنابراین آنها آزادند تا حدّ اکثر بهره را از مواهب ارزانی‌شده ببرند و بعد از آن هم حساب و کتابی در کار نباشد! به عبارت دیگر اگر کسی خدا را به درستی بشناسد و حکمت های او را در آفرینش دریابد، چنین گمان غلطی درباره‌ی جهان نمی‌برد و در نتیجه گرفتار نفس و گناهان نمی‌شود. چنانکه در مورد مؤمنان می‌فرماید: «**اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَ الاَرْضِ رَبَّنا ماخَلَقْتَ هذا باطِلًا** ... = آنان که خدارا ایستاده و نشسته و به پهلوآرمیده (در همه‌ی احوال) یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (گویند) خدایا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای... » (آل‌عمران/ ۱۹۱).

بخش آخرین آیه تهدید کافران است که معتقد به هدفداری در کار جهان نبوده زندگی دنیا را به ستمگری و هوسبازی می‌گذرانند؛ می‌فرماید چه عذاب سختی آنها درپیش خواهند داشت؟!

(۲۸) أَمْ نَجْعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَٱلْمُفْسِدِينَ فِى ٱلْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ ٱلْمُتَّقِينَ كَٱلْفُجَّارِ.

« آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم؟! یا متّقیان را همآنند تباهکاران به شمار آریم؟ (هرگز) **»،**

آیه‌ی قبل مبتنی بر اثبات قیامت بر اساس اصل «هدفدار بودن» جهان خلقت بود و آیه‌ی فوق حتمیّت قیامت را بر مبنای «عدل» خدا استوار می‌سازد. واژه‌ی «**فُجّار**» در آیه‌ی شریفه، جمع «فاجر» به معنی «تبهکار» است. نحوه‌ی بیان آیه «استفهام انکاری» است؛ به دست می‌دهد که لازمه‌ی عدالت خدا این است که فرجام کار «مؤمن صالح» و «منکر تبهکار» نه تنها یکسان نبوده، بلکه بسی متفاوت باشد.

(۲۹) **كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ** .

« این کتاب فرخنده‌ای است که ما آن را بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبّر کنند و تا خردمندان پند گیرند »،

به دنبال سخن از هدفمند بودن جهان و عدالت إلهی ـ که نتیجه می‌دهد انسان‌ها به سرانجام عملکرد دنیوی خود خواهند رسید ـ آیه‌ی شریفه به کتابی (قرآن) اشاره دارد که این‌گونه سخنان و استدلالات، درآن آمده است؛ و آن کتاب، «**مبارک**» توصیف شده، از آن‌جهت که انسان‌ها با تفکّر در آیاتش و پندآموزی از آن، به خیر بسیار می‌توانند رسید. به علاوه، آیه‌ی شریفه مشعر بر دو نکته‌ی اساسی است:

اوّل آنکه هدف غایی از نزول قرآن، هدایت مردمان به حیات طیّبه و سعادت دنیا و آخرت آنها بوده و این امر وقتی میسّر است که در آیاتش تدبّر کنند و بنابراین قرآن مستقلاً قابل فهم و پندآموزی است.

دوّم (و بنابراین) آنکه صِرف قرائت قرآن با اصوات زیبا در تطبیق با هدف نزول آن، تلقّی نمی‌شود.

(۳۰) **وَوَهَبۡنَا لِدَاوُۥدَ سُلَيۡمَٰنَۚ نِعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ** .

« و به داود سلیمان را بخشیدیم؛ چه نیکو بنده‌ای و همانا او بس توبه‌کار بود »،

به دنبال آیات ۲۹←۲۷ که به تناسب ذکر «**يَوْم الْحِساب**» از آخرت و رستگاری صالحان سخن رفت، مجدّداً به ماجرای داود(ع) بازگشته و از فرزند و جانشین او سلیمان سخن به میان آورده است.

واژه‌ی «سلیمان» به لحاظ لغوی، به معنی «پُر از سلامتی» است. امّا سلیمان در عهد عتیق (تورات و ملحقات آن) مقام نبوّت ندارد، بلکه فقط پادشاه است (هرچند از ظهور خداوند بر او و وحی بدو در کتاب اوّل پادشاهان باب۹ یاد شده است). حال آنکه در قرآن بارها به نبوّت سلیمان[ع] تصریح شده است. دوران سلطنت سلیمان اوج قدرت و ثروت و صلح و آرامش بنی‌اسرائیل بود، چنانکه نخستین معبد بنی‌اسرائیل زمان سلیمان در بیت المقدس برپا شد.

واژه‌ی «**أَوّاب**» در آیه‌ی شریفه (که در مورد داود[ع] نیز به کار رفته است) به معنی «کثیر الرّجوع» است، کسی‌که در کارها فراوان به خدا رجوع می‌کند؛ یا در مسیر در نظر گیری نظارت إلهی و یا استغفار و توبه از غفلت‌ها. در توصیف قرآن از داود[ع] و سلیمان[ع] مذکور است که آنها به شدّت مراقب رفتارشان بوده هرگاه دچار غفلت می‌شدند، فوراً در صدد اصلاح و جبران برمی‌آمدند. بنا به گزارش‌های راویان، پیامبر اسلام[ص] نیز مانند پیامبران سلف (ع) و ازجمله داود[ع] و سلیمان[ع] از آموزش و تربیت خداوند بهره برده و مصداق «**نِعْمَ الْعَبْد**» بوده است، چنانکه فرمود: «**أَدَّبَنِی رَبِّی فَأَحْسَنَ تَأْدِیبِی** = خداوندگارم مرا ادب کرد، و نیکو ادب کرد» (الجامع الصّغیر؛ گردآوری سیوطی، ج۱، ص۱٤).

(۳۱) إِذۡ عُرِضَ عَلَيۡهِ بِٱلۡعَشِيِّ ٱلصَّٰفِنَٰتُ ٱلۡجِيَادُ .

« زمانی که هنگام عصر اسبان تیزتک را بر او عرضه کردند »،

واژه‌ی «**عَشِيّ**» در آیه‌ی شریفه، به گستره‌ی زمانیِ از اوّل ظهر تا غروب آفتاب که زمان أدای نماز مغرب و سپس نماز عشاء است، اطلاق می‌گردد. در آیه‌ی فوق ـ با توجّه به مدلول آیه‌ی بعد که سخن از غروب آفتاب و تأسّف سلیمان بر از دست رفتن زمان عبادتش در آن موقعیّت رفته است ـ مقصود از «**عَشِيّ**» هنگام عصر می‌باشد. «**صافِنات**» جمع «صافِنَة» به معنی اسبی است که در توقّف یکی از دو دست خود را کمی خم می‌کند و نوک سُم‌اش را بر زمین می‌گذارد و این علامت چابکی و تیزروی اسب به حساب می‌آید. «**جِيَادُ**» جمع «جَواد» به معنی «دارا بودن جود و سخاوت» است. «جواد بودن» اسب از آن‌روست که در دویدن و جهیدن، هیچ بُخلی به صاحبش نشان نمی‌دهد لذا در زبان عرب اسب نیکو را «جواد» گفته‌اند.

در زمان پادشاهی سلیمان^ع روزی آن اسب‌های زیبا و چابک را ـ که نوشته‌اند تعدادشان ۲۰ رأس بوده ـ به حضورش آورده بودند که حوالی عصر بود.

(۳۲) فَقَالَ إِنِّيٓ أَحۡبَبۡتُ حُبَّ ٱلۡخَيۡرِ عَن ذِكۡرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتۡ بِٱلۡحِجَابِ .

« (سلیمان چنان سرگرم اسبها شد که از عبادت عصرانه غافل ماند) **پس گفت: همانا من دوستی اسبان را بر ذکر خدایم ترجیح دادم تا** (خورشید) **در پس پرده نهان شد »،**

واژه‌ی «**خَيْر**» را در آیه بیشتر مفسّران به معنی «خیل = اسب» گرفته‌اند و بعضی آن را به معنی «مال» دانسته‌اند (که در آن مضمون هم چه بسا ـ با توجّه به سیاق آیات ـ می‌تواند به «اسب» اطلاق شود).

به نظر می‌رسد که سلیمان وظیفه داشته قبل از غروب آفتاب به عبادت پردازد که در آن موقعیّت، سرگرمی با اسب‌ها او را از این امر بازداشت تا آفتاب غروب کرد. لحن آیه حاکی از حسرت سلیمان است که توجّه به اسب‌ها و علاقمندی دنیوی، وی را از عبادت به موقع خداوندش محروم ساخت.

(۳۳) رُدُّوهَا عَلَيَّۖ فَطَفِقَ مَسۡحَۢا بِٱلسُّوقِ وَٱلۡأَعۡنَاقِ .

« (پس گفت:) **آنها** (اسب‌ها) **را به من بازگردانید و شروع به دست کشیدن بر ساق‌ها و گردن آنها نمود »،**

واژه‌ی «**مَسْح**» به معنی «لمس و دست کشیدن» است. «**سُوق**» جمع «ساق» به معنی «پا» و «**أعْناق**» جمع «عُنُق» به معنی «گردن» است. «**طَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ**» یعنی «شروع به دست کشیدن و لمس کردن پاها و گردن (اسبها) نمود».

درتفسیر مجمع البیان آمده‌که آن زمان دست کشیدن برساق‌ها وگردن اسب، علامت خدا حافظی با آن‌حیوان بود و سلیمان با این اقدام، اسب ها را از مالکیّت خود خارج و وقف خدا نمود که به‌قول عرفا «**کُلُّ ما شَغَلَکَ عَنِ اللهِ فَهُوَ صَنَمُکَ**» = هرچه تورا از یاد خدا بازدارد همان بت توست». هرچند پاره‌ای ازمفسّران مانند زمخشری واژه‌ی «**مَسح**» را در اینجا به معنی «ضرب با شمشیر» گرفته و گفته‌اند که سلیمان اسب‌ها را

گردن زد که درخور تأمّل است چون عقل سلیم نمی‌پذیرد که کسی به خاطر غفلت خود، اسب‌های زبان بسته را به عنوان «موجب غفلت» خویش کشتار کند! با وجود این برخی از قدمای اهل تفسیر چنانکه از تفسیر طبری برمی‌آید بر این قول رفته‌اند.

(۳۴) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَٰنَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِۦ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ .

« **و همانا سلیمان را آزمودیم و بر تخت** (پادشاهیِ) **وی جسدی بیافکندیم؛ پس به توبه** (نزد خدایش) **بازآمد** »،

مفسّران شأن نزول‌های مختلف برای آیه‌ی فوق گفته‌اند که مطلوب تر از همه این است که سلیمان چند زن داشت و همواره می‌گفت که از این زن‌ها فرزندانی بیابم که مرا در أمر مُلک یاری خواهند کرد و سلطنت من باقی خواهدماند. ولی هیچ‌یک از همسرانش اولادی نیاورد و تنها یکی حامله گردید که فرزند سقط شده آورد و اهل حرمش جسد بی‌جان آن طفل سقط شده را آورده بر تختش نهادند. مقطع آیه حاکی از آن است که سلیمان متوجّه شد آرزوهای دور و دراز را بی‌توجّه به مشیّت خدا دنبال کردن، غلط است و از این غفلتش نزد خدا توبه نمود.

وجه دیگر آن است که «سلیمان را (به بیماری) مبتلا کردیم و (او را) به صورت جسدی بر تختش افکندیم (تا خودش را گم نکند و متوجّه شود که همه‌ی قدرتها و عظمت‌هایی را که یافته، ممکن است در یک دَم ازدست بدهد) پس (استغفار کرد و به سوی خدا) بازگشت».

ولی ازجمله قصّه‌های خرافه‌آمیزی که مفسّران گفته‌اند (بنا به گزارش طبری از مجاهد) این‌است که شیطانی به‌نام «آصف» نزد سلیمان آمد و سلیمان از او پرسید: چگونه مردم را گمراه می‌کنی؟ و آصف پاسخ داد: انگشترت را به من بده تا بگویم. و چون سلیمان انگشترش را به او داد، آصف آن را به دریا افکند و به‌جای سلیمان نشست. سلیمان هم (بی‌تخت وتاج) آواره شد تا زنی ماهی از دریا صید کرده برایش آورد و او آن ماهی را شکافته انگشترش را یافت و مجدّداً به سلطنت بازگشت. آصف نیز به دریا رفته گم شد! روشن است که این شأن نزول به حکایات اسرائیلی شبیه‌تر است تا مقاصد قرآنی!

(۳۵) قَالَ رَبِّ ٱغْفِرْ لِى وَهَبْ لِى مُلْكًا لَّا يَنۢبَغِى لِأَحَدٍ مِّنۢ بَعْدِىٓ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ .

« **گفت: خدای من! مرا بیامرز و سلطنتی به من ببخش که سزاوار هیچ کس بعد از من نباشد؛ به راستی تو بس بخشنده‌ای** »،

سلیمان پس از آنکه متوجّه خطای خود شد و به درگاه خدا توبه آورد (آیه‌ی قبل) طلب آمرزش کرده از خدا خواست تا سلطنتش را ـ که وسیله‌ی ترویج دیانت او بود ـ تا زمان حیات برقرار نگه دارد و کسی نتواند علیه او توطئه کرده حکومتش را ساقط سازد (ظاهراً گاهی که سلیمان از کشورش خارج می‌شد افرادی علیه‌او توطئه می‌کردند). قول دیگر در تفسیر آیه‌ی شریفه این است که سلیمان پس از توبه، سلطنت

بی‌مانندی از خداوند درخواست نمود.[1]

(۳۶) فَسَخَّرْنَا لَهُ ٱلرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِۦ رُخَآءً حَيْثُ أَصَابَ .

«پس باد را برای او تسخیر کردیم که به امر او، هرجا که اراده می‌کرد، به آرامی روان می‌شد »،

پس از آنکه سلیمان از خداوند سلطنتی بی‌مانند خواست، قرآن کریم توضیح می‌دهد که خداوند درخواست اورا به بهترین نحو اجابت کرد. ازجمله آنکه باد به هرسو که سلیمان می‌خواست به أمر خدا و به عنوان معجزه‌ی او، می‌وزید. البتّه از تسخیر باد برای سلیمان به امر إلهی، در سوره‌های مختلف سخن رفته، از جمله در سوره‌ی انبیاء (آیه‌ی۸۱) و سوره‌ی سبأ (آیه‌ی۱۲ـ به توضیح آیه نگاه کنید). به علاوه دو نکته در ارتباط با آیه‌ی فوق شایان توجّه است.

اوّل آنکه آیه‌ی شریفه نباید شبهه‌ی ولایت تکوینی را برای انبیاء پیش آورَد. زیرا می‌فرماید «**فَسَخَّرْنا**» یعنی خداوند از بادی که در تسخیر خود داشت، اجازه‌ی بهره‌برداری به سلیمان داد. به عبارت دیگر سلیمان تأثیرنفس بر باد نداشته، بلکه باد به أمرخدا، به سویی که او می‌خواسته می‌وزیده، نه آنکه باد در تسخیر سلیمان بوده و او آن را به هرجا می‌وزانده است. چنانکه درمورد انسان می‌فرماید «**سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَر** = خورشید و ماه را برای شما تسخیر کرد» (ابراهیم/۳۳) واضح است که خورشید و ماه دراختیار ما نیستند ولی به نفع ما عمل می‌کنند.

دوّم آنکه در سوره‌ی انبیاء فرموده «**وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ** = برای سلیمان تندباد را (رام کردیم)» و در آیه‌ی فوق می‌فرماید «**الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً** = باد به امر وی به آرامی روان می‌شد». نشان می‌دهد که به قول طبرسی در مجمع البیان، باد به خواست خدا، بر طبق نیاز سلیمان تغییر می‌کرد و گاهی سریع و گاه به ملایمت می‌وزید.

(۳۷و۳۸) وَٱلشَّيَٰطِينَ كُلَّ بَنَّآءٍ وَغَوَّاصٍ . وَءَاخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلْأَصْفَادِ .

« و (نیز) **شیاطین را از هر بنّاء و غوّاص** (برای او مسخّر نمودیم) » « **و دیگر** (شیاطین) **را که قرین بندها بودند** »،

آیات شریفه می‌رساند که علاوه برحکومت بر مردمان، برخی از موجودات پنهان نیز به أمر خدا در اختیار سلیمان بودند (سبا/۱۲) و سلیمان از آنها که نفوس شیطانی هم داشتند، کار می‌کشیده و عدّه‌ای را به بنّایی و عدّه‌ای را به غوّاصی وا می‌داشته و دسته‌ای دیگر را نیز که دست از شرارت برنمی‌داشتند، به بند می‌کشیده و مهار می‌کرده است.

---

(۱) ـ در اینجا ممکن است سؤال شود که آیا درخواست سلطنت بی‌مانند از خداوند، خودخواهانه نیست؟ تفسیر المیزان به این سؤال چنین پاسخ داده که سلیمان درخواستی برای خود کرده، نه آنکه از دیگران دریغ داشته باشد، چنانکه هرپیامبری معجزه‌ای ویژه‌ی خود داشته و بر این مبنا سلیمان نیز نعمتی مخصوص خود خواسته است.

(۳۹و۴۰) هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَٱمۡنُنۡ أَوۡ أَمۡسِكۡ بِغَيۡرِ حِسَابٖ . وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ مَـَٔابٖ .

« (گفتیم) **این عطای بی‌شمار ماست؛ پس ببخش یا دریغ دار** » « **و همانا او را نزد ما مقام قرب و فرجام نیکوست** »،

بنا بر قول ابن مسعود واژه‌ی «**بِغَيۡرِ حِساب**» در مقطع آیه‌ی ۳۹ به دهش إلهی در ابتدای آیه بازمی‌گردد. دیگران گفته‌اند مراد آنست که در بخشش و خودداری تو، حسابرسی نمی‌کنیم و تو را آزاد می‌گذاریم. برخی مفسّران نیز گفته‌اند که مراد آیه «شیاطین» است که می‌فرماید آن را که خواهی گشاده دار و آن را که خواهی در بند کن. قول دوّم به ظاهر آیه‌ی شریفه نزدیکتر است.

بخش چهارم

(یادی از ایّوب[ع] و انبیاءِ سلف)

(۴۱) وَٱذْكُرْ عَبْدَنَآ أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ .

« **و بنده‌ی ما ایّوب را به یاد آر ؛ آنگاه که خداوندش را ندا داد:** (خدایا) **همانا شیطان به من رنج و عذابی** (سخت) **رسانده است** »،

بعد از داود[ع] و سلیمان[ع]، در آیه‌ی فوق و سه آیه‌ی بعد، به ایّوب[ع] و ماجرای او پرداخته است. أمّا رسم قرآن در مورد مطالبی‌که در گذشته وجود داشته و در تورات و انجیل منعکس می‌باشد، این‌است که با اشاره از آنها یاد می‌کند و درحقیقت حکمت مجمل‌گویی برخی آیات قرآن همین‌است. در شرح ماجرای ایّوب نیز همین روش اتّخاذ شده وچنانکه ذیل آیات۸۳ و۸٤ سوره‌ی انبیاء آورده‌ایم ایّوب به‌گزارش کتاب مقدّس، رنج‌های فراوان دید و از مردم حتّی همسرش طعنه‌های بسیار شنید ولی هیچگاه ناسپاسی نکرد همانگونه که آیه‌ی شریفه از او به لفظ «**عَبْدَنا** = بنده‌ی خدا (و مطیع مشیّت او)» یاد می‌کند. به علاوه، واژه‌ی «**أَیّوب**» به لحاظ لغوی، به معنی «بازگشت کننده» است؛ کسی‌که همیشه در موقعیّت‌های زندگی، به خدا رجوع می‌کند. البتّه زمان تاریخی أیّوب[ع] معلوم نیست، ولی اکثـر مفسّران او را از انبیاءِ بنی‌اسرائیل دانسته‌اند. عهد عتیق او را پیامبر ندانسته ولی قرآن او را در شمار پیامبران آورده است.

عبارت «**بِنُصْبٍ وَ عَذاب**» در مقطع آیه، حاکی از رنج و درد فراوانی است که ایّوب چه به لحاظ بدنی و چه از نظر روحی، داشته ولی ازآنجا که آنها را به شیطان نسبت داده، بیشتر به نظرمی‌رسدکه مراد، رنج و عذاب روحی باشد. بدین‌معنی‌که شیطان، ایّوب را که بیمار بود وسوسه می‌کرد ومدام اعتراضاتی به خدای سبحان در نظر او می‌آورد وآن‌حضرت آن اعتراضات را دفع می‌کرد و از این حالت رنج برده دست تضرّع به سوی خدا می‌برد. بعضی از مفسّران گفته‌اند که ایّوب، تأدّباً نسبت بیماری خود را به شیطان می‌داد. در همین راستا ابن عربی در «فتوحات» می‌گوید شکوای انبیاء و اولیاء به خدا از بلایا، مغایر با صبرشان نیست، چنانکه ایّوب[ع] برای رفع بلایش نزد خدا دعا کرد و با این‌حال، خداوند بر وی به صبری که داشت درود گفت.

(۴۲) ٱرْكُضْ بِرِجْلِكَ ۖ هَٰذَا مُغْتَسَلٌۢ بَارِدٌ وَشَرَابٌ .

« (گفتیم) **با پای خود** (بر زمین) **کوب؛ این شستشوگاهی** (با آب) **سرد و نوشیدنی است** »،

این‌موضوع در کتاب مقدّس نیامده است که خداوند برای شفای ایّوب، أمر می‌دهد پایش را به زمین بکوبد وآنگاه چشمه‌ی خنک و گوارایی از زمین می‌جوشد و ایّوب می‌تواند در آن چشمه خود را شسته از آب گوارایش بیاشامد تا بیماریش رفع‌گردد (مشابه با فوایدی که امروزه ازچشمه‌های آب معدنی در نقاط مختلف

دنیا، عاید می‌گردد). هرچند شفای ایّوب ظاهراً معجزه‌آمیز بوده است.

امّا مفسّران از جوشش دو چشمه از زمین سخن آورده‌اند، چنانکه کشف الأسرار می‌گوید «چون مدّت بلایای ایّوب بسررسید، جبرئیل او را گفت: پایت را بر زمین زن؛ و چون او چنین کرد، آب گرمی نمایان شد و او تن خود را شست. آنگاه جبرئیل گفت: پای دیگرت را بر زمین زن؛ و این بار چشمه‌ی آب سردی جوشیدن گرفت که از آن آب آشامید. طبرسی نیز در مجمع البیان می‌گوید دو چشمه جوشیدن گرفت که از یکی بهبود یافت و از دیگری نوشید و سیرآب شد. امّا «جوشش دو چشمه از زمین» از قرآن به دست نمی‌آید.

(۴۳)وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ أَهْلَهُۥ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ .

« و خاندانش و همآنند آنها را با ایشان، به وی عطا کردیم؛ تا رحمتی از سوی ما و پندی برای خردمندان باشد »،

به دست می‌آید که با تداوم بیماری، خانواده‌ی ایّوب از او دوری گزیده پراکنده شده بودند (و به قولی فرزندانش مُرده بودند) و آیه‌ی شریفه می‌فرماید بعداز شفا ـ به خواست خدا ـ همسر و فرزندان ایّوب به او بازگشته و حتّی فرزندان جدیدی هم (**مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ** = همانند آنها) نصیبش گشت. مقطع آیه حاکی از آن است که «صبر ایّوب» که منتهی به چنان گشایشی به لطف خدا، بعد از شکیبایی‌هایش گردید، شایسته است که مایه‌ی عبرت برای خردمندان باشد. چنانکه در کتاب مقدّس آمده است «خداوند مصیبت او را دور ساخت و خداوند به ایّوب دو چندانِ آنچه پیش داشته بود عطا فرمود» (کتاب ایّوب، باب۴۲ ، شماره‌ی۱۰).

(۴۴) وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَٱضْرِب بِّهِۦ وَلَا تَحْنَثْ ۗ إِنَّا وَجَدْنَٰهُ صَابِرًا ۚ نِّعْمَ ٱلْعَبْدُ ۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ .

«(آنگاه گفتیم) **و به دست خود خوشه‌ای** (از گیاه نرم) **برگیر و بدآن** (همسرت را به‌آرامی) **بزن و سوگند** (خویش) **مشکن؛ همانا ما او** (ایّوب) **را شکیبا یافتیم؛ نیکو بنده‌ای بود، به راستی توبه‌کار »،**

واژه‌ی «**ضِغْث**» در متن آیه، به معنی «دسته‌ای علف» است . طبری از قول قتاده آورده که همسر ایّوب کاری کرد که او را به خشم آورد و درنتیجه وی قسم خورد که: ای زن، اگر شفا یافتم تو را یکصد تازیانه خواهم زد. خداوند طی آیه‌ی فوق اعلام می‌دارد که همسر ایّوب درخور آن کیفر نیست و بخشیده شده ولی برای حفظ حرمت سوگند، ایّوب گیاه نرمی برگرفته یکبار همسرش را به آرامی بزند («**اِضْرِبْ بِهِ** = با آن بزن»). «**لاتَحْنَثْ** = سوگند مشکن»، «**أَوَّاب** = کثیر الرّجوع به خداوند». آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که سوگندشکنی امری سخت ناصواب است، به ویژه برای انبیاءِ خدا.

(۴۵)وَٱذْكُرْ عِبَٰدَنَآ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ أُو۟لِى ٱلْأَيْدِى وَٱلْأَبْصَٰرِ .

« و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را به یاد آر؛ که نیرومند (با عزم) **و صاحب بینش بودند »،**

پس از ایّوب، سخن از ابراهیم و اسحاق و یعقوب رفته که یکی پس از دیگری پدر و پسر بودند و هر سه

به «نیرومندی» و «بصیرت» وصف شده‌اند. این آیه ازجمله آیاتی است که نشان می‌دهد ذکر دست و دیده در پاره‌ای از آیات قرآن به معنای مجازی است. زیرا معقول نیست که گفته شود ابراهیم و فرزندانش دارای دست‌ها و چشم‌ها بودند که این أمر کمالی برای پیامبر مُرسَل محسوب نمی‌شود (همانگونه که ذکر اینگونه اعضای جسمانی، برای خداوندِ «**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْء**» نادرست است). منظور از «نیرومندیِ» آن انبیاء، همان عزم و اراده‌ی محکم ایشان در پیشبرد رسالتشان بوده، چنانکه خطاب به پیامبر اکرم^ص فرموده است: «**فَاصْبِر كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مَنَ الرُّسُلِ** = صبرکن چنانکه پیامبران با اراده و مصمّم شکیبایی ورزیدند» (احقاف/۳۵).

(۴۶) **إِنَّآ أَخۡلَصۡنَٰهُم بِخَالِصَةٖ ذِكۡرَى ٱلدَّارِ .**

« **ما آنان را با ویژگی یاد آخرت خالص ساختیم** »،

آری، باتوجّه به آخرت است که انسان می‌تواند از پلیدی‌ها محفوظ مانده شجاعت کارهای بزرگ بیابد و درنتیجه به سعادت اُخروی برسد. برعکس عدم اعتقاد به آخرت، سرانجام به لغزشهایی می‌انجامد که موجب خسران و حسرت خواهدبود. این أمر از قوانین خداست و از خصوصیّات یاد آخرت این است که یادآوران را چنان فوایدی می‌بخشد. خداوند به عنوان واضع همه‌ی قوانین ونعمتها، این پدیده را به خود نسبت داده است. می‌فرماید اگر گفته شد که آن انبیاء در امر طاعت و عبادت خدا توانمند و بصیر بودند (آیه‌ی قبل) از این‌رو بوده است که پیوسته یاد آخرت می‌کردند و دل به ظواهر این دنیا نمی‌سپردند (و همین ـ بر طبق قوانین خدا ـ به آنان عزم در امور و بصیرت می‌بخشید).

(۴۷) **وَإِنَّهُمۡ عِندَنَا لَمِنَ ٱلۡمُصۡطَفَيۡنَ ٱلۡأَخۡيَارِ .**

« **و به تحقیق آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکان بودند** »،

تعبیر «**عِنْدَنا** = نزد ما» دراینجا اشاره به آن است که هرچند ممکن‌است افرادی نزد مردم به علّت مخالفتشان با خرافات ومأنوسات رایج بین ایشان، به رنج وسختی افتند، ولی نزد خدا مقام بالایی خواهند داشت.

(۴۸) **وَٱذۡكُرۡ إِسۡمَٰعِيلَ وَٱلۡيَسَعَ وَذَا ٱلۡكِفۡلِۖ وَكُلّٞ مِّنَ ٱلۡأَخۡيَارِ .**

« **و اسماعیل و یَسَع و ذا الکِفل را یاد کن**؛ (آنها نیز) **همگی از نیکان بودند** »،

نام «**یَسَع**» دوبار درقرآن آمده (انعام/۸٦). «**ذُو الكِفْل**» درلغت به‌معنی «صاحب بهره و نصیب» است و گفته‌اند که لقب یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل بوده است (انبیاء/۸۵).

(۴۹) **هَٰذَا ذِكۡرٞۚ وَإِنَّ لِلۡمُتَّقِينَ لَحُسۡنَ مَـَٔابٖ .**

« **این**(ها همه) **یادکردی است؛ و همانا متّقیان را فرجامی نیکوست** »،

یعنی نامبردگان همه پیامبران برجسته‌ای بودند که همه در سختی‌ها صبر کردند (پیام امید به پیامبراسلام و پیروانش) و در دنیا و آخرت صاحب عزّت شدند (جهت توضیح واژه‌ی «**متّقیان**» به بقره/ توضیح آیه‌ی۲ نگاه کنید).

بخش پنجم

(در احوال بهشتیان و دوزخیان)

(۵۰) جَنّٰاتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ ٱلْأَبْوٰابُ .

«(فرجام متّقیان) **باغستان‌های همیشگی که درهای آنها برایشان گشوده است** »،

در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد «**حُسْنَ مَآب** = فرجام نیک» متّقیان در مقطع آیه‌ی قبل، توضیح داده شده است. می‌فرماید بهشت موعود به روی ایشان آغوش گشوده استقبالشان می‌نماید (**مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْاَبْواب**)؛ به گرمی از آنان در بهشت استقبال می‌شود.

(۵۱) مُتَّكِـِٔينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفٰاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ .

« **درحالی‌که در آن** (باغستان)**ها تکیه زنند؛ میوه‌های فراوان و نوشیدنی در آنجا طلب می‌کنند** »،

از واژه‌ی «**مُتَّکِئِینَ**» در متن آیه استفاده می‌شود که بهشت محلّ آرامش و امنیّت است و بهشتیان که شاید در دنیا هیچگاه ـ با حقّ‌طلبی‌هایی‌که داشتند ـ چندان روی آسایش ندیدند، در آنجا هرنوع میوه و نوشیدنی که بخواهند طلب می‌کنند و برایشان فراهم می‌شود.(۱)

(۵۲) وَعِندَهُمْ قٰاصِرٰاتُ ٱلطَّرْفِ أَتْرَابٌ .

« **و نزدشان** (همسران) **فروهشته‌چشم همسال هستند**»،

قبلاً فرمود «**قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِین** = زنان فروهشته چشم فراخ دیده» (صافّات/۴۸) که توضیحش را داده‌ایم و در آیه‌ی فوق مضافاً از همسالی (جوانی و شادابی) آن زنان سخن رفته است.(۲)

---

(۱) ـ شایان توجّه‌است‌که قرآن غالباً درموردخوردنی‌های بهشت بر«میوه» تکیه دارد و فقط در دو مورد سخن از غذای گوشت برای بهشتیان رفته است (طور/۲۲ و واقعه/۲۱). این عنایت قرآن به « **فاکِهَة** = میوه» شاید حاکی از آن است که میوه‌جات ـ در مقایسه با دیگر موادّ ـ غذای بهتری برای انسان می‌باشد.

(۲) ـ توصیف‌ها در آیه‌ی شریفه بر محور جنس مذکّر (مردها) شکل گرفته هرچند دیگر آیات قرآن (آل‌عمران/۱۹۵، نساء/۱۲۴، توبه/۷۲، نحل/۹۷، احزاب/۳۵، غافر/۴۰، فتح/۵ ، حدید/۱۲) به دست می‌دهد که زنان شایسته نیز به نحو مقتضی و معادل به پاداش خود می‌رسند. به علاوه مقصود از «**قاصِرات**» در آیه‌ی شریفه می‌تواند همسران دنیوی متّقیان که با آنها همسنخ بوده‌اند، نیز باشد؛ چنانکه فرموده «**اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ** = شما و همسرانتان شادمانه داخل بهشت شوید» (زخرف/۷۰) «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** = و مؤمنانی که ذرّیّه‌شان آنان را در ایمان پیروی کردند ، ذرّیّه‌شان را به ایشان ملحق کنیم» (طور/۲۱). در این ارتباط همچنین شایان توجّه است که در قرآن، از تناسب قالب جسمانی افراد در آخرت با باطن دنیوی آنها سخن رفته است، چنانکه می‌خوانیم: «**يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ** = روزی‌که روهایی سپید و چهره‌هایی سیاه باشد» (آل‌عمران/۱۰۶) و یا: «**وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ . ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ** = چهره‌هایی در آن روز درخشانند، خندان و شادمانند».

(۵۳و۵۴) هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوۡمِ ٱلۡحِسَابِ . إِنَّ هَٰذَا لَرِزۡقُنَا مَا لَهُۥ مِن نَّفَادٍ .

« این است آنچه به شما (نیکوکاران) **برای روز حساب وعده داده می‌شود » « همانا این روزی ماست که پایانی بر آن نیست »،**

دو نکته در مورد آیات شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه برخی مفسّران حرف «لام» را در «**لِيَوْمِ الْحِسَابِ**» به معنی «**فِی** = در» دانسته‌اند؛ یعنی «در روز قیامت».

دوّم واژه‌ی «**رِزْقُنا** = روزی ما» در متن آیه‌ی شریفه، بدین‌معنی است که خدا می‌فرماید این روزی را ما عطا کردیم و اینکه در برخی ترجمه‌ها آن‌را گفته‌ی بهشتیان دانسته کلمه‌ی «قالوا = گویند» را در ابتدای آیه‌ی ٥٤ در تقدیر گرفته‌اند، صحیح نیست.

(۵۵) هَٰذَاۚ وَإِنَّ لِلطَّٰغِينَ لَشَرَّ مَـَٔابٍ .

« این است (احوال بهشتیان) **و به تحقیق طغیانگران را به یقین، فرجام بدی است »،**

پس از اشاره به «**حُسْنَ مَآب** ـ آیه‌ی٤٩» برای متّقیان که توضیحی از آن در آیات پیشین آمد، در مقطع آیه‌ی فوق به «**شَرَّ مَآب** = فرجام بد» برای طغیانگران ـ که دربرابر قوانین إلهی در هستی طغیان کرده و به زشتی‌ها در زندگیِ دنیا روی آوردند ـ اشاره داشته که در آیات بعد تفصیل می‌یابد.

(۵۶) جَهَنَّمَ يَصۡلَوۡنَهَا فَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ .

« جهنّمی که به آن درآیند و چه بد جایگاهی است »،

برخلاف احوال متّقیان که در باغستانها تکیه‌گاه و آرامش دارند (عکس‌العمل آن وجدان آرام که در دوری از گناهان و حقّ‌جویی‌ها در دنیا برای انسان ایجادمی‌شود) می‌فرماید فرجام طغیانگران (باروحیّه‌ی مغشوشی که در زندگانی دنیا برای خود دست و پا کرده‌اند) «**بِئْسَ الْمِهَاد** = بد جایگاهی» است («**يَصْلَوْنَهَا** = به آن وارد می‌شوند، بدان می‌رسند»).

(۵۷) هَٰذَا فَلۡيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ .

« این است و باید آن را بچشید؛ جوشآب و چرکآب »،

این عذاب تناسبی با عملکرد دنیا دارد؛ آنها که طی عمر دلهایی را به ناحقّ سوزانده و چرکین کردند، در آخرت باید آب سوزان و چرکین بنوشند. به‌قول مولوی:

ای دریـده آستیـن یوسفــــان — گرگ برخیزی ازاین‌خواب گران
آن سخن‌های چو مار و کژدمت — مار وکژدم گشت ومی‌گیرد دمت

(۵۸) وَءَاخَرُ مِن شَكۡلِهِۦٓ أَزۡوَٰجٌ .

« و از همین‌گونه، انواع دیگر(عذاب) **»،**

آری، ذات خدا عدل محض است و چنان ذات عادلی، دربرابر «خوب» و «بد» بی‌تفاوت نیست و قطعاً به تناسب، عکس‌العمل نشان می‌دهد. (واژه‌ی «**أَزْواج**» در آیه‌ی شریفه به معنی «انواع» است.).

(۵۹) هَٰذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ.

« **اینها گروهی‌اند که با شما** (ای سرکشان) **داخل شونده** (در دوزخ)**اند؛ آنان‌را خوشآمد مباد، بی‌گمان آنها وارد شونده در آتش‌اند** »،

آیه‌ی شریفه ظاهراً سخنِ فرشتگان است که چون پیروان ضلالت را سوی جهنّم می‌برند، به سرانشان ـ که قبلاً به جهنّم ارسال شده بودند و در آیه‌ی۵۵ به لفظ «**طاغِین** = طغیانگران» از آنها سخن آورد و در آیات ۵۸←۵۶ اوضاع و احوال آنان را در جهنّم ترسیم کرد ـ می‌گویند: اینها هم پیروان شما بودند که در جهنّم به شما ملحق می‌شوند. «**لامَرْحَبًا بِهِمْ** = خوشآمدشان مباد» ظاهراً پاسخ «**طاغِین**» یا سران ضلال، به فرشتگان است که در اشاره به پیروان دنیوی خود، می‌گویند خوشآمدی بر انها نیست، آنها نیز مثل ما وارد آتش می‌شوند.

(۶۰) قَالُوا بَلْ أَنتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ.

« (پیروان به سرانشان) **گویند: بلکه بر شما خوشآمد مباد؛** (موجبات) **این** (عذاب) **را شما برای ما از پیش، فراهم آوردید؛ و چه بد قرارگاهی است** »،

در بهشت هرآنکه موجب هدایت کسی در دنیا شده بود، هدایت یافته از او تشکّر می‌کند و محبّتشان به یکدیگر افزایش می‌یابد. برعکس ساکنان دوزخ، همه از یکدیگر متنفّرند و هرکس گناهش را به گردن دیگری می‌اندازد. چنانکه طبری می‌گوید «**هذا فَوْجٌ**» در آیه‌ی قبل گروهی‌اند که دسته دسته وارد دوزخ می‌شوند و برعکسِ بهشتیان که جهانشان محیط سلام و رحمت و دوستی است، هردسته که به جهنّم واردمی‌شوند به گروه دیگر لعنت می‌فرستد، چنانکه فرموده است «**كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا** = هرزمان که دسته‌ای وارد می‌شوند همفکران خود را نفرین می‌کنند» (اعراف/٣٨).

(۶۱) قَالُوا رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ.

«**می‌گویند: خداوندا! آن‌کس که این** (عذاب) **را برای ما از پیش فراهم آورد، عذاب او را در آتش دو چندان کن** »،

آیه‌ی شریفه در قرآن نظایر دارد چنانکه در سوره‌ی احزاب (آیات ٦٧ و٦٨) می‌فرماید «**وَ قالُوا رَبَّنَا اِنّا اَطَعْنَا سادَتَنَا وَ كُبَرائَنَا فَاَضَلُّونَا السَّبِيلا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ** = وگویند خداوندا! ما آقایان وبزرگان خویش را اطاعت کردیم و آنها ما را از راه حقّ گمراه کردند. خداوندا! آنهارا دو برابر عذاب کن». به دست می‌آیدکه مسئولیّت پیشوایان خطیر است واگردرکارشان دقّت نکنند علاوه برخود، دیگران را نیز به گرفتاری می‌برند و نهایتاً مورد لعن و نفرین دوستانشان قرار خواهند گرفت. هرچند آن دوستان و پیروان نیز تقصیر کمتری ندارند و ازآنجا که نُقل محفل بدکاران شده و به خاطر منافع دنیا (یا در پی احساسات بی‌پایه) خدا را فراموش کردند، خود عذاب دو برابر (به دلیل ضلالت خود و موجب رونق کار گمراه‌کنندگان شدن) خواهند

داشت (اعراف/۳۸).

(۶۲و۶۳) وَقَالُواْ مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ ٱلۡأَشۡرَارِ . أَتَّخَذۡنَٰهُمۡ سِخۡرِيًّا أَمۡ زَاغَتۡ عَنۡهُمُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ .

« **و** (اهل دوزخ به یکدگر) **گویند: چیست ما را که مردمانی را که ما آنان را از** (زمره‌ی) **اشرار می‌شمردیم** (در اینجا) **نمی‌بینیم؟!** » « **آیا ما آنها را** (بی‌جهت در دنیا) **به استهزاء گرفتیم یا** (هستند و) **چشم‌ها**(ی ما) **از آنها منحرف شده است؟** »،

این سخن اهل دوزخ است که انتظار دارند مخالفان دنیوی خود را ـ که به‌استهزاءشان می‌گرفتند ـ در دوزخ بیابند! پیام آیات این‌است که چه بسا ما کسانی را در دنیا از اشرار می‌شمریم، درحالی‌که آنها راه‌یافته‌تر از مایند. پس باید متعصّبان به‌خود آیند و دربرابر اندیشه‌های مخالف انصاف نشان دهند (مطفّفین/۳٤←۲۹).

(۶۴) إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهۡلِ ٱلنَّارِ .

« **همانا که این** (ماجرا) **حقّ است، مخاصمه‌ی اهل آتش!** »،

یعنی اهل دوزخ علاوه براینکه خود در گرفتاری‌اند، مدام درحال جدل با یکدگر بسر می‌برند. برعکس اهل بهشت که در نعمت بوده و روابط محبّت آمیزی با یکدگر دارند. در دنیا نیز هرجا که دانش و یکدلی و دوستی و انصاف است، آنجا مظهری ازبهشت است؛ و هرکجا که جهل و تعصّب و دشمنی و بدخواهی حاکمیّت دارد، باید گفت که نشانه‌ای از دوزخ است.

(۶۵و۶۶) قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٞۖ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ . رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفَّٰرُ .

«**بگو: جُز این نیست که من** (فقط) **بیم دهنده‌ای هستم و جُز خدای یگانه‌ی غالب** (بر همه چیز) **معبودی نیست** » « **خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آندوست، همان شکست ناپذیر بس آمرزنده** »،

پس از تشریح وضع جهنّم و مخاصمه‌ی ساکنانش با یکدیگر، خطاب به پیامبر می‌فرماید اعلام کن که ای آدمیان! معبودی جُز آفریدگارتان نیست ومن شمارا پیش از آنکه به آن شرایط (آیات ٦٤←٥٥) برسید، بیم می‌دهم.

(۶۷و۶۸) قُلۡ هُوَ نَبَؤٌاْ عَظِيمٌ . أَنتُمۡ عَنۡهُ مُعۡرِضُونَ .

« **بگو: آن** (قیامت) **خبری بزرگ است** » « (که) **شما از آن روی گردانید** »،

یعنی موضوع رستاخیز و بهشت و دوزخ، خبر بزرگی است که به انسانها داده شده و متأسّفانه اکثر مردم از آن روی‌گردانند. چنانکه در سوره‌ی نبأ از قیامت به‌صورت «**اَلنَّبَإِ الْعَظِيم** = خبر بزرگ» یادکرده است. در واقع بعد از وجود خدا، بزرگترین خبری که به بشر رسیده ـ که اگر این‌موضوع را جدّی گرفته باورکنیم زندگی‌ما بسیار تغییرمی‌کند ـ همین وقوع قیامت است. یکی از عِلَل فساد بشر این است که خداباوری را با قیامت‌باوری همراه نکرده و در نتیجه غالباً اسیر شهوات و هوس‌های خود و ستم به دیگران می‌گردد.

بخش ششم

(داستان آفرینش انسان و سرانجام آدمی که نجات وی در سایه‌ی توحید و اخلاص در بندگی خدا مقرّر شده است)

(۶۹و۷۰ مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ . إِن يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ .

« (و بگو) **مرا هیچ دانشی درباره‌ی گروه بالاتر** (فرشتگان) **نبود آنگاه که** (بر سر آفرینش آدم) **به مجادله برخاستند** » « **جُز این که آشکارا بیم‌دهنده‌ای باشم** (چیزی) **به من وحی نمی‌شود** »،

آیات شریفه دنباله‌ی خطاب به پیامبر است که از آیه‌ی ٦٥ شروع شد. منظور از «**مَلَإِ أَعْلَى**» در آیه‌ی شریفه فرشتگانند (صافّات/۸). به پیامبر^ص^ أمرشده که به مردم بگو اطّلاعاتی‌که من از سرانجام عمر و عالم عذاب و پاداش إلهی (بهشت و جهنّم ـ آیات قبل) به شما می‌دهم ساخته و پرداخته‌ی من نیست، بلکه ناشی از جریان بی‌اختیاری است که به روح من وارد شده و نامش وحی است؛ فرستنده‌ی آن جریان مرا مأمور کرده تا شما مردم را از عالم آینده با خبر سازم و إلاّ من دانشی از عالم ملکوت ندارم و حتّی از گفتگوی فرشتگان به هنگام خلقت آدم (که می‌گفتند: «[خدایا!] آیا می‌خواهی کسی را در زمین بیافرینی که در زمین تباهی کند و خون بریزد» ـ بقره/۳۰) اطّلاعی نداشته‌ام.

واژه‌ی «**إنْ**» در آیه‌ی بعد نافیه است و تصریح دارد که پیامبر اسلام^ص^ ـ به مانند دیگر انبیاء^ع^ ـ رسالتی جُز رساندن «انذارها و هشدارها»ی إلهی به مردم، نداشته است (بشارت‌ها نیز از لوازم رعایت انذارها است).

(۷۱ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ .

« (به یاد آر) **آن زمان که خداوندت به فرشتگان گفت: همانا من آفریننده‌ی بشری از گِل هستم** »،

در پی موضوع، آیات بعد تا انتهای سوره، به آفرینش انسان پرداخته و نتیجه می‌گیرد که از آغاز چنین مقرّر بوده که هرآنکه پیرو شیطان شود، درهمان دوزخی که شرحش رفت وارد خواهد شد و در مقابل، آنها که راه «إخلاص» را پیش می‌گیرند، به بهشت جاودان إلهی درآیند.

اینگونه آیات که در زمینه‌ی آفرینش انسان، فلسفه‌ی خلقت او، ورود شرّ به عالم هستی و فرجام عمر بشر سخن دارد، در چند سوره از قرآن (ازجمله سوره‌های بقره، اَعراف، حِجر، اِسراء، کهف، طه و مؤمنون) آمده است. در آیه‌ی فوق سخن از خلقت (پیدایش) نسل انسانی است و از آدم به عنوان سرآغاز آن نسل یاد شده است.

(۷۲) **فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سٰاجِدِينَ .**

« پس چون او را سامان دادم و از روح خود در او دمیدم، سجده‌کنان براو درافُتید »،

«سجده» در قرآن به معنی «خضوع و تواضع» نیز آمده است، چنانکه می‌فرماید «**وَ اِذا قُرِیءَ عَلَیْهِمُ الْقُرآنُ لایَسْجُدُون** = زمانی که بر ایشان (= کافران) قرآن خوانده شود سجده نمی‌کنند» (انشقاق/۲۱) ومفسّران اتّفاق دارند که منظور از «**لایَسْجُدُون**» در اینجا نه سجده‌ی ظاهری بلکه خضوع و تواضع قلبی می‌باشد (چنانکه با خوانده شدن هر بخش از قرآن نیز امر به سجده‌ی واجب نیامده است). ظاهراً منظور خداوند از فرمان به فرشتگان بر سجده به آدم، ادای احترام نسبت به او و تکریم خلقت جدید إلهی بوده است (بقره/ توضیح آیه‌ی۳۰). خصوصاً آنکه آیه‌ی شریفه به بخش روحی وجود انسان سوای از بدن خاکی (متشکّل از مواد عنصری) توجّه داده که از نظر بزرگداشت و اهمّیّتش، خداوند آن را به خود نسبت داده است.

نکته‌ی دیگر آنکه شاید واژه‌ی «**سَوَّیْتُهُ** = سامانش دادم» در آیه‌ی شریفه، در اشاره به اراده‌ی إلهی مبنی بر آفرینش جسمانی انسان به صورت تدریجی و عبور از مراحل تکاملی او بوده است.

(۷۳و۷۴) **فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ . إِلَّآ إِبْلِيسَ ٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ .**

« پس فرشتگان همه به او سجده کردند » « به جُز ابلیس که استکبار ورزید و از کافران بود »،

آیات شریفه نشان می‌دهد که عالم فرشتگان، عالم بی‌تکبّر و تواضع محض دربرابر خداست؛ در چنین عالمی، ابلیس راه یافته بود با این‌که از رده‌ی دیگری از موجودات پنهان (جنّیان ـ کهف/۵۰، استثنای مذکور درآیه، استثنای منقطع می‌باشد) بود و آیات بعد نشان می‌دهد که وی برای خود امتیازات خلقی قائل بوده و بر این مبنا خود را بس بزرگ می‌شمرد!

(۷۵) **قَالَ يَٰٓإِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ ٱلْعَالِينَ .**

« (خدا) **گفت ای ابلیس! چه چیز مانعت شد از این‌که بر آنچه با دو دست** (قدرت) **خود او را آفریدم سجده کنی؟ آیا استکبار ورزیدی یا از برتران بوده‌ای؟! »،**

البتّه خداوند که همه چیز را می‌داند و از گذشته و حال و آینده خبر دارد، از پیش می‌دانسته که ابلیس از دستور او تمرّد خواهد کرد؛ وجه سؤالی آیه در واقع، از باب سرزنش ابلیس است. نکته‌ی دیگر آنکه «**خَلَقْتُ بِیَدَیَّ** = به دو دستم آفریدم»، معنای ویژه‌ای دارد و إلاّ عمل خدا همان تعلّق اراده‌ی او نسبت به وقوع هرکار است، چنانکه فرموده: است «**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئًا أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُون** = همانا فرمان او چنین است که چون (آفرینش) چیزی را اراده نماید، بدو گوید باش! پس واقع می‌شود» (یس/۸۲). شاید مراد از «دو دست» اشاره به کمال قدرت باشد؛ یعنی آدم را بدون پدر و مادر با کمال قدرت خود آفریدم، چنانکه در جای دیگر «باز بودن دو دست» نشانهٔ کمال عطا و بخشش آمده است و می‌فرماید «**بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ یُنفِقُ کَیْفَ یَشَاءُ** = بلکه هردو دست او (خدا) باز است و هرگونه که بخواهد بخشش می‌کند» (مائده/٦٤).

بخش انتهایی آیه مشعر بر این معناست که آیا تو ای ابلیس، گردن‌فرازی کردی یا فکر می‌کنی برتر از آدمی؟ پیام آیه‌ی شریفه دعوت به بازگشت به خویشتن و خودشناسی است. اینکه انسان در هر موقعیّتی، عکس‌العمل‌های خود را نسبت به رویدادها ارزیابی کند و برای خود روشن نماید که آیا خود بزرگ‌بینی در اوست یا امتیاز واقعی برای خود قائل است؟ و در هر صورت به اصلاح و تعدیل روحیّه‌ی خویش پردازد. ولی شیطان توجّهی به آن رهنمود نکرد و همچنان به انحرافش ادامه داد و بر گمراهیش پافشاری کرد.

(۷۶) قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ .

« (ابلیس) **گفت: من از او** (آدم) **برترم؛ مرا از آتشی آفریدی و او را از گِلی خلق کردی** »،

ابلیس نخستین کسی است که در خلقت، ادّعای برتری نژاد کرده، چون سبب عدم تواضعش بر آدم را به برتری آفرینش خود بر آدم نسبت داده است. بسیاری از انسانها نیز چنین روحیّه‌ای دارند و بی‌آنکه عملشان را بسنجند، برای خود امتیازات خلقی و نژادی قائلند. این فکر شیطانی در شرق و غرب مصیبت‌ها به بار آورده است. چنانکه در آلمان نازی، همین منطقِ برتری نژاد، فجایع عظیم ایجاد کرد و درمشرق زمین هم انتصاب افراد به فلان بیت وفلان تبار، ارزش‌های بی‌پایه و کاذب ساخته است. درحالی‌که امتیاز انسان، به آن‌چیزی است که بنا به انتخاب و اختیار کسب می‌نماید (افکار و أعمال) نه مادّه‌ی اوّلیّه‌ی خلقتش که ارتباطی با او نداشته است. آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که چنین‌کسانی‌که خود را عزیز بی‌جهت می‌شمرند، راه ابلیس را می‌پیمایند.

(۷۷و۷۸) قَالَ فَٱخۡرُجۡ مِنۡهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٞ . وَإِنَّ عَلَيۡكَ لَعۡنَتِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلدِّينِ .

« (خدا) **فرمود: پس از آن** (جایگاه) **بیرون شو که تو** (از حوزه‌ی رحمت ما) **مطرودی** » « **و همانا تا روز جزا لعنتِ من برتو باد** »،

به‌دست می‌آید که ابلیس، در جایگاه فرشتگان قرارداشته و با تمرّد از أمر خدا، استحقاق خود را برای ماندن در آن موقعیّت از دست می‌دهد و به بُعدی ازهستی راه می‌یابد که امکان مخالفت با امر و نهی خدا درآن هست، یعنی عالم انسانها. در عالم فرشتگان ـ محیط اطاعت از خدا ـ فقط رحمت خدا جاری است ولی در عالم انسانها، لعنت خدا نیز هست.

(۷۹) قَالَ رَبِّ فَأَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ .

« (ابلیس) **گفت: ای خداوندم! پس مرا تا روزی که** (مردمان) **برانگیخته شوند، مهلت ده** »،

ملاحظه می‌شود که شیطان خداشناس و مذهبی است؛ هم خدا را قبول دارد و هم روز رستاخیز را. از اینجا به دست می‌آید که چه بسا مردمانِ مدّعیِ خداشناسی و دیانت که شیطانی‌اند و همچون پیشوایشان شیطان، روحیّه‌ی تعصّب و خودپرستی دارند.

(۸۰و۸۱) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ . إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ .

« (خدا) **گفت: تو از مهلت داده شدگانی** » « **تا روزی که زمانش معیّن شده است** »،

درخواست ابلیس این بود که خدا به او تا روز قیامت مهلت دهد (آیه‌ی قبل) و آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که خداوند این درخواست را پذیرفت. یعنی تا این دنیای ناسوتی برپاست ابلیس نیز ـ در برابر هدایت درونی (عقل و فطرت) و بیرونیِ (پیام انبیاء) انسانها، به گمراه کردن آدمیان مشغول است. از اینجا صحنه‌ی آزمایش و گرایش به نیک و بد در دنیا فراهم شد و ازدیدگاه قرآن ارزیابی اشخاص، در چگونگیِ رویارویی آنها با نیروهای مختلف و اعمال خیر و شرّ انجام می‌شود.

منظور از «**يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ**» روز قیامت است چنانکه فرموده «**قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ** = بگو: همانا اوّلین و آخرین؛ قطعاً همگی در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند» (واقعه/۵۰ و۴۹).

(۸۲) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ .

« (ابلیس) **گفت: پس به عزّت قسم که حتماً همه‌ی آنها** (بندگانت) **را گمراه می‌کنم** »،

ابلیس با دو تأکید عهده‌دار گمراه کردن انسانها شده است: (۱) در «**فَبِعِزَّتِكَ** = سوگند به عزّت خدا» و (۲) در «**لَأُغْوِيَنَّهُمْ** = حتماً آنها را گمراه می‌کنم». امّا در اینکه چگونه ابلیس مردمان را گمراه می‌کند، آیات سوره‌ی حِجْر و ابراهیم گویاست. درسوره‌ی حجر آیه‌ی۳۹ از زبان ابلیس می‌فرماید: «**لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ** = آنچه را در زمین است برای بنی‌آدم می‌آرایم» یعنی به مواهب مادّی در نظر انسانها ارزش کاذب می‌بخشم و لذائذ را طوری مهمّ جلوه می‌دهم که به خاطر آنها دست به هرکاری بزنند؛ و به مکانیزم کار ابلیس در سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی۲۲ اشاره شده که از طریق وسوسه است، چنانکه از زبانِ او خطاب به گنهکاران در قیامت می‌فرماید «**مَاكَانَ لِي عَلَيْكُم مِن سُلْطانٍ إِلّا أن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي** = مرا برشما (در دنیا) تسلّطی نبود؛ مگرآنکه شمارا خواندم (وسوسه‌تان کردم) و شما به من پاسخ (مثبت) دادید (پیرو وساوس من شدید).»

(۸۳) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ .

« **مگر آن بندگان ناب** (پاکدل) **تو را** »،

بندگان «**خالص شده**»ی خدا کسانی‌اند که در قلمرو قلبشان خدا و رضای او حکومت دارد و شیطان و وساوسش را در آن راهی نیست. چنانکه فرموده است «**إِنَّمَا سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ** = جُز این نیست که تسلّط شیطان (فقط) بر کسانی است که اورا به ولایت گرفته‌اند» (نحل/۱۰۰) یعنی القائات شیطان فقط در کسانی مؤثّر می‌افتد که به‌جای خدا، به ولایت شیطان تن دردهند، ولی بندگان خالص خدا را از وسوسه‌های شیطان تأثیری نیست و از شرّ«**الْوَسْواسِ الْخَنّاس**» در پناه بندگی خالصانه‌ی خدا، مصونند.

(۸۴و۸۵) قَالَ فَٱلۡحَقُّ وَٱلۡحَقَّ أَقُولُ . لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ أَجۡمَعِينَ .

« (خدا) **گفت: پس** (این) **حق است و من حقّ را می‌گویم** » « **که حتماً دوزخ را از تو و همه‌ی پیروانت پُر خواهم کرد** »،

یعنی خدا جُز حقّ چیزی نمی‌گوید و غیر حق کاری نمی‌کند و پیروان شیطان مطمئن باشند که سرانجام بدی برای خود می‌خرند.

(۸۶←۸۸) قُلۡ مَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ . إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ . وَلَتَعۡلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعۡدَ حِينِۢ .

«(تو ای پیامبر به مردم) **بگو: من بر این** (رسالتم) **اجری از شما نمی‌طلبم و از کسانی‌که چیزی از خود بافته** (و به خدا نسبت دهد) **نیستم** » « **این** (قرآن) **جُز اندرزی برای جهانیان نیست** » « **و قطعاً خبرش را پس از مدّتی خواهید دانست** »،

واژه‌ی «**مُتَکَلِّفِینَ**» جمع «متکلِّف» (در مقابل «صدیق») به معنی کسی است که چیزهایی را که ندارد به خود ببندد؛ در واقع آن نماید که نباشد.

پیامبراسلام^ص مأمور شده تا به مردم بگوید که (برخلاف برخی مدّعیان مسلمانی!) هیچ أجر و مزدی از مردمان ـ به خاطر پیام و اندرزهایی که آورده ـ نمی‌طلبد و جُز حقیقتی که به او رسیده و خود تابع آن‌است، چیزی نمی‌گوید. آنچه گفته است اندرز و هُشداری برای جهانیان است تا راه تعصّب و خودبزرگ‌بینی را که راه شیطان است، نروند و نتیجه و صحّت این‌سخنان به زودی برهمگان (همین‌که دیده از جهان فروبندند) روشن خواهدشد.

سوره‌ی زُمَر

توضیحات کلّی در اطراف سوره

نام سورهٔ (**زُمَر**= گروه‌های مختلف) برگرفته ازآیات ۷۱ و۷۳ است که می‌فرماید «**کسانی که کفر ورزیدند گروه گروه به‌سوی جهنّم رانده شوند** ...» «**و کسانی که در برابر خدای خود تقوی پیشه‌کردند گروه‌گروه به سوی بهشت رانده شوند** ...» بدین‌ترتیب استنباط می‌شودکه تأکید سوره، بر بحث درباره‌ی جبهه‌ی توحید و شرک و اتمام حجّت به هواداران جبهه‌ی شرک می‌باشد و ازجمله سوره‌هایی است‌که مباحث توحیدی درآن بسیار برجسته و متبلور است. چنانکه از همان آغاز، سخن از «**دین خالص**» رفته که منظور همان پرستش انحصاری و خالصانه‌ی خدا، به‌دور از هرنوع شرک وآلودگی است.

سپس بهانه‌های مشرکان را نقل می‌کندکه مدّعی بودند ازطریق روی آوری به اولیاءِ خود یا خدایانشان و خواندن آنها، به خدای یکتا ـ خدای آسمان و زمین ـ نزدیک می‌شوند. قرآن این نظریّه را تخطئه کرده اعلام می‌دارد که بندگی بی‌واسطه و مستقیم خداوند است که موجب تقرّب به او می‌شود، نه پرستش و بندگی واسطه‌ها! از سوی دیگر آیات سوره، به آثار خدا در آفرینش می‌پردازد و از پدیده‌های طبیعت چون شب و روز و خلقت انسان و چهارپایان، سخن‌می‌گوید و نشان می‌دهد که چنین قدرت مؤثّری است که سزاوار پرستش و بندگی است و انسان را ملامت می‌کند که در دشواری‌ها به خدا پناه برده وچون نگرانی‌اش برطرف شد، خدا را فراموش می‌کند. همچنین در آیه‌ی ۱۰ سوره سخن از «هجرت» رفته که نشان می‌دهد زمان نزول سوره، اواخر دوران مکّه می‌باشد.

همچنین در آیات سوره، منکران با مؤمنان ـ که در برابر خدا احساس‌مسئولیّت می‌کنند ـ مقایسه شده تصریح می‌نمایدکه اینگونه افراد (مؤمنان) سخنان موافق و مخالف را می‌شنوند و بهترین را پیروی می‌کنند و برخلاف کافران ـ که با انکار و لجاج در برابر حقایق عالم به راهی می‌روندکه سرانجامش گرفتاری‌است ـ مؤمنان با تفکّردر آن حقایق، شرح صدر یافته از ترقّی ایمان و «نورانیّت» بهره‌مند می‌شوند. همینطور در تأیید مباحث توحیدی مثالی آورده طی آن، به اهمّیّت توحید و ضلالت شرک اشاره می‌نماید و مردمان را به‌رحمت خدا امیدوار ساخته ندا

می‌دهد که از گذشته‌ی شرک‌آلودشان نترسند و به سوی خدای خویش بازگردند و سرانجام سوره را با ستایش خدا از زبان پرهیزکاران، به‌پایان می‌برد. آیات سوره را تقریباً می‌توان در ۹ بخش تحتِ عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۳)؛ **تأکید بر مأخذ إلهی قرآن و دین خالص**

بخش دوّم (آیات ۴ تا ۷)؛ **نفی فرزندگیری خدا و توجّه به آثار حکمت و تدبیر او در طبیعت**

بخش سوّم (آیات ۸ تا ۱۸)؛ **سخن از ناسپاسی انسان و بشارت به مؤمنان آزاداندیش**

بخش چهارم (آیات ۱۹ تا ۲۸)؛ **عنایت خدا به خردمندان و تذکّر به سخت‌دلان**

بخش پنجم(آیات ۲۹ تا ۴۰) ؛ **مؤمن و منکر یکسان نیستند**

بخش ششم(آیات ۴۱ تا ۴۶)؛ **خواب و مرگ**

بخش هفتم(آیات۴۷ تا ۵۹)؛ **پیام امید به گنهکاران توبه‌کار**

بخش هشتم (آیات ۶۰ تا ۶۶)؛ **سرانجام بندگی غیرخدا و تقواپیشگان**

بخش نهم (آیات ۶۷ تا ۷۵)؛ **موحّدان و مشرکان در صحنه‌ی قیامت.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(تأکید بر مأخذ إلهی قرآن و دین خالص)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ .

« **فرو فرستادن** (این) **کتاب از** (سوی) **خداوند شکست‌ناپذیر و فرزانه است** »،

دو آیه‌ی آغازین این سوره (آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد) درباره‌ی قرآن است. به مانند نامه‌ای که نویسنده‌اش در آغاز خود را معرفی می‌کند، آیه‌ی شریفه اعلام می‌دارد که مأخذ قرآن و نزولش، از سوی همان خدای شکست‌ناپذیر و حکیمی است (که هستی و آفرینش از او سر زده است). برخی سوره‌های پیرامون این‌سوره نیز (احقاف ، جاثیه، زخرف) با همین شیوه آغاز شده‌اند.

(۲) إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ .

« **همانا ما** (این) **کتاب را ـ به حقّ ـ سوی تو فرستادیم؛ پس خدا را ـ درحالی‌که آئین پرستش را برای او خالص می‌سازی ـ بندگی کن** »،

حرف «**فاء**» در «**فَاعْبُد** = پس عبادت کن» در آیه‌ی شریفه، «فاءِ» تفریع است. بدین‌ترتیب فرستنده‌ی کتاب پس از معرّفی خود (آیه‌ی قبل) می‌فرماید حال که دانستی قرآن به حق و درستی از جاب خداست و از حقّانیّتِ إلهی برخوردار است، پس زندگی خود را بر مبنای آن ـ و لا غیر ـ سامان ده! چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه آیه‌ی شریفه خطاب به پیامبر^ص^، ولی همه‌ی پیروان او و در واقع جمیع انسانهارا شامل می‌شود؛ خصوصاً همه‌ی کسانی‌که فرموده «**يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ مَا لايَضُرُّهُمْ وَ لايَنفَعُهُمْ** = سوای خدا چیزها (و کسانی) را بندگی می‌کنند که نه ضررشان می‌رساند و نه سودشان می‌دهد» (یونس/۱۸).

دوّم آنکه واژه‌ی «**دین**» در آیه‌ی شریفه، زندگی عبادی را افاده می‌کند.

سوّم آنکه به دست می‌آید دریافت قرآن و بهره‌گیری از هدایت‌هایش، باید موجب شود‌که انسان، فقط خدا را بندگی کند و دینداری‌اش را در پرستش وعبادت انحصاری خدای خویش خالص سازد. به عبارت دیگر حیات آدمی هنگامی ارزش می‌یابد که در طلب و تلاشِ شناخت حقیقت و ارتباط با آن باشد.

(۳) أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِى مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ كَٰذِبٌ كَفَّارٌ.

« آگاه باش؛ آئین پاک از آنِ خداست و کسانی که غیر او را به ولایت گرفته‌اند (گویند:) **ما آنها را جز برای اینکه ما را هرچه بیشتر به خدا نزدیک کنند، بندگی نمی‌کنیم؛ بی‌گمان خدا میانشان در آنچه بر سر آن** (با موحّدان) **اختلاف می‌کنند، داوری خواهد کرد؛ همانا خدا آن‌کس را که دروغگوی ناسپاس است، هدایت نمی‌کند»،**

مشرکان عرب عبادت مستقیم و انحصاری خدا را جایز نمی‌شمردند و مدّعی بودند که تقرّب به خدا از طریق توسّل به بندگان مقرّب او میسّر است و آن بندگان مقرّب را شفیعان خود به درگاه خدا می‌شمردند. در این راستا آنها قدّیسان بشری، فرشتگان و جنّیان و ارواح نیاکانشان را بندگان مقرّب خدا (شفیعان خود) می‌شمردند و بت‌ها را مظاهر آنها می‌دانستند.(۱)

از این‌رو ابتدای آیه اعلامی قاطع و عمومی است که دینداری، باید خالصانه برای خدا باشد. بنابراین تمام آدابی که مردمان بپاداشته وطی آن غیرخدا را بندگی می‌کنند، باطل و از دین‌خدا جداست.

متعاقباً اخطاریّه‌ی فوق بسط یافته و می‌فرماید آنها که بساط عبودیّت غیرخدا را ـ در کنار پرستش خدا ـ به راه انداخته‌اند، عذرشان این‌است که می‌گویند این بزرگان، عزیزان خدا هستند و ما ازطریق مدح و ثنا و اظهار بندگی و چاکریِ آنان، به خدا نزدیک می‌شویم (و آنها موجب می‌شوند که خدا ما را پذیرفته حاجاتمان را برآورده سازد).

از سوی دیگر آیه‌ی شریفه باتوجّه به ظرف زمان نزول، نشان می‌دهد که تعبیر مشرکان صدراسلام از بت‌هایشان عموماً این بوده که آنها مظهر شخصیّت‌هایی با شعور و آگاه هستند؛ وگرنه چوب و سنگ که نمی‌توانستند آنها را به خدا نزدیک کنند! بنابراین بت‌های مشرکان در نظرشان مظهریّت داشتند؛ مظهر شخصیّت‌ها و عواملی که آنان را از خود به خدا نزدیکتر می‌دانستند و معتقد بودند که تقرّب به آنها، موجب تقرّب به خدا می‌شود.

البتّه عبادتگران غیرخدا، منحصر به مشرکان صدر اسلام نبوده و نیستند، بلکه در طول تاریخ وجود داشته و همواره با موحّدان در کشاکش و اختلاف خواهند بود. سرانجام بنا به مفاد آیه، خداوند در قیامت، بین دو دسته داوری کرده و حق برای عبادت‌کنندگان غیرخدا روشن خواهد شد.

بخش آخرین آیه پاسخِ عبادتگران غیرخداست که مدّعی‌اند معبودانشان آنها را به خدا نزدیک کرده شفیعشان نزد خدا خواهندشد. می‌فرماید آنها دروغگو و ناسپاس‌اند. دروغ می‌گویند زیرا پرستش خالصانه‌ی

---

(۱) ـ متأسّفانه امروزه نیز این طرز فکر حتّی در بین شماری از مسلمانها، جاریست؛ با این تفاوت که «شفیعان» متفاوت شده‌اند.

خدا (دین خالص) است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، نه پرستش واسطه‌ها! أمّا ناسپاس‌اند، زیرا نعمت را از خدا گرفته سپاس بر غیرخدا می‌گذارند.

امّا أخیراً عدّه‌ای تعبیر دیگری از واژه‌ی «کاذِب» در آیه‌ی شریفه مطرح ساخته گفته‌اند که مقصود آیه این‌است که مشرکان در ادّعای‌شان کاذب بودند؛ یعنی دروغ می‌گفتند که اظهار می‌داشتند ما بت‌هایمان را برای نزدیکی به خدا عبادت می‌کنیم و درحقیقت منظور آنها اصلاً خدا نبوده و به خدایی قائل نبودند و فقط می‌خواستند بت‌هایشان را بپرستند؛ بنابراین نتیجه می‌گیرند که اگر کسی به صدق و راستی بزرگانی را برای تقرّب به خدا بندگی و چاکری کند، مخالف آیه عمل نکرده است! این نظریّه با شواهد مختلف از قرآن ردّ می‌شود. زیرا **أوّلاً** آیات متعدّد قرآن نشان می‌دهد که مشرکان صدر اسلام به خدا معتقد بودند چنانکه می‌فرماید : «**وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ الله... وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَن نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ ماءً فَأَحْيَا بِهِ الْاَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ الله ...** = و اگر از ایشان(مشرکین) بپرسی چه کس آسمانها و زمین را خلق کرده و خورشید وماه را مسخّر نموده است، هرآینه خواهندگفت خدا ... (همچنین) اگر از ایشان بپرسی چه کس از آسمان آبی فروفرستاده و زمین را پس از مرگش زنده نموده البته خواهند گفت خد ا ... » (عنکبوت/ ٦١ و٦٣) و یا می‌فرماید : «**قُل مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لايُجَارُ عَلَيْهِ اِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلهِ** ... = بگو : کیست که سلطنت برهمه چیز به‌دست اوست و پناه می‌دهد و کسی بر ضدّ او پناه نتواند داد؟ (همگی) خواهندگفت از آن خداست ...» (مؤمنون/ ۸۸). **ثانیاً** قرآن در آیات مختلف، اعتقاد مشرکان را بیان کرده وآن اعتقاد را تخطئه کرده است، بی‌آنکه حتّی اشاره نماید آنها در اظهار اعتقادشان دروغ می‌گفتند چنانکه می‌فرماید: «**وَ قَالَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللهُ مَاعَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَیْءٍ** = ومشرکین گویند اگرخدامی‌خواست ما هیچ چیز غیراورا عبادت نمی‌کردیم» (نحل/۳۵) **ثالثاً** مفسّران قدیم چون طبری همه برآن‌قول رفته‌اند که اصل و اساس اعتقاد مشرکان غلط و دروغ بود، نه آنکه در اظهار اعتقادشان دروغ می‌گفتند؛ چنانکه طبری در تفسیر آیه آورده «دلیل کذب آنها این‌است که برخدای تعالی افترا زدند زیرا گمان کردند بندگی غیرخدا موجب تقرّب به حقّ می‌شود.».

بخش دوّم

(نفی فرزندگیری خدا و توجّه به آثار حکمت و تدبیر او در طبیعت)

(۴) لَوۡ أَرَادَ ٱللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدٗا لَّٱصۡطَفَىٰ مِمَّا يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ سُبۡحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ .

« **اگر خدا می‌خواست که فرزندی بگیرد، همانا از آنچه می‌آفرید آن را که می‌خواست برمی‌گزید؛** (أمّا) **او منزّه** (از این اوصاف) **است؛ همانا او خدای یگانه‌ی غالب** (بر همه‌چیز) **است** »،

با درنظرگیری آیات قبل، آیه‌ی شریفه می‌رساند که مشرکان عرب واسطه‌ها و شفعاءِ خویش را نزد خداوند، برخی از فرشتگان می‌پنداشتند و آنها را فرزندان خدا می‌شمردند! چنانکه درسوره‌ی صافّات (آیات ۱٤۹ تا ۱٦۰) به تفصیل گذشت. آیه‌ی شریفه پس از آنکه فرمود بندگی غیرخدا موجب نزدیکی به خدا نمی‌شود، نسبت تولید و فرزندزایی را از خدا نفی می‌کند.[1] می‌فرماید اگر به فرض محال (واژه‌ی «**لَوْ**» در متن آیه برای فرض محال به کار رفته است) خدا می‌خواست فرزندی گیرد، **اوّلاً** آن فرزند باید به صورت «فرزند خوانده» می‌بود، زیرا خدا بالاتر از آن است که چیزی از او تولید شود و فرزند حقیقی بیاورد و **ثانیاً** درآن‌صورت، از میان مخلوقاتِ خود هرکه را می‌خواست به «فرزند خواندگی» برمی‌گزید. أمّا خدا از این امر نیز منزّه است زیرا باید تناسبی میان پدر و فرزندخوانده برقرار باشد (مانند همجنس بودن) که چنان تناسبی بین خدا و هیچ‌یک از مخلوقاتش، برقرار نیست.

مقطع آیه می‌فرماید که خداوند، آن یگانه‌ای است که همه‌ی موجودات و اجزاءِ عالم، مقهور قدرت و مغلوب عظمت او هستند و بنابراین نه «فرزندآوری» با او سازگار است و نه «فرزندخواندگی». (واژه‌ی «**قهّار**» را در مقطع آیه مفسّران به «فروشکننده‌ی دشمنان» و «بس چیره و غالب» معنا کرده‌اند[2]).

(۵) خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۖ يُكَوِّرُ ٱلَّيۡلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيۡلِۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمًّىۗ أَلَا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفَّٰرُ .

---

(۱) ـ البتّه مشرکان عرب تنها قومی نبوده‌اند که برای خدا فرزند قائل می‌شدند، بلکه چنین باوری در بین یهودیانِ مستعرب (که «عُزَیر» را فرزند خدا می‌دانستند) و مسیحیان (که عیسی مسیح[ع] را پسر خدا می‌دانند) نیز وجود داشته است.

(۲) ـ از جمله مواردی است که نشان می‌دهد مفهوم عربی و قرآنی برخی لغات با آنچه در فارسی برداشت می‌شود، تفاوت دارد، چنانکه واژه‌ی «**قَهّار**» شخص بی‌رحم و سفّاکی را در نظر فارسی‌زبانان ترسیم می‌کند ولی در عربی به مفهوم کسی است که بر همه کس و همه چیز غالب است.

« آسمانها و زمین را به حقّ آفرید؛ شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب درمی‌پیچد و خورشید و ماه را تسخیر کرد که هرکدام تا مدّتی معیّن روانند؛ آگاه باش که او همان (خدای) **شکست ناپذیر و بس آمرزنده است »،**

در پی سخن از «خدای قاهر» در مقطع آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق در بیان «حکمت و حاکمیّت» خداوند است.

اشاره به «خلقت آسمان‌ها و زمین» درمقام اثبات قدرت خالقیّت خداست و تبدیل شب به روز و برعکس، حکمت و تدبیر امور عالم را می‌رساند. قبلاً در سوره‌ی اعراف (آیه‌ی٥٤) فرمود «**يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا** = روز را به شب ـ که شتابان آن را می‌طلبد ـ می‌پوشاند» و در سوره‌ی حج (آیه‌ی٦١) فرمود که «**يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ و يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ** = شب را به‌روز درمی‌آورد و روز را به شب» و در آیه‌ی فوق سخن از پیچیده شدن روز و شب در یکدیگر است زیرا تکویر به معنای مزبور نیز آمده چنانکه مراد از تکویر العِمامة دور سر پیچیدن دستار است (لسان العرب، مجلّد پنجم، صفحهٔ ١٥٦) و این حاکی از نوعی حرکت دَوَرانی شب و روز در پی یکدیگر می‌باشد. خصوصاً آنکه متعاقباً در آیه‌ی شریفه، از «تسخیر خورشید و ماه» سخن آورده که می‌رساند آنها در فضا آزاد نبوده بلکه در مدار تعیین شده‌ای در حرکتند. در اینجا شأن واژه‌ی «**حق**» در آیه روشن می‌شود که عظمت قدرت و تدبیر إلهی را در به پا سازی جهان هستی نشان می‌دهد و این‌که چگونه تحوّلات فضای کیهان با زندگانی بشر روی زمین تطبیق داده شده است (ابراهیم/۳۳). همچنین نکات زیر در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه عبارت «**لِأَجَلٍ مُسَمًّى** = تا مهلتی معیّن» می‌رساند که حرکات خورشید و ماه و پیدایش شب و روز، همیشگی نبوده و زمانی ـ با فرا رسیدن قیامت ـ این نظام دقیق درهم فرو خواهد ریخت (تکویر۲و۱).

دوّم آنکه مقطع آیه ـ هماهنگ با مقطع آیه‌ی قبل ـ از قدرت بی‌مانند و در عین حال از آمرزش وسیع خداوند سخن می‌گوید که از یک‌سو هشدار می‌دهد و از سوی‌دیگر پیام امید به همه‌ی مشرکانی است که به سوی او بازمی‌گردند.

(۶) خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وٰاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْأَنْعَامِ ثَمٰانِيَةَ أَزْوٰاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهٰاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمٰاتٍ ثَلَٰثٍ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ ٱلْمُلْكُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ .

« شما (انسانها) **را از یک تن آفرید ـ سپس همسرش را از** (جنس) **او قرار داد ـ و برای شما از چهارپایان هشت قسم فروفرستاد** (پدید آورد)؛ **شما را در شکم‌های مادرانتان، آفرینشی پس از آفرینش، در تاریکی‌های سه‌گانه آفرید؛ این‌است خدا، صاحب اختیار شما؛ فرمانروایی از آنِ اوست؛ معبودی جُز او نیست؛ پس به کجا** (از حقّ) **برگردانده می‌شوید؟! »،**

آیه‌ی شریفه ابتدا، پس‌از سخن از خلقت و تدبیر کائنات (آیه‌ی قبل) به خلقت جفت‌گونه‌ی انسان اشاره دارد.

برخلاف تورات محرَّف که گفته است خداوند زن را از دنده‌ی مرد آفرید، قرآن می‌فرماید زنان ناشی از همان گوهر انسانی مردانند، چنانکه در سوره‌ی روم (آیه‌ی۲۱) به لفظ جمع آورده که «**خَلَقَ لَكُم مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْواجًا** = برای شما از نفس‌های خودتان (یعنی از نوع خودتان) همسران آفرید» و مسلّم است که زن هرکسی از دنده‌ی چپ او خلق نشده است!

متعاقب سخن از خلقت انسان، آیه‌ی شریفه از تغذیه‌ی او سخن آورده است. هشت قسم چهارپا، چهار صنف اند که هرکدام نر و ماده‌ای دارند، شامل شتر، گاو، گوسفند و بز، چنانکه در آیات ۱٤۳ و ۱٤٤ سوره‌ی انعام مذکوراست. البتّه مقصود چهارپایان اهلی و اصلی‌است که آدمی بیشتر ازگوشت، شیر، پشم، پوست و... آنها استفاده می‌کند و إلاّ مثلاً آهو نیز ازجمله چهارپایان مورد استفاده‌ی انسان می‌باشد.

در بخش بعد، آیه‌ی شریفه مجدّداً به خلقت آدمی بازگشته و این بار پس از تذکّر آفرینش انسان اوّلیّه، به تکثیر نسل او پرداخته است. می‌فرماید «**شما را در شکم‌های مادرانتان مرحله به مرحله در تاریکی‌های سه گانه می‌آفریند.**» در اینجا فعل مضارع «**يَخلُقُ** = می‌آفریند» با قید «**خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْق** = آفرینشی پس از آفرینش دیگر»، تغییر و تحوّل جَنین را در رَحِم مادر می‌رساندکه توضیحش درسوره‌ی مؤمنون (آیات ۱٤←۱۲) آمده است. منظور از «**ظُلُماتٍ ثَلاث**» این است که نطفه‌ی آدمی، مراحل خلقتش را در حالی طی می‌کند که سه مانع نفوذ نور برای او هست: (۱) شکم مادر (۲) رحم مادر و(۳) مَشیمَه (یا بچه‌دان که پرده‌ی نازکی است که روی جنین را می‌پوشاند).

بخش آخرین آیه از عظمت خداوند و لزوم انحصار بندگی به او سخن دارد. می‌فرماید خداوندگار شما انسانها آن عظمت بی‌نهایتی است که خلقت عالم و آدم و فرمانروایی کلّ جهان و همه‌ی تدبیرها از اوست. سپس آن پیام اصلی را که در محیط عرب گم شده بود (و اکنون نیز همچنان برای بسیاری گم شده است) می‌آورد که «**جُز** او **معبودی نیست**»؛ وجای تعجّب است که مردمان خدای «همه دان و همه توان» را رها کرده خود را ذلیل خدایان موهوم و«هیچ‌کاره» می‌سازند!

(۷) إِن تَكۡفُرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمۡۖ وَلَا يَرۡضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلۡكُفۡرَۖ وَإِن تَشۡكُرُواْ يَرۡضَهُ لَكُمۡۗ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرۡجِعُكُمۡ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ.

« اگر کفر ورزید، خدا از شما بی‌نیاز است؛ و (أمّا او) **کفران را برای بندگانش نمی‌پسندد و اگر سپاس دارید از شما خشنود می‌گردد؛ و هیچ باربرداری بار** (گناه) **دیگری را نبرد؛ آنگاه بازگشت شما به سوی خداوندتان است و شما را از آنچه می‌کردید خبر خواهد داد؛ همانا او از اسرار سینه‌ها آگاه است »،**

بعد از ذکر آفرینش آسمانها و زمین ودیگر جنبه‌های خلقت در آیات پیشین، آیه‌ی فوق در مقام بیان استغنای خداوند از بندگان است. در واقع می‌فرماید «گر جمله‌ی کائنات کافر گردند* بر دامن کبریاش ننشیند گرد» (ابراهیم/۸).

پس اگر خدا بندگانش را به توحید و شکر نعمت‌هایش فرا می‌خواند، نه از روی نیاز، بلکه از سر لطف است زیرا آنها با قبول این دعوت در مسیر نیکبختی و رستگاری خودشان قدم برمی‌دارند. به عبارتِ دیگر خداوند شرک و ناسپاسی را بر بندگان خود نمی‌پسندد زیرا موجب خواری و ذلّت شخصیّتِ آنها می‌شود و اگر راه توحید و طاعت و خشنودی خدا را پیش گیرند به ترقّی روحی و علوّ شخصیّت می‌رسند (مقصود از «**کفر**» در آیه‌ی شریفه با توجّه به سیاق، «شرک» است).

در بخش بعدی آیه در حقیقت می‌فرماید کار بندگان به این دنیا ختم نمی‌شود و شکر و کفران به یک نتیجه نمی‌رسد. همگان رو به سرانجامی می‌روند که عکس العمل واقعیّت کردارشان در دنیا بوده است؛ و خدایی که حتّی از مکنونات دل‌ها آگاه است و نیّت‌ها را می‌داند، هرکس را به نتایج اعمالش می‌رساند و گناه هیچ‌کس هم به پای دیگری نوشته نخواهد شد (انعام/١٦٤).

بخش سوّم

(سخن از ناسپاسی انسان و بشارت به مؤمنان آزاداَندیش)

(۸) وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوٓاْ إِلَيْهِ مِن
قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ ٱلنَّارِ .

« و چون به انسان آسیبی رسد، خداوندش را ــ در حالی‌که بازگشت کننده به‌سوی اوست ــ می‌خواند؛ سپس چون (خدایش) **او را نعمتی از جانب خود عطا کند، آن** (مصیبتی) **را که** (در رفعش) **قبلاً به درگاهِ او دعا می‌کرد، فراموش می‌کند و برای خدا همتایان قرار می‌دهد تا** (مردم را) **از راه او گمراه گرداند؛ بگو: از کفر خود اندکی برخوردار باش که همانا تو از همدمان آتشی »،**

در آیه‌ی فوق خداوند از ناسپاسی انسان‌ها گله می‌کند. البتّه مقصود از انسان در این آیه، انسان تربیت‌شده‌ی دینی و موحّد نیست؛ بلکه مراد، مردمانی‌است که در خداشناسی متزلزل و سطحی‌نگرند و تنها به هنگام بیماری ومشکلات، یادی ازخدا می‌کنند! می‌فرماید امّا چون خداوند نعمت سلامت ورفاه نصیب آنها می‌کند، «یکتاپرستی» را فراموش کرده و به خدایی که او را متضرّعانه می‌خواندند، شرک می‌آورند. نظیر این آیه در قرآن به أشکال دیگر نیز آمده که مثلاً چون مشرکان در دریا گرفتار طوفان شوند خدا را با تضرّع می‌خوانند ولی چون از خطر نجات یافته به خشکی می‌رسند، مجدّداً به سوی بت‌های خویش می‌روند (یونس۱۲و۲۲و ۲۳، نحل/٥٤ و٥۳، اسراء/٦۷ و لقمان/۳۲) (ولی مشرکان جدید پیشرفته‌تر شده! در گرفتاری‌ها نیز به جای خدای یکتا دست تضرّع به سوی قدّیسین خود دراز می‌کنند و از آنان استمداد می‌طلبند). می‌فرماید چنین کسی نه تنها خود به گمراهی می‌رود، بلکه دیگران را نیزگمراه کرده مبلّغ و مروّج شرک می‌شود (و دستگاه شرک با تشریفات و تبلیغاتی‌که دارد، در زندگی مردم تأثیرات سوء به بارآورده خلایق را در خدمت سردمدارانی قرار می‌دهد که استفاده‌های سرشار از آنها می‌برند).

بخش انتهایی آیه تهدید است. به مشرکان ناسپاس هشدار می‌دهد که با چنان شرک و کفری زیستن و به خیال خود بهره‌بردن، مدّتش کوتاه ــ به‌کوتاهی عمر ــ ولی سرانجامش خطرناک است. چنانکه فرموده «**ذَرْهُمْ يَأْكُلُواْ وَ يَتَمَتَّعُواْ وَ يُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** = بگذارشان بخورند و برخوردار شوند و آرزوها سرگرمشان کند، به زودی خواهند دانست!» (حجر/۳ــ عنکبوت/٦٦)

(۹) أَمَّنْ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحْذَرُ ٱلْآخِرَةَ وَيَرْجُواْ رَحْمَةَ رَبِّهِۦ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ
يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ .

« **آیا** (سرانجام چنین کسی بهتراست یا) **آن کس که در ساعات شب ـ در سجده و قیام ـ طاعت خدا کرده از** (محاسبه‌ی) **آخرت بیم دارد و به رحمت خدایش امید بسته است؟ بگو: آیا دانا و نادان برابرند؟ جُز این نیست که خردمندان پند می‌گیرند** »،

واژه‌ی «قُنوت» دراینجا نه به معنای دعای دست، بلکه به‌معنی «اطاعت» است. آیه‌ی شریفه خواننده را به چالش می‌برد که آیا وضع کسی که در برابر خدا به عبادت پردازد و ازعذاب او خائف و به رحمتش امیدوار باشد، مطمئن‌تر و مستحکم‌تر است یا انسان متلوّنی که در آیه‌ی قبل توصیفش رفت (به هنگام گرفتاری خدارا می‌خواند و چون رفع خطر شد با مشرکان همداستان می‌شود)؟ شایان توجّه است که واژه‌ی «**ساجد**» در آیه‌ی شریفه مقدّم بر «**قائم**» آمده و این امر أهمّیّت سجده را می‌رساند. دیگر آنکه «خوف» و «رجاء» (بیم و امید) در آیه باهم آمده و نشان می‌دهد که موحّدان واقعی، این‌دو را توأم داشته احساس مسئولیّت در برابر خدا را همراه با امید به رحمت او در دل دارند.

دربخش انتهایی آیه برسبیل تفصیل می‌فرماید آیاکسانی‌که ـ با دانش و آگاهی ـ مسیر توحید و هدف زندگی را شناخته و در آن راه گام برمی‌دارند با جاهلانی که هر روز به رنگی درآیند، یکسان هستند؟ (البتّه خیر). سپس در مقطع آیه می‌فرماید فقط اهل خرد از این مقایسه‌ها پند می‌گیرند (وگرنه، هوس بازان مسئولیّت نشناس را هرچند اندرز دهی، بی‌فایده است).

(۱۰) قُلْ يَٰعِبَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ فِى هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةٌ ۗ وَأَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٌ ۗ إِنَّمَا
يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ .

« **بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! در برابر خداوندتان تقویٰ پیشه کنید؛ برای کسانی‌که در این دنیا نیکی کردند** (پاداش) **نیک فراهم است؛ و زمین خدا فراخ است؛ بی‌تردید شکیبایان پاداش خود را کاملاً و بی‌حساب، خواهند یافت** »،

پس از وصفی از انسان مؤمن که نمازگزار بوده از عذاب آخرت بیمناک و به رحمت خدایش امیدواراست و از آنها به «دانایان» تعبیرکرد (آیات قبل)، در آیه‌ی فوق خطاب به ایشان می‌فرماید اگر درطی طریق «توحید» وعبادات ـ و اتّخاذ مواضع برطبق اعتقادات توحیدی خود ـ دچارمشکل شدید، به محیط آزادی هجرت کنید که با چنان مشکلاتی روبرو نباشید؛ و به کسانی‌که در این راه گرفتار سختی‌ها می‌شوند، وعده‌ی گشایش و پیروزی می‌دهد. از این‌رو چنانکه می‌دانیم درصدر اسلام، عدّه‌ای ازمسلمانها از مکّه به حبشه ومدینه هجرت کردند و تاریخ نشان می‌دهد تمام اقوامی که به خاطر حفظ اخلاق و ایمانشان دست به هجرت زدند، به پیروزی نایل آمدند. به علاوه نکات زیر در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**عِبادِ**» در آیه فقط شامل بندگان مؤمن می‌شود.

دوم آنکه از مؤمنان خواسته شده تقوای خدا را رعایت کنند و پُر واضح است که بسیاری از مؤمنان دارای ویژگی تقوی هستند. بنابراین منظور این‌است که آنها راه پرهیزکاری را هرچه بهتر و کاملتر ادامه دهند.

سوّم آنکه مؤمنان تشویق شده‌اندکه با ادامه وتوسعه‌ی راه نیکوکاری در این دنیا، پاداش نیک دارند؛ و برخی ازمفسّران آیه را بدین شکل تفسیرکرده‌اند که در اثر آن نیکوکاری‌ها، در همین دنیا پاداش نیک به مؤمنان می‌رسد. درحالی‌که این‌مطلب قاعده‌ی کلّی نیست و ما مؤمنان بسیاری را دیده‌ایم که در زندگی دنیا سختی‌های فراوان دیده‌اند. بنابراین قول تفسیری‌که موضوع را به آخرت احاله می‌دهد، از اعتماد بیشتری برخوردار است. سرانجام به موضوع هجرت اشاره می‌کند که امر مهمّی است و در تاریخ بشر و به ویژه در اسلام، موفّقیّت‌های بسیاری فراهم آورده است.

(۱۱) قُلْ إِنِّيٓ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ .

« بگو: من مأمورم خدا را ـ درحالی‌که پرستش را برای او خالص گردانم ـ بندگی کنم »،

در آیه‌ی قبل سخن از هجرت بود و در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد مجدّداً بر توحید خالص تکیه شده زیرا عمده‌چیزی‌که مایه‌ی هجرت مسلمان‌ها می‌شود همین است که مشرکان نگذارند انسان خدا را خالصانه عبادت کند (و از آنجا که موحّدان نمی‌خواهند در عبادت خدا شخصیّت‌هایی را بندگی نمایند، هرتهمت و آسیبی را بر ایشان روا می‌شمرند).

(۱۲) وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلْمُسْلِمِينَ .

« و فرمان یافتم که نخستینِ مسلمانها باشم »،

درآیه‌ی فوق «**مُسْلِم**» به معنی تسلیم حق و «پیرو آخرین شریعت إلهی» است وخطاب به پیامبر می‌فرماید اعلام کن که تو اوّلین کس از مسلمانانی و در پیروی از آئین اسلام بر همه پیشی داری.

(۱۳) قُلْ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ .

« بگو: من اگر نافرمانی خداوندم کنم، از عذاب روزی بزرگ بیم دارم »،

متعاقب آنکه پیامبررا «**أَوَّل الْمُسْلِمِينَ**» خواند، در آیه‌ی فوق می‌فرماید امّا در عین حال، حتّی شخص پیامبر[ص] نیز مقام غیرمسئول و فوق قانون نیست و خود بر آئینی که دعوت می‌کند پابرجاست (انعام/۱۵ و یونس/۱۵). مقطع آیه نشان می‌دهد که موحّد واقعی (از پیامبر گرفته تا سایرین) روز حساب را عمیقاً باور داشته همواره در اعمال و رفتارش، ملاحظه‌ی آن روز را می‌کند.

(۱۴) قُلِ ٱللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُۥ دِينِي .

« بگو: من تنها خدا را بندگی می‌کنم؛ درحالی‌که (آئین) **پرستش خود را برای او خالص گردانده‌ام »،**

آیـات بر محور توحید و خالص کردن دین (آئین پرستش) برای خدا دور می‌زند. به وضوح می‌رساند که

اسلام، سراسر بندگی خداست و بندگی شخصیّت‌ها در این آئین گم است. در آیه‌ی ۱۱ مأموریّت پیامبر[ص] در بندگی خالص خدا بیان شد (**اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللهَ ...**) و آیه‌ی فوق در تأکید انجام آن مأموریّت توسّط پیامبر[ص] می‌باشد (**اَللهَ اَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِی**). تقدّم مفعول (**اَللهَ**) بر فعل و فاعل (**أَعْبُدُ**) دلیل بر حصر است و«**بندگی**» را موقوف به خدای تعالی می‌داند.

(۱۵) فَٱعۡبُدُواْ مَا شِئۡتُم مِّن دُونِهِۦۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَأَهۡلِيهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ .

« **پس شما هرچه را می‌خواهید غیر او** (خدا) **را بندگی کنید؛ بگو: همانا زیانکاران کسانی‌اند که خود و کسانشان را روز رستاخیز به خسارت برده‌اند؛ آگاه باش که این، همان زیان آشکار است** »،

البتّه آیه‌ی شریفه در «تجویز» شرک نیست و عبارت «**فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِن دُونِهِ**» در ابتدای آیه، نوعی تهدید است، زیرا در پی اعلام آزادی انتخاب، هُشدار می‌دهد که پرستش غیرخدا روز رستاخیز، موجب خسارت خواهد شد. به‌ویژه آنکه آیات شریفه، عاطفه‌ها را برمی‌انگیزد که ای مشرکان! شما با آن زندگی شرک آمیز ـ که طبعاً خانواده‌هاتان را هم آلوده می‌سازید ـ موجب زیان محبوبانتان در آخرت می‌شوید.

(۱۶) لَهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ ظُلَلٌ مِّنَ ٱلنَّارِ وَمِن تَحۡتِهِمۡ ظُلَلٌۚ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ ٱللَّهُ بِهِۦ عِبَادَهُۥۚ يَٰعِبَادِ فَٱتَّقُونِ .

« **برای آنها از بالای سرشان سایبان‌هایی از آتش است و از زیر پایشان** (نیز) **طبقاتی** (آتشین قرار دارد)؛ **این** (کیفری) **است که خدا بندگانش را به آن بیم می‌دهد؛ ای بندگان من! دربرابر من تقویٰ پیشه کنید** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف شرایط اُخروی کسانی‌است که به خود و جامعه وخاندانشان در دنیا ـ با زندگی شرک‌آلود ـ زیان زدند. می‌فرماید آنها محاط در عذاب خواهند بود و راه گریز نخواهند داشت (همچنانکه در دنیا محاط در عقاید شرک و خرافات واعمال ستمگرانه بودند).

متعاقباً خداوند ـ در مقطع آیه ـ با بندگانش نصیحت‌گونه سخن گفته و نزدیکی خود را به آنها می‌رساند. می‌فرماید ای بندگان من، شما از آنِ منید و حقّ است که به سوی بندگی من بیایید و راه شرک را نپویید.

(۱۷) وَٱلَّذِينَ ٱجۡتَنَبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعۡبُدُوهَا وَأَنَابُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰۚ ...

« **و کسانی که از طاغوت و بندگی او دوری گزیدند و به سوی خدا بازگشتند، آنها را مژده باد ...** »،

بر طبق معمول، بعد از «انذار» و وصف عذاب اُخروی، سخن از «بشارت» به کسانی‌است که از بندگی طاغوت دوری گزیده و خالصانه به سوی خدا بازگشته‌اند؛ می‌فرماید سعادت و پاداش خیر از آنِ ایشان است.

واژه‌ی «**طاغوت**» در اینجا که از ریشه‌ی «طغیان» است ـ چنانکه برخی مفسّران نیز گفته‌اند ـ به معنی وسیع هر شخص یا جمعیّت و جریانی است که از حدّ و مرز انسانی آن‌گونه که خداوند قرار داده، تجاوز کرده و مردم را به بندگی خود فرا می‌خوانند و به تسلیم محض دعوت می‌کنند.

(۱۷و۱۸) ... فَبَشِّرۡ عِبَادِ . ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ

هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ .

« ... پس بشارت ده آن بندگانم را » « کسانی که همه‌ی اقوال را می‌شنوند و بهترینش را پیروی می‌کنند؛ آنانند که خدا هدایتشان کرده و آنها همان خردمندانند »،

پس از آنکه فرمود مشرکان هرآنچه می‌خواهند بپرستند! ولی بدانند که در بندگی غیرخدا زیانکار خواهند شد (آیه‌ی۱۵) و سپس شرائط اُخروی مشرکان را ترسیم کرد (آیه‌ی ١٦) و متعاقباً موحّدان را نوید داد (آیه‌ی ۱۷)، در آیه‌ی ۱۸ نتیجه می‌گیرد که بشارت از آنِ کسانی است که منطق کفر و ایمان (شرک و توحید) هر دو را می‌شنوند و سپس سخن و منطق بهترین را پیروی می‌کنند که همان راه توحید می‌باشد. می‌فرماید اینان راه‌یافته و خردمندند. بدین ترتیب واژه‌ی «**الْقَوْل**» در آیه‌ی شریفه با آنکه مفرداست ولی باداشتن الف و لام (که الف و لام «جنس» در نظر گرفته می‌شود) اشاره به همه‌ی سخنان نیک و بد و شرک و توحید دارد و درنتیجه آیه‌ی شریفه مُروِّج آزاداندیشی بوده و تشویق می‌کند که منطق مخالف وموافق هردو بررسی شده و سپس راه صحیح از میان آندو ـ با توجّه به نتایج هریک ـ انتخاب وپیروی شود. این‌معنی که درسوره‌ی مکّی زُمَر آمده موافق با همان آیه‌ای‌است که در دوران مدینه نازل شده و می‌فرماید (**لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مَنَ الْغَيِّ** = هیچ اجباری در قبول دین نیست که راه راست از کژراهه نمایان شده است» (بقره/٢٥٦). أمّا برخی مفسّران الف و لام بر سر واژه‌ی «**الْقَوْل**» را در آیه‌ی شریفه، الف و لام «عهد» دانسته و گفته‌اند که به قول مشخّص یعنی قرآن، اشاره دارد. البتّه دربرخی آیات ـ از جمله مؤمنون/٦٨ ـ واژه‌ی «**الْقَوْل**» به معنی قرآن آمده ولی این دلیل نمی‌شود که هرکجا واژه‌ی مزبور بیاید به همان معنی باشد. اینگونه نتیجه‌گیری محتاج «وحدت موضوع» است که بین زُمَر/۱۸ و مؤمنون/ ٦٨ وجود ندارد. به‌علاوه اگر واژه‌ی «**الْقَوْل**» را به معنی قرآن بگیریم، آنگاه باید روشن ساخت که «بهترین» قرآن کدام است؟ ممکن است گفته شود مستحبّات قرآنی است، مانند آنکه مثلاً می‌فرماید «**وَ جَزاؤُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ اَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ** = جزای بدی، بدی مثل آن است ولی هرکه درگذرد و ببخشاید اجر او با خداست» (شوری/٤٠). دراین‌صورت با آیه‌ی ۵۵ همین سوره‌ی زُمَر مشکل پیش می‌آید زیرا در این‌صورت آیه‌ی مزبور معنی می‌دهد که هرکه از«اَحْسَن ما اَنْزَلَ اللهُ» پیروی نکند، گرفتار عذاب می‌شود. بنابراین قرآن، کلاً اَحْسَن است و در مقام «أحْسَن» بودن رده‌بندی‌هایی دارد و نمی‌توان گفت هرکه از حکم مستحبّ پیروی نکرد، خردمند نیست! براین پایه، به واژه‌ی «**الْقَوْل**» در هرکجا از قرآن آمده است، باید باتوجّه به آیات پیرامونیِ آن نگریست و سیاق آیه‌ی ۱۸ درسوره‌ی زُمَر نشان می‌دهد که واژه‌ی مزبور، به معنی «اقوال گوناگون» (أعمّ از شرک و توحید) می‌باشد.

بخش چهارم

(عنایت خدا به خردمندان و تذکّر به سخت‌دلان)

(۱۹) أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ.

« **پس آیا کسی‌که فرمان عذاب**(خدا) **بر او محقّق شده؛ آیا تو کسی را که در آتش است می‌رهانی؟!** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف سرانجام کسی‌است که بعد از شنیدن «**اَلْقَوْل** = همه‌ی سخنان» (آیه‌ی قبل) پیرو سخن باطل شده و به کژراهه رفته است. بااستفهام انکاری می‌پرسد که آیا تو ای پیامبر می‌توانی برای چنین کسی کاری انجام دهی و مانع عذاب او شوی؟ البتّه خیر. آیه‌ی شریفه تأکیدی بر مطالب گذشته است که تنها راه هدایت و نجات برای آدمی این است که در مواجهه با سخنان و عقاید و راه و روش‌های گوناگون، سخن حقّ را برگزیند و پیرو آن شود؛ وگرنه پیامبرخدا نیز نمی‌تواند برای آنها که برخلاف این مسیر می‌روند، نجات دهنده باشد (وهمه‌ی منحرفانی‌که دل به شفاعت‌های خیالی سپرده‌اند مغبون خواهند شد).

(۲۰) لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَعْدَ ٱللَّهِ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ ٱلْمِيعَادَ.

« **امّا برای کسانی‌که در برابر خداوندشان تقویٰ پیشه کردند، غرفه‌هایی‌است که بر فرازشان**(هم) **غرفه‌ها بنا شده؛ نهرها از زیر آنها جاری‌است؛ وعده‌ی خداست؛ خدا خُلف وعده نمی‌کند** »،

واژه‌ی «**غُرَف**» در آیه‌ی شریفه، جمع «غُرفه» به قسمت فوقانی ساختمان و طبقات بالای خانه‌ها گفته می‌شود.

قرآن به سبک همیشگی پس از آنکه اهل هلاکت را مشخص کرد و بیم داد، به مشمولان رحمت خدا بشارت می‌دهد. می‌فرماید آنها ـ به پاداش گزینش و پیروی از سخن حقّ ـ به چنان سرانجام مصفّایی می‌رسند که در باغستان‌های پُر از گل و گیاه (برطبق آیات متعدّد قرآن) با غرفه‌های چندطبقه که نهرها از زیرشان جاری است مأویٰ می‌گزینند و ضامن اجرا بر این امر، وعده‌ی تخلّف‌ناپذیر خداست که عقلاً و احساساً و شرعاً ادراک می‌شود:

عقلاً فهمیده می‌شود زیرا عقل حکم می‌کند که سپردن راه کمال (که به‌اختیار آدمی نهاده شده) مایه‌ی أمنیّت و سعادت است و کسی‌که به این راه رفته وهمه‌ی مشقّات آنرا می‌پذیرد، نمی‌تواند در پیشگاه خدای عادل با کسی که ـ با پذیرش لذّات زودگذر ـ عمری به سوی پستی گام برداشته است، سرانجامی یکسان داشته باشد.

احساساً پذیرفته می‌شود زیرا نمونه‌ای از آن صفا را که آیه‌ی شریفه توضیح می‌دهد، نیکوکاران در این دنیا نیز در قلب و باطن خود احساس می‌کنند و علی‌رغم سختی‌های راه، همواره دلهاشان روشن است.

شرعاً مشخّص است زیرا انبیاءِ خدا (ع) همگی به وحی إلهی، بر آن قضاوت عقلی و احساسی، مُهر تأیید زده‌اند.

(۲۱) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ .

« **آیا ندیده** (و توجّه نکرده)**ای که خدا از آسمان آبی فرو فرستاد؛ پس آن** (آب) **را به چشمه‌هایی در** (طبقات زیرین) **زمین بُرد؛ سپس به وسیله‌ی آن** (آب) **کِشتی به رنگ های گوناگون برون آورد؛ آنگاه** (پس از مدّتی) **آن** (کِشت) **پژمرده می‌شود ـ پس، آن را زردرنگ می‌بینی ـ و سپس ریز ریزش**(خاشاکش) **کند؛ به راستی در این** (دگرگونی‌ها) **برای خردمندان تذکّری است** »،

دراین آیه به اجمال، به چهار فصل طبیعت و تحوّلات ناشی از آن اشاره شده و خداوند در مقام صانع طبیعت و مُقنّن قوانین‌اش، آن تحوّلات را به خود نسبت داده است. ابتدا از ریزش باران سخن رفته که بر پهنه‌ی زمین جاری می‌شود و قطرات باران از خُلَل و فُرَج آن به درون زمین فرو رفته و در آنجا به صورت سفره (چشمه) های آبی ذخیره می‌گردد که انسان‌ها با حفر قنوات و چاه‌ها، در ایجاد باغات و کِشت و زرع‌ها از آن استفاده می‌برند.(۱) هرچند ریزش مستقیم باران نیز ـ در جریان فرو نشستن به طبقات زیرین زمین ـ گیاهان را سیراب می‌سازد. در این جریان گیاهان سرمی‌زنند و به تدریج به گل و شکوفه و محصول می‌نشینند(فاطر/۲۷) که این فرآیند از آغاز بهار تا آخر تابستان ادامه دارد. آنگاه با فرا رسیدن پائیز گیاهان زرد و پژمرده می‌شوند و سپس زمستان آمده اکثر درختان و بوته‌ها خشک و مضمحل می‌گردند.

این تحوّلات همه محسوسِ أبناءِ بشر است و از این‌رو آیه‌ی شریفه با واژه‌ی «**أَلَمْ تَرَ** = آیا ندیده(و توجّه نکرده)ای» آغاز شده است. هرچند مقطع آیه «خردمندان» را مخاطب قرار داده و می‌فرماید فقط آنها در این تحوّلات تأمّل کرده و درس می‌گیرند.

به طور کلّی آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که زندگی انسان نیز مانند گیاهان آغاز و مراحل و سرانجامی دارد، پس باید فرصت را در یافتن حقّ و پیروی ازآن غنیمت شمرد.

أمّا طبری آیه را به آخرت نسبت داده و می‌گوید «تذکّر به خردمندان از آن‌روست تا بدانند که خداوند بر زنده کردن مردگان و بازگرداندن آنها برای پاداش و کیفر، تواناست همچنانکه بر رویاندن گیاه وسپس خشک و نابودکردن آن قادر است» . امّا به نظر ما مقصود آیه با ذکر مراحل عمرگیاه، «فنای زندگی» است که شبیه آن‌را قبلاً دیده‌ایم (یونس/۲٤، کهف/٤٥) و اگر منظور «إحیاءِ مجدّد» زندگی (معاد) می‌بود، انتظار می‌رفت

(۱) ـ خداوند زمین را به گونه‌ای آفریده که به طور کلّی، لایه‌های «روئین» نفوذپذیر و لایه‌های «درونی» نفوذناپذیرند و بدین‌ترتیب ذخیره‌سازی آب در زمین و سپس بهره‌برداری از آن، ممکن می‌گردد (مؤمنون/۱۸).

آیه‌ی شریفه برطبق معمول قرآن، از زمین مرده آغاز سخن‌کرده زنده شدن مجدّد زمین پس‌از مرگِ آن را مطرح سازد (روم/۱۹ و ۵۰، فاطر/۹، فُصِّلَت/۳۹ و ق/۱۱) نه آنکه از رویش و سرسبزی گیاه، به فنای آن برسد.

(۲۲) أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٖ مِّن رَّبِّهِۦۚ فَوَيۡلٞ لِّلۡقَٰسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ .

« **پس آیا کسی‌که خدا سینه‌اش را برای** (پذیرش) **اسلام گشوده و او بر نوری از جانب خداوندش است** (همانند تاریکدلان می‌باشد؟) **پس وای برآنها که دلهاشان در برابر ذکر خدا به سختی گراییده است؛ آنان در گمراهی آشکارند** »،

محور آیه‌ی شریفه بر این معناست که انتظار می‌رود افراد با تذکّرات قرآن، سخن حقّ را برگزینند (رجوع به آیه‌ی ۱۸) و پیرو آن شوند و در زندگی کوتاه دنیوی «شرح صدر» یافته نور و هدایت إلهی در دلهاشان نفوذ کند. ولی متأسّفانه بسیاری ـ که اعمال گذشته‌ی ایشان دلهای آنها را در برابر نصایح و تذکّرات خداوند سخت و مقاوم ساخته ـ اندرز نمی‌گیرند و انتخابگر و پیرو سخنان باطل می‌شوند، چنانکه به «قساوت دل» در برابر یاد خدا، در آیات متعدّدی از قرآن اشاره شده است (حدید/١٦، بقره/٧٤، انعام/۴۳، مائده/۱۳ و حج/ ۵۳).

(۲۳) ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ .

« **خداست که بهترین سخن را فروفرستاد؛ کتابی** (با آیات) **همگونِ مکرّر که پوست بدن خداترسان از آن به لرزه اُفتد ـ آنگاه پوست و دلهاشان با یاد خدا آرام گیرد ـ اینِ هدایت خداست که هرکه را بخواهد** (ولایق بیند) **به آن راه نماید؛ و هرکه را خدا به گمراهی سِپُرَد، پس او را راهبری نخواهد بود** »،

متعاقب آیات پیشین در «بشارت» به بندگانی که همه‌ی سخنان را می‌شنوند و «بهترین» را برگزیده و پیروی می‌کنند و «هُشدار» به برگزیدگان راه غلط، اینک بهترین سخن را ـ که قرآن باشد ـ معرّفی کرده است. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه می‌فرماید قرآن ـ کُلًّا ـ «**أَحْسَن الْحَدِيث**» است. بنابراین نظرعدّه‌ای از مترجمان قرآن که بهترین سخن را بخشی از قرآن دانسته‌اند (رجوع به توضیح آیه‌ی ۱۸) در اینجا ردّ می‌شود. همچنین به دست می‌آیدکه مقام قرآن «أَحْسَن» از کلمات و روایات پیامبر(ص) و أئمّه(ع) است و روا نیست که دلالت روشن کلمات قرآن را وانهاده روایات ضعیف را مدّ نظر قرار دهیم.

دوّم آنکه نشان می‌دهد که قرآن «**حَدِيث** = سخن نو) است که پس از شرایع پیامبران گذشته، «حادث» شده است. بنابراین اختلاف اشاعره (که قرآن را «قدیم» دانسته‌اند) و معتزله (که گفته‌اند قرآن «حادث» است)

در اینجا حل می‌شود و به اثبات می‌رسد که قرآن هرچند کلام إلهی است، ولی در وقت و مکان معیّن و از طریق وحی به شخص معیّن، «نازل» شده‌است وآنچه «قدیم»می‌باشد، علم إلهی به این‌سخنان است ـ همچنانکه خدا به همه‌ی اشیاء از ازل علم داشته ـ ولی «کلام» چه سخنی که خدا دربیابان با موسی(ع) گفت وچه آنچه بر قلب محمّد(ص) فروفرستاد، «حادث» است.

سوّم آنکه منظور از واژه‌ی «**مُتَشابِه** = همانند یکدیگر» این است که سراسر آیات قرآن با یکدیگر سازگاری و همخوانی دارند و تناقضی در آنها نیست، چنانکه فرموده «**أَفَلاَيَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفًا كَثِيرًا** = آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ اگر از غیرخدا می‌بود، اختلاف بسیار در آن می‌یافتند[۱]» (نساء/۸۲) از این‌رو آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند. البتّه در سوره‌ی آل‌عمران (آیه‌ی۷) برخی آیات قرآن را «**متشابه**» دربرابر «**مُحکَم**» دانسته، درحالی‌که در اینجا «**متشابه**» وصف عموم آیات قرآن است. این دو کاربرد واژه‌ی «**متشابه**» ناظر به معانی و مقاصد جداگانه است (به سوره‌ی آل‌عمران توضیحِ آیه‌ی۷ نگاه کنید).

چهارم آنکه واژه‌ی «**مَثانِی**» جمع «مَثْنیٰ= دو دو» به قول مفسّران به این معنی است که آیات قرآن «به تکرار» آمده است. البتّه این از باب بیداری و تربیت خواننده است که قرآن مطالبش را با الفاظ و تعابیر گوناگون بارها تکرار کرده تا در أذهان جای گیرد. چنانکه مثلاً در سوره‌ی **اَلرَّحْمٰن**، هرآیه یکی از عنایات خدا را در حقّ بندگان بازشمرده و سپس می‌پرسد: «**فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ** = کدام‌یک از نعمت‌های خدایتان را تکذیب می‌کنید ؟ ».

پنجم آنکه «**اِقشِعرارِ جُلُود** = لرزیدن پوست» برای نشان دادن حالت خَشْيَتی است که از شنیدن آیات قرآن برای انسان مؤمن حاصل می‌شود. چنانکه در فارسی گوییم «موی بر بدنش راست شد» یا «لرزه بر اندامش افتاد». آیه‌ی شریفه می‌فرماید «پوست بدن کسانی که از خدا خَشيَت دارند در برابر آیه‌های قرآن لرزان می‌شود» یعنی سخنان قرآن چنان در جان و دلشان اثر می‌بخشد که از شدّت احساسات، موی بر بدنشان راست می‌گردد. آنگاه می‌فرماید متعاقباً، پوست بدن آنها به حالت عادی بازگشته و نرم (یا آرام) می‌شود و هماهنگ با این پدیده، دلهای ایشان به یاد خدا مطمئن می‌گردد. با این بیان آیه‌ی شریفه، مکانیسم هدایت انسان را در برخورد با قرآن نشان می‌دهد. ازاین‌رو در پی آن تصریح می‌نماید که «**ذٰلِکَ هُدَى اللهِ** = این‌است هدایت خدا» که به دلهای منصف و لایق می‌رسد و افسوس به حال کسانی که آیات قرآن در آنها تأثیری نمی‌گذارد.

(۲۴) **أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِۦ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِۚ وَقِيلَ لِلظَّٰلِمِينَ ذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ .**

« **پس آیا کسی که روز قیامت گزند عذاب را** (ناگزیر) **با چهره‌اش دفع می‌کند** (همچون کسی‌است که از

(۱) ـ آیه‌ی شریفه همچنین می‌رساند که درک عدم اختلاف و تناقض در آیات قرآن از راه «**تدبّـر**» در آیات روشن می‌شود، نه با سطحی‌نگری.

عذاب ایمن می‌باشد؟) **و به ستمگران** (آن روز) **گفته خواهد شد که** (کیفر) **دستاوردتان را بچشید »،**

آیه‌ی شریفه مقایسه‌ای اجمالی در بیان احوال دوزخیان و بهشتیان در آخرت است و به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود برای کسی‌که خدا به گمراهی‌اش سپرده هدایتگری نیست، در آیه‌ی فوق سرانجام وخیم چنان گمراهانی را ذکر کرده است. در تعبیر «**با رخساره، عذاب را از خود دفع کردن**» مفسّران چند معنا آورده‌اند (۱) منظور توصیف وخامت حال آنان است و می‌رساند که دست و پایشان در کند و زنجیر است (۲) به روی سوی عالم عذاب می‌روند و دستانشان قدرت نخواهد داشت که عذاب را از خود دفع کنند و (۳) برخی اصولاً آیه را معکوس معنا کرده‌اند و گفته‌اند آیا کسی‌که در دنیا خود را با «**تقویٰ**» (دوری از گناهان و ایستادگی در راه حق ـ توضیح بقره/۲) از عذاب روز قیامت مصون می‌دارد، مانند کسی است که بر کفر خود اصرار می‌ورزد؟ البتّه شبیه آیه‌ی فوق در سوره‌های قرآن ازجمله قمر/٤٨ ، فرقان/٣٤ و احزاب/٦٦ آمده است.

(۲۵) كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ فَأَتَىٰهُمُ ٱلۡعَذَابُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَشۡعُرُونَ .

« **پیشینیان ایشان** (نیزحق را) **تکذیب کردند؛ پس عذاب ـ از آنجا که گمان نمی‌بردند ـ دامنگیرشان شد »،**

پس از تهدید ستمگران به عذاب اُخروی درآیه‌ی قبل، دراینجا از پیشینه‌ی تاریخی جبهه‌ی ظلم (فرعون‌ها، نمرودها و ...) یاد می‌کند که در همین دنیا نیز از آنجا که فکرش را هم نمی‌کردند، عذاب ویرانگر سویشان آمد و درهم شکسته شدند.

(۲۶) فَأَذَاقَهُمُ ٱللَّهُ ٱلۡخِزۡيَ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ .

«**و خدا رسوایی** (و خواری) **را در زندگی دنیا به آنها چشاند و عذاب آخرت ـ اگر می‌دانستند ـ بزرگتر است »،**

در ادامه‌ی آیه‌ی قبل می‌فرماید که آن‌ستمگران، در اوج اقتدارشان خوار شدند و طعم تلخ سقوط از عزّت به ذلّت را چشیدند و چون بدون توبه و تصفیه‌ی روحی از جهان رفتند، عذاب اُخرویشان سنگین تر است . بدین‌ترتیب قرآن به همه‌ی آنها که در این دنیا خدا را بنده نیستند، درس عبرت از تاریخ می‌دهد تا شاید پند گیرند.

(۲۷) وَلَقَدۡ ضَرَبۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖ لَّعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ .

« **و همانا در این قرآن از هرنوع مَثَلی برای** (درک) **مردم آوردیم، شاید که پند گیرند »،**

در راستای آیه‌ی قبل می‌فرماید در قرآن از انواع تمثیل و استدلال برای بیان مقصود استفاده شده و نمونه‌های گوناگون از تاریخ، طبیعت، روحیّات انسان و سایر مقولات، آورده شده است. بعضی مثال‌های قرآنی ازجمله در بقره/۱۷، ۲٦، ۲٦۱، یونس/۲٤ ، عنکبوت/٤۱، حدید/۲۰ و جمعه/٥ آمده است. این مَثَلهای گوناگون همه برای آنستکه مردم عبرت گیرند و در راه راست داخل گردند.

(۲۸) قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا غَيۡرَ ذِى عِوَجٍ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ .

« **قرآنی** (به زبان) **عربی ـ بی‌هیچ کژی** (در کلام) **ـ شاید که مردمان راه تقویٰ روند** »،

یعنی همه‌ی آن تمثیل‌ها ، استدلال‌ها و نمونه‌آوری از طبیعت و تاریخ و غیره، به زبان عرف محیط ـ عربی ـ آورده شده و هدف نهایی این‌است که عرب در پرتو این تعالیم، راه تقویٰ (احساس مسئولیّت در برابر خدا و خودداری از گناهان) را درپیش گیرند. عبارت «**غَيۡرَ ذِى عِوَجٍ**» درارتباط با قرآن، کتابی را توصیف می‌کند که هیچ انحرافی در آن نیست و کلامش مستقیم به سوی اهداف عالیه توجّه می‌دهد.

البتّه قرآن به زبان عربی نازل شده زیرا مخاطبان اوّلیّه‌ی آن عرب بودند ولی پیامش اختصاص به عرب ندارد و برای جهانیان آمده است چنانکه می‌فرماید «**إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٌ لِلۡعَالَمِينَ** = این (قرآن) جز پندی برای جهانیان، نیست» (تکویر/۲۷).

بخش پنجم

(مؤمن و منکر یکسان نیستند)

(۲۹) ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَآءُ مُتَشَٰكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًاۚ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

« **خدا مَثَلی زده است: مردی‌که در** (مالکیّت) **او شُرکایی درگیرند و مردی‌که** (فقط) **فرمانبر یک نفر است؛ آیا این‌دو در مَثَل برابرند؟** (پس) **ستایش** (برترین) **از آنِ خداست، ولی اکثرشان نمی‌دانند** »،

بعد از این بیان کلّی که فرمود خدا در این قرآن هرنوع مَثَلی برای هدایت مردم آورد تا شاید هدایت شوند (آیه‌ی۲۷) در آیه‌ی فوق نمونه‌ای از أمثال قرآنی را آورده است؛ و مثال ذکر شده ـ با توجّه به ابتلاءِ محیط و مشکل عمده‌ی بشریّت ـ در زمینه‌ی شرک و توحید می‌باشد که شبیه آن درسوره‌ی عنکبوت (آیه‌ی ٤١) نیز آمده است.

در آیه‌ی فوق خداوند دو شخص را به مَثَل آورده که **یکی** بنده‌ی چند نفر است و هرکدام از آن چند تَن به او فرمانی داده توقّعی دارد و توقّعات و دستورات آنها همه در ناهماهنگی و تضادّ می‌باشند (واژه‌ی «**مُتَشاکِسُونَ**» در آیه جمع «متشاکِس» به معنی شخص بدخُلق و ناسازگار است). درمقابل **دیگری**، فقط یک رئیس و فرمانده داشته مطیع امر اوست. واضح است که شخص اوّل همواره سرگردان و متحیّر می‌باشد و شخص دوم احوال آسوده‌ای خواهد داشت. این همان برهان عقلی است که شبیه آن در سوره‌ی انبیاء/ آیه‌ی ۲۲ نیز آمده است. براین پایه وضع و حال مشرکان که سروران متعدّد داشته مرید شخصیّت‌های گوناگون می‌باشند، با شرایط کسی مقایسه گشته که تسلیم خدای یگانه بوده و جُز او مولایی نمی‌شناسد. به عبارت دیگر آئین شرک موجب سردرگمی و بلاتکلیفی است؛ حال آنکه مرام توحیدی بشر را از حیرانی و سرگردانی می‌رهاند.

از این‌رو در مقطع آیه از «مَثَل» به «مقصود اصلی» توجّه داده و می‌فرماید پس وقتی تنها راه سلامت و اطمینان خاطر در زندگی، اطاعت و تسلیم به خالق یکتاست، پس حق است که باید فقط بنده‌ی او می‌بود و او را ستایش کرد؛ و إلاّ آدمی در بندگی غیرخدا ـ از نفس خویش گرفته تا دیگران ـ رو به اضطراب و اغتشاش می‌رود؛ أمّا اکثر مردم به این واقعیّت توجّه نداشته خود را به غیرخدا می‌فروشند و در زندگانی سرگردان می‌شوند.

(۳۰و۳۱) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ . ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ .

« **بی‌شک تو میمیری و همانا آنها** (نیز) **میمیرند** » « **آنگاه شما روز قیامت نزد خداوندتان مجادله می‌کنید** »،

یعنی مرگ، پدیده‌ای عام و حتمی در طبیعت است و سایه به سایه‌ی زندگی پیش می‌رود و حتّی پیامبر خدا را هم از مرگ گریزی نیست. می‌فرماید ای پیامبر تو (و شما همه) میمیرید و مخالفانتان هم میمیرند و آنگاه خدا در قیامت، بین شما در مجادلاتتان داوری خواهد کرد (بقره/ ١٦٧ و١٦٦). به دست می‌دهد که چه بسا پیامبرهم نتواند کسانی را در جهان قانع کند که خیر چیست و شرّ کدام و کار آنها و جدالشان، به داوری خدا در قیامت خواهد کشید. پس بالطّبع امّت محمّد(ص) نیز نباید توقّع داشته باشند که سخنان منطقی آنهارا همه تماماً بپذیرند، بلکه وظیفه‌ی مسلمان این است که پیام حق را به دیگران برساند و داوری را به خدا واگذار کند. این اصل قرآنی منشور عدم زورگویی و آزادی عقیده و بیان در جوامع است که متأسّفانه همواره توسّط بسیاری از مسلمان‌ها نادیده گرفته می‌شود.

(۳۲) ۞ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدْقِ إِذْ جَآءَهُۥٓ ۚ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَٰفِرِينَ .

« **پس ستمکارتر از آنکه بر خدا دروغ بست و** (سخن) **راستی را که به سویش آمد تکذیب کرد، کیست؟ آیا جای کافران در دوزخ نیست؟** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که فرمود پیامبر و پیروانش روز قیامت نزد خدا با مخالفان «**مخاصمه**» می‌کنند ، در آیه‌ی فوق داوری خدا را بیان می‌دارد. آیه‌ی شریفه آن مخالفان(مشرکان) را به دو دلیل «ستمگر» خوانده است:

اوّل آنکه برخلاف «عقل» برخدا دروغ بستند و برای او شریکانی قائل شدند که او نداشته و قدرت خدا را به کسانی توسعه دادند که آنها آن قدرت را فاقد بودند.

دوم آنکه پیام خدارا در تأیید فرمان عقل مبنی بر مذمّت شرک، تکذیب کردند.

مقطع آیه با استفهام انکاری اشعار می‌دارد که آیا این «ستمگران» که با زندگی کفرآمیز، عمر دنیوی را سرکردند، خود را گرفتار عقوبت اُخروی نمی‌سازند؟!

(۳۳) وَٱلَّذِى جَآءَ بِٱلصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ ۙ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ .

« **و** (أمّا) **آن کس که راستی آورد و** (خود نیز) **آن را تصدیق نمود، آنها همان تقوا پیشگانند** »،

آیه‌ی شریفه به دلیل لفظ جمع‌که درانتهای‌آیه آمده، شامل پیامبر[ص] و پیروان‌راستین او ـ هردوـ می‌شود. هرچند برخی از مفسران صرفاً با توجّه به ابتدای آیه، آن را فقط با پیامبر تطبیق داده‌اند. می‌فرماید پیامبر و پیروان واقعی او برخلاف «ستمکاران» مذکور در آیه‌ی قبل، از نسبت دروغ به خدا و تکذیب آیات او، می‌پرهیزند و جانب حق را دارند (توضیح «**متّقیان**» ذیل آیه‌ی۲ سوره‌ی بقره).

(۳۴) لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ۚ ذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلْمُحْسِنِينَ .

« **برای آنها ـ نزد خداوندشان ـ هرچه بخواهند هست؛ این است پاداش نیکوکاران** »،

با توجّه به آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، کسانی‌را که پیام صدق را گرفته وپیروی می‌کنند و اهل نیکوکاری هستند، «متّقی» و«محسن» خوانده که برخلاف «ظالمان» که منزلگاه آخرینشان جهنّم است (آیه‌ی ۳۲) از عاقبت نیکو برخوردارند و نزد خدایشان هرآنچه از نعمت‌ها بخواهند می‌گیرند.

(۳۵) لِيُكَفِّرَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ أَسۡوَأَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ وَيَجۡزِيَهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعۡمَلُونَ .

« تا خدا بدترین عملی را که مرتکب شدند از آنان بزداید و آنان را به بهترین عملی‌که انجام می‌دادند پاداش دهد »،

باتوجّه به سیاق آیات، می‌توان گفت که منظور از «**أَسْوَأَ الَّذِی عَمِلُوا** = بدترین کاری که کردند» شرک است که آن «متّقیان» و «نیکوکاران» در دوران گمراهی داشتند و مقصود از «**أَحْسَنِ الَّذِی كانُوا يَعْمَلُون** = بهترین عملشان» توحید وتقویٰ است که پس‌از هدایت پیش گرفتند. آیه‌ی شریفه در اشاره به توبه است و به مردمی که در غلط‌کاری‌ها بسرمی‌برده‌اند، پیام می‌دهد که هرگاه رو به خدا آورده راه توحید وتقویٰ پیش گیرند، خداوند آنها را به بهترین عملشان پاداش می‌دهد.

(۳۶) أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥۖ وَيُخَوِّفُونَكَ بِٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ .

« آیا خدا بنده‌اش را کافی نیست؟ و تو را از غیر او می‌ترسانند! و کسی را که خدا به‌گمراهی سِپُرَد، هدایتگری نخواهد داشت »،

چه بسا مردمانی که خدا را رها کرده وبرای ایمنی به ارواح بزرگان خود روی می‌آورند؛ غافل ازآنکه قدرت حقیقی آنجا نیست، بلکه نزد آفریننده‌ی آنهاست و باید برای نجات و ایمنی، به او پناه ببرند.

در بخش بعدی آیه عکس‌العمل مشرکان را دربرابر تذکّر فوق نشان می‌دهد که موحّدان را از معبودهای خود می‌ترساندند و در واقع می‌گفتند «فلان کس، به کمرت می‌زند»! و اهل توحید را از گزند مقدّساتشان برحذر می‌داشتند.

بخش آخرین آیه اعلامیّه‌ی خداوند خطاب به موحّدان است که بدانند کسانی‌که آن چنان گمراه شده و تا به آن حدّ از خدا بریده و به بُت‌ها و اولیائشان دلبسته‌اند، از هدایت إلهی محروم و هیچ پشتوانه‌ای در زندگی نخواهند داشت.

(۳۷) وَمَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّضِلٍّۗ أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِعَزِيزٖ ذِي ٱنتِقَامٖ .

« و آنکه را خدا (لایق دیده) **هدایت کند، گمراه کننده‌ای ندارد؛ آیا خدا فرادست و انتقام گیرنده** (از مشرکان) **نیست؟ »،**

یعنی، روی‌آورندگان به توحید و متوکّلان به خدا را گمراهی نیست؛ آنها در تشویش نباشند و مطمئن باشند که خدا به حساب همه‌ی کفران‌کنندگان نعمتش می‌رسد. البتّه «انتقام خدا» با انتقام بشر ـ که ناشی ازکینه وعصبانیّت بوده وسپس به آرامش وتشفّی قلب می‌انجامد ـ تفاوت دارد وذات أقدس‌إلهی‌را چنین تحوّلاتی نیست، بلکه «انتقام خدا» همان به کیفر رساندن گناهکاران مطابق با گناهشان می‌باشد.

(۳۸) وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلۡ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوۡ أَرَادَنِي بِرَحۡمَةٍ هَلۡ هُنَّ مُمۡسِكَٰتُ رَحۡمَتِهِۦۚ قُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُۖ عَلَيۡهِ يَتَوَكَّلُ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ .

« واگر از آنها بپرسی چه کس آسمانها و زمین را آفرید؟ قطعاً خواهند گفت: خدا؛ بگو: پس آیا دیده (وتوجّه کرده)**اید که اگر خدا اراده‌ی زیانی در حقِ من کند، آیا آنها که غیرخدا می‌خوانید، می‌توانند برطرف کننده‌ی آسیب او باشند؟ یا اگر خدا اراده‌ی رحمتی در حقِ من نماید، آیا آنها بازدارنده‌ی رحمت او توانند بود؟ بگو: خدا مرا کافی است؛ اهل توکّل** (فقط) **بر او توکّل می‌کنند »،**

آیه‌ی شریفه که شبیه آن در دیگر سوره‌های قرآن نیز آمده است (ازجمله مؤمنون/۹۰←۸٤) حاکی از آن است که همه‌ی روی‌آورندگان به غیر خدا هرچند جُز خدا خالقی نمی‌شناسند، ولی درخواست کمک و یاری سوی غیرخدا می‌برند[1] ! که این کار، به لحاظ منطقی، نادرست است چنانکه متعاقباً تصریح دارد که وقتی شخص خود معترف است که خدا قدرت فائقه و یکتا آفریننده‌ی آسمانها و زمین است، پس آیا معنی دارد که تصوّر شود چون خدا برای کسی آسیبی را مقدّر کند یا بخواهد رحمتی بدو رسد، دیگران بتوانند از آن جلوگیری نمایند؟! آیا آنها ـ هرچند بزرگ و بلندمرتبه باشند ـ می‌توانند در برابر آفریدگارجهان ایستادگی کرده یا در اراده‌ی او تأثیر گذارند ؟ البتّه خیر. به عبارت دیگر وقتی آفرینش و تدبیر امور هستی به دست خداست، پس قطعاً تصمیم‌گیری در امور عالم و سرنوشت آدمیان نیز به دست خدا خواهد بود چنانکه فرموده «**وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ** = و اگر از ایشان بپرسی چه کس آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را (چنین) رام کرده است؟ حتماً خواهند گفت: خدا؛ پس چگونه از حق بازگردانده می‌شوند» (عنکبوت/٦١).

(۳۹و۴۰) **قُلْ يٰاقَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ . مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ .**

« بگو: ای قوم من، به امکانات خود عمل کنید؛ من (نیز) **به کار خود می‌پردازم؛ و به زودی خواهید دانست »** « (تا) **عذاب خوارکننده سوی چه کس آید و عذاب پایدار بر که فرونشیند »،**

پس از استدلال بر حقّانیّت «توحید» (آیات قبل) آیه‌ی فوق در مقوله‌ی اختیار و آزادی گزینش انسان است. پیامبرخدا می‌فرماید ای مردم؛ من حقّ را گفتم؛ ولی گزینش راه حقّ برای شما با من نیست، بلکه بسته به انتخاب خودتان است؛ من فقط می‌توانم به وظائف خود عمل کنم و راه درست را به شما بنمایانم و از پیمودن راه نادرست برحذرتان دارم، امّا به‌زودی دردستگاه آفرینش، حقّ وباطل روشن شده به‌قول معروف «حقّ به حقّ‌دار می‌رسد»، زیرا خدای عالم دربرابر «نیک و بد» بی‌تفاوت نیست.

---

(۱) ـ البتّه منظور، مددخواهی وراءِ وسایل عادی و موجبات مادّی است و إلاّ دراینگونه امور همه از یکدیگر درخواست یاری می‌کنند.

بخش ششم

(خواب و مرگ)

(۴۱) إِنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ لِلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ ۖ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۖ وَ مَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ .

« **به راستی ما این کتاب را ــ برای** (هدایت) **مردم ــ به حقّ بر تو نازل کردیم؛ پس هرکه راه یافت، به نفع خود اوست و هرکه به بیراهه رفت، به زیان خود گمراه شده است؛ و تو وکیل** (و کارگزار) **ایشان نیستی** »،

شبیه این آیه در ابتدای سوره نیز آمده بود که فرمود «به راستی ما این کتاب را ـ به‌حقّ ـ سوی تو فرو فرستادیم، پس (فقط) خدا را بندگی کن و آئین پرستش را برای او خالص ساز» (آیه‌ی۲). در اینجا مجدّداً تجدید مطلع نموده و پس از آنکه فرمود ای پیامبر به قومت بگو همه به امکانات خود عمل کنید و من نیز به کار خود می‌پردازم و به زودی نتائج اعمال همگان روشن خواهدشد (آیات قبل)، می‌فرماید قرآن برای هدایت مردم نازل شده که حق است و چیزی از باطل در آن نیست و همگان در پذیرش یا عدم پذیرش این پیام آزادند؛ امّا توجّه داشته باشند که سود یا زیان تصمیماتشان به خودشان بازمی‌گردد؛ هرکس از هدایت ارائه شده استفاده کرد خود بهره برده و برای آنها که روی گردانده و به گمراهی روند، حتّی پیامبر خدا نیز نمی‌تواند مدافع و کارگزارشان باشد (واژه‌ی «**وکیل**» در آیه‌ی شریفه که بعداز جمله‌ی «**يَضِلُّ عَلَيْهَا**» آمده بدین‌معنی است که پیامبر نمی‌تواند برای آنها که به گمراهی روند کاری انجام دهد). این معنا در سوره‌ی یونس (آیه‌ی۱۰۸) نیز آمده است.

(۴۲) ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَٱلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ۖ فَيُمْسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ .

« **خداست که جان‌ها را ــ هنگام مرگشان ــ به تمامی می‌ستاند؛ وجان** (کسانی)**را که نمرده‌اند در خوابشان** (قبض می‌کند)؛ **پس** (جان) **کسی را که حکم مرگ بر او واجب کرده نگه می‌دارد و** (جان) **بقیّه را تا وقت معیّن** (زمان مرگشان) **بازمی‌فرستد؛ بی‌گمان در این** (پدیده) **برای آنها که می‌اندیشند، نشانه‌هاست** »،

در آیه‌ی فوق، از قبض روح آدمی سخن به میان آورده که در قدرت انحصاری خداست و همه‌ی موجودات محکوم و مقهور آنند.

ابتدا می‌فرماید که ستاننده‌ی جانها خداست، چه از آنها که به موقعیّت مرگ می‌رسند ــ که جانشان را به طور کامل می‌گیرد (واژه‌ی «**تَوَفّی**» در آیه‌ی شریفه به‌معنی «قبض تمام» می‌باشد) ــ و چه از آنها که به خواب می‌روند.

سپس می‌فرماید در مورد کسانی‌که قراراست بمیرند جان آنها را نگاه می‌دارد و جانِ کسانی را که فقط قرار است به خواب روند، بازپس می‌فرستد. می‌فرماید در این پدیده‌ی شگفت‌انگیزِ مرگ وخواب بشر ـ که بعضی‌ها برنمی‌خیزند وبرخی بعد از خواب بیدار می‌شوند ـ جای توجّه و عبرت آموزی هست.

درخواب دریچه‌های ارتباط آدمی با عالم خارج، به رویش بسته می‌شود. به عبارت دیگر در خواب، انسان به درون می‌گراید و ارتباطی با عالم بیرون ندارد. این معنای قبض روح درخواب است و چون شخص بیدار می‌شود، روحش از قبض به بسط می‌آید. این اشاره به قبض و بسط روح انسان را در خواب و بیداری، قرآن دلیل گرفته تا نشان دهد که چیزی بیش‌از کالبد جسمانی در ما هست؛ همان چیزی که از آن به«**جان**» یا «**نفس**» تعبیر شده است. بنابراین ممکن است انسان در شرایطی قرارگیرد که صدایی و چیزی از عالم خارج نشنود و نبیند ولی شخصیّت و جهان درونی او خاموش نباشد، بلکه سیرها داشته عوالمی را مشاهده نماید. این موضوع را قرآن دستمایه‌ی تفکّر آدمی درباره‌ی خودش دانسته که می‌تواند راهنمای او به سوی عجایب آفرینش باشد. ازسوی دیگر کسانی‌که حکم مرگ درباره‌ی آنها صادرشده و به «قبض تمام» نفس رسیده‌اند، دیگر بازگشتی به عالم خارج نداشته درجهان باطنی نگه‌داشته می‌شوند (**يُمْسِكُ**). در نتیجه تصوّر اینکـه ارواحِ مردگان بتوانند به این جهان سفرکرده در کار زندگان دخالتی بنمایند، بنا به قرآن ردّ می‌شود و ادّعای «إحضارِ ارواح» با اعتقاد قرآنی نمی‌سازد، چنانکه فرموده است «**وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُون** = در پس ایشان (چون بمیرند) تا روزی‌که برانگیخته شوند، مانعی است که نمی‌گذارد به دنیا بازگردند» (مؤمنون/ ۱۰۰).

به طور کلّی طرح این آیات قدرت إلهی (که شبیه آن در سوره‌ی انعام آیه‌ی ٦٠ نیز مشاهده می‌شود) در میان بحث‌های «توحید عبادت» از این‌روست که روشن شود یگانه مقام درخور عبادت و رجوع برای درخواست حاجات ورای اسباب طبیعی، همان آفریدگار هستی است و «توحید عبادت» مستقیماً از «توحیدِ خالقیّت» ناشی می‌شود، چنانکه در آیات بعد نیز همین بحث تعقیب می‌گردد.

(۴۳) أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَۚ قُلْ أَوَلَوْ كَانُواْ لَا يَمْلِكُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَعْقِلُونَ .

« **آیا غیر خدا** (مددکار و) **شفاعتگرانی برای خود گرفته‌اند؟! بگو: آیا هرچند مالک چیزی نبوده و از عقل** (و درک) **برخوردار نباشند؟!** »،

پس از ذکر آیتی از خداوند در آیه‌ی قبل (خواب و بیداری و مرگ) در آیه‌ی فوق با نفی شفاعت‌های نادرست، مجدّداً رشته‌ی «توحید عبادت» را تعقیب می‌کند. می‌فرماید «آیا غیرخدا برای‌خود شفیعان‌گرفته‌اند؟». یعنی بی‌اجازه‌ی خدا ـ و بدون آنکه خداوند چنین چیزی مقرّر کرده باشد ـ افراد، عوامل یا اشیائی را صاحب نفوذ در رأی إلهی قلمداد کرده تصوّر دارند آنهامی‌توانند رحمت خدا را برایشان تأمین‌کنند؟! درحالی‌که شفیعان خیالی‌شان ـ شخصیّت‌های گذشته‌شان و سمبل‌هایی که از آنها برای خود فرض کرده‌اند ـ مالک و اختیاردار کسی نبوده و آن بُت‌های آنها نیز از عقل و ادراک بهره‌ور نیستند.

البتّه منظور از «**شفاعت**» در اینجا، شفاعت در قیامت نیست، زیرا مشرکان عرب به قیامت عقیده نداشتند؛ بلکه منظور از شفاعت، وساطت نزد خدا در برآورده شدن حوائج مادّی در همین دنیا بوده است.

(۴۴) قُلْ لِلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعًاۖ لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِۖ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .

« **بگو: شفاعت یکسره از آنِ خداست؛** (همان) **که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست؛ سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید** »،

به طور کلّی منظور از «شفاعت» نوعی ارفاق و بخشش است و إلاّ پاداش وجزا و عطا، از یکسو با عملکرد بندگان مرتبط است و از سوی دیگر با عکس‌العمل إلهی. آنها که به شفیعان دلخوشند، درواقع معتقدند که شفیعانشان می‌توانند در فرآیند دوجانبه «عملکرد بنده ـ عکس‌العمل إلهی» وارد شده تخفیف و بخشش از خدا برایشان بگیرند. آیه‌ی فوق می‌فرماید چنین چیزی نیست، « **شفاعت همه یکسره از آنِ خداست**» یعنی ارفاق و بخشش هم اگر بنا باشد نسبت به بنده‌ای انجام شود، موکول به رأی و إذن إلهی است، همان مقامی که فرمانروایی آسمانها وزمین از آنِ اوست و همگان به سوی او محشور می‌شوند؛ و أحدی در رأی و اراده‌ی إلهی ذی نفوذ نیست، چنانکه وساطت ابراهیم^ع برای قوم لوط (هود/٧٦) و وساطت نوح^ع برای پسرش (هود/٤٦) مؤثّر نبود. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه نسبت‌هایی را که افراد از سرِ جهل ونادانی ـ در زمینه‌ی شفاعت ـ به خدا داده موجب انحرافشان درزندگانی می‌شود، همه را ردّ می‌کند.

(۴۵) وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ .

« **و آنگاه که خدا به یگانگی یاد شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، می‌رمد و چون از غیر او** (خدا) **یاد شود به ناگاه شادمان می‌شوند!** »،

به دنبال آیات قبل در باب «**شفاعت**» روحیّه‌ی مشرکان را در قبال دعوت به «توحید عبادت» در آیه‌ی فوق تشریح کرده است. سرزنش و مذمّت بزرگی از مشرکان شده که کسانی با ادّعای خداپرستی، أمّا همین‌که به آنها گفته شود «**أَ لَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَه** = آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟» (زُمَر/٣٦) اظهار بی‌رغبتی می‌کنند، ولی چون غیرخدا را به یادشان می‌آورند شادمان می‌شوند و درودها می‌فرستند! چنانکه در همین زمینه فرموده: «**إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ يَسْتَكْبِرُونَ** = همآنان که چون به ایشان گفته می‌شد معبودی جز خدای یگانه نیست، استکبار می‌ورزند» (صافّات/٣٥). می‌فرماید این راه و روش مشرکانی است که به آخرت عقیده ندارند (ولی وای بر آنها که امروزه برچنین روحیّه و راه وروشی می‌باشند)[1].

(۱) ـ چنانکه بر سر درِ اتوبوسی نوشته بود:

«آنکس که حسین را خدا پندارد — کُفرش به کنار، عجب خدایی دارد»!

بدین‌ترتیب سراینده‌ی شعر، کفر به خداوند را در برابر ارادتمندی به حسین(ع) ناچیز و بی‌أهمّیّت شمرده‌است! همانگونه که بر سنگ بالای درب خانه‌ای حکّ شده بود که: «هذا مِنْ فَضْلِ الْحُسَيْن»!

(۴۶) قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ عَٰلِمَ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ أَنتَ تَحۡكُمُ بَيۡنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ .

« بگو: بارخدایا! ای پدید آورنده‌ی آسمانها و زمین و ای دانای غیب و آشکار! تویی‌که دربین بندگانت در آنچه اختلاف می‌ورزند، داوری می‌کنی »،

پس از پرداختن به جبهه‌های شرک وتوحید، پیامبر[ص] (و پیروان راستینش) را به آرامش فرامی‌خواند که بعداز همه‌ی اتمام حجّت‌ها به مردم مشرک، موضوع را به خدا و داوری نهایی او واگذار کنند (و در پی آنکه منحرفان را به هرصورت شده! به راه راست وادارند نباشند). ازسوی دیگر آیه‌ی شریفه یادآور آیات آغازین سوره است که فرمود: «**همانا خدا میانشان** (بین موحّدان و مشرکان) **در آنچه اختلاف می‌کنند داوری خواهد کرد، همانا خدا دروغگوی ناسپاس را هدایت نمی‌کند**» (آیه‌ی۳).

بخش هفتم

(پیام امید به گنهکاران توبه‌کار)

(۴۷) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفْتَدَوْاْ بِهِۦ مِن سُوٓءِ ٱلْعَذَابِ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ
وَ بَدَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُواْ يَحْتَسِبُونَ .

« **و اگر برای کسانی‌که ستم کردند همه‌ی آنچه در زمین است و همانندش با آن باشد، قطعاً** (همه‌ی) **آن را فدا می‌دادند** (تا) **از بدی عذاب روز قیامت** (برهند، ولی پذیرفته نشود) **و اموری که گمان**(ش را هم) **نمی‌بردند، از سوی خدا بر آنان آشکار گردد** »،

پس از آیه‌ی ٤٥ ـ در تشریح روحیّه‌ی مشرکان و آیه‌ی ٤٦ که به داوری خداوند اشاره داشت ـ در آیه‌ی فوق سرنوشت نهایی اهل شرک را به نمایش گذارده است تا شاید آنها انذار پذیرند. منظور از «**الَّذِينَ ظَلَمُوا** = کسانی‌که ستم کردند» در آیه‌ی شریفه، مشرکان می‌باشد[۱](لقمان/۱۳)؛ همآنها که با عقاید و اعمال ستمگرانه، عمری را به پیروی از زشتی‌ها و مظالم گذراندند. می‌فرماید گرفتاری اُخروی آن افراد چنان است که حاضر می‌شوند تمام اموال و دلبستگی‌هایی را که در دنیا برای تحصیلش تلاش‌ها کردند ـ و همانند آنها را ـ به خاطر خلاصیِ خود از دست بدهند. ولی تصریح می‌نماید که نه تنها این‌امر از آنان پذیرفته نمی‌شود، بلکه اموری را می‌بینند که فکرش را هم نمی‌کردند. نکته‌ی مهم آنکه آیه‌ی شریفه با تکیه بر «حُبِّ نفس» به مشرکان القاء می‌کند که شما با عقاید و اعمالی که اتّخاذ کرده‌اید، برخود ستم می‌کنید و به سوی خطری می‌روید که آن را محاسبه نکرده‌اید (برخی مفسّران گفته‌اند که منظور از «**بَدَا لَهُم مِنَ اللهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ** = اموری‌که گمان (ش را هم) نمی‌بردند از سوی خدا بر آنان آشکار گردد»، این است که آنچه را در دنیا حسنات می‌دانستند در آخرت سیّئات می‌یابند).

(۴۸) وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُواْ وَ حَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ .

« **و دستاورد زشتشان برآنها ظاهر می‌شود و آنچه را به استهزاء می‌گرفتند، ایشان را فرا می‌گیرد** »،

آیه‌ی شریفه در واقع توضیح مقطع آیه‌ی قبل (**بَدَا لَهُم مِنَ اللهِ** . . .) می‌باشد که فراتر از محاسبات ایشان است. خطاب به مردم مشرک می‌فرماید شما که امروز زشتی اعمال خودرا درنمی‌یابید (درنمی‌یابید که انحصارات إلهی‌را به غیرخدا تعمیم دادن چقدر زشت است) ولی آن‌روز ـ قیامت ـ که چهره‌ی حقایق آشکارگردد، به خطاهای خود پی خواهید برد و «کیفر» اعمال ناصوابی را که «تحقیر» می‌کردید شما را فرا

---

(۱) ـ البتّه معنای شرک ـ چنانکه درتوضیح آیه‌ی۴۸ سوره‌ی نساء آورده‌ایم ـ وسیع‌است و به‌پرستش اصنام خلاصه نمی‌شود.

خواهد گرفت (برخی مفسّران ازجمله طبرسی، واژه‌ی «جَزاء» را در آیه در تقدیر گرفته و گفته‌اند منظور این است که «کیفر» اعمال بدشان را خواهند دید ـ آل‌عمران/۳۰).

چه بسا این آیات، عدّه‌ای از مردم جاهلیّت را به اندیشه می‌بُرد و ازمخالفت با فلسفه‌ی حقیقی حیات که قرآن به نمایش می‌گذارد، بازمی‌داشت؛ فلسفه‌ای که اعلام می‌دارد انسان برای حیات متعالی دیگری آفریده شده که درپرتو توحید خالص عایدش می‌شود و شرک و خرافه پرستی آدمی را از آن غایت رفیع دور می‌دارد؛ امید که برای غافلان این دوران نیز مؤثّر افتد.

(۴۹) فَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَٰنَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَٰهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلْمٍۭ بَلْ هِىَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

« **و چون آدمی را زیانی دررسد، ما را** (عاجزانه) **می‌خواند؛ آنگاه چون نعمتی از سوی خود به او بَخشیم** (سرمستانه) **گوید: جُز این نیست که آن نعمت بنا بر دانایی‌ام به من داده شده است!** (امّا نه) **بلکه آن آزمون** (خدا) **است، ولی اکثرشان نمی‌دانند** »،

قبلاً درهمین سوره (آیه‌ی ۸) فرمود که «چون به انسان آسیبی رسد خداوندش را با إنابه می‌خواند، آنگاه چون نعمتی ازسوی خدا به او رسد خدایی راکه قبلاً در رفع آن (آسیب) به درگاه او دعا می‌کرد، فراموش می‌نماید و برای خدا همتایان قرار می‌دهد ...» درآیه‌ی فوق چهره‌ی دیگری از ناسپاسی انسان را نشان می‌دهد و می‌فرماید چون به آدمی (فردی که به دور از تربیت دینی‌است) زیانی رسد باتوجّه به عجز و محدودیّت خویش، خدا را به رفع گرفتاریش می‌خواند ولی چون به نعمت سلامت و موفّقیّت دست یافت، با فراموشی ضعف‌ها و لغزش‌های خود، نعمت‌ها را نتیجه‌ی کاردانی ودانش خویش می‌پندارد (یا به قول برخی مفسّران موفّقیّت خود را نتیجه‌ی آگاهی خدا از شایستگی‌اش در نظر می‌گیرد) و به عوض سپاس از عنایت إلهی و فرمانبری از قوانین او، راه خودبینی و تکبّر را پیش می‌گیرد. غافل ازآنکه زندگی دنیا سراسر آزمایش است تا جوهر انسانیّت آدمی آشکار شود و این آزمایش‌ها گاه با سختی و گاه با نعمت و گشایش همراه است. این مضمون در دیگر آیات ازجمله یونس/۱۲، قصص/۷۸ و فُصِّلَت/۵۱←۴۹ نیز آمده است.

(۵۰) قَدْ قَالَهَا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ.

« **همانا پیشینیان ایشان** (نیز) **همین را گفتند و دستاوردشان** (به هنگام بلا) **کفایت از ایشان نکرد** (دفع بلا ننمود) »،

می‌فرماید آن خودبزرگ‌بینی‌ها را اقوام گذشته نیز داشتند و نتیجه‌ای جُز خسارت برایشان به بار نیاورد. به عبارت دیگر آیات شریفه ـ به دنبال مدلول آیه‌ی قبل ـ می‌فرماید گذشتگان نیز دچار آن تکبّرها شده مال و منال و خودخواهی‌هایشان را دلیل صحّت عقاید خویش و رضایتمندی خدا می‌دانستند و بر این پایه دربرابر پیامبران إلهی به مباهات برخاسته آنان را تکذیب نمودند و در نتیجه به کیفر أعمال بد خود رسیدند و آن

مال و منال‌ها کارسازشان در برابر حکم إلهی نبود.

(۵۱) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُواْ وَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْ هَٰٓؤُلَآءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُواْ وَ مَا هُم بِمُعْجِزِينَ .

« **پس جزای دستاورد بدشان به آنها رسید و ستمکاران اینان** (نیز) **به زودی به عقوبت کارهای بدشان می‌رسند و آنها عاجز کننده**(ی خدا) **نتوانند بود** »،

یعنی مشیّت خداوند اقتضاء دارد که این گروه متکبّر (مشرکان عرب) نیز به کیفر اعمال خود برسند و از عقوبت إلهی نتوانند گریخت.

(۵۲) أَوَ لَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .

« **آیا ندانستند که خدا روزی را بر هرکس که بخواهد** (و صلاح بیند) **فراخ یا تنگ گرداند؟ همانا در این** (امر) **برای گروهی‌که ایمان دارند نشانه‌هاست** »،

به دنبال آیات قبل در ذکر کسانی که چون به گشایش و نعمت رسیدند خدا را فراموش می‌کنند، آیه‌ی فوق به نعمت خوارگان هُشدار می‌دهد که هرچند ممکن است در رسیدن به مال و منالشان از علم و آگاهی خود استفاده کرده باشند، ولی بهره‌گیری نهایی موکول به خواست خدا بوده است. زیرا آدمی هرقدر عاقل و هُشیار و فعّال باشد، موفّقیّت او در هر أمر مستلزم برخوردهای مناسبِ افراد جامعه، تطبیق با قوانین اجتماعی و همکاری حوادث است که سررشته‌دار این امور خداست و بنابراین خودرا دررسیدن به نعمت‌ها عامل اصلی پنداشتن و از خدا غافل شدن، معنا ندارد. چنانکه بارها دیده شده افرادی با علم وآگاهی به فعّالیّت‌هایی برخاسته و همه‌گونه تلاش و حسابگری نیز کردند، ولی کشتی کوششهایشان دچار طوفان حوادث گردید و در دریای زمانه غرق شد. لذا آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که خودمحوری در کسب نعمت‌ها را باید فراموش کرد و در عین کار وکوشش فکری وعملی در زندگانی، خدا را مؤثّر حقیقی دانست؛ و این منطق اهل ایمان است.

تعبیر حکیمانه‌ای نیز در نهج البلاغه آمده که روزی بر دو نوع است (**۱**) روزی محتوم که به تقدیر إلهی به انسان می‌رسد و (**۲**) روزی مشروط که انسان به شرط سعی و تلاش می‌یابد: «**اَلرِّزْقُ رِزْقانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُکَ** = روزی دو نوع است؛ روزی‌ای که تو (با تدبیر و تلاش) آن را دنبال می‌کنی و روزی‌ای که آن تو را دنبال می‌کند» (حکمت ۳۷۱).

مضمون آیه‌ی فوق در آیات رعد/۲۶، إسراء/۳۰، قصص/۸۲ ، عنکبوت/۶۲، روم/۳۷، سبأ/۳۹ و۳۶ و شوری/۱۲ نیز آمده است.

(۵۳) قُلْ يَٰعِبَادِىَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ لَاتَقْنَطُواْ مِن رَّحْمَةِ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ .

« **بگو: ای بندگان من که** (با گناهان) **درباره‌ی خود زیاده‌روی کردید! از رحمت خدا مأیوس نشوید؛ همانا خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد؛ به راستی او بسی‌آمرزنده و مهربان است** »،

بعداز هُشدار به نعمت‌یافتگان که در نعمت‌ها خدارا فراموش نکنند، در آیه‌ی فوق عصیان‌پیشگان را مخاطب قرارداده تشویق به توبه و اصلاح عمل می‌کند و می‌فرماید از رحمت خدا مأیوس نشوید. برعکس آیه‌ی۱۰ سوره که واژه‌ی «**عِبادِ**» برای بندگان مؤمن به‌کار رفته است، در آیه‌ی فوق واژه‌ی مزبور بندگانی را شامل می‌شود که غرق در گناهند و خاطرنشان می‌سازد که مبادا جُز ادامه‌ی گناهان و ناامیدی از رحمت خدا برای خود راهی نبینند، بلکه به سوی خدای خویش بازگردند، زیرا تا زندگی هست امکان توبه و بازگشت به سوی خدا و دستیابی به عفو ورحمت او نیز هست. ضامن اجرای این أمر مهمّ نیز دو صفت «**غَفُور** = بسیار آمرزنده» و «**رَحیم** = بسیارمهربان» إلهی است. به زبانی آیه‌ی شریفه، مضمون این اشعار را به یاد می‌آورد:

بـازآی هـرآنچـه هستـی بـازآی گر کافر و گبر و بت‌پرستی بازآی

این درگه ما درگه نومیدی نیست بـازآی هرآنچـه هستـی بـازآی

در شأن نزول آیه طبری از ابن عبّاس آورده که مشرکین مکّه می‌گفتند ما از دیدگاه محمّد(ص) به شرک روی آورده، مسلمانهارا شکنجه داده و برخی را کُشته‌ایم، پس چگونه ممکن است با قبول اسلام بخشوده شویم؟ وآیه‌ی شریفه ناامیدی را ازآنها زدوده به رحمت خدا امیدوارشان ساخت تا جایی که از زبان همان افراد بدسابقه می‌فرماید «**رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرافَنَا فِی أَمْرِنَا** = خدایا گناهان ما را بیامرز و زیاده‌روی-هایمان را در کارمان ببخشای» (آل‌عمران/١٤٧)،

(۵۴) **وَأَنِيبُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُواْ لَهُۥ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ .**

« **و پیش‌از آنکه عذاب به سویتان آید و آنگاه** (به هیچوجه) **یاری نشوید، به‌سوی خدای خویش بازگردید و تسلیم** (فرامین) **او شوید** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که غفران بی‌پایان إلهی را به گناهکاران مژده داد، آیه‌ی فوق در تذکّر و هشدار به آنان است. اشاره‌ی زمانی آیه (در فرارسیدن عذاب) می‌تواند به مقطعی در دنیا و یا آخرت بوده باشد. یعنی گنهکاران متوجّه باشند که آنگاه که فرمان إلهی برای ریشه‌کنی آنها در دنیا فرا رسید ویا عمرشان به پایان آمده به مرگ رفتند، دیگر توبه کارسازشان نخواهد بود؛ پس تا در مجال زندگی دنیا هستند به سوی خدای خویش بازگشته و به اصلاح و جبران مافات پردازند (غافر/۸۵).

(۵۵) **وَٱتَّبِعُوٓاْ أَحْسَنَ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ .**

« **و قبل از آنکه عذاب ناگهان ــ درحالی‌که گمان نمی‌بردید ــ به شما رسد، نیکوترین چیزی را که از جانب خداوندتان بر شما نازل شده** (قرآن) **پیروی کنید** »،

آیه‌ی شریفه توضیح «**أَسْلِمُوا لَه**= تسلیم او شوید» در آیه‌ی پیشین است. خطاب به نعمت‌خوارگان ناسپاس می‌فرماید پیش‌از آنکه عذاب ــدرغفلت وبی‌خبری‌ــ به شمارسد، هدایت‌های خدا را در بهترین سخنی که از

سوی او نازل شده (قرآن) بگیرید و پیروی کنید.

منظور از «**أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِن رَبِّكُم**» در آیه‌ی شریفه، همان کلام‌خدا، قرآن است که از سایر أقوال بهتراست (رجوع به توضیح آیه‌ی ۱۸) و برخلاف برداشت عدّه‌ای ازآیه‌ی فوق مقصود، مستحبّات قرآن نیست زیرا در آیه‌ی قبل فرمود «**مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ** = پیش از آنکه عذاب سویتان آید» و روشن است که اگر کسی فقط به واجبات قرآنی عمل کرده و مستحبّات را نادیده گیرد، گرفتار عذاب نمی‌شود. بنابراین منظور از «بهترین چیزی که ازجانب خداوندتان برشما نازل شده»، «همه‌ی قرآن» است و نه فقط مستحبّات آن.

(۵۸←۵۶) أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَٰحَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِى جَنۢبِ ٱللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ ٱلسَّٰخِرِينَ . أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ ٱللَّهَ هَدَىٰنِى لَكُنتُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ . أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى ٱلْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِى كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ .

« (پیش از آن)**که نفسی گوید: ای دریغ از آن کوتاهی‌ها که در حقّ خدا کردم و همانا از استهزاگران** (آیات او) **بودم** » « **یا بگوید: اگر خدا هدایتم کرده بود، به یقین از تقواپیشگان می‌شدم** » « **یا چون ـ عذاب را مشاهده کند ـ گوید: اگر برایم بازگشتی** (به دنیا) **می‌بود، از نیکوکاران می‌شدم** »،

درباره‌ی واژه‌ی «**جَنْب**» در آیه‌ی فوق باید گفت که معنای کنایی دارد. شاعرعرب گوید: **أما تَتَّقِينَ اللهَ فِي جَنْبِ وامِقٍ** ... یعنی آیا از خدا در حقّ عاشقی (دلسوخته) نمی‌ترسی؟ بنابراین مقصود از «**جَنْبِ الله**» حقّ خداوند است که شامل همه‌ی اموری می‌شود که مورد رضای او است. همچنین شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**لَوْ**» در آیه ۵۷ شرطیّه (اگر) و در آیه‌ی۵۸ تمنّائیّه (ای کاش) است.

درآیات فوق ـ بهأنحاءگوناگون ـ حسرت واندوه افرادی را پس‌از مرگ یا به وقت عذاب بیان می‌کند؛ همانها که فرصت را ازدست دادند و طی عمر راه بازگشت به خدارا پیش نگرفتند. می‌فرماید همه افسوس خواهند خورد که چرا آنگاه که مجال داشتند، به راه تقوی ونیکوکاری نرفتند و آیه‌ی بعد هرگونه بهانه‌ای را ردّ می‌کند.

(۵۹) بَلَىٰ قَدْ جَآءَتْكَ ءَايَٰتِى فَكَذَّبْتَ بِهَا وَٱسْتَكْبَرْتَ وَكُنتَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ .

« **آری، همانا آیات من بر تو آمد؛ پس آنها را تکذیب کردی و استکبار ورزیدی و از کافران شدی** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که بر همه‌ی آن افسوس‌خواران (آیه‌ی قبل) اتمام حجّت شده و آیات هُشدار دهنده‌ی إلهی سویشان آمده بود، ولی آنان خود را بالاتر از آن دیدند که در برابر آیات خدا تواضع کنند و به هدایتش گردن نهند و از این‌رو به تکذیب و استهزاءِ آن آیات پرداخته راه کفر و لجاج سپردند (و چه بسیاری از معاصران که در این زمره‌اند!).

بخش هشتم

(سرانجام بندگی غیرخدا و تقواپیشگان)

(۶۰) وَيَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ تَرَى ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى ٱللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ ۚ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ .

و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند سیاه‌روی می‌بینی؛ آیا جای متکبّران در جهنّم نیست؟ »،

آیات قبل در وصف حال نعمت‌خوارگانِ متکبّر و ناسپاس بود و این‌که معاذیرشان به هنگام رویارویی با عذاب موجّه نبوده و به حدّ کافی به آنها اتمام حجّت شده بود. آیه‌ی فوق به وضع اُخروی این‌گونه افراد اشاره داشته و در موضع انکار، می‌پرسد که آیا جایگاه به حقّ این سرکشان متکبّر در دوزخ نیست ؟ نکات زیر در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه درمورد آن دوزخیان می‌فرماید به خدا دروغ بستند؛ چنانکه در آیه‌ی ٤۹ نمونه‌ای از دروغ‌های آنان را ذکرکرد که کرم إلهی را زاییده‌ی علم وکاردانی یا لیاقت خود قلمداد می‌نمودند و در آیه‌ی ۵۹ فرمود که کتاب خدا را تکذیب کرده دروغ می‌شمردند. به طور کلّی دروغ بستن به خدا شامل شریک قائل شدن برای او، تکذیبِ آیات إلهی و بدعت‌گذاری در دین است.

دوّم آنکه می‌فرماید چهره‌ی آن تکذیب کنندگان آیات خدا در قیامت ــ برخلاف وضع‌شان در دنیا که خود را شادمان و مفتخر و روسپید می‌نمودند ــ سیاه و تاریک است و از گذشته‌ی ناصوابی‌که داشته‌اند شرمگین و سرافکنده خواهند بود.

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه بر واژه‌ی «**تکبّر**» تکیه داشته و نشان می‌دهد که مبنای همه‌ی کجروی‌های این‌گونه افراد، خودبزرگ‌بینی و خودخواهی‌هایشان بوده است. درمقابل به دست می‌آید که تواضع در برابر حقّ و رعایت انصاف و فروتنی در برابر امور مقدّس در دنیا، موجب سرافرازی و روسپیدی درجهان آخرت خواهد شد.

(۶۱) وَيُنَجِّى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ ٱلسُّوٓءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

« **و خدا کسانی را که تَقویٰ پیشه کردند ــ با رستگاری ایشان ــ نجات می‌دهد؛** (هیچ) **ناخوشایندی به آنها نمی‌رسد و اندوهگین نمی‌شوند** »،

برطبق معمول، پس از شرح سختی‌هایی که در آخرت برای متکبّران پیش می‌آید (آیه‌ی قبل) آیه‌ی فوق در وصف نعمت‌ها و آسودگی‌هایی است که برای اهل تقویٰ پیش می‌آید. می‌فرماید «**لايَمَسُّهُمُ السُّوءُ** = هیچ سوئی به آنها نمی‌رسد»، عاری از هر درد و رنج جسمانی و «**لا هُمْ يَحْزَنُون** = حزنی نخواهند داشت» ، از هر اندوهی به دور خواهند بود. همچنین «**مَفازَة**» به معنی «رستگاری و نجات» آمده، بدین‌معنی که با رستگاری‌که

ـ در نتیجه‌ی کردار دنیویشان ـ خداوند به آنها می‌بخشد، از هربدی و اندوه دور شده و نجات می‌یابند (مؤمنون/ ۱۱۱).

(۶۲) اَللَّهُ خٰالِقُ كُلِّ شَيۡءٍۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ وَكِيلٌ .

« خداست که آفریدگار همه چیز است و همو بر همه چیز نگهبان است »،

در اینجا آیات، به مطلب اصلی و محوری سوره یعنی «توحید عبادت» بازگشته و بر طبق معمول «توحید خالقیّت» را مقدّمه قرارداده و «توحید عبادت» را از آن نتیجه گرفته است؛ و چنانکه مکرّر دیده‌ایم قرآن مسایل محوری را با تعبیرات گوناگون تکرار می‌کند تا أهمّیّت آنها را نشان دهد.

آیه‌ی شریفه برعکس عقیده «ثَنَویّت» یا آئین منسوب به زرتشت که اهورامزدا را آفریننده‌ی نیکی‌ها و اهریمن را آفریدگار شرورمی‌شمرَد، «**اَللّٰه**» را خالق همه‌ی اشیاء می‌شمرد. زیرا اگر آفریدگار خیر و شرّ از هم جدا می‌بودند، مخلوقات آنها نیز می‌بایست ازهم جدا و عالم خیر و شرّ مستقلّ از یکدیگر می‌بودند. حال آنکه می‌بینیم چنین نیست و در این جهان نیش و نوش و خیر و شرّ ـ از بیماری و صحّت گرفته تا دردمندی و شادی ـ به هم آمیخته‌اند. پس آفریدگار جهان مبدءِ واحدی است و این تضادّ را چه بسا برای تکامل پدید آورده و حکمتی در کارش بوده است. البتّه این‌معنا را که «**اَللّٰه**» آفریدگار همه چیز است، مشرکین عرب بر طبق آیات متعدّد قرآن (عنکبوت/٦٥←٦١ ، مؤمنون/٨٨ ، یونس/٢٢ و٢٣ ، اسراء/٦٧ ، لقمان/٣٢) پذیرفته بودند.[1] بنابراین آیه‌ی شریفه درمقام دعوت آنها به وحدت خالقیّت نیست، بلکه همانطورکه گفته شد می‌خواهد نشان دهد که فقط «**اَللّٰه**» ـ را که تنها مؤثّر درنظام خلقت است ـ باید پرستید وعبادت کرد، چنانکه در مقطع آیه از نظارت ونگهبانی خدا بر عالم یاد کرده و طبری نیز واژه‌ی «**وَكيل**» را درمقطع آیه، به همین معنا آورده‌است.

(۶۳) لَّهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ .

« **کلیدهای**(خزائن)**آسمانها و زمین از آنِ اوست و کسانی‌که به آیات خدا کفر ورزیدند، آنها همان زیانکارانند »،**

---

(۱) ـ برخی تصوّر داشته‌اند که مشرکان عرب آفریدگار هستی را فقط خدا می‌دانستند لیکن در ربوبیّت خدا به کژی رفته جنّیان و فرشتگان را در اداره‌ی امور عالم شریک خدا می‌دانستند. امّا این نظر اشتباه‌است زیرا آیات قرآن نشان می‌دهد که مشرکان عرب به توحید ربوبیّت خدا نیز قائل بودند، چنانکه فرموده «**قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ؟ سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ** = بگو: ـ اگر می‌دانید ـ کیست کسی‌که فرمانروایی همه چیز به دست اوست و پناه می‌دهد و کسی برخلاف (حُکمِ) او پناه داده نمی‌شود؟ خواهند گفت: از آنِ خداست» (مؤمنون/٨٨) و «**لَئِن سَأَلْتَهُم مَن نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ** = اگر از آنها بپرسی کی از آسمان آبی نازل کرد و زمین را پس از مُردگی‌اش به آن زنده کرد؟ خواهند گفت: خدا» (عنکبوت/٦٣) و همین مطلب از آیه‌ی بعدی سوره‌ی زُمَر (آیه‌ی٦٣) نیز مستفاد می‌شود. بهانه‌ی مشرکان در مورد پرستش بت‌هایشان همان عزیزشماریِ آنها نزد خدا و اعتقاد به مؤثّر بودنِ شفاعت ایشان در پیشگاه خداوند در برآورده شدن حاجاتشان بوده است، چنانکه در آیه‌ی ٣ همین سوره‌ی زُمَر به آن تصریح شده است.

یعنی، علاوه بر خالقیّت و نگهبانی عالم، تدبیر امورعالم نیز به دست خداست؛ چنانکه برطبق قوانین ونظامی که او آفریده وحفظ می‌کند، از آسمان باران می‌بارد و از زمین غذای موجودات را می‌رویاند. بنابراین مراد از «**لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ** = کلیدهای آسمان‌ها وزمین از آنِ اوست» این‌است که فعّالیّت ثمربخش آسمان‌ها و زمین به اجازه و بنا به قوانین خدا صورت می‌گیرد واین گنجینه‌ها به‌دست او بازمی‌شود (حجر/۲۱). درمقطع آیه می‌فرماید کسانی‌که این‌همه آیات خدا ـ ازخلقت موجودات گرفته تا تدبیر امورعالم ـ را می‌بینند و پند نمی‌گیرند و باز دست تمنّا به سوی غیرخدا دراز می‌کنند، و یا قرآنی‌که آنها را به سوی این حقایق راهنمایی می‌کند انکار می‌نمایند، زیانکارند و خود را به خسارت می‌برند.

(۶۴) قُلْ أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ تَأْمُرُوٓنِّىٓ أَعْبُدُ أَيُّهَا ٱلْجَاهِلُونَ .

« **بگو: ای جاهلان! آیا مرا به بندگی غیرخدا امر می‌دهید؟** »،

پس از دوآیه‌ی أخیر که تکیه برنظام تکوین داشت، در آیه‌ی فوق «توحید عبادت» را مطرح ساخته است. می‌فرماید ای مردم جاهل آیا خدای صاحب آن همه آثار را واگذاشته و به سوی غیرخدایان «هیچ‌کاره» می‌روید و می‌خواهید من مسلمان موحّد نیز راه شما را پیش گیرم؟ زهی خیال باطل و زهی تأسّف!

(۶۵) وَلَقَدْ أُوحِىَ إِلَيْكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَاسِرِينَ .

« **و همانا به تو و کسانی** (پیامبرانی) **که پیش از تو بودند، وحی شده است که اگر شرک ورزی، قطعاً کردارت تباه می‌شود و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد** »،

یعنی انحراف از یکتاپرستی این‌قدر مهمّ است که حتّی اگر پیامبران خدا ـ با همه‌ی مقامات و درجاتی که دارند ـ ذرّه‌ای به شرک گرایند و غیرخدا را به‌حال خویش مؤثّر نهایی شمرند، همه‌ی اعمال و مجاهداتشان نابود می‌شود تا چه رسد به مردم عادی! ولی البتّه خدا می‌دانسته که برگزیدگان او دچار چنان انحرافی نمی‌شوند. «**حَبْطِ عمل**» به معنی باطل شدن و از اثر افتادن عمل است. وقتی احوال نفسانی بر قلب عارض شود، زحمات آدمی را در انجام عبادات و طاعات به باد می‌دهد و هر جلوه و صفایی را که از آنها حاصل شود، محو می‌کند.

(۶۶) بَلِ ٱللَّهَ فَٱعْبُدْ وَكُن مِّنَ ٱلشَّاكِرِينَ .

« **بلکه** (فقط) **خدا را بندگی کن و از سپاس‌گزاران باش** »،

در آیه‌ی شریفه مفعول(**اَللّٰهَ**) بر فعل(**أُعْبُدْ**) مقدّم آمده و این، ازنظر إفاده‌ی حصر است، یعنی انحصاراً و فقط خدا را بنده باش (و در کنار بندگی خدا چاکر و ذلیل دیگران مشو). آیه‌ی شریفه خطاب به پیامبر(ص) و همه‌ی پیروان راستین اوست، چنانکه فرموده «**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** = به راستی در پیامبر(ص) برای شما سرمشقی نیکوست (احزاب/۲۱).

بخش نهم

(موحّدان و مشرکان در صحنه‌ی قیامت)

(۶۷) وَ مَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦ وَ ٱلْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَٱلسَّمَـٰوَٰتُ مَطْوِيَّـٰتٌۢ بِيَمِينِهِۦ سُبْحَـٰنَهُۥ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

« **و خدا را چنانکه سزاوار اوست نشناختند؛ حال آنکه زمین روز رستاخیز یکسره** (در) **قبضه‌ی** (قدرت) **اوست و آسمانها درپیچیده در دست** (راست) **او؛ خدا منزّه و برتر است از آنچه شریک** (او) **می‌گردانند** »،

در این آیه پس از آنکه شرک را در آیات پیشین تخطئه کرد، عظمت و بزرگی خدا را ـ دربرابر بی‌مقداری آنچه غیراو عبادت می‌شود ـ به نمایش گذارده است. نکات زیر شایان توجّه است:

یکم ـ آیه‌ی شریفه را می‌توان در دو قسمت در نظر گرفت که قسمت اوّل شامل ابتدا و انتهای آیه و قسمت دوّم بخش میانی است.

دوّم ـ در قسمت اوّل می‌فرماید خدارا چنانکه باید نشناختند که خود را ذلیل غیر او ساختند، خدا از تمامی آن اوصاف شرک‌گونه که برای او قائلند منزّه است و از همه‌ی عوامل و شخصیّت‌هایی که به آنها روی می‌آورند، والاتر؛ فراتر از آن است که برای خود شریک گیرد یا کسی را در مشیّت و اراده‌ی او تأثیری باشد.

عبارت «**مَا قَدَرُوا** = نشناختند» و «**حَقَّ قَدْرِهِ** = آن سان که شایسته‌ی اوست» در پی آن، مجموعاً مشعر بر این معناست که «خدا را چنانکه حقّ و سزاوار اوست نشناختند». به همین صورت در موضع دیگر فرموده «**وَ مَاقَدَرُواْ اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللهُ عَلَى بَشَرٍ مِن شَيْءٍ** = خدا را چنانکه سزاوار اوست نشناختند آنگاه که گفتند: خدا هیچ چیز (وحی) ای را بر بشری نازل نکرده است» (انعام/۹۱ـ به توضیح آیه نگاه کنید).

البتّه شناخت خدا و قدرت او، مراتب دارد. مشرکان عرب در پائین‌ترین سطح این شناخت بودند که همین‌قدر اذعان می‌داشتند خدایی هست (چنانکه امروزه نیز بسیاری در همین سطح قرار دارند). ولی موحّدان و أهل معرفت به مرتبه‌ی بالاتری از شناخت خدا رسیده و دریافته‌اند که غیر او را در مقام و مرتبه‌ی إلهی و بندگی قرار ندهند، همان‌گونه که طبری از ابن عبّاس می‌گوید مؤمنان قدر خدا را دانستند که گفتند «**هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِير**» ولی مشرکان قدر خدا را ندانستند که گفتند برای خود شریک گرفته است. أمّا چون شناخت کامل خدا از حدّ إدراک بشر بیرون است، بزرگان دین به عجز خود در این‌راه إذعان داشته‌اند، چنانکه نقل شده که گفته‌اند: «**ماعَرَفْناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ** = (خدایا) تو را چنانکه حقّ معرفت توست نشناختیم» و حافظ در این زمینه سروده است:

تورا چنانکه تویـی هر نظر کجا بیند   به قدر دانش خود هرکسی کند ادراک

سوّم ـ در قسمت دوّم (قسمت میانی) آیه‌ی شریفه بر این معنا دلالت دارد که جهان هستی در قیامت مانند طوماری به دست قدرت خدا درهم می‌پیچد و روز قیامت این امر بر همگان آشکار خواهد شد. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه مشعر بر دو نکته‌ی اساسی است که **اوّلاً** با توجّه به عظمت و سیطره‌ی خدا بر آسمانها و زمین، روی آوری به غیر او (در ورای اسباب طبیعی) در هیچ زمانی جایز و عقلانی نیست. **ثانیاً** مدلول آیه خبر از واقعیّتی می‌دهد که آسمانها و زمین این جهان روزی درهم می‌ریزد و همیشگی نخواهد بود و پایان جهان و قیامت کُبریٰ فرا خواهد رسید (انبیاء/۱۰۴).

بدین‌ترتیب روشن است که واژه‌های «**قَبْضَة** = مُشت» و «**يَمِين** = دست راست» در آیه‌ی شریفه، به قول زمخشری هر دو از باب نشان دادن قدرت و عظمت خدا آمده و معانی مجازی دارند. چنانکه در سوره‌ی «مُلک» می‌فرماید «**بِيَدِهِ الْمُلْكُ**» یعنی فرمانروایی به‌دست اوست و واضح است که فرمانروایی نه با دست، بلکه با قدرت پیوند دارد. طبری نیز در این‌باره می‌گوید ((چطور در «**مِلْكِ يَمِين**» واژه‌ی یمین آمده، حال آنکه اسیران جنگ نه در دست راست کسی، بلکه تحت قدرت و سلطه‌ی مؤمنین‌اند، در اینجا نیز مقصود این‌است که زمین وآسمان‌ها در قدرت خدا و غلبه‌ی حکومت او هستند)). حتّی عرب‌های امروز نیز وقتی می‌گویند فلان چیز در «قبضه = مُشت» اوست، منظورشان این‌است که دراختیار و تصرّف اوست.

(۶۸) **وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ .**

« **و در صور دمیده شود؛ پس هرکه در آسمانها و زمین است ـ به جُز آنکه خدا خواهد ـ جان سپارد؛ سپس بار دگر در آن دمیده شود که ناگاه همه به پا خاسته** (صحنه‌ی قیامت را) **می‌نگرند** »،

به دنبال آنکه فرمود زمین و آسمانها در دست قدرت خدا و مقهور و مغلوب اویند و این موضوع در قیامت به رأی العین بر همگان روشن خواهد شد (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق خبر از چگونگی بروز حادثه و رستاخیزِ مردگان می‌دهد که به قدرت فائقه‌ی خدا صورت می‌پذیرد. در این ارتباط به دو بار دمیده شدن در «**صُور**» اشاره شده که یکی نفخه‌ی مرگ ودیگری نفخه‌ی حیات (مجدّد) است. کیفیّت نفخه‌ها یا نیروهای مرگ آور و حیاتبخش که گفته شده به جهان می‌رسد، دقیقاً برای ما مشخّص نیست و می‌توان گفت که از متشابهات قرآن است که حقیقت یا تأویل آنها را فقط خدا می‌داند (آل‌عمران/۷).

درمورد «**إِلّا مَنْ شاءَ الله** = مگر کسی‌که خدا خواهد» نقل‌شده که چون از رسول‌خدا پرسیدند افرادی که در این آیه استثناء شده‌اند چه کسانی هستند؟ آن‌حضرت نام چند فرشته (جبرئیل و میکائیل و عزرائیل) را برد که کارگزاران أمور جهان به‌إذن خدا می‌باشند.[1] هرچند در پایان روایت آمده که آنها نیز آخرالأمر رو

(۱) ـ البتّه برخی استثنای مذکور در آیه را شامل شهیدان نیز دانسته‌اند (بنا به آنکه فرموده «**بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** ـ آل‌عمران/۱۶۹). ولی مقصود آیه‌ی مورد استناد در واقع این است که شهداء پس از مرگ در عالم برزخ چنان جایگاهی خواهند داشت (**عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**) و بنابراین آنها نیز ـ به مانند سایر مردگانی‌که در عالم برزخ بسر می‌برند ـ با نفخه‌ی قیامت زنده شده و پا به عرصه‌ی حضور خواهند گذاشت.

به فنا رفته و جُز ذات أحديّت هيچ زنده‌ای باقی نمی‌ماند (**كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إلّا وَجْهَهُ**). چنانکه سروده‌اند:

كُلُّ شَيْءٍ هالِک إلاّ وَجْهَهُ خوش نغمه‌ای است   یعنی إلاّ دولت او، دولت پاینده کو؟

واژه‌ی «**صعق**» به معنی «بیهوشی» نیز در قرآن آمده (اعراف/ ۱۴۳) ولی در اینجا بنا به سیاق آیه، به معنی «مرگ» می‌باشد. دربخش دوم آیه از رستاخیز عالم یعنی قیام مردگان(همه‌ی آنها که با نفخه‌ی اوّل می‌میرند وهمه‌ی کسانی‌که قبلاً مرده‌اند) سخن می‌گوید که جهش‌وار زندگی یافته ناظر صحنه‌ی قیامت می‌شوند؛ و همه‌ی این امور شگفت‌آور تحت قدرت نامحدود حق، صورت می‌پذیرد.

(۶۹) وَأَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ ٱلْكِتَٰبُ وَجِاْىٓءَ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَهُمْ لَايُظْلَمُونَ .

«**و زمین به نور خداوندش روشن می‌گردد و کارنامه** (اعمال را) **می‌نهند؛ و پیامبران و گواهان را می‌آورند و میان ایشان** (مردم) **به حقّ داوری شود و آنها ستم نمی‌بینند** »،

شایان توجّه است که در این آیات (مربوط به قیامت) افعالِ به کاررفته همه فعل ماضی است (نُفِخَ ، أَشْرَقَتْ، وُضِعَ ، قُضِىَ ، وُفِّيَتْ) و این در زبان عربی مرسوم است که از أمر مُحَقَّقُ الْوُقُوع، به لفظ ماضی یاد می‌کنند. همچنین آیه‌ی فوق از روشن شدن صحنه‌ی قیامت به نور خدا و داوری عادلانه‌ی حق درباره‌ی انسانها پس از حیاتِ مجدّد آنها، سخن می‌گوید. در این راستا ابوجعفر طبری «**أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ**» را به معنای ظاهری و در بیان روشن بودن سرزمین قیامت می‌شمرد. أمّا زمخشری در کشّاف، عبارت مزبور را کنایه از برقراری عدالت إلهی در آن صحنه دانسته و می‌گوید «در قرآن نور، به طور استعاره برای حقّ و عدل و برهان به کار رفته و در اینجا مراد آن است که عدالت إلهی به روز رستاخیز پرتو افکن می‌شود» که احتمال درستی آن بسیاراست. زیرا ذکرِ روشن بودن صحنه‌ی قیامت به معنی ظاهری، چندان مهمّ نیست و چنانچه بر آن تصریح هم نشود بدیهی است‌که به هرصورت محیط، به نحوی قابل رؤیت خواهدبود. امّا تأکید بر گسترش عدالت إلهی در آن صحنه، متناسب‌تر می‌نماید. خصوصاً آنکه متعاقباً از عدالت إلهی و پرونده‌ی أعمال انسانها، سخن رفته است (**وَ وُضِعَ الْكِتَابُ . . . وَ قُضِىَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَايُظْلَمُونَ**). در سوره‌ی کهف پرونده‌ی مزبور بیشتر توضیح داده شده و می‌فرماید «**وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنَا مَا لِهٰذَا الْكِتَابِ لايُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لاكَبِيرَةً إلّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حاضِرًا وَ لايَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا** = و پرونده‌ی اعمال نهاده شود وگناهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن (کتاب) آمده بیمناک‌اند و گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذارده مگر که آنرا برشمرده است؟! و (آنان) هرآنچه کرده‌اند حاضر بینند و خداوند تو برهیچ‌کس ستم نکند» (کهف/۴۹). در آن دادگاه ـ به عکس محاکم بشری ـ جای انکار برای هیچ‌کس از آنچه انجام داده، باقی نمی‌ماند و باوجود این، بنا به آیه‌ی شریفه، متعاقباً پیامبران و گواهان احضار می‌شوند. پیامبران از این‌رو که شهادت دهند پیام‌های خدا را به خلق رساندند و گواهان که فرشتگان ناظر بر اعمال آدمی باشند، از آن‌رو که اعمال ضبط شده‌ی آدمیان را ابراز دارند (که در عین حال

همه‌ی اعمال در آگاهی إلهی نیز می‌باشـد). بر چنین مبانی قطعی و شهودی، داوری صورت می‌گیـرد و از این‌جهت در پایان آیه‌ی شریفه می‌فرماید هیچ‌کس ظلمی نمی‌بیند.

(۷۰) وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ .

« **و هرکس را** (نتیجه‌ی) **اعمالش به تمامی داده شود؛ و او** (خداوند) **به آنچه می‌کنند داناتر است** »،

آیه‌ی شریفه درحقیقت توضیح «**وَ هُمْ لایُظْلَمُون** = ایشان ستم نمی‌بینند» درمقطع آیه‌ی قبل است. می‌فرماید پاداش و کیفر اشخاص درست مطابق «آنچه کرده‌اند» خواهد بود (هرچند در آیات دیگر سخن از پاداش افزوده‌ی أعمال برای نیکوکاران رفته که پس از تصریح بر عدالت در آیه‌ی قبل، از فضل خدا حکایت می‌کند). در انتها به علم و آگاهی فراتر خداوند از همه‌ی امور تصریح گردیده که دردنیا بر آشکار ونهان همگان واقف بوده و بنابراین بیلان هرکس در آخرت بر او روشن می‌شود (نجم/۴۱←۳۹).

(۷۱) وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَاۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ .

« **و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی‌جهنّم رانده شوند؛ تا چون به آنجا رسند درهایش گشوده گردد و نگهبانانش به آنها گویند: آیا فرستادگانی از خود شما به سویتان نیامدند که آیات خداوندتان را بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان بیمتان دهند؟ گویند: آری** (آمدند و آیات را خواندند) **ولی** (ما انکار کردیم و) **فرمان عذاب بر کافران لازم آمد** »،

مطالب این آیه که نام سوره نیز از آن و آیه‌ی بعد برگرفته شده، روشن است. نشان می‌دهد که گناهکاران در آخرت ـ به‌تناسب شرائطشان ـ دسته‌بندی می‌شوند واختیاری ازخود نداشته به‌سوی جهنّم «رانده» می‌شوند. البتّه منظور قرآن از ترسیم این صحنه‌ها این است که مردمان فرصت عمر دنیوی را غنیمت شمرده به تعالیم انبیاء توجّه کنند تا فردای قیامت گرفتار عواقب انکار و ترک آن تعالیم نشوند.

(۷۲) قِيلَ ٱدْخُلُوٓاْ أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ .

« **گفته شود: از درهای دوزخ درآیید که در آن ماندگارید؛ و چه بد است جایگاه متکبّران** »،

نصب «**خالِدِینَ**» در آیه‌ی شریفه بر «حال» است. بدین‌صورت که: چون کافران به نگهبانان دوزخ آن پاسخ گویند (آیه‌ی قبل) نگهبانان به آنهـا خواهند گفت: از درهای دوزخ وارد شویـد و دوزخ برای گردن‌فـرازان بدجایگاهی و همیشگی است.

تکیه بر «**مُتَکَبّرین**» در آیه‌ی شریفه، بار دگر معلوم می‌دارد که کبر و نخوت است که باعث انکار واقعیّات گردیده نهایتاً موجب ورود آدمی به دوزخ می‌شود.

(۷۳) وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ إِلَى ٱلْجَنَّةِ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَٱدْخُلُوهَا خَٰلِدِينَ .

«و کسانی را که در برابر (امر) **خداوندشان تقویٰ پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت رهنمون گردند تا چون به آنجا رسند درهایش** (به رویشان) **گشوده گردد، و نگهبانانش به آنها گویند: سلام برشما، خوش آمدید، جاودانه در آن** (بهشت) **درآیید »،**

در برابر «کفرپیشگان» که اهل دوزخ هستند (آیه‌ی۷۱)، آیه‌ی فوق بهشتیان را «تقواپیشگان» خوانده است. همچنین مناسب لفظ «**سِيقَ**» چون در مورد اهل تقویٰ به کار رود، «رهنمود» است، نه «راندن»، ولی از باب مشاکله دربرابر اهل دوزخ (آیه‌ی۷۱) به همان لفظ از آنان سخن رفته است.

متّقیان کسانی‌اند که «اعمالشان» در دنیا آنها را در آخرت به بهشت می‌برد، چنانکه در مقطع آیه‌ی بعد به صراحت اهل بهشت را «اهل عمل» توصیف می‌کند؛ و خوشآمد نگهبانان بهشت به آنان در آخرت، از وعده‌ی فرشتگان به آنها در زمان احتضار آغاز می‌شود، چنانکه فرموده «**اَلَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** = کسانی‌که فرشتگان جانشان را ـ درحالی‌که پاک‌اند ـ می‌ستانند (و به آنان) گویند: درود بر شما! به(پاداش) آنچه انجام می‌دادید به بهشت درآیید» (نحل/۳۲).

(۷۴) وَقَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى صَدَقَنَا وَعْدَهُۥ وَأَوْرَثَنَا ٱلْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَآءُۖ فَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ .

« و (بهشتیان) **گویند: سپاس خدای را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید واین سرزمین** (بهشت) **را به ما میراث داد تا از هرجای آن باغ** (پهناور) **که بخواهیم مَأویٰ گزینیم؛ پس چه نیک است پاداش اهل عمل»،**

آیه‌ی شریفه در ابتدا بیانگر سپاس مؤمنان از خداست که وعده‌ی بهشت اُخروی را بر آنها راست گردانید. درآغاز سوره‌ی انعام نیز می‌فرماید «سپاس خدای را که آسمانها و زمین را آفرید» و این دو آیه درحقیقت تفسیر این ذکر است که «**اَلْحَمْدُ لِلّهِ مِنْ أوَّلِ الدُّنْيَا إلىٰ فَنائِهَا وَ مِنَ الآخِرَةِ إ لىٰ بَقائِهَا** = سپاس خدا را از آغاز دنیا تا پایانش و از اوّل آخرت تا بقایش». سپس نشان می‌دهد که بهشتیان برخلاف اهل جهنّم که با تنگنای دوزخ روبرو می‌شوند (فرقان/۱۳) به سرزمین پهناور آزادی وارد می‌گردند تا هرجای آن که خواسته باشند مأوا گیرند (قلم/٣٤)

آیه‌ی شریفه همچنین بیانگر این معناست که میراث نهایی مؤمنان نه زمین این دنیا، بلکه سرزمین بهشت در آخرت است که براین‌مبنا آیه‌ی ۱۰۵ سوره‌ی انبیاء تفسیر می‌شود و توضیحش را ذیل آیه‌ی مزبور در سوره‌ی انبیاء داده‌ایم.

(۷۵) وَتَرَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْۖ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّۚ وَقِيلَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« و فرشتگان را می‌بینی درحالی‌که پیرامون عرش گرد آمده خدای خویش را (از هر نقصی) **تنزیه و ستایش می‌کنند؛ و** (در آن روز) **میان آنان** (میان مردم) **به حقّ داوری شود و گفته می‌شود که: ستایش برترین از آنِ خداست که خداوندگار جهانیان است ».**

در آیه‌ی آخرینِ سوره، آیات گذشته خلاصه شده است. می‌فرماید در پایان قضاوتهای إلهی و پس‌از آنکه تکلیف همگان ـ از دوزخی و بهشتی ـ روشن شد، فرشتگان (قوای تحت فرمان خداوند) پیرامون عرش (مرکزفرمان‌گیری ازخدا) گردآمده به حکمت وکمال کارهای إلهی اعتراف می‌ورزند و جمله‌ی خلق پس از داوریِ دادگرانه‌ی إلهی، به ستایش خدا پرداخته گویی همه‌ی اعتراضات به دستگاه خلقت با پرده‌برداری از اسرار (واقعیّات) از میان می‌رود و همه درمی‌یابند که خداوند ذات کاملی است که همه‌ی کارهای او از سر حکمت و به درستی انجام گرفته است.

سوره‌ی غافِر (یا مؤمن)

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران مکّه نازل شده و پیام آغازین آن مشعر بر اصالت قرآن است که تأکید می‌نماید از سوی خدای غالب و دانا فروفرستاده شده است. آنگاه برخی از صفات خدا را برمی‌شمرد و از کسانی که راه مجادله دربرابر آیات او پیش می‌گیرند سخن آورده خاطرنشان می‌سازد که این رفتار بی‌سابقه نبوده و در اقوام پیشین نیز وجود داشته است. سپس به مسایل توحیدی پرداخته در تمجید مؤمنانی که خدارا از هرشریک وهمتایی منزّه می‌شمرند، می‌فرماید که فرشتگان برای آنها آمرزش می‌طلبند و از آنجا به موضوع معاد و گرفتاری اُخروی مشرکان می‌پردازد.

از اواسط سوره ـ طی حدوداً بیست آیه ـ داستانی از موسی[ع] وفرعون نقل شده واز مردی یاد می‌کند که در دربار فرعون، به حمایت از موسی برخاست و سخنان شجاعانه و پُرمعنای اورا ذکر می‌نماید واینکه خدا وی را از گزند آل فرعون محفوظ داشت. در پی این سخنان، پیامبر[ص] را به صبر و مقاومت دربرابر مخالفان دعوت نموده درحقیقت با یادآوری ماجرای موسی[ع] و فرعون و سرانجام شوم فرعونیان، یاری خدارا نسبت به پیامبر آخرینش پیام می‌دهد.

در بخش آخرینِ سوره، مجدّداً به مجادله کنندگان دربرابرآیات خدا بازگشته، آنان را از غفلت‌ها و عنادهایشان برحذر می‌دارد وسرانجام، سوره را با هُشدار به منکران وتوصیه‌ی آنها به عبرت آموزی از معاندان گذشته، به‌پایان می‌برد.

نام «**غافِر**» به معنی «آمرزنده» برگرفته از سوّمین آیه‌ی سوره است . همچنین به مناسبت ذکر ایمانِ مردی از خاندان فرعون، نام «**مُؤْمِن**» نیز بر این سوره نهاده شده که از آیه‌ی ۲۸ سوره اقتباس گشته است.

آیات سوره را می‌توان در ۹ بخش با عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۴) **؛ أصالت إلهی قرآن**

بخش دوّم (آیات ۵ تا ۹) **؛ اشاره به سرانجام کافران پیشین و دعای فرشتگان در حقّ ِمؤمنان**

بخش سوّم (آیات ۱۰ تا ۱۴)؛ **نگاهی به شرایط منکران در دوزخ و نصیحت به منصفان**

بخش چهارم (آیات ۱۵ تا ۲۲)؛ **خدا و پیام‌های او به مردمان**

بخش پنجم (آیات ۲۳ تا ۴۶) ؛ **ماجرای مرد مؤمن در دربار فرعون**

بخش ششم (آیات ۴۷ تا ۵۵)؛ **اشاره به وضع معاندان و پیروانشان در دوزخ و دعوتِ پیامبر ص و مؤمنان به شکیبایی**

بخش هفتم (آیات ۵۶ تا ۶۰)؛ **کبر و غرور منشأ عناد مردمان**

بخش هشتم (آیات ۶۱ تا ۷۶)؛ **کرم خدا به انسان و هشدارهایش به غافلان**

بخش نهم (آیات ۷۷ تا ۸۵)؛ **عبرت‌ها.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(اصالت إلهی قرآن)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) **حمٓ .**

« حاء. میم. »،

درباره‌ی اینگونه حروف مقطّعه درآغاز برخی سُوَر قرآن، قبلاً توضیح داده‌ایم (بقره/۱ ، مریم/۱ ، قصص/۱). برآن مبنا حروف مقطّعه‌ی فوق می‌تواند در اشاره به نام‌های خدا ـ «**حَمِید**» و «**مَجِید**» ـ باشد و شش سوره (مُؤمِن، فُصِّلَتْ، زُخْرُف ، دُخان ، جاثیه واَحْقاف) در قرآن با حروف مزبور شروع شده که به آنها سوره‌های «حوامیم» گفته می‌شود.

(۲) **تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ .**

« فروفرستادن این کتاب ازسوی خدای شکست‌ناپذیر و داناست »،

واژه‌ی «**تَنْزِیل**» که مقدّم بر «**الْکِتَاب**» با الف و لام عهد به معنی «قرآن» آمده، مصدر است و نشان می‌دهد که قرآن از علم والای إلهی در قالب الفاظی که قابل درک آدمی است نازل شده است.

اوصاف «**عَزیز**= توانمند و چیره» و «**عَلیم** = دانا» از خداوند که درمقطع آیه آمده، گویی پیام می‌دهد که قرآن سراسر، شرح‌عزّت وشکوه إلهی وعلم بیکران ودانش بی‌انتهای اوست و درآیه‌ی بعد به پاره‌ای از دیگر صفات خداوند می‌پردازد.

(۳) **غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوۡبِ شَدِيدِ ٱلۡعِقَابِ ذِي ٱلطَّوۡلِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ إِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ .**

« آمرزنده‌ی گناه و توبه پذیر، سخت‌کیفر و نعمت‌بخش؛ معبودی جُز او نیست، بازگشت (همگان) **به سوی اوست »،**

رأس آیه‌ی شریفه، خدارا آمرزنده‌ی گناهان و پذیرای توبه‌ی بندگان معرّفی می‌کند. امّا بلافاصله از صفت قهریّه‌ی خدا یاد شده تا مردمان مغرور و خوش‌خیال، از آمرزش و بخشش إلهی درباره‌ی خود مغرور نشده راه تقوی را فراموش نکنند. در پس این صفات به بی‌نیازی و نعمت بخشی خدا (**ذِی الطَّوْل**) اشاره می‌نماید.

البتّه «**ذِی الطَّوْل**» در قرآن به معنی «توانگر» نیز آمده (توبه/۸٦) و به طور کلّی واژه‌ی مزبور، از شوکت و نعمت‌بخشی سخن می‌گوید. مقطع آیه اشعار می‌دارد که فقط چنین مقامی با این اوصاف، شایسته‌ی بندگی انسانهاست و جُز او معبودی نیست و با ذکر «**إِلَيْهِ الْمَصِير**» خاطرنشان می‌سازد که بازگشت خلق نیز به سوی همان معبود یگانه است و بدین‌ترتیب توحید را با معاد پیوند می‌دهد.

(۴) **مَا يُجَادِلُ فِيٓ ءَايَاتِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي ٱلْبِلَادِ** .

« **جُز کفرورزان در آیات خدا مجادله نمی‌کنند؛ پس جولان** (غرورآمیز) **آنها در شهرها تو را نفریبد** »،

می‌فرماید فقط آنهاکه راه لجاجت می‌پیمایند دربرابرآیات خدا مجادله می‌کنند و إلاّ أهل انصاف می‌بینند که رهنمودهای قرآن حقّ است و به تفکّر وتأمّل در آیات قرآن پرداخته صدق گفتارش، آنها را جذب می‌کند.

از سوی دیگر چون چه بسا منکران با نمایش حشمت و اقتدارشان در پی کسب حقّانیّتند، می‌فرماید این حشمت‌های ظاهری و رفت وآمد غرورآمیز آنها در شهرها و مجالس، اهل ایمان را نفریبد و تصوّر نکنند که اینان از اعتبار واقعی برخوردارند. شایان توجّه است که واژه‌ی «**تقلّب**» که درفارسی به معنی «نیرنگ» می‌باشد، در قرآن به معنی «رفت و آمد» آمده است. در همین راستا فرموده «**لا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُواْ فِی الْبِلَادِ. مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ** = بیا و برو (و قدرت‌نمایی) کفرورزان در شهرها تو را نفریبد. تمتّعی اندک است؛ آنگاه جایگاهشان جهنّم است که بد جایگاهی است» (آل‌عمران/۱۹۷ و۱۹٦).

بخش دوّم

(اشاره به سرانجام کافران پیشین و دعای فرشتگان در حقِّ مؤمنان)

(۵) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ ٱلْأَحْزَابُ مِنْۢ بَعْدِهِمْۖ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍۭ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُۖ وَ جَٰدَلُواْ بِٱلْبَٰطِلِ لِيُدْحِضُواْ بِهِ ٱلْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْۖ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ .

« **پیش از اینان قوم نوح و گروه‌های بعداز آنها** (نیز) **به تکذیب پرداختند و هر اُمّتی آهنگ رسول خود کرد تا او را بگیرند** (و از پای درآورند)؛ **و جدال به باطل کردند تا حق را درهم شکنند؛ پس آنها را** (به عذاب) **گرفتم و چگونه بود کیفرِ من!** »،

در آیه‌ی قبل فرمود که حقّ‌پوشان درباره‌ی آیات خدا جدل می‌کنند و در این آیه می‌فرماید که پدیده‌ی مزبور بی‌سابقه نبوده بلکه از زمان نوح و در عصر هرپیامبری، رخ می‌داده است. به عبارت دیگر در هر دوره‌ای عدّه‌ای ـ در پی نفسانیّاتشان ـ برآن می‌شوند تا با حقّ مقابله کنند و با مغالطه‌هایی حقایقی را که انبیاء مطرح می‌سازند ازمیان بردارند ولی نتیجه‌ی این‌کار جُز شکست وعذاب وگرفتاری برایشان ثمری نداشته و ندارد. آیه‌ی شریفه به پیامبر[ص] و یارانش (در ظرف زمان و در طول تاریخ) دلداری می‌دهد که در برابر تبلیغات و جنجال مخالفان دلسرد نشوند و بدانند که عاقبت آنها جُز شکست و اضمحلال چیزی نیست.

طبری می‌گوید کلمه‌ی «**يَأْخُذُ**» در آیه به معنی گرفتن به قصد کشتن است. همچنین «**يُدْحِضُ**» در آیه‌ی شریفه از ماده‌ی «إدحاض» به معنی سرکوب، شکست دادن، و زایل کردن و به طورکلّی از میان برداشتن و بی‌أثر کردن آمده است. کلمه‌ی «**أحزاب**» نیز به دسته‌ها و گروه‌هایی اشاره دارد که در برابر پیامبران بعد از نوح[ع] ایستادگی می‌کردند چنانکه وصفش در سوره‌ی ص آیه‌ی۱۳ آمده است (واکنون نیز اینجا و آنجا، با تعالیم پیامبرخاتم مقابله می‌نمایند). مقطع آیه «استفهام توبیخی» است و با این نحوه بیان درحقیقت می‌فرماید عذاب‌خدا برآنها ـ که در دنیا برایشان فرود آمد ـ بسی سخت بود.

(۶) وَ كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ .

«**و این چنین فرمان خداوندت بر کافران محقّق گشت؛ همانا که آنها أهل دوزخ‌اند** »،

واژه‌ی «**كَلِمَتُ رَبِّكَ** = کلمه‌ی خداوندت» در قرآن به معنی فرمان عذاب (زُمَر/۱۹) و وعده‌ی یاری (صافّات/۱۷۱) هردو آمده است. ولی روشن است که در آیه‌ی فوق ـ به قرینه‌ی سخن از کافران ـ واژه‌ی «**کلمه**» به معنی فرمان عذاب می‌باشد.

آیه‌ی شریفه ماجرای گذشته را به حال پیوند می‌دهد. می‌فرماید کافران زمان تو نیز ای پیامبرکه همان روحیّه و راه و روش اسلافشان را دنبال می‌کنند، عاقبتی جُز عاقبت کفّار گذشته ندارند و شتابان به سوی دوزخ می‌روند.

(۷) اَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِۦ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَىْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَٱغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا۟ وَٱتَّبَعُوا۟ سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ .

« **آنها که عرش**(خدا) **را حمل می‌کنند و کسانی‌که پیرامونش هستند، خداوندشان را تسبیح و ستایش می‌کنند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌طلبند؛** (گویند) **خداوندا! رحمت و دانش تو همه چیز را فراگرفته پس کسانی را که توبه آورده و راه تو را پیروی کردند، بیامرز و از عذاب دوزخ محفوظ دار** »،

پس از ذکر گرفتاری و عذاب معاندان درآیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق ـ به سبک همیشگی ـ از آمرزش و رحمت بر مؤمنان سخن می‌گوید، با این بیان که فرشتگان إلهی برای آنها آمرزش می‌طلبند، و آنها از «عرش خدا» که به مرکز فرماندهی إلهی تعبیر شده است، بدین کار می‌پردازند. «**حاملان عرش**» به معنی فرشتگان یا قوای مطیع خداوند است (اعراف/٥٤ . زُمَر/۷۵) که آنها از آنجا (عرش) فرامینشان را گرفته و به اجراء می‌برند و مقصود از «**مَنْ حَوْلَهُ** = آنها که پیرامونش هستند» احتمالاً دسته‌ی دیگر از فرشتگان مقرّب‌اند.[۱] می‌فرماید فرشتگان تسبیح و حمد خدا می‌کنند و (تسبیح‌شان فقط لفظی نیست بلکه) واقعاً به خدا ایمـان دارنـد. آنهـا ـ چنانکه در اسلوب سوره‌ی حمد آمده ـ ابتدا نیایش خدا کرده و سپس به درگاه او دعا می‌کنند. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که نیروهای ملکوتی عالم، خیرخواه مؤمنانند؛ و آیه‌ی بعد نیز دنباله‌ی دعای فرشتگان است.

(۸) رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ ٱلَّتِى وَعَدتَّهُمْ وَمَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَأَزْوَٰجِهِمْ وَذُرِّيَّٰتِهِمْ ۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .

« **خداوندا! آنها را ـ با هرکه از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده‌اند ـ در باغ‌های جاودان بهشت که وعده‌شان داده‌ای، داخل کن؛ همانا تو خود پیروزمند و حکیمی** »،

آیه‌ی شریفه بیانگر تعمیم دعای فرشتگان به اَقربای شایسته و صالح مؤمنان است و در حقیقت پیام آرامش خدا به دلهای مؤمنان می‌باشد کـه با رحلت از این دنیا، دلتنگ دوری از بستگان خود نباشند و بدانند که آنها نیز ـ اگر صالح باشند ـ به زودی در بهشت به ایشان می‌پیوندند. شایان ذکراست‌که به واژه‌ی «**آبَائِهِمْ** = پدران» در آیه اکتفا شده ولی واژه‌ی «**أَزْواجِهِمْ**» از یکسو همسران بهشتی‌ها را شامل می‌شود و از سوی دیگر **مادرانِ** فرزندانشان را دربر می‌گیرد.

---

(۱) ـ البتّه برخی مفسّران «فرشته» را در اینجا به تأویل برده گفته‌اند حاملان عرش نوح[ع]، ابراهیم[ع]، موسی[ع]، عیسی[ع] و محمّد[ص]اند و شیعیان، برخی أئمّه[ع] را نیز بر آن افزوده‌اند. این تأویل‌ها هیچ قرینه‌ای در قرآن ندارد.

(۹) وَقِهِمُ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ وَمَن تَقِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمۡتَهُۥۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ .

« و آنان را از بدی‌ها دور و محفوظ دار؛ و هرکس را که در آن روز از (کیفر) **بدی‌ها حفظ کنی، مشمولِ رحمتت قرار داده‌ای؛ و این همان کامیابی بزرگ است »،**

آیه‌ی شریفه همچنان دنباله‌ی دعای فرشتگان است و درحقیقت اراده‌ی إلهی را در حقّ مؤمنان پاکدل نشان می‌دهد. طبری می‌گوید مقصود از «**قِهِمُ السَّيِّئَاتِ**» در آیه‌ی شریفه، حفظ مؤمنان از گناه در این دنیاست تا در آخرت از کیفر گناهان محفوظ مانند (**تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ**). به بیان دیگر آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مؤمنان ممکن است بدی‌هایی هم مرتکب شده باشند (گناهان جزئی) که آن بدیها روز رستاخیز به لطف خدا محو می‌شود چنانکه خداوند فرموده است: «**إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ** = اگر گناهان بزرگی را که از آنها نهی می‌شوید اجتناب کنید، گناهان(کوچک) شما را می‌آمرزیم» (نساء/۳۱).

بخش سوّم

(نگاهی به شرایط منکران در دوزخ و نصیحت به منصفان)

(۱۰) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى ٱلْإِيمَٰنِ فَتَكْفُرُونَ .

« **همانا کسانی که کفر ورزیدند** (در دوزخ) **ندا داده می‌شوند که خشم خدا** (بر شما) **از دشمنیتان نسبت به خودتان بالاتر است؛ چرا که به سوی ایمان فرا خوانده می‌شدید و لجاج می‌ورزیدید** »،

در آیات قبل سخن از رحمت خدا و بهشت او برای مؤمنان رفت و اینکه نزدیکان شایسته‌ی ایشان نیز در بهشت به آنها ملحق می‌شوند. در آیه‌ی فوق و دو آیه بعد ـ برطبق معمول قرآن که بشارت و انذار را به هم می‌آمیزد ـ سخن از اوضاع و احوال کافران در آخرت آورده می‌فرماید ولی آنها در جهنّم، سخت پشیمان و برخود خشمناکند.

واژه‌ی «**مَقْتُ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «دشمنی و خشم شدید» است و در مورد عبارت «**لَمَقْتُ اللهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ** = خشم خدا (بر شما) از دشمنیتان نسبت به خودتان بالاتر است» سه دیدگاه هست که هریک از زاویه‌ای به موضوع می‌نگرد:

اوّل آنکه گفته‌اند کافران با ردِّ دعوت انبیاء، نسبت به خود دشمنی کرده‌اند، زیرا با این عناد، خود را از رستگاری و سعادت جاوید محروم ساخته‌اند. سپس در جهنّم آنان را ندا می‌دهند که خشم خدا بر شما کافران، از دشمنی که در حقِّ خودتان کردید، بیشتر است.

دوّم آنکه آورده‌اند چون کافران قیامت و بهشت و دوزخ را ببینند، نسبت به اصراری که بر تکذیب این امور در دنیا داشتند، خود را دشمن می‌دارند و در این هنگام فرشتگان آنان را آواز دهند که دشمنی خدا نسبت به شما ـ آن زمان که به سوی ایمان فراخوانده می‌شدید و کفر می‌ورزیدید ـ از دشمنی شما نسبت به خودتان و نفرتی که امروز از گذشته‌ی خود دارید، بیشتر و بالاتر است.

سوّم آنکه گفته‌اند خشم خدا نسبت به کافران از دشمنی خودشان نسبت به خویشتن بیشتراست زیرا درآن‌هنگام که آیات إلهی را انکار می‌نمودند خدا حکم عذاب را برآنها صادرفرمود ولی ایشان ـ با همه‌ی پشیمانی ـ حاضر به عذاب شدن در دوزخ نیستند (البتّه دشمنی خدا به مانند دشمنی آدمیان، کینه‌ورزی قلبی و روحی نیست، بلکه همان عکس العمل إلهی درقبال اعمال افراد برطبق عدالت می‌باشد). کافران در دوزخ حدّاکثر می‌توانند خود را سرزنش کنند ولی دشمنی و خشم خدا نسبت به آنها بالاترو همراه با کیفر است.

(۱۱) قَالُواْ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ فَٱعۡتَرَفۡنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلۡ إِلَىٰ خُرُوجٖ مِّن سَبِيلٖ .

« گویند: خداوندا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی؛ پس به گناهانمان معترفیم؛ پس آیا راهِ خروجی (از این مکان برایمان) **هست؟ »،**

سیاق آیه نشان می‌دهد که کافران چون در دوزخ قرار می‌گیرند، نسبت به گذشته‌ی خود نادم می‌شوند و از درِ التماس درمی‌آیند؛ تا وقتی سرگرم ظواهر دنیا بودند، قیامت را مسخره می‌کردند امّا همین‌که قبض روح شده و سپس به حیات برزخی زنده گردیدند، پی می‌برند که قیامت جدّی است. آنگاه چون ـ در پایان دوره‌ی حیات برزخی و حلول قیامت ـ با «صور اوّل» میرانده شده و سپس به حیات قیامت کبرا با «صور دوّم» مجدّداً زنده گردیدند (زُمَر/۶۸) دیگر هیچ تردیدی برای آنان باقی نمی‌ماند که قیامت انکارناپذیر است. بدین‌ترتیب «دو بار میراندن و دو بار زنده شدن» ـ بنا به این قول مفسّران ـ مفهوم می‌یابد.

دیدگاه دیگر می‌گوید یک بار مرده بودند یعنی موادّ عنصری در دنیا بودند و یک بار مرگ در پایان عمر؛ سپس یک بار زندگی در دنیا و بار دیگر به هنگام خروج از گور؛ در این راستا طبری نیز آیه‌ی فوق را با این آیه تطبیق داده که می‌فرماید «**كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ كُنْتُمْ اَمْواتًا فَاَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ** = چگونه به خدا کافر می‌شوید در حالی‌که مردگان بودید و خدا شما را زنده کرد و سپس شما را می‌میراند و باز زنده‌تان می‌کند» (بقره/۲۸ـ به توضیح آیه نگاه کنید).

امّا به نظر ما با توجّه به مفاد آیه و این‌که کافران در جهنّم می‌خواهند دستاویزی برای خروج از عذاب بیابند، می‌توان واژه‌ی «**اِثْنَتَيْنِ** = دوبار» را در آیه کنایه از تکرار دانست؛ بدین‌معنی که کافران در دوزخ چون دو بار ـ یا مکرّر ـ از شدّت عذاب می‌میرند و بازمی‌گردند، سرانجام می‌پرسند که آیا این کیفر و مرگ و زندگی را پایانی نیست و ما هرچند به گناهانمان معترفیم ولی بالأخره راه خروجی از این شرایط نداریم؟ (مُلک/۱۱).

(۱۲) ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ .

« (گفته شود) **این** (کیفر) **از آن روی برای شماست که چون خدا به یگانگی خوانده می‌شد انکار می‌ورزیدید و چون به او شرک می‌آوردند می‌پذیرفتید؛ پس** (امروز) **حکم از آنِ خدای بلند مرتبه و بزرگ است »،**

چنانکه مشاهده می‌شود آیه‌ی شریفه نمی‌فرماید که آیا راهی برای خروج کافران از جهنّم هست یا نیست بلکه به جُرم آنها در دنیا اشاره می‌نماید که شرک و پیامدهای آن بوده است. می‌فرماید حال (ای کافران!) حکم از آنِ خداست که آیا تخفیفی قائل شده به کیفرتان پایان دهد یا خیر.

(۱۳) هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ رِزۡقٗاۚ وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ .

« اوست که آیاتش را به شما بنمایاند و برای شما از آسمان (با نزول باران و...) **روزی می‌فرستد؛ و**(لی) **جُز بازگشت‌کنندگان کسی پند نمی‌گیرد »،**

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود «حکم از آنِ خدای بلندمرتبه و بزرگ است»، در آیه‌ی فوق یکی از وجوهِ بزرگی و بلندمرتبگی خدا را متذکّر شده است. خدایی که نشانه‌هایش را به بندگان می‌نماید (بقره/١٦٤ و آل عمران/۱۹۰) و همچنین ـ از طریق قوانینی که در عالم نهاده ـ باران (وبرف) از آسمان بر زمین می‌بارد که مبنای رزق و روزی آدمیان است؛ به علاوه نور خورشید، هوا (اکسیژن، ازت، کربن) و غیره که همه در تداوم حیات کلّیّهٔ جانداران نقش دارند.

به وجه دیگر آیه‌ی شریفه درارتباط با آیه‌ی قبل، می‌فرماید چنان نبوده که خدا بندگانش را بی‌هیچ نشانه‌ای از خود تنها گذارد و استدلالی بر یکتایی‌اش ارائه نداده تأثیر مطلقش را بر امورعالم ننموده باشد تا انسانها دچار خطای ذهنی شرک شوند، بلکه آثارش همه جا هویداست و ازجمله موجبات روزی بندگان را از آسمان فراهم ساخته که در قدرت غیرخدا و معبودهای باطل نیست. پس حقّ است که بندگان سپاس‌گزار چنین خدایی باشند نه در پی جلب توجّه دیگرانی که اگرهم بزرگ و والا بوده‌اند، ولی مؤثّر نهایی در زندگیِ آنها نیستند. البتّه مقطع آیه تصریح دارد که این سخنان فقط در کسانی مؤثّر افتد که اهل بازگشت به حقّ باشند و إلاّ معاندان را هرچه بگویی بی‌أثر است (از واژه‌ی «**يُنِيبُ**» به «روی آورنده به خدا» تعبیر می‌شود).

(۱۴) **فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ .**

« **پس خدا را** (پاکدلانه) **بخوانید و دین را خالص از آنِ او گردانید؛ هرچند کافران را خوش نیاید** »،

در این‌آیه به نتیجه‌گیری پرداخته و می‌فرماید حال که جُز خدا مؤثّری در سرنوشت نهایی شما نیست، پس فقط او را بخوانید و دیانت را در توجّه انحصاری به خداوند خالص کنید، هرچند اهل شرک بنای مخالفت گذارند و بساط چاکری غیرخدا را بپاسازند!

بخش چهارم

(خدا و پیام‌های او به مردمان)

(۱۵) رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ ذُو ٱلْعَرْشِ يُلْقِى ٱلرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ لِيُنذِرَ يَوْمَ ٱلتَّلَاقِ .

« (اوست) **رفعت‌بخش درجات، خداوند عرش؛ به هرکس از بندگانش که خواهد** (و شایسته بیند) **آن‌روح** (فرشته‌ی وحی) **را به فرمانش می‌فرستد تا** (مردمان را) **از روز ملاقات** (خداوندشان) **بیم دهد** »،

آغاز آیه که صفت خدا را متشکّل از دو کلمه آورده (**رَفِيعُ الدَّرَجَات، ذُوالْعَرْش**) شبیه دوّمین آیه‌ی سوره است که خدا را «**غَافِرِ الذَّنب** ، **قَابِلِ التَّوْب** ، **شَدِيدِ الْعِقاب** و **ذِى الطَّوْل**» توصیف فرمود.

وصف «**رَفِيعُ الدَّرَجات**» برای خدا نشان می‌دهد که بندگان می‌توانند سیر تکاملی داشته و از رتبه‌ای به مراتب بالاتر رسند و منشأ این تکامل نیز لطف إلهی است که قوانینی برای ارتقاءِ درجه‌ی انسانها نهاده است؛ چنانکه می‌فرماید «**يَرفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَات** = تا خدا کسانی از شما را که ایمان آوردند و آنهایی را که دانش یافته‌اند، به درجات بالاتری رفعت بخشد» (مجادله/۱۱).

متعاقباً آیه‌ی شریفه از کسانی سخن می‌گوید که به درجات رفیع رسیده و شایستگی رسالت إلهی را یافتند (نحل/۲) و می‌فرماید خداوند ـ که بر عرش عالم یعنی مرکز فرماندهی جهان احاطه دارد (**ذُوالْعَرْش**) ـ پیکِ وحی را بر هرکس از بندگانش که لایق بیند می‌فرستد تا مردمان را از مسؤولیّت‌های انسانی‌شان آگاه سازد و از روز ملاقات خدا بیم دهد. «**يَوْمِ التَّلاق** = روز تلاقی» به قرینه‌ی آیات دیگر که از «**لِقاء الله**» سخن می‌گوید، به معنی روز ملاقاتِ خدا درنظر گرفته می‌شود (طبری اقوال دیگری نیز آورده مانند روز ملاقات پاداش و کیفر و روز ملاقات مردمان و ...).

(۱۶) يَوْمَ هُم بَٰرِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِنْهُمْ شَىْءٌ لِّمَنِ ٱلْمُلْكُ ٱلْيَوْمَ لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ .

« **روزی که آنها ظاهر گردند چیزی از آنان بر خدا مخفی نمی‌ماند؛** (آنگاه ندا رسد) **امروز فرمانروایی از آنِ کیست؟ از آنِ خداوند یگانه‌ی قهّار** »،

آیه‌ی شریفه «**يَوم التَّلاق**» را در مقطع آیه‌ی گذشته توضیح می‌دهد که به معنی روزقیامت است. روزی که مردمان همگی در صحنه‌ای عمومی به درگاه پروردگارشان احضار شوند و هیچ جنبه‌ای از آنها بر خدا مخفی نخواهد بود چنانکه فرموده «**يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ** = روزی‌که نهان‌ها آشکار شود» (طارق/۹) باطن و حقیقت انسانها آشکار گشته سلطنت‌های اعتباری دنیا و سلطه‌هایی نیز که افراد ـ طی عمر ـ نسبت به یکدیگر داشتند، همه محو شده وفرمانروایی مطلق ازآنِ خدا خواهد بود. به قول طبری واژه‌ی «**قَهّار**= مسلّط تام بر همه‌ی امور»

در مقطع آیه نشان می‌دهد که خدایان دروغین و قدرت‌های باطلی که مردم به آنها متّکی بودند، همه روز قیامت حذف شده غلبه‌ی خداوند بر همگی آنها در قیامت تجلّی خواهدکرد (انفطار/۱۹).

(۱۷) اَلْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ۚ لَا ظُلْمَ ٱلْيَوْمَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ .

« **امروز هرکس به آنچه** (از نیک و بد) **انجام داده جزا بیند؛ امروز ستمی در میان نیست؛ همانا خدا به سرعت به حساب‌ها می‌رسد** »،

یعنی درقیامت «عدل مطلق» حکمفرماست و هرکس دقیقاً به عکس‌العمل کامل عملکرد خود در دنیا می‌رسد (البتّه در آیات دیگر فرموده که خداوند نیکوکاران را به بیش از آنچه کرده‌اند پاداش می‌دهد). معطّلی هم در میان نیست و به سرعت به حسابها رسیدگی می‌شود. به عبارت دیگر در پاسخ به افرادی‌که می‌پرسند چگونه خدا روز قیامت به حساب آن‌همه افراد رسیدگی می‌کند، آیه‌ی شریفه می‌فرماید خدا «**سَرِيعُ الْحِساب**» است.

(۱۸) وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْأَازِفَةِ إِذِ ٱلْقُلُوبُ لَدَى ٱلْحَنَاجِرِ كَٰظِمِينَ ۚ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ .

« **پس ایشان را از آن روز قریب**(الوقوع) **بیم ده؛ آنگاه که دلها ـ درحالی‌که غیظ خود فرومی‌برند ـ به گلوگاه رسد؛ ستمگران را هیچ یار و شفیعی که سخنش پذیرفته آید، نخواهد بود** »،

بعد از آیه‌ی ۱۵ که به ذکر عام فرمود خداوند «پیامبرانش» را برای انذار مردم نسبت به «**يَوْمَ التَّلاق** = روز ملاقاتِ (خدا)» می‌فرستد، در اینجا به ذکر خاصّ بعد از عامّ پرداخته و خطاب به «پیامبراسلام[ص]» می‌فرماید مردمان را از «**يَوْمَ الْأَزِفَة** = روز قریب الوقوع» بیم ده که عمر به سرعت می‌گذرد و انسانها هرقدر عمر کنند به زودی به لحظه‌ی پایانی زندگی رسیده در آستانه‌ی ورود به آخرت قرار می‌گیرند (معارج/۷ و۶). می‌فرماید ستمگران در آن لحظات، دلهاشان از بیم کیفر به گلوگاه می‌رسد («**إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ**» تعبیری برای بیان شدّت بیم و پریشانی است). آنها (برخلاف نیکوکاران که با سلام ودرود فرشتگان مواجه می‌شوند ـ نحل/۳۲) خشمِ خود را از ترس فرومی‌خورند و درمی‌یابند که مقهور و مغلوبند («**كاظِمِينَ**» جمع «کاظِم» به معنی فروخورنده‌ی خشم است) و اگر هم تصوّر می‌کرده‌اند که شفاعتی درمیان خواهد بود، آن‌لحظه متوجّه می‌شوند که به قول معروف «کور خوانده بودند»! و هیچ‌کسی در مقام تأثیرگذاری در رأی و نظر إلهی ـ چه برای آنها و چه برای هرکس دیگرـ وجود نخواهد داشت.

(۱۹) يَعْلَمُ خَآئِنَةَ ٱلْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي ٱلصُّدُورُ .

«(خدا حتّی) **خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها نهان دارند، می‌داند** »،

در آیات قبل فرمود که «**لايَخْفَىٰ عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَىْءٌ** = هیچ چیزی از ایشان برخدا مخفی نمی‌ماند» (آیه‌ی۱٦) و «**لاظُلْمَ الْيَوْم** = امروز ستمی درمیان نیست» (آیه‌ی۱۷) و آیه‌ی فوق در تأیید همین موارد است. می‌فرماید مردمان به صحنه‌ای می‌روندکه صاحب آن‌صحنه خداست ، خدایی که حتّی نگاه‌های خائنانه‌ای را که افراد طی عمر ردّ وبدل کردند و آنچه را که دردلها نهان داشتند (رعد/۱۰) می‌داند. هشدار به همه‌ی آنها که مثلاً

با چشمکی رشوه‌ای ستانده و خیانتی نمودند و عَلَیْهِ بی‌گناهی توطئه کردند، یا نگاه‌هایی که به قصد حظِّ نفس به‌صورت دزدانه صورت می‌گیرد؛ خدا حساب همه را روز رستاخیز خواهد رسید.

(۲۰) وَٱللَّهُ يَقْضِي بِٱلْحَقِّ وَٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ.

« و خدا به حقّ داوری می‌کند و کسانی که آنان را غیر خدا می‌خوانند، درباره‌ی هیچ چیز قضاوتی نخواهند داشت؛ همانا خداست که شنوا (به همه‌ی گفتارها) **و بینا** (به همه‌ی اعمال) **است »،**

پس‌از آنکه صحنه‌های قیامت را در آیات قبل در نظرها مجسّم ساخت و علم و آگاهی خداوند را ـ حتّی به خیانت چشمها واسرار قلوب ـ بازگو کرد، در آیه‌ی فوق می‌فرماید داور نهایی اعمال نیک و بد آدمی نیز تنها خدایی است که چنان احاطه‌ای به همه‌ی امور داشته، شنوای همه‌ی گفتارها و بینا به همه‌ی کردارها بوده است. غیرخدایانی که مردمان به آنها روی می‌آورند (و به شفاعتشان دلخوشند) هیچ دخالتی در داوری‌ها و تعیین سرنوشت نهایی آنها نخواهند داشت.

(۲۱و۲۲) أَوَلَمْ يَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ كَانُواْ مِن قَبْلِهِمْ كَانُواْ هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَاثَارًا فِي ٱلْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٍ. ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَكَفَرُواْ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ إِنَّهُۥ قَوِيٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ.

« آیا در زمین نگردیده‌اند تا بنگرند سرانجام کسانی‌که پیش از آنها بودند چگونه بود؟ آنها نیرومندتر از ایشان و پُر اثرتر در زمین بودند؛ پس (با این‌همه) **خدا آنان را به** (سبب) **گناهانشان گرفت و برای آنها از** (عذاب) **خدا هیچ نگهدارنده‌ای نبود »، « از آن‌روی که رسولانشان با دلایل روشن سویشان آمدند و آنها انکار کردند؛ پس خدا آنان را** (به عذابش) **گرفت؛ همانا او توانمند و سخت‌کیفر است »،**

پس‌از آنکه فرمود یگانه مرجع تعیین سرنوشت نهایی انسان خداست (آیه‌ی قبل) مشرکان عرب را به تاریخ رجوع می‌دهد. می‌فرماید آیا در زمین گردش نکردند یا از احوال گذشتگان (تمدّن مصر ـ فرعونیان ـ عاد، ثمود و . . .) نشنیدند که با وجود قدرت بیشتر و آثار عظیم‌تر از آنها، امّا همگی ـ چون سخن ناصحان و خیرخواهانشان را نادیده گرفتند ـ گرفتار عذاب شده رو به هلاکت رفتند؟ بدین‌ترتیب پس از آنکه منکران را در آیات قبل از عذاب اُخروی بیم داد، در آیات فوق از عذاب دنیوی می‌ترساند که در عصر انبیاءِ پیشین به‌صورت سوانح مادّی برای منکران پیش آمد و در این عصر و زمانه چه بسا از طریق گرفتاری‌ها و معضلاتِ اجتماعی نیز بروز کند.

بخش پنجم

(ماجرای مرد مؤمن در دربار فرعون)

(۲۴و۲۳) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ . إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ .

«**و همانا موسی را با نشانه‌هایمان و حجّتی روشن فرستادیم**» «**به سوی فرعون و هامان و قارون؛ و** (امّا آنها) **گفتند** (که او) **افسونگری بس دروغگوست** »،

متعاقب بیان کلّی از ارسال رُسُل و برخورد عنادآمیز با آنان ـ که عذاب إلهی را برای اقوام سرکش به ارمغان آورد (آیات قبل) ـ آیه‌ی فوق و آیات بعد، به ذکر مصداق پرداخته و جنبه‌هایی از ماجرای موسی^ع و فرعون را به عنوان نمونه‌ای ارائه داده است.

منظور از « نشانه‌ها و حجّتی روشن» معجزات موسی می‌باشد که شرح آنها درسوره‌های دیگر (ازجمله بقره، اعراف، طه، شعراء، نمل و قصص) آمده و اصالت وحی موسوی^ع را نشان می‌داده است. فرعون و وزیرش هامان (مظهر زور) و قارون ثروتمند زمان موسی(مظهر زَر) همگی به مخالفت با موسی^ع برخاستند.

(۲۵) فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ ۚ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ .

« **پس چون** (پیام) **حقّ را از جانب ما به سویشان آورد، گفتند: پسران کسانی را که با او ایمان آورده‌اند، بکشید و زنان** (و دختران)**شان را** (برای خدمت) **زنده بگذارید؛ و**(لی) **نیرنگ** (و نقشه‌ی) **کافران جُز در گمراهی نیست** »،

می‌فرماید برای آنکه به خیال خود نهضت موسی^ع را در نطفه خفه کنند چنان تصمیم جنایتباری گرفتند که پسران کسانی از بنی‌اسرائیل را که به موسی گرویده بودند از دم تیغ بگذرانند و دخترانشان را به کنیزی بگیرند، چنانکه همه‌ی مستکبران در طول تاریخ همواره خواسته‌اند با گرفتن و زدن و کشتن مردمان، مانع پیشرفت حقّ شوند ولی خدا می‌فرماید این‌ها همه تلاش مذبوحانه است و به ناکامی و تباهی خودِ مستکبران منجرّ خواهد شد (البتّه اینکه حقّ‌طلبان با اضمحلال مستکبران به پیروزی رسند، به لیاقتشان بستگی دارد). ازسوی دیگر از قرآن به دست می‌آید (قصص/٤، بقره/٤٩ و ابراهیم/٦) که قبل از موسی^ع نیز یکبار فرعونِ زمان که از توسعه‌ی نفوذ بنی‌اسرائیل در جامعه‌ی مصر به وحشت افتاده بود، چنان دستوری مبنی بر کشتن پسرانِ بنی‌اسرائیل و به کنیزی گرفتن دخترانشان صادرکرد وظاهراً در موقعیّت فوق ـ با قیام موسی^ع ـ فرعونیان تصمیم می‌گیرندکه آن‌عملیّات جنایتبار مجدّداً ازسر گرفته شود. همچنین بنا به قولی، فرعونِ زمان واقعه‌ی مورد

اشاره در آیه، با فرعونِ دوران پیش از موسیٰ[ع] متفاوت بوده است.

(۲۶) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِيٓ أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُۥٓ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي ٱلْأَرْضِ ٱلْفَسَادَ .

« **و فرعون گفت: مرا واگذارید** (تا) **موسی را بکشم و او خداوندش را بخواند** (تا ببینیم چگونه خدای او یاری‌اش می‌کند) **من می‌ترسم که او دینتان را دگرگون کند یا فسادی در این سرزمین آشکار سازد** »،

پادشاه به درباریانش می‌گوید علاوه بر آن قتل عام که گفتید (آیه‌ی قبل)، بگذارید من موسی را هم بکشم! و اضافه می‌کند که: من باکی از خدای او ندارم، اگر خدایش مؤثّر است اورا بخواند تا جلوی این قتل‌را بگیرد! و در مقطع آیه تصمیمش را چنین توجیه می‌کندکه بیمِ آن دارد دین و ایمان مردم (پرستش گاو آپیس و تعظیم قدّیسینی که ساخته و پرداخته بودند و فرعون را «**ربّ**» خود می‌شمردند) ازدست برود و فسادی برپا شودکه أمنیّت و صلح جامعه را که (بر پایه‌ی اطاعت از متولّیان به‌وجود آمده بود) مختلّ سازد.

(۲۷) وَ قَالَ مُوسَىٰٓ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ ٱلْحِسَابِ .

« **و موسی گفت: من از** (شرّ) **هرمتکبّری که به روز حساب باورندارد، به خدای خود و خدای شما پناه می‌برم** »،

البتّه مدلول آیه‌ی فوق لزوماً دلیل آن نیست که موسیٰ[ع] در آن جمع ـ که ظاهراً جلسه‌ی خصوصی فرعون با درباریانش بوده ـ حضور داشته است؛ بلکه آیه‌ی شریفه موضع موسیٰ[ع] را در برابر آن‌گونه تهدیدها نشان می‌دهد که پناهگاهش خداست، خدایی که نه فقط خدای او بلکه (برخلاف آنکه فرعون گفت «**لِيَدْعُ رَبَّهُ** = [موسی] خداوندگارش را بخواند» ـ آیه‌ی قبل) خدای فرعون نیز هست. همچنین آیه‌ی شریفه علمکرد فرعونی را رفتار شخصی می‌داند که به تکبّر و خودکامگی رفته و به روز حساب ایمان ندارد.

از اینجا به بعد آیات شریفه، صحنه‌ای را مجسّم می‌کند که داخل دربار فرعون در جلسه‌ی خصوصی او با اشرافش، پیش آمده بود و مردی از خاندان فرعون که به رسالت موسیٰ[ع] ایمان آورده بود ولی ایمانش را پنهان می‌داشت، به دفاع از موسی برمی‌خیزد و سخنان شجاعانه‌ای برزبان می‌آورد که از آیه‌ی ۲۸ تا ٤٤ ادامه دارد.

(۲۸) وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَٰنَهُۥٓ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ وَ قَدْ جَآءَكُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ مِن رَّبِّكُمْ وَإِن يَكُ كَٰذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُۥ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ ٱلَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ .

« **و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت، گفت: آیا مردی را که می‌گوید مالک و صاحب اختیار من، خداست، می‌کشید؟! درحالی‌که او دلایل روشن از جانب خداوندتان برای شما آورده**

است! و اگر دروغگو باشد، پس دروغش به زیان اوست و چنانچه راستگو باشد (در آن‌صورت) **برخی از آنچه** (عذابی) **را که به شما وعده می‌دهد به شما خواهدرسید؛ به یقین خدا کسی را که متجاوز و دروغگوست، هدایت نمی‌کند »،**

در دیگر سوره‌ها ـ از جمله قصص و شعراء ـ خوانده‌ایم که موسی[ع] پس از آنکه با دریافت وحی إلهی در کوه طور به پیامبری مبعوث شد، بنا به مأموریّت، به اتّفاق برادرش هارون به نزد فرعون رفت و با ارائه‌ی معجزات، وی را به سوی خدای یگانه دعوت نمود و آزادی بنی‌اسرائیل را از او خواستار شد. در آن جلسه که به صورت بار عام در پیشگاه فرعون بزگرار گردید، موسی[ع] را جادوگری دروغگو خواندند و در پی اثبات این ادّعا، رویارویی موسی[ع] با بزرگ ساحران شهر ترتیب داده شد.

در آیات این سوره (غافر)، سخن از نشست دیگری رفته که ظاهراً به طور خصوصی، با شرکت خواصِّ درباریان، در حضور فرعون ـ برای تصمیم‌گیری درباره‌ی موسی[ع] و جماعت او ـ تشکیل گردید و اخبار آن در فضای دربار پیچید.

آیه‌ی فوق نشان می‌دهدکه پس ازنظر فرعون مبنی برکشتن موسی (آیه‌ی قبل) در داخل دربار فرعون مرد مؤمنی از خاندان فرعون «تقیّه» را کنار گذاشته و به جانبداری از موسی[ع] برمی‌خیزد. واژه‌ی «**آل**» به معنی «عضو خانواده» و نیز به معنای «پیرو» است. أمّا به قرینه‌ی آنکه می‌فرماید او به رسالت موسی ایمان آورده بود، شخص مزبور نمی‌توانسته از پیروان فرعون باشد و بنابراین واژه‌ی «**آل**» را در اینجا باید به معنی «عضو خانواده» گرفت. مفسّران گفته‌اند این شخص همان کسی است که وقتی موسی مرتکب قتل عمد شد و می‌خواستند او را بکشند، وی را باخبر ساخت (قصص/۲۰)، هرچند آن واقعه قبل از رسالت موسی پیش آمده بود.

از سوی دیگر آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که «تقیّه‌ی» مؤمن تا زمانی جایز است که خطری برای بی‌گناهی پیش نیامده و آسیبی به دین نرسد و إلاّ در چنان شرایطی، باید «تقیّه» را شکست و کنار گذاشت. در این راستا آن فرد مؤمن در مخالفت با کشتن موسی، سه دلیل عمده پیش می‌آورد:

اوّل آنکه می‌گوید چرا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید ارباب و صاحب اختیارم همان آفریدگار من و خدای آسمان و زمین است؟ چنین کسی‌که جرمی شایسته‌ی قتل، مرتکب نشده است ؟! (نشان می‌دهد که مصریان ـ شبیه مشرکان مکّه ـ خدا را به‌عنوان آفریننده‌ی هستی، قبول داشتند). به عبارت دیگر مقصود آن مردِ مؤمن این است که هرچند فرعون می‌گوید «**أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلىٰ** = من رَبِّ بالاتر شما هستم» (نازعات/۳٤) و موسی مخالف است و می‌گوید: «**رَبُّنَا الَّذِی أَعْطىٰ كُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدىٰ** = رَبّ ما کسی‌است که به هرچیز خلقتش را عطا کرده وسپس هدایتش نموده‌است» (طه/٥٠) «**رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَ الأَرْضِ ... رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبائِكُمُ الأَوَّلِين** = رَبّ آسمانها و زمین ... رَبّ شما و رَبّ پدران پیشین شما» (شعراء/آیات۲٤و۲٦)، ولی جزای این مخالفت کشتن نیست (هرچند که همه‌ی مستکبران و مستبدّان عالم جُز همین را برنمی‌تابند).

دوّم آنکه می‌گوید موسی[ع] در اثبات سخنش دلایل روشن (که منظور معجزات موسی است) برای شما آورده و صرفاً ادّعا نکرده است.

سوّم آنکه توجّه می‌دهد از دو حال خارج نیست؛ یا موسی دروغ می‌گوید و یا صادق است. اگر فکر می‌کنید دروغگوست، چون عملی‌که شایسته‌ی قتل باشد مرتکب نشده، به خدایش واگذارید و مسلّماً خدایی که موسی بر او دروغ بسته رسوایش می‌سازد و جزایش را خواهد داد. ولی وای بر ما اگر او صادق باشد، زیرا دراین‌صورت حدّ أقلّ بخشی از وعده‌های عذاب‌که ازجانب خدایش داده (عذاب دنیا) به شما خواهد رسید و این سلطنت و شکوهتان را ازبین می‌برد (که چنین شد). شایان توجّه است که چون فرعونیان به آخرت عقیده نداشتند، مقصود از «**بَعْضُ الَّذِی يَعِدُكُمْ**» را در آیه‌ی شریفه باید به معنی «عذاب دنیا» گرفت.

مقطع آیه، سخن تأکیدی مرد مؤمن است که قطعاً خدای عالم هرکه را تجاوزگر و دروغگو باشد هدایت و پشتیبانی نخواهدکرد.

(۲۹) يَا قَوْمِ لَكُمُ ٱلْمُلْكُ ٱلْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي ٱلْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِنۢ بَأْسِ ٱللَّهِ إِن جَآءَنَا ۚ قَالَ فِرْعَوْنُ مَآ أُرِيكُمْ إِلَّا مَآ أَرَىٰ وَمَآ أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ .

« ای قوم من! امروز فرمانروایی در این سرزمین از آنِ شماست؛ ولی اگر عذاب خدا سویمان آید، چه کس ما را یاری خواهد کرد؟! فرعون گفت: من به شما جُز آنچه را خود تشخیص می‌دهم (مصلحت می‌دانم) **ارائه نمی‌کنم و شما را جُز به راه راست و درست هدایت نمی‌نمایم »**،

بخش اوّل آیه، در ادامه‌ی اندرزهای مرد مؤمن است؛ می‌گوید امروز شما فرعونیان در این سرزمین سلطنت دارید و بر همه‌جا و همه‌کس غالبید. ولی این احتمال را هم بدهید که سخن موسی درست باشد و در این‌صورت دربرابر عذاب خدا به چه سرنوشتی دچار خواهیم شد؟! غلبه‌ی فرعون و دستگاهش بر مردمِ این سرزمین است، نه بر خدای جهانیان که موسی ما را از او می‌ترساند.

بخش دوّم آیه بر یکدندگی فرعون دلالت دارد که بی‌توجّه به نصایح و استدلالات مرد مؤمن، شأن خود را به درباریان متذکّر می‌گردد که من خیرخواهِ شمایم وآنچه به شما می‌گویم همان چیزی است که به آن معتقدم، نه آنکه بخواهم ـ برخلاف نظر واقعیم ـ فریبتان دهم. بدین‌ترتیب فرعون می‌خواهد اعتماد همه را ـ که شاید درأثر سخنان آن مرد مؤمن سست شده بود ـ نسبت به خود جلب کند (و قتل موسی[ع] را به اجرا گذارد).

(۳۰و۳۱) وَقَالَ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَ يَٰقَوْمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُم مِّثْلَ يَوْمِ ٱلْأَحْزَابِ . مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعْدِهِمْ ۚ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ .

« و آن کس که ایمان آورده بود، گفت: ای قومِ من! همانا من بر شما (از) **همانند** (آنچه در) **روزگار احزاب** (پیش آمد) **بیمناکم » « همانند رفتاری که با قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند شد؛ و خدا اراده‌ی ستم‌کاری بر بندگان ندارد »**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که علی‌رغم موضع مکّارانه و سرسختانه‌ی فرعون، مرد مؤمن همچنان هشدارهایش را پی می‌گیرد و در این راستا، فرعون و بزرگانش را به سرنوشت ناگوار طاغیان تاریخ توجّه می‌دهد؛ می‌گوید می‌ترسم همان بلایایی که بر سر اقوام گذشته آمد (طوفان نوح و عاد و ثمود که گرفتار صیحه شدند و شرحشان در آیات متعدّد قرآن آمده است) برای شما نیز پیش آید و در مقطع آیه اشاره دارد که خداوند اراده‌ی ستم به بندگانش ندارد وآنچه برسر آن اقوام آمد، به خاطر اعمال خودشان بود. شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**دَأْب**» در آیه‌ی شریفه به معنی «راه و رسم، عادت، سیره و روش» آمده است. مفسّران در این‌که «دَأْب» اقوام نوح و عاد و ثمود چه بوده، گفته‌اند راه و رسم آنها شرک بوده است. برخی نیز گفته‌اند لفظ «جَزاء» اینجا در تقدیر است و بر این مبنا مرد مؤمن فرعونیان را در واقع هشدار می‌دهد که «من می‌ترسم مانند (کیفر) راه و رسم قوم نوح و عاد و ثمود، بر شما (نیز) پیش آید».

(۳۲و۳۳) **وَ يَا قَوْمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ ٱلتَّنَادِ . يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ .**

« **و ای قوم من! همانا من بر شما از آن روزی که** (مردم) **یکدیگر را** (برای یاری) **ندا کنند، می‌ترسم** » «**روزی‌که پشت‌کنان** (از عذاب) **روی بگردانید** (در حالی‌که) **در برابر خدا هیچ حافظی ندارید، و هرکه را خدا به گمراهی سِپُرَد، هیچ هدایتگری نخواهد داشت** »،

مفسّران «**يَوْمَ التَّنَاد** = روز نداکردن یکدیگر» را در آیه‌ی۳۲، روز قیامت دانسته‌اند، درحالی‌که قوم فرعون به آخرت عقیده نداشتند تا ازعوالم آن‌روز ترسانده شوند. به‌علاوه درآخرت جای روی گرداندن (و گریز) از عذاب إلهی که درآیه‌ی ۳۳ به آن اشاره شده، نیست. بنابراین ظاهراً منظور از «يَوْم التَّنَاد» همان روز عذاب در دنیا است به گونه‌ای که برای اقوام پیشین پیش آمد و شرح آن به مصریان رسیده بود.

(۳۴) **وَلَقَدْ جَآءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَآءَكُم بِهِۦ حَتَّىٰٓ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعْدِهِۦ رَسُولًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ .**

«**و همانا پیش از این یوسف با دلایل روشن به سویتان آمد؛ و امّا پیوسته از آنچه برایتان آورد در شکّ بودید تا چون بمُرد، گفتید: هرگز خدا بعد از او رسولی برنمی‌انگیزد؛ این‌چنین خدا آن کس را که متجاوز و** (نسبت به امر روشن او) **شک‌آورنده است، به گمراهی می‌سِپُرَد** »،

دراینجا مؤمن آل فرعون به نکته‌ی دقیقی اشاره داردکه بیانگر روحیّه‌ی مرده‌پرستی بین مردم است! می‌گوید قبل‌ازموسی، یوسف^ع میان شما مردم مصر بسربرد که با تعبیر رؤیاها و پیشگویی‌هایش (رجوع به سوره‌ی یوسف) شما را از بلایای گوناگون نجات داد، ولی تا زنده بود دررسالتش شکّ داشتید ودر دعوت توحیدی او مردّد بودید، أمّا همینکه یوسف از دنیا رفت درباره‌ی وی به مبالغه پرداختید و رسالتش را که قبول کردید هیچ، گفتید که دیگر نظیر او هم پیدا نمی‌شود و او آخرینِ پیامبران است! بنابراین اگر امروز با موسی درافتاده و

قصد جانش را کرده‌اید، بدانید فردای تاریخ ممکن است در حقّ او نیز مبالغه کنید و بگویید نه فقط پیامبر، بلکه خاتمِ پیامبران بوده است[1]! مقطع آیه می‌فرماید این‌چنین خداوند مردم مبالغه‌گر و شکّاک را ـ که در أمر روشن او مجادله می‌کنند ـ به‌گمراهی می‌سپُرَد ، به‌طوری‌که همواره در تفریط یا افراطند.

(۳۵) ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡۖ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلۡبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ .

« **کسانی‌که در آیات خدا ـ بی‌هیچ دلیلی که برای آنها آمده باشد ـ مجادله می‌کنند،** (جدالشان) **نزد خدا و نزد مؤمنان بس عداوت‌آمیز** (و منفور) **است؛ این‌چنین خدا بر هر دل متکبّر سرکشی، مُهر می‌نهد** »،

مقصود از «**بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتَاهُمْ** = بی‌هیچ دلیلی‌که برایشان آمده باشد» در آیه‌ی شریفه، فقدان منطق است، یعنی معاندان، بدون هیچ برهانی که به ذهنشان رسیده باشد و صرفاً از سر هوای‌نفس، درباره‌ی آیات خدا مجادله می‌کنند. می‌فرماید ازاینگونه افراد سلب توفیق شده ازهدایت إلهی محروم می‌گردند (بقره/٦) به عبارت دیگر می‌فرماید مجادله درباره‌ی آیات خدا نتیجه‌ی وجدان متکبّر و زورگوی اشخاص است و خداوند متکبّران و زورگویان را از هدایت خود محروم می‌سازد. منصفانِ متواضعند که به هدایت إلهی دست می‌یابند. دراینکه این مطالب سخن آن فرد مؤمن بوده یا کلام خداست، مفسّران اختلاف کرده‌اند، ولی بیشتر به‌نظر می‌رسد که سخن خدا بین گفتگوهای مؤمن آل فرعون با درباریان باشد که قانون کلّی را درقبال افرادی نظیر فرعونیان بیان می‌دارد (توبه/۱۲۵، صف/۵، منافقون/۳).

(۳۶و۳۷) وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ يَٰهَٰمَٰنُ ٱبۡنِ لِي صَرۡحٗا لَّعَلِّيٓ أَبۡلُغُ ٱلۡأَسۡبَٰبَ . أَسۡبَٰبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ كَٰذِبٗاۚ وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَصُدَّ عَنِ ٱلسَّبِيلِۚ وَمَا كَيۡدُ فِرۡعَوۡنَ إِلَّا فِي تَبَابٖ .

« **و فرعون** (به وزیرش) **گفت: ای هامان! برای من کوشکی بلند بساز؛ شاید که من به آن راه‌ها برسم** » «**راه‌های آسمانها تا از خدای موسی مطّلع شوم؛ و همانا من گمان دارم که او دروغگوست؛ و این‌چنین عمل** (رفتار) **بد فرعون در نظرش آراسته گردید و از راه** (راست) **بازداشته شد؛ و نیرنگ فرعون جُز به تباهی نیانجامید** »،

---

(۱) ـ عادت مردم ـ به‌خصوص درمشرق زمین ـ این‌است که بزرگان را تا هنگامی که زنده‌اند ارج نمی‌نهند ولی پس‌از مرگشان چه بسا از هیچ مبالغه‌ای در حقّ آنها کوتاهی ندارند. چنانکه بسیاری از شیعیانِ أئمّه (ع) با ایشان همین‌کار را کردند، به عنوان نمونه شیعیان کوفه امام حسین(ع) را یاری نکردند ولی پس از شهادتش به غلوّ و مبالغه درباره‌ی آن‌حضرت پرداختند. همینطور با دیگر أئمّه (ع) که معاصر با اُموی‌ها و عبّاسی‌ها بودند، قدرشان را ندانستند أمّا پس‌از فوت آن بزرگان بر سر و مغز خود کوبیده مقامات الوهی برایشان قایل شدند! آیه‌ی شریفه می‌فرماید این‌چنین خدا مردم دنیاطلب و ظاهربین و بی‌فکر را به گمراهی هایشان وامی‌گذارد.

واژه‌ی «**صَرْح**» را در فارسی «کوشک» معنا کرده‌اند و فرهنگ عمید می‌گوید «کوشک» به معنی «قصر، ساختمان بلندمرتبه، برج، عمارت عالی در خارج شهر که اطراف آن باغ یا کشتزار باشد» آمده است. با توجّه به سیاق آیه، باید «صَرْح» را در اینجا به معنی «برجی مرتفع» در نظر گرفت.

موسی^ع از خدای آسمانها و زمین سخن گفته بود که همان آفریدگار هستی است. فرعون هرچند ظاهراً خدا را به عنوان آفریدگار هستی قبول داشت، ولی خود را خداوندگار روی زمین می‌دانست و از شدّت تکبّر حاضر نبود فرمانروایی هیچ مقامی را در برابر فرمانروایی خود بپذیرد. از این‌رو به وزیرش هامان می‌گوید برجی بلند برای من بساز تا در راه‌های آسمانها سیر کنم، شاید خدای موسی را آنجا بیابم (قصص/۳۸).

امّا متعاقباً فرعون پیش‌داوری می‌کند که ولی من فکر می‌کنم که موسی دروغ می‌گوید. هرچند این سخن فرعون درباره‌ی موسی^ع که «**إِنِّی لَأَظُنُّهُ کَاذِبًا** = من گمان دارم که او دروغگوست»، می‌رساند که از دلائل موسی^ع به شکّ افتاده بود، أمّا خودخواهی‌های وی اجازه نمی‌داد که راه انصاف پیش گرفته قبول حقّ کند، فقط از راه مجادله و عناد، با موسی مخالفت می‌ورزید (چنانکه رسم همه‌ی مستکبران در هرموضعی است).

سپس آیه‌ی شریفه وصفی از «متکبّران بی‌منطق» ارائه می‌دهد که همچون فرعون، گفتار و موضعشان «**زُیِّنَ لَهُم** = در نظرشان آراسته می‌گردد».

این از خصوصیّات زشتکاران است‌که بعد از مدّتی، بدی‌ها در نظرشان زینت می‌یابد و فکرمی‌کنند که زرنگند و مفتون گفتار خود می‌شوند!

مقطع آیه‌ی۳۷ مشعر بر این معناست که نیرنگ فرعون که در خیال خود داشت و می‌خواست با آن موسی را بی‌بها سازد، کارسازش نشد و درعوض خود سقوط کرد.

(۳۸) **وَ قَالَ ٱلَّذِیٓ ءَامَنَ یٰاقَوْمِ ٱتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ ٱلرَّشَادِ .**

«**و آن کس که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من! مرا پیروی کنید** (تا) **شما را به راه درست هدایت کنم**»،

لحن سخن خیرخواهانه و تشویق‌آمیزاست. مؤمن آل فرعون قوم خود را به پیروی از نصایحش فرا می‌خواند و آنها را مطمئن می‌سازد که جُز راه خیر وصلاح را نشانشان نمی‌دهد.

(۳۹) **یٰا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ ٱلْحَیَوٰةُ ٱلدُّنْیَا مَتٰاعٌ وَ إِنَّ ٱلْأَخِرَةَ هِیَ دَارُ ٱلْقَرَارِ .**

«**ای قوم من! جُز این نیست که این زندگی دنیا کالایی** (زوال‌پذیر) **است و همانا آخرت سرای پاینده است**»،

هرچند قوم فرعون به آخرت باور نداشتند، ولی به دنبال مقطع آیه‌ی قبل، مرد مؤمن «**سَبِیلَ الرَّشَادِ** = راه درست» را در زندگانی به آنها نشان می‌دهد که جز بر مبنای اعتقاد به آخرت نیست. می‌گوید متوجّه باشید سرای باقی درپیش است؛ آن را به عالم فانی نفروشید و به خاطر بهره‌ی موقّت چند روزه در این دنیا، آخرت خود را ازدست ندهید.

(۴۰) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا ۖ وَمَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ .

« هرآنکه عمل زشتی کند جُز به مانند آن کیفر داده نشود و آنکه کار شایسته‌ای بجای آورد ـ چه مرد و چه زن ـ و مؤمن باشد، پس آنان به بهشت درآیند و در آنجا روزی بی‌حساب داده شوند »،

به دنبال آیه‌ی قبل در «حتمیّت» فرا رسیدن آخرت، در آیه‌ی فوق آخرت را «توصیف» کرده است؛ توضیح می‌دهد که در آن موقعیّت چه کسانی با چه شرایطی روبرو خواهند شد. در این راستا نشان داده شده که بدکاران با «عدالت» خدا و نیکوکاران با «احسان و رحمت» إلهی روبرو خواهند شد و رحمت خدا بر قهرش غلبه دارد. آیه‌ی شریفه (که به نظر می‌رسد قول خداوند است که در میان نقل قول از آن‌مرد مؤمن آمده) همچنین شرط ایمان را برای مؤثّر بودن عمل صالح لازم می‌داند زیرا «کار نیک» بر مبنای «ایمان» شخصیّت ساز بوده و شخصیّتی درخور بهشت إلهی به بار می‌آورد.

(۴۱) وَيَٰقَوْمِ مَا لِىٓ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلنَّجَوٰةِ وَتَدْعُونَنِىٓ إِلَى ٱلنَّارِ .

« ای قوم من! چه شده است که من شما را به نجات می‌خوانم و (شما) **مرا به آتش فرامی‌خوانید؟ »،**

به‌دنبال آیه‌ی اخیر، مجدّداً از آیه‌ی فوق تا آیه‌ی٤٤ مطالب آن‌مرد مؤمن را پی گرفته است.

طی این آیه و آیه‌ی بعد تقابلی بین دو دعوت یا دو راه (شرک و توحید) بیان شده که یکی (یعنی توحید) به سوی نجات از سختی‌های پس‌از مرگ و دیگری (شرک) به سوی گرفتاری‌های پس‌از مرگ پیش می‌رود.(۱)

(۴۲) تَدْعُونَنِى لِأَكْفُرَ بِٱللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِۦ مَا لَيْسَ لِى بِهِۦ عِلْمٌ وَأَنَا۠ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلْغَفَّٰرِ .

« مرا می‌خوانید تا به خدا(ی یکتا) **کافر شوم و چیزی را که به آن علمی ندارم شریک او گردانم و من شما را به سوی** (خدای) **شکست‌ناپذیر و آمرزنده دعوت می‌کنم »،**

یعنی تسلیم وتمسّک به غیرخدا نتیجه‌ی جهل ونادانی و روی‌آوری به خدا، مظهر علم وآگاهی‌است. به بیان دیگر، مرد مؤمن گرفتاری اُخروی را در راستای شرکی که عاری ازهرگونه دلیل علمی است نهاده و نجات را درپرتو تمسّک به آن‌قدرت شکست‌ناپذیر و غفّاری می‌داند که توبه‌ی بندگان را می‌پذیرد و سرنوشت نهایی آدمی را رقم می‌زند.

---

(۱) ـ بدیهی است که شرک و توحید تنها دو مفهوم ذهنی که یکی آدمی را به هلاکت بَرَد و دیگری به نجات رساند، نیست. بلکه این‌دو، دو طرز فکرندکه در شخصیّت و منش آدمی تأثیرگذارند. شرک، مظهر ذلّت و خواری انسان دربرابر عوامل و عناصری است که چون خودِ او، مخلوق و نیازمندند؛ شخصیّت آدمی را تنزّل داده زمینه‌ساز چاپلوسی‌ها و خرافه‌گرایی‌ها می‌شود و مایه‌ی دیکتاتورپروری و حاکمیّت متولّیان این عقیده بر پیروان می‌گردد. درحالی‌که توحید منشأ توکّل به خدا و تمرکز و استغنای نفس و دور شدن آدمی از اوهام و خرافات و توجّه او به سوی حقیقت مطلق است (در ارتباط با انواع شرک، به توضیح آیه‌ی۴۸ سوره‌ی نساء نگاه کنید).

(۴۳) لَاجَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِيٓ إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُۥ دَعْوَةٌ فِي ٱلدُّنْيَا وَ لَا فِي ٱلْأٓخِرَةِ وَ أَنَّ مَرَدَّنَآ إِلَى ٱللَّهِ وَ أَنَّ ٱلْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ .

« البتّه آنچه مرا به سویش می‌خوانید ـ نه در دنیا و نه در آخرت ـ درخور دعوت نیست و به تحقیق بازگشت ما به سوی خداست و به یقین تجاوزکاران همان همدمان آتشند »،

مرد مؤمن از سخنان خود در دوآیه‌ی پیشین نتیجه‌گیری می‌کندکه آنچه شما ـ قوم من ـ مرا به سویش می‌خوانید، درخور عبادت نیست و عبادتش پاسخ نمی‌دهد و بازگشت ما به سوی آن مبدئی‌است که اگر از حدود و قوانینش درگذشته باشیم، گرفتار خواهیم شد. از این‌سخنان می‌توان فهمید آن مرد مؤمن عقاید موسی را کاملاً جذب کرده بود که هم به توحید دعوت می‌نمود وهم از آخرت بیم می‌داد. نکته‌ی دیگر آنکه آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد فرعونیان، به مذهب شرک‌آمیزی معتقد بودندکه طی آن، فرعون خود را مظهر تمام‌نمای ارباب انواعی می‌دانست که در مقام عبودیّت آنها، مردم را به بندگی خود فرامی‌خواند («**لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ**» را برخی مفسّران به مفهوم معبودان دروغینی دانسته‌اند که منشأ اثر خلاّقی در جهان هستی نبوده و نمی‌توانند روی‌آورندگان به خود را اجابت کنند).

(۴۴) فَسَتَذْكُرُونَ مَآ أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِيٓ إِلَى ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرٌ بِٱلْعِبَادِ .

« پس به زودی آنچه را به شما می‌گویم به یاد می‌آورید و من کار خویش به خدا می‌سپارم؛ همانا خدا بر(احوال و اعمال) **بندگانش بیناست »،**

این آخرین جمله و إتمام حجّتِ نهایی مرد مؤمن است که می‌گوید ای قوم من! ممکن است اکنون شما سخنان مرا نپذیرید، ولی به‌زودی ـ درانتهای این‌عمر زودگذرـ صدق گفته‌هایم بر شما روشن خواهد شد و آن‌وقت ازاینکه امروز به هُشدارهایم پشت کردید، پشیمان خواهیدشد. سپس مرد مؤمن؛ با احساس خطری که می‌کرده، به طور کلّی سخنش را بدین‌صورت تمام می‌نماید که من أدای تکلیف کرده حقایق را گفتم و اکنون کار خود را به خدا وامی‌گذارم که او نسبت به احوال بندگانش و خطراتی که آنهارا تهدید می‌کند، بیناست.

(۴۵) فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُواْ وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرْعَوْنَ سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ .

«پس خدا او را از بدی‌های آنچه نیرنگ زدند، مصون داشت و فرعونیان را عذاب سخت فراگرفت »،

خداوند می‌فرماید که ما آن مرد مؤمن را ازنیرنگها و نقشه‌های خطرناکی که قومش برایش می‌کشیدند، حفظ کردیم و برعکس فرعونیان، به گرفتاری و عذاب سخت رسیدند و وعده‌های آن مرد مؤمن درباره‌ی آنها به وقوع پیوست. طبری در تفسیر آورده که آن مرد مؤمن سرانجام با موسی و بنی‌اسرائیل همراه شد و از دریا گذر کرد.

(۴۶) ٱلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدْخِلُوٓاْ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَابِ .

« **همان آتش که صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی‌که رستاخیز به پا گردد** (ندا می‌رسد) **فرعونیان را به سخت‌ترین عذاب درآورید** »،

ظاهراً آیه‌ی شریفه از عذاب دنیوی فرعونیان (یعنی غرق آنها در دریا) ساکت است و یکسره به سراغ عذابِ اُخروی آنان رفته عذاب مزبور را در دو مرحله شرح می‌دهد. **ابتدا** در عالم برزخ که می‌فرماید صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و (از مشاهده‌ی آینده‌ای که درپیش دارند همواره ملتهب و در وحشت خواهند بود) و **سپس** در آخرت که آنجا عذاب عالم برزخ به عذاب سخت‌تری تبدیل می‌گردد و فرمان ارسال فرعونیان به جهنّم صادر خواهد شد.

بخش ششم

(اشاره به وضع معاندان و پیروانشان در دوزخ و دعوت پیامبر[ص] و مؤمنان به شکیبایی)

(۴۷) وَإِذْ يَتَحَآجُّونَ فِى ٱلنَّارِ فَيَقُولُ ٱلضُّعَفَـٰٓؤُاْ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓاْ إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ ٱلنَّارِ.

« **و آنگاه که در آتش**(دوزخ) **محاجّه می‌کنند؛ پس ضعیفان** (دنباله‌روها) **به مستکبران گویند: ما تابع شما بودیم؛ پس آیا** (اکنون) **شما می‌توانید بخشی از این آتش را از ما دفع کنید؟** »،

پس‌از ذکر اینکه آل فرعون در برزخ دچار گرفتاریها شده و سپس در قیامت به درون آتش(عذاب) می‌روند (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق صحنه‌ی عمومی دوزخ به نمایش گذاشته شده است که آنجا دو دسته‌ی مشخّص وجود دارند (**۱**) آنها که دردنیا دچار ضعف اخلاقی بوده (منظوراز «**ضُعَفاء**» ضعیفان اخلاقی است) و درپی رضایت امیال و اهواءِ مقتدایان خود بودند و (**۲**) پیشوایان سرکش وجاه‌طلب و فریبکار که گروه اوّل را تحت تأثیر قرار داده به دنبال خود می‌بردند. بین این دو دسته در منطقه‌ی عذاب إلهی در آخرت، گفتگوهایی است (که این امر همراه با بسیاری آیات مشابه دیگر، خود می‌رساند که آتش جهنّم ـ برخلاف آتش دنیا ـ به‌گونه‌ای است که ساکنان دوزخ مجال گفتگو ومجادله می‌یابند). دسته‌ی اوّل به رهبران دنیویِ خود می‌گویند: ما در دنیا پیرو شما بودیم؛ حال آیا می‌توانید بخشی از عذاب ما را کم کنید؟ (واژه‌ی «**مُغْنون**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «اِغناء» به معنی «بی‌نیاز کردن» است که برای دفع و دور کردن نیز به کار می‌رود). مجادله‌ی اهل آتش در دوزخ به بیان دیگر، در آیات ١٦٧ و١٦٦ بقره، اعراف/٣٩ و٣٨، ابراهیم/٢١ و سبأ/ ٣٣←٣١ نیز آمده است.

(۴۸) قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓاْ إِنَّا كُلٌّ فِيهَآ إِنَّ ٱللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ ٱلْعِبَادِ.

« **مستکبران گویند: همانا ما همگی در آنیم** (در عذابیم)**؛ همانا خدا بین بندگان داوری کرده است** »،

یعنی ما هم مثل شما در دوزخ جای داریم، پس چگونه می‌توانیم از عذاب شما کم کنیم؟ به علاوه داوری خدا انجام گرفته و کار به پایان رسیده است.[۱]

---

(۱) ـ جادارد که اینگونه آیات، کسانی را که بی‌دلیل تحت تأثیر جاذبه‌های دیگران قرارگرفته کژراهه‌ی آنها را دنبال می‌کنند، بیدار سازد و نشان دهد که پیشوایان نمی‌توانند مسئولیّت پیروان را به گردن گیرند و هرکس در پیشگاه خدا مسئولیّت مشخّصی دارد. همچنین بسیاری از مریدبازان و کشیشان بهشت‌فروش و همه‌ی آنها که مردم را از تفکّر و قبول مسئولیّت آزاد دانسته کورانه به دنبال خود می‌کشند، حقّ است که هُشدار این آیات را پیش چشم داشته باشند.

(۴۹) وَقَالَ ٱلَّذِينَ فِي ٱلنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ يُخَفِّفۡ عَنَّا يَوۡمٗا مِّنَ ٱلۡعَذَابِ .

« و اهل آتش به نگهبانان دوزخ گویند: خدایتان را بخوانید تا روزی از عذاب ما بکاهد »،

بدین‌ترتیب دستجات مقیم جهنّم چون می‌بینند نمی‌توانند کاری برای یکدیگر انجام دهند، به نگهبانان دوزخ متوسّل می‌شوند (واژه‌ی «**يَوْمًا** = روزی» برای «زمان کوتاه» نیز به کار می‌رود).

(۵۰) قَالُوٓاْ أَ وَ لَمۡ تَكُ تَأۡتِيكُمۡ رُسُلُكُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِۖ قَالُواْ بَلَىٰۚ قَالُواْ فَٱدۡعُواْۗ وَ مَا دُعَـٰٓؤُاْ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٍ .

« (نگهبانان) **گویند: مگر پیامبرانتان دلایل روشن برایتان نیاوردند؟ گویند: آری؛** (نگهبانان) **گویند: پس** (خودتان خدا را) **بخوانید؛** و(لی) **دعای کافران جُز به بیراهه نمی‌رود** (مستجاب نمی‌شود) »،

پس از آنکه اهل دوزخ تأیید می‌کنند که هُشدارهای انبیاء را دریافت نمودند ولی علی‌رغم آن هشدارها به کژراهه رفتند، نگهبانان دوزخ از پذیرش خواسته‌ی آنان خودداری ورزیده به ایشان می‌گویند خودتان از خدا تخفیف بخواهید؛ امّا زهی تأسّف که عالم «اختیار» بسرآمده و زمان استجابت دعا درگذشته است.[۱]

(۵۱و۵۲) إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ . يَوۡمَ لَايَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعۡذِرَتُهُمۡۖ وَلَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ .

« همانا ما به یقین، فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آوردند در زندگی دنیا و روزی که گواهان به پا خیزند، یاری می‌کنیم » « (همان) **روزی‌که عذرخواهی ستمگران سودشان ندهد و نصیبشان لعنت** (دوری از رحمت خدا) **و** (فرجامِ) **بدِ آن سرا است »**

این آیه از یک جهت به آیه‌ی قبل مربوط می‌شود: در آیه‌ی قبل اشاره به ارسال رسل با دلایل روشن داشت و اینجا سخن از یاری خدا نسبت به آنهاست. أمّا ازسوی دیگر آیه‌ی شریفه درراستای محور اصلی سوره در شرح احوال پیامبران و سرکشی‌های بی‌نتیجه‌ی مخالفان دربرابر ایشان است که از آن جمله از ماجرای فرعون و شکست او دربرابر موسی؏ سخن گفت (آیه‌ی۲۳ به‌بعد). براین‌پایه آیات شریفه مشعر بر این معناست که مخالفان انبیاء علاوه برآنکه در آخرت گرفتار عذاب می‌شوند (آیه‌ی ٤٦) در دنیا نیز (دربرابر پیروان انبیاء که از یاری خدا برخوردارند) به پیروزی واقعی نمی‌رسند، بلکه پیامبرانند که به یاری خدا پیامشان فراگیر می‌شود و هزاران مردم مستعدّ و لایق را جذب می‌کند. مقصود از «**يَوْمَ يَقُومُ الأَشْهاد** = روزی که گواهان بپاخیزند» روز قیامت است که از پیامبران و مؤمنان از سوی خدا قدردانی می‌شود و مخالفان آنان به کیفر می‌رسند و فرشتگان و سایر گواهان (از انبیاء و مؤمنان)، گواهی می‌دهند (هود/۱۸).

(۱) ـ درموارد دیگر نیز چنین است، مثلاً آدمی تا قُوای کارآمد دارد می‌تواند خیلی کارها بکند، ولی چون از مرحله‌ی قوا گذشت و به ناتوانایی‌ها رسید، دیگر بازگشت به گذشته و پیشبرد برخی امور میسّر نیست. باید تا فرصت هست از فرصت‌ها استفاده کرد.

(۵۳و۵۴) وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ . هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ .

« **و به راستی ما موسی را** (مقام)**هدایت بخشیدیم و آن کتاب** (تورات) **را به بنی اسرائیل به میراث دادیم** »
«(که) **رهنمود و پندی برای خردمندان است** »،

مجدّداً از ماجرای موسی[ع] و فرعون یاد کرده و این‌بار ـ به‌دنبال آیه‌ی ۵۱ ـ ماجرای مذکور را به عنوان شاهدی بر پیروزی یک پیامبر در برابر مخالفانش آورده است. می‌فرماید موسی[ع] و نهضت او غلبه نمود و پیامش الهام‌بخش خردمندان است، درحالی‌که فرعون و فرعونیان به هلاکت رسیدند.

در اینجا طبری سؤالی طرح کرده که پس وقتی برخی از پیامبران خدا را کشتند، نصرتِ خدا کجا بود؟ پاسخ این‌است که **اوّلاً** اکثر پیامبران به لحاظ ظاهری نیز بر مخالفان خود پیروز شدند وجالب آنکه درمقام تسلّی به پیامبراسلام[ص] و پیروان او، خداوند ماجرای موسی[ع] را ذکرکرده که علاوه بر پیروزی معنوی، به لحاظ ظاهری‌هم ـ به یاری خدا ـ بر مخالفانش غلبه کرد. **ثانیاً** منظور از نصرت پیامبران، لزوماً نصرت شخصی نیست[1]، بلکه نصرت پیام آنهاست. خود آنها ممکن است طی عمر، به پیروزی نرسیده و حتّی کشته شوند ولی به طور کلّی پیامشان جهانگیرمی‌شود. کمااینکه نام نیک همه‌ی پیامبران اَدیان ابراهیمی باقی است ولی قاتلینِ کسانی چون اشعیاء (ع) و یحیی (ع) فراموش شده ویا به بدی از آنها یاد می‌شوند (صافّات/۱۷۳←۱۷۱).

(۵۵) فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِٱلْعَشِيِّ وَٱلْإِبْكَٰرِ .

« **پس** (ای پیامبر!) **شکیبا باش که وعده‌ی خدا حقّ است و برای گناهت**(شتاب در پیروزی) **آمرزش بخواه و صبح و شام خداوندت را ستایش کن و** (از هرنقصی) **منزّه شمار** »،

متعاقب شرح ماجرای موسی[ع] و پیروزی او بر فرعون ودستگاهش، پیامبراسلام[ص] را به بردباری فرا می‌خواند و می‌فرماید در برابر فشارهای مخالفان صبر و ایستادگی پیش گیر و بدان که وعده‌ی خدا مبنی بر پیروزی نهضت اسلام حقّ است و به وقوع می‌پیوندد و از شتاب خود در نصرت خداوند، آمرزش طلبیده صبح و شام خدا را بخوان و از هر نقص (و «خُلف وعده‌ای»)، منزّه شمار.

---

(۱) ـ چنانکه پیروان حضرت مسیح (ع) پس از او بر یهودیان غلبه نمودند. همانگونه که در آیه‌ی ۱۴ از سوره‌ی صف فرموده است: **«فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ كَفَرَتْ طائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ** = پس گروهی از بنی‌اسرائیل (به مسیح[ع]) ایمان آوردند و دسته‌ای دیگر کفرورزیدند سپس مؤمنان را بر دشمنشان یاری دادیم و بر آنها پیروز شدند».

بخش هفتم

(کبر و غرور، منشأ عناد مردمان)

(۵۶) إِنَّ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡ إِن فِي صُدُورِهِمۡ إِلَّا كِبۡرٞ مَّا هُم بِبَٰلِغِيهِۚ
فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ .

« **به راستی کسانی‌که در آیات خدا ـ بی‌آنکه برهانی برایشان آمده باشد ـ مجادله می‌کنند، در سینه‌های آنان چیزی جُز کبر** (خود بزرگ‌بینی) **نیست** (و) **هرگز به آن** (بزرگیِ ادّعایی) **نخواهند رسید؛ پس به خدا پناه جوی؛ که همانا او شنوا و بیناست** »،

پس از آنکه خدا وعده‌ی یاری به پیامبر (و پیروان او) داد و آن‌حضرت را به صبر و شکیبایی دربرابر مخالفان و آمرزش‌جویی از خداوند دعوت کرد (آیه‌ی قبل) آیه‌ی فوق از مجادلات منکران سخن می‌گوید. أمّا اینکه موضوع مجادلات چه بوده؟ سیاق آیات ـ که قبلاً از سرانجام دوزخی بودن فرعون و یاران وی سخن گفت ـ به دست می‌دهد که موضوع مجادلات، باید قیامت و معاد بوده باشد (چنانکه امروزه نیز چنین است و منکران دیانت، غالباً آیات قرآن را درباره‌ی قیامت و معاد به مجادله و استهزاء می‌گیرند). آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که منشأ اینگونه مجادلات، کبر و غروری است که منکران در سینه دارند و آن‌کبر، مانع می‌شود که حساب و کتاب و عاقبتی برای کردار دنیوی خود بپذیرند. می‌فرماید اینان خیال می‌کنند که بزرگند و فراتر از آنند که در برابر آیات خدا و هُشدارهای انبیاء سر خم کنند؛ ولی هیچگاه به منزلتی که خود را درآن می‌بینند، نخواهندرسید.

مقطع آیه در اشاره به نظارت خداوند بر احوال کافران است. در واقع دو صفت «دیدن» و «شنیدن» که برای خداوند ذکر شده، حاکی از علم و آگاهی او نسبت به همه‌ی گفتارها و رفتارهاست. به عبارت دیگر، حقیقت «**سَمْع**» و «**بَصَر**» به علم و آگاهی و احاطه‌ی خدا بر همه چیز بازمی‌گردد.

(۵۷) لَخَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَكۡبَرُ مِنۡ خَلۡقِ ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ .

« **بی‌تردید آفرینش آسمانها و زمین از خلقت انسانها عظیم‌تر بوده است؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند** »،

آیه‌ی شریفه در پاسخ به مجادله‌ی منکران در آیه‌ی قبل است. می‌فرماید خدایی‌که آسمانها و زمین را ـ با آن عظمت و گستردگی ـ آفریده، قطعاً به آفرینش مجدّد و بازآوری مردمان پس از مرگ تواناست.

این معنا را قرآن در آیات مختلف آورده و کبرورزان را در بعیدشماری معاد، به خلقت آسمانها و زمین ـ که به‌لحاظ عظمت فراتر از جمع آدمیان است ـ توجّه داده و می‌پرسد آیا خدایی که این عظمت‌ها را پدید آورده از خلقت مجدّد مردگان عاجز است؟ چنانکه می‌خوانیم «**أَ وَ لَيْسَ الَّذِى خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الاَرْضَ بِقادِرٍ**

عَلَی اَن یَخْلُقَ مِثْلَهُم= آیا آنکه آسمانها و زمین را آفرید بر آفرینش همانند ایشان قادر نیست ؟ » (یس/۸۱). مقطع آیه‌ی فوق مشعر بر این معناست که هرچند منطق مزبور روشن است، ولی اکثر مردم ـ در سلطه‌ی نفسانیّات ـ آن را درک نمی‌کنند و خالق عالم را از بازآوردنشان پس از مرگ، بعید می‌شمرند.

(۵۸) وَمَا يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّالِحَاتِ وَلَا ٱلْمُسِيٓءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ .

« و کور و بینا و مؤمنان درستکار با بدکاران، یکسان نیستند؛ قلیلی پند می‌گیرید »،

آیه‌ی شریفه کافر و مؤمن را به بینا و نابینا تشبیه کرده و اهل ایمان و عمل صالح را در برابر بدکاران قرار داده است. در واقع می‌فرماید وقوع معاد وبهشت وجهنّم أمری معقول است زیرا هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که سرانجام این دو دسته یکسان باشد. ولی منکران ـ به‌دلیل همان تکبّری که در دل دارند (آیه‌ی ٥٦) ـ بسیار کم متذکّر می‌شوند.

(۵۹) إِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَأٓتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ .

« همانا رستاخیز قطعاً آمدنی‌است؛ در آن تردیدی نیست، ولی اکثر مردم باور نمی‌کنند »،

منظور از «**السّاعَة**» قیامت است، چنانکه از آیات متعدّد و ازجمله آیه‌ی انعام/۳۱ مستفاد می‌شود. پس از معقول شمردن وقوع معاد (آیه‌ی قبل) با قاطعیّت از وقوع قیامت سخن گفته است. چه آنکه این مسئله با اساس هدفداری نظام عالم و آفرینش انسان، مرتبط است و اگر قیامت و معاد انکار شود، «خلقت» پوچ می‌نماید که از مبدأ خلاّق و حکیم عالم ـ که آثار حکمت او در همه‌ی اجزاءِ عالم مشهود است ـ به دور است. ولی اکثر مردم فریب لذّت‌های ظاهری را خورده و باور نمی‌دارند وخودرا از لذّت بزرگتر زندگی معنوی، با قبول خدا و معاد، محروم می‌سازند.

(۶۰) وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدْعُونِيٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.

« و خداوندگارتان فرمود، مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم؛ همانا کسانی‌که از عبادت من (سر باز زده و) **استکبار می‌ورزند، به‌زودی ـ خوار** (و سرافکنده) **ـ وارد جهنّم می‌شوند »،**

آیه‌ی شریفه از یک سو با قیامت و معاد مرتبط است و از سوی دیگر با استکبار مجادله‌کنندگان در این‌باره رابطه دارد. طبری می‌گوید مقصود از «دعا» در آیه‌ی شریفه، اخلاص در عبادت خدا است؛ به عبارت دیگر خداوند خطاب به بندگان می‌فرماید به سوی من آیید و مرا خالصانه بخوانید (یعنی با قبول توحید زندگی کنید) تا شما را مشمول آمرزش و استجابت خود گردانم و در قیامت رستگار شوید (بقره/ ١٨٦) و آنها که از عبادت خالصانه‌ی خدا سر باز زده راه تکبّر پیش می‌گیرند، با خواری به دوزخ درخواهند آمد. (واژه‌ی «**داخِرِین**» در مقطع آیه، جمع «داخِر» به معنی «خوار و ذلیل» است).

بخش هشتم

(کرم خدا به انسان و هشدارهایش به غافلان)

(۶۱) اَللَّهُ ٱلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ ٱلَّیۡلَ لِتَسۡکُنُواْ فِیهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰکِنَّ أَکۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا یَشۡکُرُونَ .

« **خداست که شب را بهر شما قرار داد تا در آن آرام گیرید و روز را روشنی‌بخش** (پدید آورد)؛ **همانا خدا بر مردم صاحب کرم است؛ ولی اکثر مردم سپاس نمی‌دارند** »،

در پی اشاره به خلقت آسمان‌ها و زمین در آیه‌ی۵۷، در آیه‌ی فوق و آیات بعد، قدرت و تدبیر خدا را در عالم، از جنبه‌های دیگری مدّ نظر قرار داده است. شبیه آیه‌ی فوق در مواضع گوناگون ـ ازجمله یونس/۶۷، إسراء/۱۲ و قصص/۷۳ ـ در قرآن آمده است. در این‌گونه آیات عموماً، سخن از قدرت فراگیر خدا در عالم و حکمت او در ایجاد موجبات زندگی بشر است. پیدایش شب و روز که روال «عمومی» کره‌ی زمین بر آن قرارگرفته، در واقع نعمت بزرگی است ولی انسان‌ها در اثر تکرار، آن را بدیهی شمرده توجّه‌شان از این‌نعمت بزرگ سلب شده است. هرچند عالم، عالم تغییر و تحوّل و به هم خوردن نسبت‌هاست، امّا این‌گونه قوانینش ثابت است. کافی است آدمی در قُطبَین قرارگیرد تا دریابد تغییر شب به روز و برعکس ـ که حرکت وضعی زمین در برابر خورشید آن را به وجود می‌آورد ـ چه نعمت بزرگی است.

(۶۲) ذَٰلِکُمُ ٱللَّهُ رَبُّکُمۡ خَٰلِقُ کُلِّ شَیۡءٖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَکُونَ .

« **این است خدا، خداوندگار شما؛ آفریننده‌ی همه چیز؛ معبودی جُز او نیست، پس به کجا بازگردانده می‌شوید؟** »،

در اینجا قدرت مطلقه‌ی خدارا در عالم، به شکل کلّی بیان داشته و از «توحید خالقیّت» به «توحید عبادت» پرداخته است. می‌فرماید چگونه انسان‌ها این یگانه معبود را ـ که مؤثّر حقیقی در عالم و احوال آنهاست ـ واگذاشته بنده‌ی دیگران می‌شوند؟

(۶۳) کَذَٰلِکَ یُؤۡفَکُ ٱلَّذِینَ کَانُواْ بِـَٔایَٰتِ ٱللَّهِ یَجۡحَدُونَ .

« **این‌چنین، کسانی که آیات خدا را انکار کردند، رویگردان می‌شوند** »،

منظور از «آیات خدا» در اینجا نشانه‌های خداوند درطبیعت است که همه‌جا او را می‌نمایند. می‌فرماید همه‌ی آنها که آیات خدا را در طبیعت انکار می‌کنند، یعنی آن قدرت و حکمت لایزال را در پس پرده‌ی عالم نمی‌نگرند، دچار انحراف و شرک می‌شوند. به عبارت دیگر اگر ما به آیات إلهی در طبیعت توجّه کنیم،

می‌فهمیم که قدرت و حکمت و تدبیری در پس پرده‌ی عالم است و غیر او (خدا) کسی در سازمان آفرینش مؤثّر نیست و تنها باید خدای طبیعت را پرستش کرد و بنده‌ی او بود و روح دیانت درواقع، همین است.

(۶۴) اَللَّهُ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَ ٱلسَّمَآءَ بِنَآءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« خداست آنکه زمین را بهر شما قرارگاه قرار داد و آسمان را بنایی (رفیع)**؛ و شما را صورتگری نمود و صورتهایتان را نیکو ساخت و از پاکیزه‌ها روزیتان داد؛ این است خدا، خداوندگار شما؛ پس بلندمرتبه است خدا، خداوندگار جهانیان »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه چگونه خدا در هر پدیده‌ی عالم ـ که چه هنرمندانه و حکیمانه ترتیب داده شده ـ نمایان است؛ اینکه آسمان و زمین برای زندگی انسان تنظیم و قرار داده شده و صورت آدمی و اندامش را به بهترین نحو پرداخته‌اند (**لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فى أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** ـ تین/٤) و همچنین بی‌حساب از انسان در دستگاه طبیعت پذیرایی می‌شود، همه نشانه‌هایی است که خدا را می‌نماید. در مقطع آیه مردمان به پرستش چنین خدای بلندمرتبه‌ای دعوت شده‌اند تا خود را به کمتر از رضای او نفروشند.

(۶۵) هُوَ ٱلْحَىُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

«او زنده (ی پاینده) **است؛ معبودی جُز او نیست؛ پس او را ـ در حالی‌که دین را برای او خالص گردانده‌اید ـ بخوانید؛ ستایش برترین ویژه‌ی خدا، خداوندگار جهانیان است »،**

یعنی ای انسان‌ها، همه‌ی آنها که جُز خدا به عبودیّت گرفته‌اید و خود را دربرابرشان می‌شکنید و دل به توجّهاتشان سپرده‌اید، همه مُردنی‌اند (ویا همچون بت‌ها، مُرده‌اند) آن زنده‌ی حقیقی که هیچ خلل و سستی در او راه ندارد، خداست. پس دین را در عبادت خداوند خالص کنید و از آن ستایش‌های فزاینده‌ی دیگران (مدح و ثناهای غُلُوّآمیز) بپرهیزید.

(۶۶) قُلْ إِنِّى نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَمَّا جَآءَنِىَ ٱلْبَيِّنَٰتُ مِن رَّبِّى وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« بگو: همانا من از اینکه کسانی را که شما غیرخدا می‌خوانید بندگی کنم، نهی شده‌ام؛ آنگاه که دلایل روشن از جانب خداوندم به من رسید و فرمان یافتم که تسلیم خداوندگار جهانیان شوم »،

یعنی از آن زمان که وحی إلهی به من (محمّد[ص]) رسید و آیات روشن خدا بر من مدلّل شد، دستور صریح یافتم که به هیچ معبودی جُز خدا اعتنا نکنم و آن ولیّ مطلق که خود را تسلیم فرامینش می‌دانم فقط خدا باشد (و همه‌ی آنها که پیروان من‌اند و این وحی و کتاب ـ قرآن ـ را پذیرفته‌اند، باید چنین باشند).

(۶۷) هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمْ

ثُمَّ لِتَكُونُواْ شُيُوخًاۚ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ مِن قَبْلُۖ وَلِتَبْلُغُوٓاْ أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ .

«اوست آنکه شما را از خاکی آفرید سپس از نطفه‌ای، آنگاه از علقه‌ای؛ سپس شما را طفلی برون می‌آوَرَد تا به کمال رشد خود رسد، پس تا سالمند شوید؛ و برخی از شما پیش از آن (سالمندی) **می‌میرد و** (برخی) **تا به سرانجام معیّن رسد؛ و باشد که** (در این امور) **تعقّل کنید »،**

آیه‌ی شریفه در توضیح «**بَيِّنات** = دلائل روشن» در آیه‌ی پیشین است و عبادت و تسلیم انحصاری در برابر خدا را تعلیل می‌کند. در مقطع آیه اظهار دعوت شده که با توجّه به این واقعیّات روشن، مردمان عبادت غیرخدا را رها کنند (ولی افسوس!). البتّه مفاد آیه را قبلاً دیده و توضیح داده‌ایم (مؤمنون/١٤ و حجّ/٥) که چگونه توجّه به سیر تکاملی عمر آدمی، می‌تواند مایه‌ی تعقّل وخداشناسی قرارگیرد وجالب آنکه طبری ۱۲۰۰ سال پیش از این، همین برداشت را از آیه‌ی شریفه داشته و از عبارت «**لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ**» به «**فَتَكامَلَ قُواكُمْ** = تا قوای شما تکامل یابد» یاد کرده است.

(٦٨) هُوَ ٱلَّذِي يُحْيِۦ وَيُمِيتُۖ فَإِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ .

« اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و چون به امری حکم کند، جز این نیست که به آن گوید: باش؛ پس موجود می‌شود »،

آیه‌ی شریفه دلیل افزوده‌ای برای عبادت انحصاری خدا بیان داشته است. می‌فرماید حیات و مرگ در اختیار خداست و هر زمان که فرمان او رسد، بی‌چون و چرا در عالم اطاعت می‌شود، چنانکه در آیه‌ی قبل فرمود بعضی‌ها دوره‌ی عمر را به صورت کامل طی نمی‌کنند و در میانسالی و حتّی پیش از آن، می‌میرند. چنین خدایی بر ظهور جهشی مردگان نیز تواناست و از این‌رو در آیات بعد بحث معاد را مطرح کرده است.

(٦٩) أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ .

« آیا کسانی را که در آیات خدا مجادله می‌کنند ندیدی؟ آنها به کجا بازگردانده می‌شوند؟ »،

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال ذکر آیات قبل در وصف شمّه‌ای از قدرت و تدبیر إلهی در عالم ـ به کسانی اشاره دارد که با گفته‌ها و هدایت‌های چنین مقامی به مجادله برمی‌خیزند. در آیه‌ی ٥٦ فرمود که در سینه‌ی این مجادله کنندگان کبر است و در این‌سلسله آیات، سرانجام شوم آنها را نیز نتیجه‌ی کبرشان می‌داند (آیات ۷۵ و ٧٦). به عبارت دیگر می‌فرماید با وجود آیات روشن خدا که سرشار ازحکمت است، باز آنها که سینه‌هاشان را کبر وغرور فرا گرفته، در برابر آن آیات مجادله می‌کنند؛ آیا نمی‌فهمند که به کجا کشانده می‌شوند و تکبّرشان آنها را به کجا می‌برد؟ آیات بعد در وصف سرانجام ایشان است.

(٧٠) ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِٱلْكِتَٰبِ وَبِمَآ أَرْسَلْنَا بِهِۦ رُسُلَنَاۖ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ .

« کسانی‌که کتاب (خدا) **و آنچه را که رسولانمان را با آن فرستادیم تکذیب کردند، پس به زودی** (نتیجه‌ی کارشان را) **خواهند دانست »،**

می‌فرماید مجادله کنندگان در آیات خدا (آیه‌ی قبل) کسانی هستندکه کتاب خدا را تکذیب کردند و به علاوه، معجزات انبیاء را دروغ و سحر و جادو شمردند. بدین‌ترتیب واژه‌ی «**اَلْكِتَاب**» می‌تواند ـ با الف و لام جنس ـ اشاره به تمام کتب و برنامه‌های انبیاء داشته و ویژه‌ی قرآن کریم نباشد؛ این یک وجه نگرش به آیه است. وجه دیگر را طبری آورده که می‌گوید مقصود از «**الْكِتَاب**» قرآن است و مراد از عبارت بعدی (**بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا**) تعالیمی است که همه‌ی پیامبران درباره‌ی توحید و معاد آورده‌اند. این نظر نیز به قرینه‌ی آنکه بحث سوره بیشتر در اطراف توحید و معاد می‌باشد، خالی از اعتبار نیست.

وجه سوّم آن است که به قرینه‌ی «**يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ الله**» درآیه‌ی قبل، مراد از «**الكِتَاب**» قرآن و مقصود از عبارت بعدی (**بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا**) دیگر کتاب های آسمانی باشد.

روی‌هم‌رفته آیه‌ی شریفه از منکرانِ «دیانت إلهی» که همه‌ی پیامبران مبلّغ آن بوده‌اند، سخن می‌گوید که مصادیق این منکران در صدر اسلام ـ باتوجّه به اینکه سوره مکّی است ـ کفّار مکّه و در طول تاریخ شامل همه‌ی کسانی می‌شود که با دعوت انبیاء به مقابله برخاسته (و برمی‌خیزند).

(۷۱و۷۲) **إِذِ ٱلْأَغْلَٰلُ فِىٓ أَعْنَٰقِهِمْ وَٱلسَّلَٰسِلُ يُسْحَبُونَ . فِى ٱلْحَمِيمِ ثُمَّ فِى ٱلنَّارِ يُسْجَرُونَ .**

« هنگامی که غُل‌ها در گردن‌هایشان باشد و با زنجیرها در آب جوشان کشانده شوند؛ آنگاه در آتش برافروخته گردند »،

آیه‌ی شریفه کیفر مجادله کنندگان با آیات إلهی‌را درآینده‌ای که فرمود «**فَسَوْفَ يَعْلَمُون** = به‌زودی خواهند دانست» (آیه‌ی قبل) توضیح داده است. واژه‌ی «غُلّ» به معنی حلقه‌ای است که به گردن مجرمان می‌افکنند تا خواری آنها را نشان دهند و «**سِلْسِلَة**» زنجیری است که به دست و پا می‌بندند. می‌توان گفت که این واژه‌ها به نحوی با احوال و روحیّات دنیوی مجادله‌کنندگان با آیات خدا در ارتباط است. «غُلّ»هایی که آنها از تقلید و تبعیّت نابجای دیگران و یا خواهش‌های نفسانی خود به گردن داشتند و زنجیرهای تعصّب که دست و پایشان را بسته بود و نمی‌گذاشت انصاف به خرج داده و با تفکّر و تحقیق رو به‌هدایت روند در عالم دیگر عینیّت می‌یابد. همچنین آتشِ فتنه‌هایی که به پا ساخته دیگران را گرفتارمی‌کردند، اینها همه، سرانجام در«**يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِر** = روزی که سریره‌ها (باطن‌ها) ظهور می‌کنند» (طارق/۹) به نوعی آشکار شده گردنشان را می‌گیرد.(۱) چنانکه فرموده این پیامبر آمده است تا «**يَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَ الْاَغْلالَ الَّتِی کَانَتْ عَلَيْهِمْ** = غل و بندهایی را که بر ایشان بوده است بردارد» (اعراف/۱۵۷) و همچنین در وصف کفّار فرموده که با عنادهایی که با

(۱) ـ روی‌هم‌رفته قرآن‌کریم ازدوزخ ـ چنانکه مکرّردیده‌ایم ـ صحنه‌ی وحشتناکی را ترسیم می‌کند، بی‌آنکه ما بتوانیم جزئیّات موضوع را دریابیم. زیرا در عین‌حال مثلاً از گفتگوهای افراد درمیان آتش سخن می‌گوید که معلوم می‌شود افراد مجالی برای این‌گفتگوها دارند. بنابراین روی‌هم‌رفته به دست می‌آید که اهل دوزخ شرایط وخیمی خواهند داشت، ولی اینکه دقیقاً آن شرایط چگونه است و تأویل آیاتی چون آیات فوق چیست، ما نمی‌دانیم و آنگاه که تأویلشان بیاید (در آخرت) چهره‌ی واقعی اینگونه آیات روشن می‌شود.

حقّ دارند برطبق قانون خدا، برگردنشان غل‌هایی است که نمی‌گذارد به سوی حقّ نظر کنند (یاسین/۸) و همین «غُلّ» های تعصّب است که در عالم دیگر ظهور عینی می‌یابد.

(۷۳و۷۴) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ . مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا بَل لَّمْ نَكُن نَّدْعُواْ مِن قَبْلُ شَيْـًٔاۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلْكَٰفِرِينَ .

« **سپس به آنها گفته شود: کجایند آنچه را که غیرخدا، شریک** (خدا) **می‌گرفتید؟ گویند: از** (دسترس) **ما گم شده‌اند؛ بلکه پیش از این** (نیز) **ما چیزی را نمی‌خواندیم؛ این‌چنین خدا کافران را به گمراهی می‌سپرَد** »،

می‌فرماید درآن‌حالت اسارت با غلّ و زنجیرها، به مشرکان دنیوی در قیامت گفته می‌شود آنها که دردنیا متّکی به ایشان بوده و در چاکری و اطاعت، شریک خدا ساخته بودید، حالا کجایند؟ خصوصاً تصریح دارد «**مِنْ دُونِ الله** = سوای خدا»؛ یعنی آنها خدا را به عنوان خالق هستی قبول داشتند ولی آن اطاعت انحصاری از خدا و شیفتگی و عبودیّتی را که فقط باید نسبت به خدا داشت، به غیراو نیز تعمیم می‌دادند.

متعاقباً می‌فرماید پاسخ مشرکان در آن شرائط این‌است که ابتدا می‌گویند مرادهای دنیوی خود را گم کرده و اینجا پیدایشان نمی‌کنیم، به عبارت دیگر در وهله‌ی اوّل اعتراف می‌نمایند که در دنیا به کسانی غیرخدا سرسپرده بودند ولی آنجا پیدایشان نمی‌کنند. بعد متوجّه می‌شوند که این‌سخن اعتراف علیه خودشان است و آنگاه درصدد انکار برآمده به کلّی موضوع را منکر می‌شوند که ما اساساً در زندگانی چیزی یا کسی را به عبودیّت نمی‌خواندیم. تعبیر دیگر این است که می‌گویند چون آن معبودها دروغین بودند، پس بندگی ما هم نسبت به آنها هیچ و پوچ بود.

سپس می‌فرماید «**خدا این چنین کافران را به گمراهی می‌سپرد**» یعنی این چنین آنها در آن موقعیّت گرفتار تضادّ شده نمی‌توانند از عقیده‌ی خود دفاع کنند. از سوی دیگر طبری در تفسیر می‌گوید مقصود آن است که همانگونه که آنها نمی‌توانند معبودانشان را آنجا بیابند، خداوند نیز ایشان را به خاطر کفر و عنادشان به گمراهی می‌سپرد. از این‌قبیل آیات فهمیده می‌شود که کار دنیا و آخرت باهم در ارتباط است و هرکس همان آخرتی را خواهد داشت که به لحاظ باطنی و روحی با آن زندگی کرده است.

(۷۵) ذَٰلِكُم بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ .

« **این** (کیفر) **به خاطر آن است کــه در زمین به ناحقّ شادی می‌کردیــد و بدآن سبب که** (شادمانه به خود) **می‌بالیدید** »،

در اینجا وجه دیگری از زندگانی مشرکان دنیوی ذکر شده که همان غرور و سرمستی در راه و روش‌هایشان بوده است. می‌فرماید همان غرورهای بی‌جا آنها را از سعادت اُخروی بازداشت.

در اینجا طبری آورده که اگر در آیه «**فرح**» با قید «**بغیر حق**» آمده و «**مرح**» در مقطع آیه بدون قید است، از آن‌رو است که پاره‌ای از شادی‌ها حق است، لیکن سرمستی و غرور در هر شرائطی نکوهیده است. به عبارت

دیگر نفی آیه، فرح و شادی مغرورانه است که با به چنگ آوردن مال و مزایای دنیوی به افراد فارغ از دیانت دست می‌دهد و طی آن، خدا را فراموش می‌کنند (**مَرَح** به معنای شادی زیاد و به خود بالیدن آمده است).

(۷۶) **ٱدْخُلُوٓاْ أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ .**

« **از درهای دوزخ** (به آن) **وارد شوید؛ جاودانه در آن** (ماندگارید) **و چه بد است جایگاه متکبّران** »،

در بسیاری از آیات قرآن از «تکبّر» به شدّت انتقاد شده و تصریح گردیده که این صفتی است که آدمی را به دوزخ می‌برَد، چه تکبّر در برابر بندگان خدا ـ که موجب تحقیر دیگران است ـ و چه تکبّر در برابر آیات إلهی که منجرّ به دوری از حقایق می‌شود.

بخش نهم

(عبرت‌ها)

(۷۷) فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ ۚ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ .

« **پس** (ای پیامبر) **شکیبا باش که وعده‌ی خدا حق است** (به وقوع می‌پیوندد) **و چه پاره‌ای از آنچه** (مجازات‌هایی) **را که به آنان وعده می‌دهیم به تو بنمایانیم یا تو را وفات دهیم** (و آن مجازات‌ها را نبینی) **بازگشتشان به سوی ماست »،**

در آیات قبل نیز (آیه‌ی ۵۵) یکبار دستور شکیبایی به پیامبر ص داده شد. ولی آنجا در زمینه‌ی وعده‌ی پیروزی در دنیا بود که پیامبر را از شتاب‌خواهی وی برای آن فتح، به آمرزش‌طلبی فراخواند. أمّا در اینجا خداوند پس از مطالب ویژه‌ای که در زمینه‌ی سرکشی‌های منکران ابراز داشت (آیات قبل) خطاب به پیامبر می‌فرماید صبرکن و بدان که وعده‌ی خدا درباره‌ی کیفرکافران و پاداش مؤمنان حقّ‌است، چه تحقّق برخی از آن‌وعده‌ها را دردنیا ـ طی عُمر ـ ببینی و چه نبینی در هرصورت بازگشت آنان به سوی ما است و کیفر خود را خواهند دید چنانکه فرموده «**وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ** = چه شمّه‌ای از آن عذاب را که به آنان وعده می‌دهیم به تو بنماییم یا تو را برگیریم؛ پس بازگشت آنها سوی ماست» (یونس/٤٦).

شایان توجّه این‌که رؤیت عذاب دنیوی کفّار توسّط پیامبر ص، موکول به حضور او در دنیا شده و بنابراین نتیجه می‌شود که با رحلت پیامبر از دنیا آن‌حضرت، به مشاهده‌ی وقایعی که در دنیا پیش می‌آید نائل نخواهد شد (مائده/۱۱۷). به علاوه آیه‌ی شریفه از یکسو به مؤمنان آرامش می‌بخشد و از سوی دیگر پیام می‌دهد که منکران، سرمست کفر خود نباشند و بدانند که اگر در دنیا هم گرفتار عذاب نشوند، سرانجام به سوی خدا بازمی‌گردند و به کیفر کامل اعمال خود خواهندرسید.

(۷۸) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ ۗ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِىَ بِـَٔايَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ فَإِذَا جَآءَ أَمْرُ ٱللَّهِ قُضِىَ بِٱلْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْمُبْطِلُونَ .

« **و همانا پیش از تو پیامبرانی فرستادیم؛** (ماجرای) **برخی از ایشان را بر تو حکایت کردیم و برخی از آنان را بر تو حکایت نکردیم؛ و هیچ پیامبری را نسزد که ـ بی‌اذن خدا ـ نشانه‌ای آورد؛ پس چون فرمانِ خدا دررسد، به حق داوری شود و آنجا اهل باطل زیان می‌بینند »،**

به مناسبت مطالب قبل که دشمنان اسلام سرانجام به کیفر خود می‌رسند، در اینجا شکل کلّی به موضوع داده و سوابق پیامبران گذشته را ذکر می‌کند. می‌فرماید پیش از پیامبر اسلام هم پیامبرانی بوده‌اند که مخالفان آنها

نیز چون امرخدا آمد، به زیان حاصل از مخالفت‌های خود رسیدند. در اینجا تصریح فرموده که پیامبرانِ گذشته منحصر به آنها که ماجرایشان در قرآن آمده نبوده‌اند و از این‌جهت چه بسا برخی برجستگان تاریخ چون بودا در هند، کنفسیوس در چین و زرتشت در ایران از زمره‌ی پیامبران بوده‌اند چنانکه فرموده‌است «**وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا** = به تحقیق میان هر اُمّتی رسولی برانگیختیم» (نحل/۳۶).[1] همچنین آیه‌ی شریفه تأکید دارد که هر معجزه‌ای هم که پیامبران آوردند، نه از نفوس خودشان، بلکه به امر و اراده‌ی إلهی (و إذنِ تکوینی او) بوده است.

(۷۹ و ۸۰) **اَللَّهُ ٱلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا۟ مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ . وَلَكُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ وَلِتَبْلُغُوا۟ عَلَيْهَا حَاجَةً فِى صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى ٱلْفُلْكِ تُحْمَلُونَ .**

« خداست که چهارپایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها تغذیه می‌کنید » « و برایتان در آنها (چهارپایان) **سودهاست؛ و تا** (با سواری) **بر آنها به مقصودی‌که در دل دارید برسید؛ و برآنها و بر کشتی‌ها حمل می‌شوید »،**

رابطه‌ی این آیات با آیات قبل، در توجّه دقیق به سبک خاصّ قرآن به دست می‌آید. قبلاً در خلال آیات گذشته، از نعمت‌های خدا برای بشر سخن گفت (مانند آیه‌ی ٦٤) و پس‌از ذکر آن نعمت‌ها به نتیجه‌گیری پرداخت و به کسانی که به ناحقّ در زمین تکبّر می‌ورزند و آیات خدا را منکرند وعده‌ی گرفتاری داد (آیات ۷۵ و ۷٦). سپس اعلام داشت که فرستادگان إلهی و پیام آنها سرانجام پیروزند و کافران (در دنیا یا آخرت) محکوم به شکست. حال مجدّداً به آیات گذشته در ذکر نعمت‌های خدا بازگشته تسهیلاتی را که چهارپایان برای زندگی بشر دربر دارند ذکر کرده است.

مفهوم «**جَعَلَ**» در آیه با رجوع به نحل/۵ به دست می‌آید که فرموده «**وَ الأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ** = و چهارپایان را آفرید که در آن‌ها گرمی (پوششهای گرم) و منفعت‌ها دارید و از آن می‌خورید». در مورد «سود حاصل از چهارپایان» که فرموده «**لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ**» می‌توان از فرآورده‌های مختلف دامی مثل پشم و پوست و حتّی کود حیوانی را نام برد. در توضیح «استفاده از چهارپایان در دستیابی به مقصود منظور نظر»، ممکن است از حمل بار، جا به جایی‌ها، و شخم کردن زمین یاد کرد (هرچند امروزه به توفیق خدا برای این‌گونه امور از وسایل دیگری نیز استفاده می‌شود).

---

(۱) ـ پیامبرانی‌که ذکرشان در قرآن رفته است عبارتند از آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، شعیب، موسی، هارون، یعقوب، یوسف، داود، سلیمان، زکریّا، یحیی، الیاس، یَسَع، یونس، عزیر، ذوالکِفل، ایّوب، عیسی و محمّد (عَلَيهِمُ السَّلام). علاوه بر این به صورت کلّی، به اقوام و پیامبرانی اشاره شده که می‌فرماید «**لايَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللهُ** = جز خدا ایشان را کس نداند» (ابراهیم/۹). مفسّران نیز به مناسبت، روایاتی درباره‌ی تعداد پیامبران آورده‌اند؛ ازجمله طبرسی در مجمع البیان به نقل از ابوذر تعداد پیامبران را ۱۲۴ هزار نفر و در روایت دیگر ۸۰ هزار نفر ذکر می‌کند.

(۸۱) وَ يُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِۦ فَأَيَّ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ تُنكِرُونَ .

« **و** (خدا) **نشانه‌های** (قدرت و حکمت) **خود را به شما می‌نمایاند؛ پس کدام‌یک از آیات خدا را انکار می‌کنید؟! »،**

شاید اگر در قرآن هم سخنی در این زمینه نمی‌آمد، ذهن کنجکاو و حق‌یاب بشر با نگرش و توجّهی به درون و پیرامون خود، به این سؤال می‌رسید که این‌همه تدبیر و هماهنگی در جهت تسهیل زندگی او از کجا سرزده است؟ معذلک خداوند به آیاتش در طبیعت توجّه داده و اذهان منصف را به تفکّر طلبیده است که چگونه می‌توان این‌همه نعمت‌ها و تدابیر را ـ که نمونه‌هایش را در آیات قبل برشمرد ـ انکار نمود؟ (هرچند بسیاری از مردم این امور را بدیهی شمرده نعمت‌های إلهی را مفت خود می‌شمرند!).

(۸۲) أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْۚ كَانُوٓاْ أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَ ءَاثَارًا فِي ٱلْأَرْضِ فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَكْسِبُونَ .

« **آیا در زمین نگردیده‌اند تا بنگرند عاقبت کسانی** (تجاوزکارانی) **که پیش از ایشان بودند چگونه بود؟! کثرت و قدرت آنها و آثاری که در زمین داشتند بیش از آنان بود، و**(لی) **دستاوردشان** (در برابر خدا) **کارسازشان نبود »** ،

پس‌از جلب اذهان نسبت به آیات خدا در طبیعت، به سُنَن إلهی در تاریخ و احوال جوامع توجّه داده است. می‌فرماید این منکران آیات خدا ـ که همه جا آن آیات را پیرامونشان به عیان می‌بینند ـ به چه می‌نازند؟ آیا در سرنوشت متجاوزان پیش‌از خود ـ شواهد تاریخی ـ اندیشه نمی‌کنند که چگونه آنها علی‌رغم قدرت و کثرت و موجبات وسیعتری که داشتند، چون از آیات إلهی غافل شده و به ظلم و بی‌اخلاقی روی آوردند، منقرض گردیدند و پشتوانه‌هایی‌هم که برای خود فراهم آورده بودند نتوانست نجاتشان دهد؟ مخاطبان زمان به عنوان شاهدی در این زمینه می‌توانستند ماجرای اقوامی چون عاد و ثمود و مصریان را در نظر گیرند که ازحیث قدرت وآثار تمدّن، جلوتر از عربها بودند. مخاطبان معاصر حتّی با شواهد بیشتری در این‌زمینه روبرو هستند.

(۸۳) فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَرِحُواْ بِمَا عِندَهُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ .

« **و چون پیامبرانشان با دلایل روشن به سویشان آمدند، بدانچه از علم که نزدشان بود شادمان شدند؛ و آنچه** (عذابی)**که استهزایش می‌کردند، آنان را فرا گرفت »،**

چه بسا امروزه‌هم بسیاری از افراد بنا بر «تکبّر علمی» خدا و دیانت را انکار نموده به دستاوردهای فکری و مادّی خویش شادمان باشند؛ ولی دیری نمی‌گذرد که به عواقب سوءِ کردارخویش ـ به انحاءِ گوناگون چه در این دنیا و چه پس از مرگ ـ می‌رسند و تحقّق هشدارهایی را که استهزایش می‌کردند عملاً خواهندديد.

(۸۴ و ۸۵) فَلَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَحْدَهُۥ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشْرِكِينَ . فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَٰنُهُمْ لَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَاۖ سُنَّتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِۦۖ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْكَٰفِرُونَ .

« **پس آنگاه که سختی** (عذاب) **ما را** (با چشمان خود) **دیدند، گفتند: به خدای یکتا ایمان آوردیم و به آنچه شریک او می‌گرداندیم، کافریم** » « و(لی) **ایمانشان ـ هنگامی که عذاب ما را دیدند ـ به حالشان سودی نداشت؛ سنّت خداست که** (از دیرباز) **در** (باره‌ی) **بندگانش جاری بوده است؛ و آنجاست که کافران به خسارت رفته‌اند** ».

آیه‌ی شریفه داستان کسانی است که در طول تاریخ، با تکیه به معلومات و دستاوردهای دنیایی خویش، ناصحان خود را تکذیب می‌کنند. می‌فرماید اینان پس از آنکه وعده‌های خدا مبنی بر انقراضشان تحقّق پیدا کرد ـ یا در لحظه‌های سکرات مرگ ـ عذاب را به عیان دیده شروع به التجاء می‌کنند و از شرک و کفری که طی عمر دنبال می‌کردند تبرّی می‌جویند، ولی ایمانِ ازسر جبر شخصیّت‌ساز نبوده و سودی به حالشان نخواهد داشت. این سنّتی است که خدا در سرنوشت انسان نهاده است. اینگونه آیات، همه عبرت است و خواننده را تشویق می‌کند که تا فرصت باقی است، به اصلاح خود بپردازد (نساء/۱۸).

سوره‌ی فُصِّلَت

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و نام آن «**فُصِّلَتْ** = شرح و تفصیل داده شده» برگرفته ازدوّمین آیه‌ی سوره است که دروصف قرآن می‌فرماید «**کِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ** = کتابی که آیاتش تبیین و به روشنی بیان شده است». به مناسبت آیه‌ی ۳۷ در شمار چهار سوره‌ای (**سجده ـ فُصِّلَت ـ نَجْم ـ عَلَق**) است که **سجده‌ی واجب** دارد. مطالب سوره مشتمل بر چند محور مشابه با غالب سوره‌های مکّی است:

- ذکر بهانه‌ها و روحیّه‌ی منکران در امتناع از پذیرش قرآن، قرآنی که هیچ باطلی درآن راه ندارد؛ و اینکه منکران به پیامبر^ص می‌گفتند سخنان تو در گوش ما سنگینی می‌کند و درمیان گفتار قرآنی آن‌حضرت، کلمات لغو به‌میان می‌آوردند.
- اشاره به قدرت خدا در آفرینش و ذکر نعمت‌های او چون خلقت خورشید و ماه و زنده شدن زمین (در بهار و تابستان) پس‌از مرگش (در پائیز و زمستان)، پیدایش شب و روز و اینکه باید چنین مقام فائقی را که مبدأ خلقت است پرستید و بندگی کرد و مستقیم سوی او رفت (نتیجه‌گیری از توحید خالقیّت در اثبات توحید عبادت).
- **انذار** و بیم مخالفان از مخالفت با پیامبرشان و یادآوری سرنوشت اقوام پیشین که به مخالفت با پیامبرانشان برخاستند و ارائه‌ی تصویری از وضع اُخروی کافران.
- **تقدیر** وارائه‌ی تحلیلی از مشی همه‌ی آنها که در راه دین پایداری می‌ورزند و توصیه به اخلاق نیک و گذشت دربرابر بدی‌ها.
- اشاره به ماجرای موسی[ع] و کتاب او و اینکه وحی و رسالت محمّدی[ص] بی‌سابقه نبوده و پیش‌از او پیامبران متعدّدی گذشته‌اند و هُشدار مجدّد به ناسپاسان از کیفر و سرانجام آنان در قیامت و نهایتاً پایان سوره با ذکر احاطه‌ی خدا بر همه جا و همه چیز.

آیات سوره را می‌توان در هشت بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۷)**: وصفی از قرآن، عکس‌العمل معاندان و موضع پیامبر[ص]**

بخش دوّم (آیات ۸ تا ۱۲)؛ **آفرینش آسمانها و زمین**

بخش سوّم (آیات ۱۳ تا ۱۸)؛ **اشاره به سرنوشت عاد و ثمود**

بخش چهارم (آیات ۱۹ تا ۲۹)؛ **احوال بدکاران در آخرت**

بخش پنجم (آیات ۳۰ تا ۳۶) ؛ **مشی دنیوی نیکوکاران و سرانجام اُخروی آنها**

بخش ششم (آیات ۳۷ تا ۴۳)؛ **تدابیر خدا در خلقت و عملکرد مردمان**

بخش هفتم (آیات ۴۴ تا ۴۸)؛ **قرآن و تورات، فرو فرستاده شده از سوی خدا**

بخش هشتم (آیات ۴۹ تا ۵۴)؛ **انسان ناسپاس و انکارگر.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(وصفی از قرآن، عکس العمل معاندان و موضع پیامبر[ص])

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) حمٓ .

« **حاء . میم** »،

چنانکه قبلاً گفته‌ایم اینگونه حروف مقطّعه در ابتدای برخی سُوَر قرآن، رمز نیست بلکه کلمات اختصاری در اشاره به معنایی خاصّ است که آن معنا در صدر اسلام برای مخاطبین روشن بود، وگرنه درباره‌ی آنها می‌پرسیدند و پاسخشان در قرآن می‌آمد همانگونه‌که درموارد مشابه که سؤالاتی مطرح می‌شد، پاسخ‌ها در قرآن آمده است. «**حاء. میم**» را می‌توان در اشاره به نام‌های إلهی چون «**حَمید** و **مَجید**» دانست (به توضیح آیه‌ی اوّل سوره‌ی غافر و سایر آیات مشابه نگاه کنید).

(۲) تَنزِيلٌ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

« (این کتاب) **فروفرستاده‌ای از سوی** (خداوند) **رحمتگرِ مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه به سوره حُسن مَطلَع بخشیده که مفادش ازسوی خداوند بخشاینده (رحمتگر) و مهربان است. در مورد دو واژه‌ی «**رَحمان**» و «**رَحیم**» گفته‌اند که «رَحْمان» بر وزن فَعْلان دلالت بر کثرت و وسعت رحمتِ خدا داشته و «رَحِیم» بر وزن فَعِیل دلالت بر لطف ثابت و خاصّ خداوند دارد. بر این پایه خدای رحمان و رحیم یعنی خدایی‌که رحمتش همه چیز را فرا گرفته و عطوفت او نیز گاه و بیگاه ـ دردنیا وآخرت ـ به بندگان می‌رسد.

از سوی دیگر آیه‌ی شریفه اعلام می‌دارد که إنزال کتاب (قرآن) از سر رحمت واسعه و لطف خاصّ خدا به بندگان بوده تا با چنگ زدن به ریسمان إلهی، از چاه دنیا بالا آیند و به رستگاری برسند.

(۳) كِتَٰبٌ فُصِّلَتۡ ءَايَٰتُهُۥ قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ .

« (این) **کتابی است که آیاتش به روشنی بیان شده؛ قرآنی عربی، برای گروهی‌که درک می‌کنند** »،

طبری واژه‌ی «**فُصِّلَتْ**» را در آیه‌ی شریفه به‌معنی «بُیِّنَت» گرفته، بدین‌معنی که آیات قرآن به روشنی بیان شده و رمزگونه نیست. عبارت «**قُرآنًا عَرَبِيًّا** = قرآنی به زبان عربی» نظر کسانی را که گفته‌اند فقط معانی قرآن به پیامبر^ص^ وحی می‌شده و الفاظ از خود اوست، ردّ می‌کند. زیرا «معنا» زبان خاصّی نمی‌طلبد و این الفاظ است که می‌تواند به زبان عربی و یا هر زبان خاصّ دیگری باشد و به این موضوع در آغاز سوره‌ی زُخرُف و برخی سُوَر دیگر قرآن نیز تصریح شده‌است. همچنین طبری از مقطع آیه نتیجه گرفته که برای فهم قرآن باید عربی دانست. البتّه برای درک کامل قرآن هم باید عربی دانست و هم باید در جستجوی حقایق بود و به درک معانی و مقاصد همّت گماشت.

(۴) **بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَايَسْمَعُونَ .**

« **بشارتگر و هُشدار دهنده؛** و(لی) **اکثر آنها رویگردان شدند و** (حقّ را) **نمی‌شنوند** »،

بخش اوّل آیه ـ به دنبال آیه‌ی قبل ـ ادامه‌ی وصف قرآن است و بخش بعدی، به عکس‌العمل اکثر مردمان در برابر قرآن اشاره دارد.

می‌فرماید قرآن کتابی است که برای هدایت و اصلاح مردم آمده، ولی اکثر افراد در برابر این پیام خیرخواهانه گوش شنوا ندارند و این معنا سخن معروف امام حسین (ع) را به یاد می‌آورد که گفت «اِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعِقٌ عَلَى اَلْسِنَتِهِم يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّت مَعَايِشُهُم فَاِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّيَّانُون= مردمان بندگان دنیایند و دین بر سر زبان آنهاست و تا برایشان مایه‌ی فراوانی ومعیشت است، به‌حفظ آن می‌پردازند وآنگاه که به‌گرفتاری آزموده شدند، دینداران اندکند» (از کتاب تُحَفُ الْعقول اثر ابن شعبه حَرّانی).

(۵) **وَقَالُواْ قُلُوبُنَا فِيٓ أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَآ إِلَيْهِ وَفِيٓ ءَاذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنۢ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَٱعْمَلْ إِنَّنَا عَٰمِلُونَ .**

« **پس گفتند: دلهای ما از آنچه ما را به سویش می‌خوانی، در پرده‌ها است و در گوشهایمان** (در برابر سخن تو) **سنگینی است و میان ما و تو حائلی است** (وسخن یکدیگر را نمی‌فهمیم) **پس تو به کار خود پرداز، ما** (هم) **به کار خود می‌رسیم** »،

حقیقت‌ستیزان برای آنکه پیامبر^ص^ را از دعوت خود ناامید کنند به او می‌گفتند دلهای ما نسبت به دعوت تو در حجاب است. واژه‌ی «**أَكِنَّةٍ**» جمع «کِنان» به معنی «پوشش» است و منظور از «**قُلُوبُنَا فِى أَكِنَّةٍ**» این است که «دل‌های ما با سخنان تو بیگانه است و مطالب تو در دل‌های ما نفوذ نمی‌کند». «**فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ**» در مقطع آیه یعنی هیچ راهی برای تفاهم ما و تو وجود ندارد، هرچه می‌خواهی بکن، ما هم کار خود را می‌کنیم (یعنی علیه تو عمل می‌کنیم).

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبر^ص^ با چه نوع مردمانی روبرو بوده است، کسانی که حتّی حاضر نبودند سخن او را شنیده در آن بیاندیشند. البتّه این احتمال هم ـ هرچند ضعیف ـ هست که آنها این الفاظ را که در

آیه آمده نمی‌گفتند و بیانات مذکور در آیه، زبان حال ایشان بوده است. ولی به هرحال آیه‌ی شریفه روحیّه‌ی آن مخالفان را نشان می‌دهد که به‌هیچ‌وجه حتّی حاضر به شنیدن سخنی درباره‌ی دعوت توحیدی نبودند. چنانکه امروزه نیز اینگونه عکس العمل‌ها در برابر قرآن از جانب برخی افراد دیده می‌شود و یکی از وجوه جاودانگی قرآن همین است که مصادیق کلامش را همواره می‌توان یافت.

(۶) قُلْ إِنَّمَآ أَنَاْ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَٱسْتَقِيمُوٓاْ إِلَيْهِ وَٱسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ .

« **بگو: جُز این نیست‌که من بشری همانند شمایم؛ به من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است؛ پس مستقیم به سوی او روید و از او آمرزش بخواهید؛ و وای برمشرکان** »،

علی‌رغم لجاجت منکران، به پیامبر^ص^ دستور داده شده که پیام خدا را ابلاغ کند و در درجه‌ی اوّل به آنها بگوید که منهم بشری مثل شما هستم (نه مانند مدّعیان دروغین پیامبری و ارباب صوفیّه که درباره‌ی خویش گزافه‌ها گفته خود را خزانه‌دار خدا و حتّی متّحد با او معرّفی کرده‌اند). فقط با این تفاوت که به من وحی می‌شود و ابلاغیّه‌ام به شما، دعوت به بندگی انحصاری خداست. به بیان دیگر پیامبر^ص^ به فرمان خدا به مخالفان می‌گوید به من از جانب خدا وحی می‌شود و آن وحی این است که اعلام می‌دارد تنها خدا را باید بندگی کرد و پرستش و بندگی ارباب دنیا و رؤسا و بزرگان را باید به‌دور ریخت. آنگاه در وصف عبادت و بندگی انحصاری خدا می‌فرماید که باید همه‌ی واسطه‌ها را به یکسو نهاده مستقیم به سوی خدا رفت. متأسّفانه این‌پیام نه تنها به‌گوش عدّه‌ای از مردم لجوج مکّه نرفت، بلکه در‌بین امّت اسلام نیزبه‌خوبی درک نشد، به طوری‌که متعاقباً صدها مرشد و مراد و صوفی و غیره مردمان را به بندگیِ خود فرا خوانده در بند ارادت خویش کشیدند و به چاپلوسی و مریدبازی واداشتند. به علاوه شگفت آنکه برخی «**فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ**» را در آیه‌ی شریفه «استقامت ورزیدن در راه خدا» معنا کرده‌اند! در حالی‌که اگر چنین می‌بود باید می‌فرمود فَاسْتَقِيمُوا لَهُ (وچه بسیار آیاتی‌که افراد برای رسیدن به مقاصد باطل خویش آنها را به لحاظ معانی تحریف کردند تا مردمان را از ولایت آزادی‌بخش إلهی به ولایت اسارت‌آورخود کشانند). در مقطع آیه مشرکان که با واسطه‌تراشی و کجروی به سوی خدا می‌روند، بیم داده شده‌اند.

(۷) الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلْأٓخِرَةِ هُمْ كَٰفِرُونَ .

« **آنها که** (به مال دنیا چسبیده و) **زکات نمی‌دهند و سرای آخرت را باور ندارند** »،

آیه‌ی شریفه وصف مشرکان در مقطع آیه‌ی قبل است که نه تنها بندگی غیرخدا و واسطه تراشی به درگاه إلهی می‌کنند، بلکه مال‌اندوز و منکر آخرتند. به عبارت دیگر مشرکان، مردمانی توصیف شده‌اند که سوای مذهب منحط، دلبسته‌ی مال دنیایند و نمی‌خواهند از مال خود به محتاجی کمک کنند و به فراتر از دنیایشان عقیده‌ای ندارند و همه چیز خود را خلاصه شده در همین دنیا می‌بینند.

بخش دوّم

(آفرینش آسمانها و زمین)

(۸) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ .

« **همانا کسانی که ایمان آورده کارهای شایسته کردند، برایشان پاداشی قطع‌نشدنی** (بی‌پایان) **است** »،

قبلاً (آیه‌ی٦) فرمود «**وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِين** = وای برمشرکان» و آیه‌ی فوق در برابر آن تهدید مشرکان، کسانی را که ایمان آورده کارهای شایسته کردند، به پاداش بی‌پایان وعده می‌دهد.

(۹) قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَرْضَ فِى يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادًا ۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

«**بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز** (دو دوران) **آفرید، کفر می‌ورزید و برای او همتایان قرار می‌دهید؟! آن خداوندگار جهانیان است** »،

در آیه‌ی فوق و سه آیه‌ی بعد، مشرکانِ تهدید شده در آیه‌ی٦، در برابر قدرت خداوند در به پا داشتن نظامِ جهان قرار داده شده‌اند. می‌فرماید آیا خدای عالم را رها کرده دست به دامان غیرخدا ـ که هیچ نقشی در خلقت زمین ندارند ـ می‌شوید و آن شیفتگی و بندگی را که باید نسبت به خدای آفریننده‌ی جهان داشت، به غیر او تعمیم می‌دهید؟ ملجأ شما خدایی است که زمین (و آسمان) را به پا داشته است. در این راستا آیه‌ی شریفه از «کفر مشرکان به خدا» سخن آورده که منظور از آن نه انکار وجود خدا، بلکه همان شرک آنها بوده است، چنانکه متعاقباً می‌فرماید «**وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً** = برای او همتایان قرار می‌دهید». نشان می‌دهد که مشرکان صدر اسلام منکر وجود خدا نبودند که اگر بودند، معنا نداشت گفته شود: «برای او همتایان قرار می‌دهید». بنابراین مشرکان به وجود خدا و فرمانروایی او بر عالم معتقد بودند (مؤمنون/۸۹←۸٤) ولی عقیده داشتند که خداوند همتایانی دارد که آن همتایان می‌توانند از طریق شفاعت نزد خدا (زُمَر/۳) در سرنوشت آنها تأثیر گذارند و از این جهت به بندگی همتایان (بت‌ها) می‌پرداختند.

نکته‌ی دیگر آنکه واژه‌ی «**يَوْم**» درآیه‌ی شریفه لزوماً به معنی روز ۱۲ ساعته نیست، بلکه می‌تواند به معنای «مرحله و زمان» باشد، چنانکه در قرآن از «يَوْم الْقِيامَة»، «يَوْم النُّشُور»، «يَوْم الْفَتْح» یاد شده و مقصود زمان وقوع آن رویدادهاست. همچنین در قرآن به روزی که مدّت آن هزار سال (حج/٤٧ و سجده/٥) و یا پنجاه هزار سال (معارج/٤) است اشاره رفته که می‌رساند مقصود از «**يَوْمَيْنِ** = دو روز» در آیه‌ی شریفه، ممکن است روزهایی باشد که هریک از آنها چند قرن به طول انجامیده است. پس مراد از «**خَلَقَ الْأَرْضَ فِی يَوْمَيْن**» در آیه‌ی فوق، خلقت زمین ـ احتمالاً پیدایش خشکی و دریا ـ در دو مرحله یا دو دوره‌ی تکاملی می‌باشد.

کلمه‌ای که در زبان عربی اختصاصاً برای «روز» به کار می‌رود «**نَهار**» است که معمولاً در برابر«**لَیْل** = شب» می‌آید (اعراف/ توضیح آیه‌ی ٥٤).

(۱۰)وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقْوَاتَهَا فِيٓ أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَآءً لِّلسَّآئِلِينَ .

« **و در آن** (زمین) **از فرازش، کوه‌های استوار قرار داد و در آن برکت نهاد و روزی‌هایش را در آن مقدّر فرمود** (همه) **در چهار روز** (چهار دوران) **که برای پُرسندگان مساوی است** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که زمین در ابتدا بدون پستی و بلندی‌های بزرگ بوده و سپس به‌تدریج کوه‌ها سر برآوردند و از سطح زمین فراتر رفتند. آنگاه در زمینی که کوهها در آن پدید آمدند، گیاهان ـ که روزیِ موجودات بعدی بوده‌اند ـ به وجود آمدند (یعنی پیدایش گیاه روی زمین قبل از حیوان بوده است). می‌فرماید این‌ها همه (پیدایش زمین و کوه‌ها و گیاهان روی زمین) مجموعاً در چهار مرحله پدید آمد و اگر کسی در مورد مدّت زمان هربخش بپرسد، پاسخ او این‌است که مدّت آنها برابر بوده است، یعنی از چهار مرحله، **دو مرحله** مربوط به پیدایش‌زمین (خشکی و دریا) و **دو مرحله** مربوط به بروز وظهور کوه‌ها وگیاهان زمین بوده است. یا مراد، روزهای مساوی (به لحاظ زمان) بوده‌اند.

(۱۱) ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَآ أَتَيْنَا طَآئِعِينَ .

« **سپس آهنگ آسمان کرد درحالی‌که آن، دودی بود؛ پس به آن** (آسمان) **و به زمین گفت: خواسته یا ناخواسته** (به سوی فرمان من) **آیید؛ هر دو گفتند: اطاعت‌کنان آمدیم** »،

یعنی خداوند بعداز خلقت زمین و ایجاد کوه‌ها و گیاهان روی آن، به آسمان پرداخت، آسمانی‌که قبل از آفرینشِ زمین به صورت دودی‌شکل وجود داشت، یعنی از مادّه‌ی لطیفی مانند گاز تشکیل شده بود. چنانکه فرموده «**هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ ما فی الأَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ** = اوست آن‌کس که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد» (بقره/۲۹).

اینکه می‌فرماید خدا به آسمان و زمین فرمود «**اِئْتِیا طَوْعًا اَوْ کَرْهًا** = خواه و ناخواه به سوی (فرمان) من آیید» و هردو اطاعت کردند، مقصود ردّ و بدل شدن الفاظ نیست، بلکه یعنی خدا نظام زمین و آسمان را مقرّر داشت و قوانینی را که زمین و آسمان بر آن مبنا بگردند، تعیین فرمود به طوری‌که آنها از این قوانین تخلّف نخواهند کرد. بنابراین منظور از گفته یا وحی خدا به آسمان و زمین در اینجا، وحی «تکوینی» است، نه وحیِ «تشریعی» که به پیامبران شده است. چنانکه فرموده است زمین در قیامت اخبار خود را به وحی خدا بازگو می‌کند (زلزال/٤ و٥) یعنی رخدادهای زمین در رستاخیز به امر إلهی تجلّی خواهدکرد چنانکه فرموده «**إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَیْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ کُن فَیَکُون** = چون ما چیزی (امری) را اراده کنیم، جز این نیست که به آن گوییم: باش؛ و موجود می‌شود» (نحل/٤٠).

(۱۲)فَقَضَىٰهُنَّ سَبْعَ سَمَٰوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمْرَهَاۚ وَ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ وَ حِفْظًاۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ .

« **پس آن** (آسمان دودی) **را در دو روز** (دو دوران) **به صورت هفت آسمان به انجام رساند و در هر آسمان امرش را وحی کرد و آسمان نزدیک‌تر را با چراغ‌ها** (ستارگان درخشان) **بیاراستیم و (آنرا کاملاً) حفظ نمودیم؛ این است تقدیر** (خداوند) **غالب و دانا** »،

یعنی آن مجموعه (آسمان) دودی که اطراف زمین را فراگرفت، طی دو مرحله به أمر و تدبیر إلهی نظام یافت[1]. ذکر عدد هفت که در آیه آمده می‌تواند ازجمله‌ی اعداد کثیره باشد (لقمان/۲۷) و کثرت طبقات آسمانی را برساند و از سوی دیگر ممکن است ذکر واقع بوده ساختار آسمان به نوعی مرکّب از بخش‌های هفتگانه باشد. به هرحال آیه‌ی شریفه مُشعر بر آن است که هرقسمت (یا طبقه) از آسمان نظام خاصّ خود را داراست و در بخش یا طبقه‌ای که بلافاصله بعد از زمین قرار دارد، ستارگانی نورانی‌تر مستقرّ شده‌اند که درخشندگی ستارگان مزبور شب‌ها دیده می‌شوند و به منزله‌ی چراغ‌های آسمانند. می‌فرماید این آسمان را «حفظ کردیم» که ممکن است مقصود حفظ از نفوذ نیروهای تخریب‌گر و شیطانی باشد (صافّات/۷). البتّه مقصود این نیست که بخش‌های دیگر آسمان حفاظتی نداشته یا لزوماً بی‌بهره از ستارگانند (به قول معروف «اثبات شیء نفی ماعَدا نمی‌کند»). بلکه به قرینه‌ی آنکه می‌فرماید «**أَوْحَىٰ فِى كُلِّ سَمَاءٍ اَمْرَها** = در هر آسمان امرش را وحی کرد» به دست می‌آید که بخش‌های دیگر آسمان نیز خود نظامی داشته و در آن نظام ـ تا موعد مقرّرـ حفظ می‌شوند.

---

(۱) ـ با درنظرگرفتن توضیحات ارائه شده ذیل آیات ۹ و۱۰ بدست می‌آید که زمین (خشکی و دریا) طی دو مرحله تشکیل گردید، کوه‌ها و گیاهان زمین هم طی دو مرحله ایجاد شد، و آسمان نیز در دو مرحله نظام یافت (مجموعاً ۶ مرحله). بدین ترتیب آیات شریفه با آیاتی‌که می‌فرماید آسمان و زمین را در شش روز(۶ مرحله) آفریدیم هماهنگ است. متأسّفانه برخی مترجمان متوجّه این دقایق نشده و آیات فوق را به صورتی ترجمه کرده‌اند که هماهنگی خود را با سایر آیات ازدست داده و آفرینش آسمان‌ها و زمین را طی ۸ مرحله نشان می‌دهد!

بخش سوّم

(اشاره به سرنوشت عاد و ثمود)

(۱۳) فَإِنْ أَعْرَضُواْ فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَٰعِقَةً مِّثْلَ صَٰعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ .

« پس اگر روی برتافتند، بگو: من شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه‌ی عاد و ثمود بیم می‌دهم »،

پس از اشاره به قدرت و حکمت خدا در آفرینش طی آیات قبل، در آیه‌ی فوق مشرکان زمان نزول را به عذاب دردناک مشرکان پیشین بیم می‌دهد. با بسط معنا، به دست می‌دهد که اگر مردم با پیام‌ها و هدایت‌های إلهی مخالفت ورزند، دچار عواقب ناگوار می‌شوند.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، از یک سو با مخاطبان زمان سخن دارد ـ که ماجرای عاد وثمود برایشان آشنا بود ـ و از سوی دیگر با هر فردی که در مسیر نافرمانی خدا قدم برمی‌دارد؛ می‌فرماید اینگونه افراد در معرض صاعقه‌ها و ضربات در زندگی خود خواهند بود.

پیامبر قوم عاد، هود ع و پیامبر قوم ثمود، صالح ع بود. «**صاعقه**» صدای مهیبی است که با تخلیه‌ی الکتریکیِ ابرها در فضا می‌پیچد و به دنبال آن، ممکن است آتش‌سوزی و حوادث مرگبار رخ دهد. عاد و ثمود را عربها از جمله‌ی اقوام «بائده = منقرض شده» می‌شناختند.

(۱۴) إِذْ جَآءَتْهُمُ ٱلرُّسُلُ مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَ ۖ قَالُواْ لَوْ شَآءَ رَبُّنَا لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً فَإِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ .

« آنگاه که پیامبرانشان از پیش روی وپشت سرشان به سوی آنها آمدند (و گفتند:) **که جُز خدا را بندگی نکنید! گفتند: اگر خداوندمان می‌خواست** (تا پیامی فرستد) **قطعاً فرشتگانی فرو می‌فرستاد؛ و ما به آنچه شما** (می‌گویید و) **با آن فرستاده شده‌اید، کافریم »،**

مقصود از «**مِن بَیْنِ اَیْدِیهِمْ** = از پیش و **مِنْ خَلْفِهِمْ** = از پس» در آیه‌ی شریفه، به قول ابن عبّاس: پیامبران قبل از هود و پس از هود (در میان آنان) بودند که همگی بر بندگی خالصانه‌ی خدا دعوت می‌کردند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید ولی آن اقوام ـ به این بهانه که پیامبران مرسَل مردمانی عادی چون خودشان بودند ـ از هدایتشان سر باز زده و در نتیجه دچار هلاکت شدند. آیه‌ی شریفه پیام می‌دهدکه حقّ را به دست هرکس ظاهر شد، باید پذیرفت و نباید انتظار داشت که حتماً شخصیّت‌ها وموجودات خاصّی آن را معرّفی کنند (هرچند پیامبران به لحاظ روحی، افرادی برجسته بودند). البتّه این بهانه‌ی مشرکان که چرا پیامبران از جنس فرشتگان نیستند، در قرآن به کرّات آمده و به آن پاسخ داده شده است (انعام/۸ ، حجر/۷، نحل/۴۳، إسراء/۹۴، انبیاء/۸،

مؤمنون/٢٤، فرقان/٧ و ٢١، زخرف/٥٣). نکته‌ی دیگر آنکه در دو آیه‌ی گذشته (آیات ١٣ و ١٤) احوال عاد و ثمود را به طور یکجا و تنیده درهم ذکر کرد و طی آیات بعد ماجرای آنها را به صورت تفکیکی آورده است.

(۱۵) فَأَمَّا عَادٌ فَٱسْتَكْبَرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَقَالُواْ مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَجْحَدُونَ .

« و امّا عادیان در زمین به ناحقّ سرکشی کردند و گفتند: چه کس قدرتمندتر از ماست؟ آیا ندیدند (ندانستند) **خدایی که آنها را آفریده، البتّه قوی‌تر از آنهاست؛ و آنها آیات ما را انکار می‌ورزیدند »،**

شاخصه‌ی عادیان، شرح وضع متکبّران در هر زمان و مکان است؛ مردمان گردنکشی که تصوّر دارند هرچه بخواهند می‌توانند بکنند و قدرت بالاتر از آنها وجود ندارد. همچنین فرموده است که قوم عاد نسبت به دشمنانشان خَشِن وسختگیر بودند (شعراء/١٣٠) که نمونه‌هایی ازاین خصوصیّت نیز همچنان بین ابناء بشر مشاهده می‌شود. قید «**بِغَيْرِ الْحَقّ** = به ناحق» در آیه‌ی شریفه قید توضیحی است، یعنی «استکبار به حق» وجود ندارد، بلکه هر استکباری ناحق است؛ در واقع می‌فرماید آنها استکبار می‌ورزیدند که ناحق است. مشابه آنکه فرموده «**يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ** = پیامبران را به ناحق می‌کشتند» (بقره/٦١ و آل‌عمران/٢١، ١١٢ و ١٨١ـ به توضیح آیه‌ی ١٨١ از سوره‌ی آل‌عمران نگاه کنید).

در بخش بعد آیه‌ی شریفه، خطاب به عاد (و امثالشان درطول تاریخ) می‌فرماید آیا نیاندیشند: خدایی که آنان را آفریده، البتّه قوی‌تر از ایشان است و دستی ورای دست آنها وجود دارد؟ این سخن را به مردم امروز هم می‌توان گفت که ممکن است در اثر کشف قُوای طبیعت و دست یافتن به دانش‌هایی، خدا را بنده نباشند. ازاین‌رو علی(ع) هنگامی که مالک اشتر را به حکومت مصر فرستاد برای او نوشت: «وَ اِذا اَحْدَثَ لَکَ مَا اَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلطانِکَ اُبَّهَةً اَوْ مَخِيلَةً، فَانْظُرْ اِلَى عِظَمِ مُلْکِ اللهِ فَوْقَکَ، وَ قُدْرَتِهِ مِنْکَ عَلَى ما لاتَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِکَ، فَاِنَّ ذلِکَ يُطَامِنُ اِلَيْکَ مِنْ طِمَاحِکَ، و يَکُفُّ عَنْکَ مِنْ غَرْبِکَ، وَ يَفِيءُ اِلَيْکَ بِمَا عَزَبَ عَنْکَ مِنْ عَقْلِکَ = هرگاه سلطنت برای تو احساس عظمت و بزرگی پدید آورد، به جلال و عظمت خدایی که فوق توست و به توانایی او به آنچه تو بر آن ناتوانی، بیاندیش که این توجّه، کبر وسرکشی تورا فرومی‌نشاند و سرفرازی تورا از تو بازمی‌دارد و عقلی که از تو دور شده به تو برمی‌گردد» (نهج‌البلاغه/ نامه‌ی ٥٣).

عبارت «**کَانُوا يَجْحَدُونَ** = انکار می‌ورزیدند» در مقطع آیه، به قول راغب اصفهانی در مفردات، به معنی «دانسته انکار کردن» است.

(۱۶) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِىٓ أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ لِّنُذِيقَهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْىِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَلَعَذَابُ ٱلْـَٔاخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ .

« پس تندبادی توفنده ـ در روزهایی شوم ـ بر آنها فرستادیم تا عذاب ذلّت‌بار را در زندگی دنیا، به آنان بچشانیم و قطعاً عذاب آخرت ذلّت‌بارتر است و آنها یاری نخواهند شد »،

یعنی نتیجه‌ی نافرمانی خدا عذاب ذلّت‌بار در دنیا و بدتر از آن عذاب اُخروی است. شایان توجّه آنکه آیه‌ی شریفه روزهایی را که طوفان سخت ـ متوالیاً ـ بر قوم عاد فروآمد، «اَیّام نَحس» شمرده است. بنابراین نحوست هرروز مربوط به حوادث بدی است که درآن برای آدمی پیش می‌آید، وگرنه هیچ روزی به اعتبار آنکه مثلاً دوازدهم یا سیزدهمین روز ماه باشد، سعد یا نحس نمی‌شود.

واژه‌ی «**رِيح**» به معنی «باد» و «**صَرصَر**» به معنی «باد سخت سرد و سوزان» است. «**رِيحًا صَرْصَرًا**» یعنی «بادی سرد و مهلک». از آن روزهای شوم در آیات ذاریات/٤٢ و٤١، قمر/٢٠و١٩ و حاقّه/٧، نیز یاد شده است.

(۱۷)وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَٱسْتَحَبُّواْ ٱلْعَمَىٰ عَلَى ٱلْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ ٱلْعَذَابِ ٱلْهُونِ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ .

« و امّا ثمودیان؛ آنها را هدایت کردیم؛ و(لی) **آنها کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند؛ پس صاعقه‌ی عذاب خفّت‌بار آنان را ـ به** (سزای) **آنچه می‌کردند ـ فراگرفت »،**

می‌فرماید راه نجات وسعادت به ثمودیان نشان داده شد، ولی آنها کوردلی وگمراهی ـ بی‌ایمانی و فساد ـ را بیشتر دوست داشتند (انسان/٣) و با دلبستن به لذّتهای زودگذری که از این راه می‌یافتند، نتیجه‌ی دستاوردشان این شد که صاعقه‌ای هولناک آنها را فراگرفت (هود/٦٨ و٦٧ و قمر/٣١). البتّه با بسط معنا، آیه‌ی شریفه را با همه‌ی کسانی که به نوعی ـ به انحاء گوناگون ـ راه ثمودیان را پیش گیرند، می‌توان تطبیق داد. واژه‌ی «**هُون**» در آیه به معنی «خواری» است.

از سوی دیگر آیه‌ی شریفه، دلیل بطلان قول جبریان است، زیرا نشان می‌دهد که «هدایت» از خداست، ولی انتخاب راه که «هدایت إلهی» را دنبال کنند و یا در پی «کوردلی» روند، به اختیار انسان‌ها است.

(۱۸) وَ نَجَّيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ كَانُواْ يَتَّقُونَ .

« و کسانی‌را که ایمان آورده و تقویٰ پیشه کرده بودند، نجات بخشیدیم »،

از این آیه فهمیده می‌شود که همه‌ی ثمودیان و عادیان به آن اوصافی که فرمود متّصف نبودند، بلکه عدّه‌ای از ایشان با ایمان و متّقی بوده از آن مهلکه‌ها نجات یافتند، چنانکه فرموده «**الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**» (اعراف/١٢٨).

بخش چهارم

(احوال بدکاران در آخرت)

(۱۹)وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَآءُ ٱللَّهِ إِلَى ٱلنَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ .

« **و روزی‌که دشمنان خدا به سوی آتش گرد آورده شوند؛ پس آنها بازداشته** (و جمع) **می‌شوند** »،

در اینجا، پس‌از آیات قبل در شرح عاقبت عاد و ثمود، صحنه‌ی آخرت و احوال همه‌ی بدکاران در آن موقعیّت، در نظر ما مجسّم شده است. به عبارت دیگر سخن را از عاد و ثمود به همه‌ی دشمنان خدا در همه‌ی زمانها ومکان‌ها تعمیم داده ومی‌فرماید ابتدا همگی گردآوری شده و به هم می‌پیوندند (طبری می‌گوید واژه‌ی «**يُوزَعُون**» در آیه‌ی شریفه بدین‌معنی است که اوّلی‌ها بازداشت می‌شوند تا آخری‌ها به آنان ملحق شوند و همه گِردِهم آیند).

(۲۰) حَتَّىٰٓ إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَٰرُهُمْ وَ جُلُودُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« **تا چون به آن** (آتش دوزخ) **رسند، گوش و دیدگان و پوست‌هایشان به آنچه می‌کردند، بر ضدّ آنان گواهی دهند** »،

موضوع شهادت اعضای بدن انسان بر اعمال دنیوی او در قیامت، در آیات نور/٢٤ و یس/٦٥ نیز آمده است.

به طور کلّی گفته‌اند که گفتار و اعمال و حتّی افکار ما، در ما اثراتی باقی می‌گذارند که آن آثار می‌تواند در وقت معیّن، از اعضای گوناگون ـ به فرمان خالق آن اعضاء و قوانینشان ـ بر ملا گردند. به علاوه آورده‌اند که چون اعضاء و شاکله‌ای که انسان در قیامت می‌یابد، متناسب با آن شخصیّتی است که او از زندگی دنیایی خود ساخته (چنانکه فرموده «**يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ** = روزی‌که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه گردد» ـ آل‌عمران/ ١٠٦) بنابراین آنها می‌توانند بازگوکننده‌ی تاریخچه و جنبه‌های مختلف شخصیّتِ آدمی باشند.

(۲۱)وَ قَالُواْ لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوٓاْ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَنطَقَ كُلَّ شَىْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .

« **و آنها به پوست‌ها** (پیکر)**شان گویند: چرا علیه ما گواهی می‌دهید؟ گویند: خدایی‌که هر چیزی را به سخن آورده، ما را گویا کرده است؛ و او شما را اوّل‌بار آفرید و به سوی او بازگردانده می‌شوید** »،

یعنی گناهکاران ـ در قیامت ـ بر اعضاءِ خویش نهیب می‌زنند که چرا بر ضدِّ ایشان گواهی می‌دهند؟ پاسخ آن اعضاء درحقیقت این‌است که سخنگویی زبان را خدا برای زبان قرار داده است. بنابراین آنگاه که صاحبکار

اصلی بخواهد، زبان یا هرعضو دیگری، به‌خواست او عمل می‌کند، نه به میل کسی که مدّتی در دنیا نزدش به عاریت بوده است. به قول مولوی:

ای شده غافل زحقّ در فعل و درس — در میان لشگرِ اویی بترس
جزء جزءت لشکر او در وفاق — مر تو را اکنون مطیع‌اند از نفاق
گر بگوید چشم را کو را فشار — درد چشم از تو برآرد صد دمار
وَر به دندان گوید او بنما وَبال — پس ببینی تو ز دندان گوشمال
بازکن طبّ را بخوان باب العلل — تا ببینی لشگر حقّ در عمل
چونکه جانِ جانِ هرچیزی وی‌است — دشمنی باجان جان آسان کی‌است؟

(مثنوی معنوی ـ دفترچهارم، ۷٦۰ تا ۷٦٥)

(۲۲)وَ مَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَآ أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَلَكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ .

« **و شما خود را** (از خویشتن) **پنهان نمی‌کردید تا** (امروز) **گوش و دیدگان و پوست‌هایتان بر ضدّ شما گواهی ندهند؛ لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را می‌کنید، نمی‌داند** »،

یعنی ای بدکاران، شما در دنیا نمی‌توانستید از اعضاءِ خود پنهان شوید تا امروز به زیانتان گواهی ندهند، بلکه نظارت إلهی را بر گفتار و اعمالتان قبول نداشتید؛ ولی امروز می‌بینید که خداوندتان نه تنها ازجزئیّات کردارتان آگاهی داشته، بلکه همه‌ی آن جزئیّات را در همان وجود خودتان ضبط کرده است.

(۲۳)وَ ذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِى ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَىٰكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ ٱلْخَٰسِرِينَ .

« **و همین ظنّ شما بود که درباره‌ی خداوندتان گمان** (بد) **بردید** (و همان) **به هلاکتتان افکند و از زیانکاران شدید** »،

یعنی همین‌که افراد فکر می‌کنند خدا توجّه به جزئیّات ندارد وگویند: در این نظام عظیم کائنات چه کاری خدا با ذرّه‌ای چون من در گوشه‌ای از این پهنه‌ی بیکران هستی دارد؟ همین روحیّه باعث سقوط و هلاکت آنها می‌شود و اگر نظارت إلهی را بر گفتار و اعمالشان بپذیرند و واقعاً قبول کنند که خدا از رگ گردن به آنها نزدیکتراست، دچار زشتی‌ها و گرفتاری‌های اُخروی نمی‌شوند.

(۲۴) فَإِن يَصْبِرُواْ فَٱلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِن يَسْتَعْتِبُواْ فَمَا هُم مِّنَ ٱلْمُعْتَبِينَ .

« **پس اگر صبر ورزند، آتش جایگاه آنهاست و اگر**(هم) **از درِ پوزش درآیند، از کسانی‌که عذرشان پذیرفته شود، نیستند** »،

می‌فرماید وقتی گناهکاران در پایان عمر به جهان آخرت پا نهادند، صبر و شکیبایی آنها در آن مرحله، چیزی از عذابشان نمی‌کاهد و جای تخفیف و عذرخواهی باقی نمی‌گذارد، چنانکه فرموده «**اِصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَو**

لاتَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُون = به آن(جهنّم) درآیید که صبر و بی‌صبریتان بر شما یکسان است؛ جُز این نیست که دربرابر آنچه کرده‌اید مجازات می‌شوید» (طور/١٦). همچنین وقتی فرصت و امکان عملِ اختیاری ازدست رفت و شخص به جایی رسید که شرایط او قابل تغییر نیست، راه عُذرخواهی بسته می‌شود؛ چنانکه فرموده «**فَيَوْمَئِذٍ لايَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُون** = در آن‌روز پوزش ستمگران سودشان ندهد و از ایشان خواسته نمی‌شود که عذرخواهی کنند» (روم/٥٧). به عبارت دیگر لازم است آدمی، تا مجال دارد ـ با تصمیمات و اقدامات اختیاری ـ گذشته‌ی تاریک خود را جبران نماید و إلاّ شخصیّت قفل‌شده در زشتی‌ها، عاقبتی جُز جهنّم إلهی نخواهد داشت.

از سوی دیگر برخی «صبر» را در آیه‌ی شریفه به مفهوم ممارست در معاصی و گستاخی دانسته‌اند که در این‌صورت اگر افراد پیش از رحلت از دنیا، دست به توبه و جبران نزنند، «عذرخواهی» از آنان پذیرفته نخواهد شد.

(۲۵) وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَآءَ فَزَيَّنُواْ لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ فِىٓ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ إِنَّهُمْ كَانُواْ خَٰسِرِينَ .

« **و برای آنها** (در دنیا) **همدمانی قرار دادیم** (که) **حال و آینده‌ی آنها را در نظرهاشان می‌آراستند و فرمان** (عذاب خدا) **در میان امّت‌هایی ـ از جنّ و انس ـ که پیش از آنها بودند، بر ایشان محقّق گشت؛ همانا آنان** (همگی) **زیانکار بودند** »،

این قانون خداست که هرکه از خدا وقوانین او دور شود، به جبهه‌ی شیطان نزدیک می‌شود. خداوند این قانون طبیعی را به خود نسبت داده (بقره/٦) چنانکه فرموده است «**وَ مَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** = هرکه از یاد خدای رحمان دل بگرداند، شیطانی براو می‌گماریم تا همدمش باشد» (زخرف/٣٦)؛ و می‌فرماید اوّلین کاری که آن نیروی شرربار انجام می‌دهد این‌است که افکار و اعمال بد آدمی را در نظرش می‌آراید و آخرت را نفی می‌کند تا هرعمل زشتی را در آینده انجام دهد «**و ایشان را از راه** (خدا) **بازمی‌دارند** و(لی) **آنها می‌پندارند که راه یافته‌اند**» (زخرف/٣٧). چنین افرادی ـ از همه‌ی زمانها و مکان‌ها ـ در آخرت، به هم می‌پیوندند ـ چه از رده‌ی آدمیان باشند و چه از نوع موجودات پنهان (جنّ‌ها)ـ و همگی دسته‌جمع راهی منطقه‌ی عذاب إلهی خواهند شد (آیه‌ی۱۹).

(۲۶) وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَاتَسْمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ وَٱلْغَوْاْ فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ .

« **و کسانی که کفر می‌ورزیدند گفتند: به این قرآن گوش مدهید و سخن لغو در آن اندازید، شاید غلبه کنید** »،

آیه‌ی شریفه در وصف عملکرد «**أَعْدَاءُ الله** = دشمنان خدا» است و جنبه‌ای ازاعمال دنیوی آنهارا بیان می‌کند که هرکجا سخن حقّی گفته می‌شود، می‌روند تامجلس را به‌هم ریزند! منطق قرآن، منطق پژوهش و تحقیق

است (زُمَر/۱۸) ولی مخالفانش به تابعین خود دستورمی‌دادند آنگاه که قرآن توسط محمّد(ص) خوانده می‌شود، در بین آن، کلمات لغو بگویید و شبهه‌افکنی کنید، شاید موفّق شوید و مانع گسترش آن گردید (و همواره حقّ‌گویان با این‌گونه راه و روشها از جانب مخالفان خود در دنیا روبرو هستند).

(۲۷) فَلَنُذِيقَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ ٱلَّذِى كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« پس ما قطعاً این کفرورزان را عذابی سخت می‌چشانیم و به یقین آنان را به بدتر از آنچه می‌کردند جزا دهیم »،

در قرآن به کرّات آمده که خداوند کار بد را معادل آن جزا می‌دهد ولی عمل نیک را پاداش افزوده می‌بخشد (انعام/١٦٠، یونس/٢٧ و٢٦، قصص/٨٤ ، غافر/٤٠). امّا در آیه‌ی فوق به کفرورزان وعده‌ی عذاب «**أَسْوَأَ** = بدتر» از آنچه می‌کردند داده شده که دو نکته در اینجا شایان توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه زشتی هر عملی در دنیا چنانکه در آخرت بدی آن آشکار می‌شود، در دنیا آشکار نیست؛ مثلاً مردمان در دنیا از کنار ممانعت از کلام حق، به سهولت می‌گذرند ولی در آخرت ـ که عالم ظهور باطن‌هاست ـ زشتی این عمل بیشتر روشن می‌شود و از این‌رو جزای آن در آخرت، بدتر از عمل دنیا جلوه می‌کند. به عبارت دیگر هر عمل زشتی «**ظاهر**» و «**باطنی**» دارد. «ظاهر» اعمال زشت گاهی درنظر عاملان دنیوی شرم‌آور نیست. چنانکه مثلاً چه بسا شادمان می‌شوند که نگذاشتند فلانکس حرف حقّ خود را بزند! ولی در آخرت که عالم ظهور «باطن»هاست، زشتی هرعملی آشکارمی‌گردد و زیان‌هایی‌که در نتیجه‌ی آن متوجّه دیگران شده روشن می‌شود. آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند هر عمل زشتی را متناسب با همان باطنش که درآخرت ظهور کرده و بسیار بدتر از ظاهر دنیوی آن بوده است، کیفر می‌دهد.

دوّم آنکه برخی نیز آیه‌ی شریفه را چنین ترجمه کرده‌اند که: «پس قطعاً این کفرورزان را عذابی سخت می‌چشانیم و آنان را به اعمالشان ـ که بدترین اعمالی بود که می‌کردند ـ کیفر می‌دهیم».

(۲۸) ذَٰلِكَ جَزَآءُ أَعْدَآءِ ٱللَّهِ ٱلنَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ ٱلْخُلْدِ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَجْحَدُونَ .

« این‌است سزای دشمنان خدا، آتشی که ـ به کیفر عنادی که با آیات ما می‌کردند ـ در آن جایگاه همیشگی دارند »،

یعنی کیفری که «دشمنان خدا» در آخرت می‌بینند ازسرظلم نیست، بلکه نتیجه‌ی بستن راه حقّ و عنادورزیدن با آیات إلهی است که با هوچی‌گری‌ها مانع رسیدن کلام حقّ به مردم می‌شدند (واژه‌ی **جَحد**» در آیه چنانکه راغب اصفهانی در مفردات آورده به معنی «دانسته انکار کردن» است).

(۲۹) وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ رَبَّنَآ أَرِنَا ٱلَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ ٱلْأَسْفَلِينَ .

« و کسانی که کفر می‌ورزیدند گفتند: خداوندا! کسانی را از (دو گروه) **جنّ و انس که ما را گمراه کردند**

به ما بنمای تا آنان را زیر قدم‌هایمان بنهیم تا از پست‌ترین‌ها گردند ».

یعنی برعکس شرایط این دنیا که منحرفان به رهبران خود افتخار می‌کنند، در آخرت می‌خواهند که همه‌ی آنها را به زیرپای خود بیافکنند! منظور از «جنّ» موجودات پنهانی از رده‌ی شیاطین است که افکار مسموم به پیروان خود ـ که آنها را پذیرا هستند ـ القاء می‌نمایند. در همین زمینه فرموده است «**كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ** = این‌چنین خدا اعمال آنها را (که برای خوش خدمتی به بزرگانشان در دنیا انجام می‌دادند) به صورت حسرتهایی به آنها می‌نماید» (بقره/١٦٧). آیه‌ی شریفه درس عبرت می‌دهد که **اوّلاً** پیروان از شخصیّت‌ها بت نسازند، بلکه احتمال اشتباه آنها را هم بدهند و **ثانیاً** پیشوایان، مستِ ستایش‌های پیروانشان در دنیا نشده دقّت کنند تا مردم را به گمراهی نبرند و بدانند که چه بسا صحنه‌های احترامات دنیوی که در آخرت به صحنه‌های اهانت و توهین مبدّل می‌گردد.

دراینجا بحث از کافران به پایان رسیده و در آیات بعد از نوید و بشارت به مؤمنان سخن می‌گوید.

بخش پنجم

(مشی دنیوی نیکوکاران و سرانجام اُخروی آنها)

(۳۰) إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ .

« **همانا کسانی‌که گفتند: صاحب اختیار ما خداست؛ سپس** (در این راه) **استقامت ورزیدند، فرشتگان** (به هنگام مرگ) **بر آنان فرود آیند که: مترسید و اندوهگین مباشید و به بهشتی‌که وعده داده می‌شدید، شادمان باشید** »،

آیه‌ی شریفه ـ متعاقب ذکر گرفتاری‌های بدکاران پس‌از مرگ در آیات قبل ـ نیکوکاران را نوید بهشت داده است. برعکس آنچه درمورد دنیاپرستان فرموده که به هنگام احتضار ملائک ضرباتی بر آنها وارد می‌سازند تا جانشان را بگیرند (انفال/۵۰ ومحمّد/۲۷) درآیه‌ی فوق می‌فرمایدکه مؤمنان نیکوکار، با آرامش‌بخشی و نوید فرشتگان، در رحلت از دنیا همراهی می‌شوند. آیه‌ی شریفه دو خصوصیّت برای افراد مذکور، یاد کرده است: (**۱**) خداپرستی و با اعتقاد به خدا زیستن (و تبعاً دستورات او را پیروی کردن) و (**۲**) تا دم مرگ در این راه استقامت ورزیدن. بنابراین نزول فرشتگان بر کسانی‌که چنین ویژگی‌هایی داشته‌اند، «به هنگام مرگشان» فرامی‌رسد ونباید پنداشت که این پدیده، ازاحوال دنیوی نیکوکاران است، چنانکه آیات ٦٦ تا ٦٩ سوره‌ی زخرف شاهدِ روشنی بر این مطلب است. به علاوه دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه به دست می‌دهد یکتاپرستی و انکار واسطه‌تراشی به نزد خدای تعالی ـ چنانکه همواره تجربه شده است ـ آسان نمی‌گذرد، بلکه ملازمش بلاکشیدن و صبر بر انواع ناگواری‌هاست.

دوّم آنکه خداوند البتّه صاحب اختیار نهایی و حاکم بر سرنوشت ماست؛ اختیار ما در گزینش‌ها، بنا به عطای او و عکس‌العمل‌ها، بنا به قوانین و مشیّت او به ما می‌رسد.

(۳۱و۳۲) نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْأٓخِرَةِ ۖ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِيٓ أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ . نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ .

« **ما، در زندگی دنیا و در سرای آخرت، دوستان و یاران شما بوده و هستیم؛ و برایتان در آن** (بهشت) **آنچه نفوستان بخواهد و آنچه طلب کنید، فراهم است** » « **که گستره‌ی پذیرایی از** (جانب خدای) **آمرزنده و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سخن فرشتگان با مؤمنین نیکوکار به هنگام مرگ است. می‌فرماید فرشتگان به‌آنها می‌گویند که ما همان یاران و دوستداران شما در دنیا و آخرتیم که همواره برایتان در دنیا دعا کرده و آرزوی موفقیت داشتیم (غافر/۷) و اینک شما را ـ که راهیِ پذیرایی خدا در بهشت اُخروی او هستید ـ همراهی می‌کنیم؛ پس تشویشی نداشته غم مخورید و ما همدمان راهتان خواهیم بود. (**«ما تَشْتَهِی** = آنچه خواهاش دل است»؛ **«نُزُل** = آنچه برای پذیرایی از میهمان حاضر می‌کنند»).

(۳۳) وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا وَقَالَ إِنَّنِى مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ .

«**و نیکوگفتارتر از آن کس که به سوی خدا فرامی‌خواند و عمل صالح می‌کند و گوید: من از مسلمانانم، کیست؟** »،

به‌دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه توضیح داده‌است که «اسباب و گستره‌ی پذیرایی از سوی خدا» درآخرت، نصیب چه کسانی خواهد شد؟ آنها که در زندگی دنیا، «**قَول أحْسَن**» را از بین همه‌ی اقوال انتخاب و تبعیّت نموده (زُمَر/۱۸) به سوی خدا دعوت می‌کردند و «**عَمِلَ صَالِحًا** = کارهای‌شایسته بجای می‌آوردند» و به طور خلاصه مشی‌شان در طی عمر، اقتدای به مهتر موحّدان عالم ابراهیم ع بوده که گفت «**أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** = تسلیم خداوند جهانیان شدم» (بقره/۱۳۱).

(۳۴) وَلَاتَسْتَوِى ٱلْحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُ ۚ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِىٌّ حَمِيمٌ .

« **و نیکی و بدی یکسان نیست** (بدی را) **به نیکوترین وجه پاسخ ده؛ پس آنگاه کسی که میان تو و او دشمنی افتاده است، گویی دوستی صمیمی می‌گردد** »،

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال آیه‌ی قبل ـ نمونه‌ای از «**عمل صالح**» را خاطرنشان ساخته است. می‌فرماید ای پیامبر ص (و ای کسانی‌که پیرو او هستید!) بدی و خوبی (به لحاظ ماهیّت و تأثیر) یکسان نیستند، ولی تو بدی را با خوبی پاسخ ده و آنوقت می‌بینی که دشمن دیروزت دوست امروز و فردایت می‌گردد. به عبارت دیگر جلب مردم، بانیکی وگذشت میسّر می‌شود ونه با انتقام‌جویی و إعمال خشم و کینه؛ و این‌سخن در اسلام، تنها یک شعار نبود بلکه پیامبرعظیم‌الشّأن این آیات مکّی را به هنگام قدرت، پس از فتح مکّه، عملاً اجراکرد و ستمگرانِ به مال و جان مسلمان‌ها را عفو نمود و مورد رحمت قرار داد.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، مشعر بر درس بزرگی در آداب رفتاری و ارتباطات اجتماعی است و ازجمله دستورات درخشان اخلاقی قرآن است (و الاّ در عرف جوامع انسانی معمولاً بدی را با بدی پاسخ می‌دهند).

(۳۵) وَمَايُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَايُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ .

«**و این** (خصلت) **را جُز کسانی که شکیبایی ورزیده و بهره‌ی بزرگی**(از ایمان واخلاق) **برده‌اند، درنمی‌یابند**»،

به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید این سخن و دعوت به عفو و گذشت را جُز کسی که متخلّق به اخلاق درست قرآنی باشد، درک نمی‌کند. یعنی آنها که مدام درپی خشونت و سرکوب دیگرانند، درک درستی از فضائل قرآن ندارند (ولو با اصوات غلیظ به قرائتش پردازند!) واژه‌ی «**ذُو حَظٍّ** = صاحب بهره» در اشاره به کسی است که بهره‌ای از عقل و ایمان دارد.

(۳۶) وَ إِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ .

« و اگر وسوسه‌ای از شیطان تو را برانگیزد، پس به خدا پناه بر؛ همانا او شنوا و داناست »،

واژه‌ی «**نَزْغ**» درآیه‌ی شریفه به معنی«تحریک» است. می‌فرماید ای پیامبر (و ای مسلمان)، اگر شیطان تحریکت کرد وخواست دشمنی‌ها و کینه‌ها را برابر چشمانت آورده تو را از عفو وگذشت بازدارد، به خدا پناه ببر و وساوس شیطان را با توجّه به او دفع کن. بنابراین، آنها که مرتّب بدی‌ها را دنبال کرده همواره در پی خشونت و انتقامند، اگرهم مدّعی مسلمانی‌اند، امّا در وساوس شیطانی بسرمی‌برند!

از سوی دیگر شایان توجّه است که سربرآوردن شیطان در «قلب = وجدان و مرکز اطمینان» هرکس امری عادی است؛ مهم تسلیم نشدن به آن وسوسه‌هاست. بنابراین واژه‌ی «**إِمَّا** = اگر» را در «**إِمَّا يَنزَغَنَّكَ**» در واقع باید به مفهوم «آنگاه» دانست (آنگاه که شیطان تو را وسوسه کرد)، زیرا وسوسه‌ی شیطان برای هرکس، در هر زمان و شرایط، هست؛ چنانکه او به عزّت خدا سوگند خورده که سراغ همه‌ی آحاد بشر ـ حتّی پیامبران ـ خواهد رفت؛ ولی البتّه اذعان داشته که سلطه‌ای بر بندگان مخلص خداوند ندارد (حجر/۴۰، ص/۸۳ و نحل/۹۹).

بخش ششم

(تدابیر خدا در خلقت و عملکرد مردمان)

(۳۷و۳۸) وَ مِنْ ءَايَاتِهِ ٱلَّيْلُ وَ ٱلنَّهَارُ وَ ٱلشَّمْسُ وَ ٱلْقَمَرُ لَاتَسْجُدُواْ لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ وَ ٱسْجُدُواْ لِلَّهِ ٱلَّذِى
خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ . فَإِنِ ٱسْتَكْبَرُواْ فَٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُۥ بِٱلَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ وَ هُمْ
لَايَسْـَٔمُونَ ۩ ﴿سجده‌ی واجب﴾.

« **و از نشانه‌های**(قدرت و تدبیر) **او**(خداوند) **شب و روز و خورشید وماه است؛ نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه؛ و**(بلکه) **ـ اگر فقط عبادتگر او**(خدا) **يید ـ برای خدایی سجده آورید که آنها را آفریده است** » « **پس اگر استکبار ورزیدند** (بدانند) **آنها که نزد خداوندت**(ومقرّب درگاه اوی)**اند، شب و روز او را تسبیح گویند و** (از این‌کار) **خسته نمی‌شوند** »،

به دنبال ذکر شمّه‌ای از مسایل اخلاقی در آیات گذشته، تصریح می‌نماید که خداپرستان موحّد ـ عبادتگران واقعی خداوند ـ باید عوامل طبیعی را به صورت آیات إلهی بنگرند و مسحورشان نشده در خلال آنها وجه پایدار خدا را مشاهده کنند. قرائت آیات شریفه بنا به سنّت نبوی، سجده‌ی واجب می‌طلبد و بعید نیست که در محیط عربی زمان نزول آیات، بت‌هایی نیز به عنوان مظاهر ماه و خورشید، پرستش می‌شدند که آیات شریفه در مذمّت این امر سخن گفته است. چنانکه آورده‌اند یکی از اجداد قبائل عرب فردی به نام «عبد الشّمس» بوده است.(۱)

از سوی دیگر درآیه‌ی ۳۷ نوعی استدلال به کار رفته که بر آن مبنا می‌توان به‌جای ماه و خورشید، هر مخلوق دیگری را نهاد و همان اصل را درباره‌ی او بیان کرد. مثلاً گفت ای کسانی‌که خود را خداپرست می‌دانید، پیامبر و امام را نپرستید، بلکه خدایی را بپرستید که آنها را آفریده و هدایت کرده است. به‌عبارت دیگر هرچیز و هرکس ـ هرچند والامقام و دوست‌داشتنی ـ اگر آفریدگاری دارد، باید آن آفریدگار را پرستید، نه خود آن‌چیز یا کس را! باید بنده و مجذوب آن مبدءِ خلاّق و زیباآفرینی شد که این‌همه تدبیر و زیبایی‌ها را در طبیعت آورده و نه دلداده و بندهٔ خود آن زیبایی‌ها که ازخود کمالی ندارند! مقطع آیه‌ی۳۷ (**إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ** = فقط او را

---

(۱) ـ در سوره‌ی نمل نیز می‌خوانیم که هُدهُد به سلیمان ع گزارش می‌دهد که «**إِنّى وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَىْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ . وَجَدتُّهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللهِ** = من زنی را یافتم که بر آنها (قوم سبأ) حکومت می‌کند و همه چیز دارد و او را تختی بزرگ است. وی را دیدم که با قومش ـ سوای خدا ـ خورشید را سجده می‌کردند» (نمل/۲۴ و۲۳).

بندگی کنید) نوعی تأکید بر «توحید عبادت» است، بدین‌معنی که می‌فرماید هیچ عاملی را ـ اگر خداپرست واقعی هستید ـ با این توجیه که شما را به خدا نزدیک می‌کند، بندگی نکنید، بلکه مستقیم به سوی خدایی روید که او را آفریده است؛ و از آنجا که مردمان معمولاً فرشتگان را موجودات پاک و منزّه از هرعیب و نقصی می‌شمرند، خطاب به آنها که خود را بالاتر از آن می‌بینند که به عبادت خدایشان گردن نهند، می‌فرماید فرشتگان مقرّب، همواره در طاعت و بندگی خدایشان بسرمی‌برند و در این‌راه خسته و کسل نمی‌شوند. همچنین در این زمینه فرموده: «**إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّکَ لايَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُون** = آنها که در پیشگاه خداوندت مقرّب هستند از عبادتش تکبّر نمی‌ورزند و او را تسبیح گویند و برای او سجده می‌آورند» (اعراف/ ٢٠٦).

(۳۹) وَ مِنْ ءَايَاتِهِۦٓ أَنَّكَ تَرَى ٱلْأَرْضَ خَٰشِعَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ ٱهْتَزَّتْ وَ رَبَتْۚ إِنَّ ٱلَّذِىٓ أَحْيَاهَا لَمُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ .

« **و از** (دیگر) **نشانه‌های او این‌که زمین را** (خشک و) **افسرده بینی؛ پس چون آب** (باران) **بر آن فروریزیم، به جنبش درآید و بردَمَد؛ همانا کسی که آن را زندگی بخشید، بی‌تردید زنده کننده‌ی مردگان است؛ به یقین او بر هرچیزی تواناست** »،

زمین خشکیده در آیه‌ی شریفه با صفت «**خاشِعَة** = متواضع و فروتن» توصیف شده چنانکه در آن‌حالتِ خشک، گویی زمین به صورت انسانی فرو افتاده درمی‌آید. واژه‌ی «**رَبَتْ**» در اشاره به برآمدن زمین در اثر فشار جوانه از دانه‌ی زیرین است که می‌خواهد سر برون آورد. براین پایه آیه‌ی شریفه ـمتعاقب برخی آیات آسمانی که ذکرشان رفت ـ به برخی آیات زمینی اشاره دارد. می‌فرماید در فصولی، زمین خشکیده و مرده است ولی چون باران‌های نافع برآن می‌بارد وذخائر آبی زیر زمینی مهیّا می‌شود، گیاهان سرمی‌زنند و همه جا را سبز و خرّم می‌سازند. پس خدای واضع این قوانین، البتّه بر تجدید حیات انسانها پس‌از مرگ، تواناست. این‌گونه احتجاج قرآنی که از تحوّلات طبیعت قیامت و معاد را نتیجه می‌گیرد، بارها در آیات مختلف (ازجمله روم/ ۱۹، زخرف/۱۱ و ق/۱۱) آمده است.

(۴۰) إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِىٓ ءَايَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَآۗ أَفَمَن يُلْقَىٰ فِى ٱلنَّارِ خَيْرٌ أَم مَّن يَأْتِىٓ ءَامِنًا يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِۚ ٱعْمَلُوا۟ مَا شِئْتُمْ إِنَّهُۥ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ .

« **بی‌گمان کسانی‌که در آیات ما کجروی می‌کنند بر ما پوشیده نیستند؛ آیا** (حال) **کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتراست یا آنکه روز قیامت ایمن** (وآسوده خاطر) **می‌آید؟ شما** (کافران) **هرچه می‌خواهید بکنید که او** (خدایتان) **به آنچه می‌کنید بیناست** »،

پس‌از ذکر شمّه‌ای از آیات آسمانی و زمینی خدا و تصریح بر آنکه هیچ یک «اصالت ذاتی» نداشته و حقّ است که انسانها به‌جای مستغرق شدن در طبیعت به خالق طبیعت توجّه کنند، آیه‌ی فوق به کسانی اشاره دارد که

منحرف از حقّ شده راه الحاد پیش می‌گیرند («**الحاد**» در لغت به معنی «انحراف از حقّ» است) و خدا را فراموش کرده غرق درمادّیّات می‌شوند. همچنین آیه‌ی شریفه، سرانجام این افراد را با کسانی مقایسه می‌کند که با حقّ و حقیقت سازش نموده و در نزاع نیستند و می‌فرماید برعکس دسته‌ی اوّل، آنها در قیامت از هرخطری ایمن خواهند بود. بخش انتهایی آیه نشان می‌دهد که مردمان تا زنده‌اند مختارند که به هر راهی بروند و به هر عملی دست زنند، ولی بدانند آنچه می‌گویند و می‌کنند در نظارت إلهی بوده و سرانجام حسابگری خواهند شد.[1] بنابراین جملهٔ «**اِعْمَلُوا ما شِئْتُمْ**» به منزله‌ی تهدید است نه تجویز!

(۴۱) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلذِّكۡرِ لَمَّا جَآءَهُمۡۖ وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٞ .

« **به راستی کسانی‌که به این** (قرآن) **پندآموز ـ چون به سویشان آمد ـ کفر ورزیدند با این‌که آن کتابی ارجمند است** »،

در آیه‌ی قبل سخن از الحاد نسبت به آیات تکوینی خدا بود و در اینجا انکار آیات تشریعی خدا مطرح شده است (منظور از «**ذِکْر**» در آیه‌ی شریفه «قرآن» است ـ نحل/٤٤) و باتوجّه به مقطع آیه‌ی پیشین، آیه‌ی شریفه به تمام کسانی که قران ـ این کتاب هشدار دهنده و بیداری را ـ «**دریافت**» کرده وآنگاه به‌جای بهره‌گیری، راه کفر و انکار نسبت به آن پیش می‌گیرند اتمام حجّت می‌کند (تکمیل مقطع آیه طی آیه‌ی بعد آمده است). بدیهی است از آنها که قرآن به هرنحو به آنها «**نرسیده**»، چنان انتظاری نیست.

(۴۲) لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ .

« **هیچ باطلی از پیش و پس به سویش نمی‌آید؛ فروفرستاده‌ای از** (خداوند) **حکیم و ستوده است** »

بخش آخرین آیه‌ی٤١ و تمامی آیه‌ی٤٢ به‌صورت «پرانتزی» ـ قبل‌از آیه‌ی٤٣ ـ در وصف قرآن آمده است. درمورد «**لایَأْتِیهِ الْباطِلُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ** = هیچ باطلی از پیش و پشت سویش نیاید»، دو قول تفسیری هست : **اوّل** بدین‌معنی که قرآن کتاب مغلوب‌شدنی نبوده و هیچ باطلی از هیچ طریق در آن نفوذ ندارد، زیرا که از سوی خدای فرزانه وستوده نازل شده و فرزانگی وحکمت خداوند درآن تجلّی کرده است. **دوّم** آنکه قرآن با گذشت روزگار تحریف و تبدیل نخواهد شد و در واقع آیه‌ی شریفه ضمانت حفظ قرآن را بیان می‌کند، چنانکه فرموده است «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون** = به راستی ما این قرآن را نازل کردیم

(۱) ـ این از دستاوردهای دعوت انبیاء است‌که کوشش داشته‌اند ذهن آدمی، از ذوب در عوامل طبیعت بالاتر رود و از «حس‌ّگرایی» به نیروی بالاتری توجّه کنند که همه‌ی نقش‌ها از اوست و بدین‌ترتیب به ترقّی و تکامل روحی نایل آیند. انبیاء پیام داده‌اند که آدمی فقط جسم وصورت نیست، بلکه حقیقت او آن نیرو و گوهری است که به عنوان نورِ خِرَد و شعله‌ی عقل در وجودشان روشن است و اگر فقط به عناصر طبیعی توجّه داشته خود را ذلیل عوامل مادّی کنند، آن نیروی برتر و خِرَد متعالی و شعله‌ی درونی‌شان خاموش می‌شود. بدین ترتیب پیامبران، با افقی که به روی انسان گشوده‌اند، جهان بالاتری را به او نشان داده‌اند و در حقیقت کمک بزرگی به ترقّی روحی انسان کرده‌اند.

و ما آن را حفاظت می‌کنیم» (حجر/۹).

(۴۳) مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ .

« به تو چیزی جُز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شد، نمی‌گویند؛ همانا خداوندت صاحب مغفرت و (در عین‌حال) **سخت‌کیفر است »،**

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی مطلب آیه‌ی ٤٢ است. می‌فرماید ملحدان قرآن در طول تاریخ همواره شعارهایشان مشابه بوده است؛ یا نسبت سحر به پیامبران می‌دادند (اعراف/۱۰۹) یا راه تمسخر در برابر آیات خدا پیش می‌گرفتند (یس/۳۰). امّا ملحدان بدانند که هرچند خداوند «**غفور**» است، امّا در برابر تهمت‌ها و ناسزاگویی‌ها نیز بی‌تفاوت نیست و به مقتضای عدل‌اش «**صاحب کیفر**» است.

بخش هفتم

(قرآن و تورات، فروفرستاده شده از سوی خدا)

(۴۴) وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُواْ لَوْلَا فُصِّلَتْ ءَايَاتُهُۥٓ ءَا۬عْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ هُدًى وَشِفَآءٌ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُوْلَٰٓئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ.

« **واگر آن را قرآنی غیرعربی قرار می‌دادیم، بی‌شکّ می‌گفتند: چرا آیاتش روشن** (و درخور فهم ما) **بیان نشده است؟ آیا** (قرآنی) **غیرعربی و** (پیامبر و مخاطبش) **عرب‌زبان؟! بگو: این** (کتاب) **برای کسانی‌که ایمان آورده‌اند** (مایه‌ی) **هدایت و شفاست؛ و کسانی‌که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و مایه‌ی کوری آنها شده** (گویی) **آنان از مکانی دور ندا می‌شوند** »،

به دنبال سخن از قرآن درآیات قبل ـ که «**کتاب ارجمندی است**» و باطل در آن راه ندارد (آیات ٤١ تا٤٣)ـ گفتگو درباره‌ی قرآن را پی گرفته است. در تعلیل محتوای آیه‌ی شریفه، رجوع به آیات اوّلین سوره رهگشاست. چنانکه از آیات ١ تا ٥ به قرآن توجّه داده و فرمود کتابی ازجانب خداست، آیاتش به زبان عربی روشن بیان شده، بشارتگر و هُشداردهنده است، امّا مردمان به قول معروف «گوششان بدهکار نیست» و آیاتش را به هزل می‌گیرند و در آیه‌ی ٢٦ گزارش داد که «کافران گفتند: گوش به این قرآن ندهید و ... ». به دنبال آن مطالب، درآیه‌ی٤٤ می‌فرماید چرا خود را به نفهمی می‌زنید؟ این قرآن که به زبان خود شماست، اگر به زبان غیرعربی بود شاید می‌شد آن بهانه‌ها را آورد و گفت «چرا آیاتش درخورفهم ما نیامده و آیا معنی دارد که پیامبر و مخاطب عرب‌زبان باشد و قرآن غیرعربی»؟

البتّه قرآن دراینجا خواسته تا عذر و بهانه‌ی کفّار عرب برطرف شود، و إلاّ «حقیقت» به هر زبان که بیان شود، معتبر است. چنانکه امروزه حتّی دشمنان قرآن آراء و آثار برخی مشاهیر علوم چون انشتین را ـ که ممکن است به زبان مادری آنها نباشد ـ می‌پذیرند و بعضی رُمان‌ها و کتب ادبی را جهانی می‌شمرند ولی به قرآن که می‌رسند می‌گویند چه معنی دارد که از ما خواسته شود مطالبی را که به زبان غیرمادریمان آمده، بپذیریم؟[1]

آیه‌ی شریفه به اینگونه افراد می‌فرماید این کتاب، برای کسانی‌که با نیّت پاک به سراغش روند «**مایه‌ی هدایت و شفاست**»، یعنی خواننده را به اهداف آفرینش توجّه داده بیماری‌های اخلاقی او را بهبود می‌بخشد؛ ولی مخالفانش گوش حقّ‌شنو و چشم حقیقت‌بین ندارند و کلام حقّ به گوششان سنگینی می‌کند، چنانکه گویی

---

(١) ـ باید پذیرفت که هر پیام یا دانشی‌که درمحیطی اظهارمی‌شود، لاجرم باید به‌تناسب آن‌محیط و زبان مخاطبینش باشد تا از آن استقبال کرده توسّط ایشان به دیگر نواحی و دیگر زبان‌ها برسد و این امری طبیعی است که در همه‌ی پیام‌های بزرگ بشری نیز ملاحظه می‌شود.

صدایی از دور می‌شنوند! (و این اشاره است به گفتار خود منکران که در آیه‌ی ۵ سوره آمده است). از سوی دیگر محتوای آیه‌ی شریفه که از «زبان عربی» قرآن سخن دارد، می‌رساند که نه فقط «معانی» بلکه «کلمات» قرآن نیز از سوی خدای سبحان نازل شده است. زیرا «عربیّت» با لفظ سر و کار دارد نه با معنا . به عبارت دیگر در مفهوم و معنا، صفت «عربی» جایی ندارد، بلکه از آن لفظ شمرده می‌شود.

مقصود از «**هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى** = قرآن برای آنها مایه‌ی کوری است» این‌گونه به نظر می‌رسد که کافران با آن عناد روحی که نسبت به حق دارند، حقیقت قرآن بر آنها پوشیده می‌ماند، چنانکه به سخن نامفهوم «معمّا» می‌گویند و در همین زمینه می‌خوانیم که نوح^ع به قومش می‌گوید حقیقت دعوت من «**عُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ** = بر شما پوشیده است» (هود/۲۸).

(۴۵) وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ فَٱخْتُلِفَ فِيهِ ۗ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ .

« **و همانا موسی را کتاب** (تورات) **دادیم؛ پس اختلاف در آن افتاد و اگر سخنی** (فرمانِ مهلت) **از خداوندت از پیش نبود، قطعاً میانشان داوری می‌شد؛ و به راستی آنان در**(مورد) **آن** (کتاب) **سخت در شکّ‌اند** »،

آیه‌ی شریفه به پیامبر^ص دلداری می‌دهد که اگر قوم تو در برابر پیامت لجبازی می‌کنند، قومِ موسی^ع هم در برابر او و کتابش (تورات) عناد ورزیدند و اگر بنای خدا بر مهلت به کافران نبود، میانشان داوری می‌شد؛ یعنی عذاب إلهی بر آنها فرود می‌آمد، چنانکه فرموده «**وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيراً** = اگر خدا مردم را (در دنیا به سزای) آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای بر پشت (زمین) باقی نمی‌گذاشت؛ ولی تا مدّتی معیّن مهلتشان می‌دهد و چون اجلشان فرارسد، خدا به (احوال) بندگانش بیناست» (فاطر/٤٥).

البتّه باید دانست که **اوّلاً** «**کتاب موسی^ع**» یا تورات، در همان فرامین و وحی به او خلاصه می‌شود و شامل تمامی اسفار پنجگانه و محتویات عهد عتیق نیست و **ثانیاً** نظیر اختلافاتی که کفّار عرب درباره‌ی قرآن کردند در بین بنی‌اسرائیل نیز نسبت به تورات پیش آمد و به علاوه عدّه‌ای از بنی‌اسرائیل اساساً وحی به موسی^ع و تورات را نپذیرفته سخنان تندی درباره‌ی آن گفتند (چنانکه امروزه نیز عدّه‌ی زیادی از قوم یهود بی‌دین‌اند و فقط به قومیّت خود می‌نازند!).

(۴۶) مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ۗ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ .

« **هرکه عمل شایسته کند به سود خود اوست و هرکه بدی‌آورد به زیان اوست؛ و خداوندت ستمگر به بندگان نیست** »،

یعنی آنها که به قرآن یا تورات ایمان آورده عمل صالح کردند، به نفع خود قدم برداشتند و کسانی هم که دست ردّ بر هدایت‌های إلهی زده راه کفر و عصیان پیش گرفتند، خود متضرّر شدند و ازآنجا که خداوند

دربرابر نیک و بد بی‌تفاوت نیست، به عدالت با همه رفتار خواهدکرد و ستمگر به بندگانش نیست (نساء/ ۱۱۱ و روم/٤٤).

(۴۷) ۞ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ ۚ وَمَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَٰتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِۦ ۚ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَآءِى قَالُوٓا۟ ءَاذَنَّٰكَ مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ .

«**علم** (زمان) **رستاخیز به او** (خدا) **برمی‌گردد، و میوه‌ها از غلاف‌هایشان برون نیایند و هیچ مادینه‌ای بار برنگیرد و فرو نگذارد، مگر به علم خدا؛ و روزی‌که آنان** (مشرکان) **را ندا دهند: کجایند شریکان من**(که می‌پنداشتید)؟ **گویند** (خداوندا) **به بانگ رسا اعلامت می‌داریم هیچ شاهدی از ما** (بر این امر) **نیست** »،

در بخش اوّل آیه ابتدا می‌فرماید که علم زمان قیامت مختصّ خداست (اعراف/۱۸۷) و سپس موضوع را تعمیم می‌دهد که علم خداوند بر تمامی امور جهان جریان دارد و هیچ پدیده‌ای از سیطره‌ی علم او خارج نیست. واژه‌ی «**أکمام**» جمع «**کمّ**» به معنی غلافی است که در مراحل اوّلیّه، روی میوه را پوشانده و حفاظت می‌کند و سپس ـ چون میوه به حدّی از رشد رسید ـ در مرحله‌ای، آن را پس زده و از غلاف بیرون می‌آید.

مدلول آیه ـ با توجّه به آیه‌ی قبل ـ حاکی از آن است که مخالفت‌ها و موافقت‌ها با دعوت قرآن (و تورات) از علم و آگاهی خدا خارج نبوده و به مانند همه‌ی پدیده‌های عالم در نظارت إلهی است و بین مردمان ـ در آن‌روز و زمانی‌که علمش نزد خداست ـ داوری خواهد شد. آن‌روز از ناباوران که جُز خدا تکیه‌گاه‌های خیالی در دنیا برای خود اتّخاذ کرده بودند، سؤال می‌شود اکنون آن پشتوانه‌ها که به جای خدا مؤثّر می‌شمردید، کجا هستند؟ و در آن‌شرایط همه آشکارا و به‌وضوح می‌بینند که جُز خدا حاکمی نیست و قاطعانه بر این امر گواهی می‌دهند.

(۴۸) وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَدْعُونَ مِن قَبْلُ ۖ وَظَنُّوا۟ مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ .

« **و آنچه پیش از این** (در دنیا) **می‌خواندند از آنها گم شده و درمی‌یابند که گریزی برایشان نیست** »،

واژه‌ی «**ظَنُّوا**» به معنی «حدس و گمان» است ولی در آیه‌ی فوق بنا به سیاق آیه ـ از آنجا که همه‌ی حجاب‌ها در آخرت برداشته می‌شود ـ به معنی «فهمیدن و به یقین رسیدن» آمده است. یعنی در رستاخیز، همه‌ی معبودهایی که مردمان در زندگانی به یاری آنها دلخوش بودند، از نظرهاشان محو می‌شوند و به وضوح درمی‌یابند که هیچ کاری از کسی در برابر خدا برایشان ساخته نیست و تمامی تصوّراتشان در مورد تأثیر غیرخدا در سرنوشتشان، به باد می‌رود. چنانکه شاعر گوید:

خلقان همه به فطرت توحید زاده‌اند　　این‌شرک عارضی بُوَد وعارضی یَزول.

بخش هشتم

(انسان ناسپاس و انکارگر)

(۴۹) لَا يَسْـَٔمُ ٱلْإِنسَٰنُ مِن دُعَآءِ ٱلْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ ٱلشَّرُّ فَيَـُٔوسٌ قَنُوطٌ .

« آدمی از درخواست خیر خسته نمی‌شود و اگر آسیبی به او رسد، پس مأیوس و نومید می‌گردد »،

در این آیه از انسان سخن رفته و از روحیّه و پندارهای او ابراز ناخشنودی شده است. البتّه مراد از «انسان» در آیه‌ی شریفه، مطلق آدمیان نیست، بلکه به دنبال گفتگو از کسانی که در برابر آیات قرآن بهانه‌جویی و لجاج می‌ورزند (آیات قبل) در اینجا خودخواهی و کم‌ظرفیّتی آنها را بیان می‌کند. به عبارت دیگر توصیف آیه‌ی شریفه از مردمان بی‌دین است. و إلاّ مؤمنان، در نعمت و نقمت از خود بی‌خود نشده در هر شرایط، رو به خدا می‌آورند. می‌فرماید دلبستگان به دنیا را هرچه دهند کافی نیست و مرتّب از خدا بیشتر می‌خواهند ولی به محض آنکه مختصر ناراحتی ببینند، فوری مأیوس و دلسرد می‌شوند. درمورد «**يَؤُسٌ قَنُوط**» در مقطع آیه، گفته‌اند «یأس» طمع بریدن از چیزی است و «قَنوط» شدیدترین یأس است. راغب اصفهانی در « مفردات» می‌گوید «قَنُوط» نه مطلق یأس، بلکه یأس از خیر است.

(۵۰) وَلَئِنْ أَذَقْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِى وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ
إِلَىٰ رَبِّىٓ إِنَّ لِى عِندَهُۥ لَلْحُسْنَىٰ ۚ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِمَا عَمِلُوا۟ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ .

« و اگر ـ پس از آسیبی که به او رسید ـ رحمتی از جانب خود به وی بچشانیم، بی‌گمان گوید: این (سزاوار) **من است و نمی‌پندارم که رستاخیز به پا شود و اگر**(هم به فرض) **به سوی خداوندم بازگردانده شوم، بی‌شکّ برایم نزد او** (نعمتی) **نیکوتر است؛ پس همانا کفرورزان را از آنچه کرده‌اند خبر خواهیم داد و به یقین آنان را از عذابی سخت خواهیم چشاند »،**

آیه‌ی شریفه از یک سو مشرکان عرب ـ که خدا را با واسطه‌ها قبول داشتند ولی آخرت را منکر بودند ـ و از سوی دیگر همه‌ی معارضان قرآنی را در توصیف دارد. می‌فرماید اینان چون پس از گرفتاری‌ها به نعمت و گشایشی رسند، خودخواهی‌شان نمی‌گذارد که شکر خدا کنند و آن نعمت را نتیجه‌ی شایستگی و لیاقت خود می‌پندارند و آخرت را انکار می‌کنند و می‌پندارند به فرض آنکه آخرتی هم باشد ـ با خوبی‌هایی که در خود سراغ دارند! ـ حتماً به نعمت بالاتر خواهند رسید؛ به عبارت دیگر همیشه از خدا طلبکارند! خطاب به چنین مردمانی، آیه‌ی شریفه می‌فرماید برپاییِ آخرت قطعی است و آنها بدانند که به سزای افکار و کرداری که در نتیجه‌ی آن دارند، خواهند رسید. مضمونِ آیه در یونس/۲۱، هود/۱۰ و۹، روم/۳۶ و۳۳ و کهف/۳۶ نیز آمده است.

(۵۱) وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ أَعْرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ فَذُو دُعَآءٍ عَرِيضٍ .

« **و آنگاه که به انسان نعمتی بخشیم، روی برتابد و تکبّر ورزد و چون بدی به او رسد** (دست به) **دعای گسترده برمی‌دارد** »،

آیه‌ی شریفه وجه دیگری از انسان خودخواهِ کم‌ظرفیّت را نشان می‌دهد؛ و فراوان دیده شده که منکران و منحرفان دیانت ـ آنجا که هیچ مفرّی برای خود نمی‌بینند ـ به خدا روی می‌آورند. چنانکه فرموده چون به کشتی نشسته و ناگاه «تندبادی سخت بر کشتی می‌وزد و امواج از هرسو برآنها روی می‌آورد ـ به‌گونه‌ای که یقین کنند در محاصره قرار گرفته‌اند ـ آنگاه خدا را خالصانه می‌خوانند که اگر ما را از این(مهلکه) نجات بخشی بی‌تردید سپاس‌گزار خواهیم بود امّاچون (خدا) آنها را نجات داد، باز در زمین به ناحقّ سرکشی می‌کنند» (یونس/۲۳ و۲۲). از مفهوم آیه برمی‌آید که مؤمنان چنان نبوده در بلایا صبور و درنعمت‌ها شاکرند. واژه‌ی «**نَـَٔا بِجَانِبِهِ** = به پهلو برمی‌گردد» در آیه‌ی شریفه، اصطلاحی برای بیان تکبّر است.

(۵۲) قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُم بِهِۦ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِى شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ .

« **بگو: آیا توجّه کرده‌اید**[۱] **که اگر** (قرآن) **از نزد خدا باشد و سپس شما انکارش کرده باشید، چه کس گمراه‌تر از آن باشد که در ستیزی دور و دراز** (با قرآن) **برآمده است؟** »،

آیه‌ی شریفه به روش «دفع ضرر محتمل» با معاندان احتجاج کرده است. می‌فرماید چه می‌کنید اگر برخلاف انتظارتان، قیامت سر رسد و روشن شود که قرآن از جانب خدا بوده و شما عمری با آن دشمنی ورزیدید؟ به عبارت دیگر روی سخن با انسان‌های ناسپاس و متکبّری است که ـ بنا به آیات قبل ـ قرآن را دست کم می‌گیرند و بعضاً در تعارض و رویارویی با آن برمی‌آیند. می‌فرماید کتابی‌که دربرابر شما قراردارد امرکوچکی نیست تا تصوّر کنید که انکارش چندان مهمّ نباشد! بلکه این پیام إلهی است و انکار آن موجب ضلالت و خسران خواهد شد. پس حقّ است که با انصاف و احتیاط بیشتر با آن روبرو گردند.

(۵۳و۵۴) سَنُرِيهِمْ ءَايَٰتِنَا فِى ٱلْءَافَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ ۗ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ . أَلَآ إِنَّهُمْ فِى مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمْ ۗ أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍ مُّحِيطٌۢ .

« **به زودی آیات خود را در آفاق و در نفوسشان به آنها بنماییم تا برایشان روشن شود که آن** (قرآن) **حقّ است؛ آیا کافی نیست که خداوند تو بر همه چیز گواه است؟** » « **آگاه باش که همانا آنان از ملاقات خداوندشان در تردیدند؛ آگاه باش که او بر همه چیز احاطه دارد** ».

درباره‌ی این دو آیه مفسّران به اختلاف رفته‌اند. **عدّه‌ای** گفته‌اند آیه‌ی شریفه‌ی نخست نشان می‌دهد که مسلمان‌ها سرانجام آفاق جهان را فتح خواهند کرد و در آن‌روز کفّار پشیمان می‌شوند (حال آنکه در آیات

---

(۱) ـ عرب از عبارت «**قُلْ أَرَأَيْتُمْ** = بگو: آیا دیده(و توجّه کرده)اید؟» معمولاً به صورت «أَخْبِرْنی = به من بازگوی» یاد می‌کند و از این‌رو در برخی ترجمه‌های قرآن عبارت مزبور چنان آمده است.

قبل و همچنین در آخرین آیه، بحث از قیامت داشته و مطلبی درباره‌ی فتح جهان مشاهده نمی‌شود). حتّی **طبری** می‌گوید آیه‌ی شریفه وعده‌ی فتح مکّه را می‌دهد امّا از ابن زید آورده که منظور از آیات آفاق، ستارگان و آسمان و ماه و خورشید و مقصود ازآیات اَنفس، آیاتی است که در نفس انسان وجود دارد، مانند قابلیّت سخن‌گویی و غیره. **برخی فلاسفه** مانند ابن سینا و ملاّصدرا، مدلول آیه را حاکی از نوعی استدلال بر اثبات وجود خدا دانسته‌اند و می‌گویند کافی است ما به معنای «وجود» توجّه کنیم تا «واجب الوجود» را بشناسیم (درحالی‌که آیه‌ی شریفه در چنان موضعی سخن نمی‌گوید و منکران قرآن لزوماً منکران وجود خدا نبودند تا قرآن دربرابر آنها، به دلایل فلسفی برای اثبات وجود خدا بپردازد.)

از نظر ما توجّه به **سه نکته** مفهوم آیه را روشن می‌سازد: **اوّل** سیاق آیات که در بحث از قیامت است. چنانکه قبلاً از قول مخالفان قرآن فرمود گمان ندارند که رستاخیز به پا شود (آیه‌ی ۵۰). **دوّم** واژه‌ی «**سَنُرِيهِمْ** = به زودی به آنها نشان خواهیم داد» در رأس آیه که اشاره به آینده دارد. **سوّم** محتوای آخرین آیه (آیه‌ی ٥٤) که می‌فرماید مخالفان قرآن از ظهور رستاخیز و ملاقات خدا در تردیدند. بدین‌ترتیب خداوند در دو آیه‌ی فوق پیام می‌دهد که معارضان قرآن بدانند به زودی ـ همین‌که روی از این جهان برتافته در مسیر قیامتشان قرار گرفتند ـ آیات خود را در آفاق و نفوس خودشان به آنها نشان می‌دهیم. بدین‌معنی‌که در رستاخیز آفاق جهان عوض می‌شود و آنها زنده شده تحقّق وعده‌های خدا را که در قرآن آمده، در بیرون و درباره‌ی خودشان، می‌بینند و همین کافی است که خدا گواه بر همه چیز است پس پاداش یا جزای هرکس را به تناسب خواهد داد. مؤیّد این‌معنا در پایان سوره‌ی نمل آمده که می‌فرماید: «**وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَ مَاربُّکَ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** = بگو: ستایش از آنِ خداست، به زودی آیاتش را به شما می‌نمایاند، پس آنها را خواهید شناخت و خداوندت از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست» (نمل/۹۳).

سوره‌ی شوریٰ

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران مکّه نازل شده است. نام آن، برگرفته از سی وهشتمین آیه‌ی سوره است که در وصف مؤمنان می‌فرماید «**أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُم** = امورشان را بین خود بامشورت می‌گذرانند». چنانکه خطاب به پیامبر(ص) نیز فرموده است: «**شاوِرْهُمْ فِى الْأَمْر** = باایشان در کارها مشورت کن» (آل‌عمران/۱۵۹).

سوره مانند بسیاری ازسوره‌های مکّی وبرخی سُوَر مدنی، با حروف مقطّعه آغازمی‌شود و به لحاظ تعداد حروف مانند سوره‌ی مریم، از بیشترین حروف مقطّعه (۵حرف) برخوردار است.(۱) سپس به موضوع وحی به انبیاء پرداخته مهمترین پیام این وحی را دعوت به توحید و بندگی خالصانه‌ی خدا ذکر می‌کند. خاطرنشان می‌سازد که وحی إلهی همچنانکه به پیامبران گذشته رسید، به پیامبر اسلام نیز فرودآمده و شریعت ابلاغ شده به حضرت محمّد(ص) در اساس، مانند شرایع پیشین است که مهمترین اصل همه‌ی آنها توحید و یکتاپرستی است و موحّدان را به تلاش و استقامت در تبلیغ و استقرار این اصل، فرامی‌خواند.

تأکید گردیده که اختلافات دینی را باید با رجوع به وحی إلهی (قرآن) فیصله داد و برطبق معمول پس از پرداختن به «توحید»، تذکّر بر «آخرت» آمده است . می‌فرماید آخرت‌گرایان ودنیاطلبان محض ـ هر دسته ـ سرانجام به نتائج کردارخود می‌رسند و بر این‌پایه مردمان را به بازگشت به سوی خدا و پذیرش دعوت او فراخوانده متعاقباً آیات قدرت و نعمت إلهی را در آسمانها و زمین یادآور می‌شود. نشان می‌دهد که از حکومت خداوند نتوان گریخت وتوجّه می‌دهد‌که دلخوشی صرف به نعمت‌های محدود دنیا، امرشایسته‌ای

---

(۱) ـ چنانکه دیده‌ایم حروف مقطّعه از یک حرفی مانند «ن» (سوره‌ی قلم)، دو حرفی مانند «یاء. سین» (سوره‌ی یس)، سه حرفی مانند «الف.لام.میم» (سوره‌ی بقره)، چهارحرفی مانند «الف.لام. میم. صاد» (سوره‌ی اعراف) و پنج حرفی مانند «کاف. هاء. یاء. عین. صاد» (سوره‌ی مریم) در آغاز برخی سُوَر قرآن، آمده است.

نیست و حقّ است که مردمان با اجتناب از گناهان، فروخوردن خشم، برپایی نماز، انفاق و مشورت با یکدیگر در کارها، خود را برای نعمت‌های جاوید خدا در آخرت آماده سازند. همچنین در این ارتباط متذکّر گردیده که هرچند «ظلم‌پذیری» مردود است، امّا حقّ است که از انتقام‌جویی‌ها وپیگیری کینه‌ها خودداری ورزید. در انتهای سوره به اشکال گوناگون وحی اشاره شده و بر سه نوع مختلف آن تصریح گردیده که وحی به پیامبر اسلام را از نوع سوّم (رؤیت پیک وحی و دریافت کلمات از طریق او) بیان می‌کند.

آیات سوره را می‌توان در شش بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۵)؛ **وحی به پیامبر** [ص]، **همریشه با رسالت انبیاءِ پیشین**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۱۵)؛ **پیامبر** [ص] **مأمور «ابلاغ» و «هدایتِ» مردمان با خداست**

بخش سوّم (آیات ۱۶ تا ۲۳)؛ **محاجّه‌گران دینی و مؤمنان و مشیّت إلهی**

بخش چهارم (آیات ۲۴ تا ۳۶)؛ **تدابیر و فضل إلهی در حقّ بندگان**

بخش پنجم (آیات ۳۷ تا ۴۳)؛ **توصیف پرهیزکاران در مشکلات**

بخش ششم (آیات ۴۴ تا ۵۳)؛ **سرانجام ستمگران و نصیحت به بندگان و أشکال گوناگون وحی به انبیاء.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(وحی به پیامبر(ص)، همریشه با رسالت انبیاءِ پیشین)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱و۲) حمٓ. عٓسٓقٓ.

«حاء. میم» «عین. سین. قاف»،

این حروف مقطّعه را می‌توان با برخی نام‌های خدا مانند«**حکیم**»، «**مجید**»، «**علیم**»، «**سمیع**» و«**قدیر**» تطبیق داد که همه‌ی آنها (به استثناءِ «مجید») در متن سوره آمده است.

(۳) كَذَٰلِكَ يُوحِيٓ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ.

«این‌چنین خدای پیروزمند و فرزانه به سوی تو و کسانی (پیامبرانی) **که پیش از تو بودند، وحی می کند»**،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که سرچشمه‌ی أدیان وحیانی یکی است و بین دعوت پیامبران در اساس، «وحدت موضوع» برقرار است. به بیان دیگر وحی به پیامبر اسلام(ص) با آنچه به پیامبران گذشته(ع) نازل شده، همریشه است؛ چنانکه در پایان سوره به اَشکال گوناگونِ وحی ـ که ریشه‌ی واحد دارند ـ اشاره شده است. همچنین در تفسیر مجمع البیان از ابن عبّاس نقل شده که هر پیامبری را که خدا بر او کتاب نازل کرده در کتابش، معانی و معارف این سوره، به نوعی آمده است.

به علاوه مرجع وحی، خدای عزیز وحکیم معرّفی شده و بدین‌ترتیب تأکید می‌نماید که وحی به انبیاء، با القائات و پرداخته‌های انسان‌ها تفاوت دارد. انسان‌ها ممکن‌است بنا به سرمایه‌های علمی یا قریحه‌ی ذهنی و ذوقی‌که ممکن است داشته باشند، مطالبی در ارتباط با مسائلی مختلف، بگویند ولی این موضوع با سخن آفریننده‌ی هستـی که هر فعل و گفته‌اش از سرحکمت و هدفگیری صحیح انجام می‌پذیرد، متفاوت است.

(۴) لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ.

«از آنِ اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و او بلندمرتبه و بزرگ است»،

مقطع‌آیه با واژه‌های «**عَلِیّ**» (به معنی مقامی‌که بر همه‌ی اشیاء عُلُوّ و برتری دارد) و «**عَظیم**»، به ترتیب به مقام والا و کبریاء و جلال إلهی اشاره دارد. می‌فرماید وحی به انبیاء از چنان مقامی سرزده است. در شرایطی که مردمان ـ چه در عربستان و چه در سایر نقاط جهان چون روم و یونان ـ به پرستش ارباب انواع پرداخته

به خدایان پنداری روی می‌آوردند، قرآن با طرح «اسماء حُسنای إلهی» (حشر/۲٤→۲۲) معرفت دینداران را نسبت به معبود حقیقی تصحیح می‌کند. مضمون آیه بارها در قرآن آمده، از جمله بقره/۱۰۷، آل‌عمران/ ۱۸۹، مائده/۱۸ و۱۷، اعراف/۱۵۸ و توبه/۱۱٦.

(۵) تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ وَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي ٱلْأَرْضِ أَلَآ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ .

« **نزدیک است که آسمان‌ها** (به جلال او) **از فراز خود بشکافند؛ و فرشتگان خداوندشان را تسبیح و ستایش می‌کنند و برای آنها که در زمین‌اند آمرزش می‌طلبند؛ آگاه باش که همانا خداست که آمرزنده و مهربان است** »،

در این آیه درحقیقت؛ صفات «**علیّ**»، «**عظیم**» خداوند (مقطع آیه‌ی قبل) به تمثیل کشیده شده است. می‌فرماید عظمت آن قدرت والامقام که بر جهان تجلّی کرده چنانست که آسمان‌ها و زمین نزدیک است از عظمتِ تجلّی او شکافته شوند. به قول زمخشری در«کَشّاف» آیه‌ی شریفه عظمت و قدرت فوق تصوّر خدا را (برای بشری که ممکن است جاذبه‌های جهان، خداوندش را از یاد او ببرد) به نمایش گذارده است. در سوره‌ی مریم (آیه های۸۸ و۹۰) این نحوه بیان در مضمون دیگری به کار رفته و می‌فرماید: «**وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمن وَلَدًا . . . تَكَادُ السَّمٰواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ و تَنْشَقُّ الاَرْضُ** . . . = و گفتند: خدای رحمان فرزند گرفته! . . . نزدیک است آسمان‌ها و زمین از این سخن بشکافند . . .». ولی در آیه‌ی فوق بیان عظمت و کبریای إلهی مدّنظر بوده است. می‌فرماید ملائک ازیکسو این عظمت را احساس کرده خدا را تسبیح می‌کنند و از سوی دیگر از آنجا که خیرخواه بشرند (چنانکه فرموده است بر آدم سجده[ی تکریم] کردند ـ بقره/۳٤) برای مردم مؤمن روی زمین آمرزش می‌طلبند (غافر/۷).

بخش دوّم

(پیامبر^ص مأمور ابلاغ و هدایت مردمان با خداست)

(۶) وَ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ .

« **و کسانی که غیر او** (خداوند) **اولیایی گرفتند، خدا مراقب آنهاست و تو وکیل بر ایشان نیستی** »،

در آیه‌ی قبل تمثیلی از تجلّی عظمت خدا بر جهان آفرینش آورد و در این آیه از اینکه مردمان اولیایی غیر از صاحب آن عظمت‌ها برای خود اختیار می‌کنند، سخن می‌گوید. واژه‌ی «**حَفیظ**» در آیه به معنی «نگهدارنده» است؛ «**اَللهُ حَفِیظٌ عَلَیْهِمْ**» بیانگر این نکته است که خداوند حساب اعمال و احوال شرک‌آمیز آنها (مردم مشرک) را محفوظ می‌دارد و سپس تصریح می‌نماید پیامبر^ص وکیل و مسئول اعمال آنها نیست. البتّه منظور از «**أولیاء**» شخصیّت‌هایی بوده که افراد، مراسم خضوع و خشوع وچاکری در برابر آنها انجام می‌دادند، خواه بت‌ها (مظاهر شخصیّت‌ها) یا فرشتگان وغیره(۱). می‌فرماید خدا خود ناظر بر این افراد است و به حسابشان می‌رسد و پیامبر نه وظیفه دارد کسی را وادار به مسلمانی‌کند و نه شفاعت و دفاعی از جانب پیامبر در مورد اینگونه افراد پذیرفته خواهدبود. گزینش راه رستگاری از گمراهی، به عهده‌ی خود آنها است و پیامبر^ص فقط بیم‌دهنده و نویدرسان برای آنها و دیگران می‌باشد.

(۷) وَ كَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ ٱلْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۚ فَرِيقٌ فِى ٱلْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِى ٱلسَّعِيرِ .

« **و این چنین قرآنی** (به زبان) **عربی بر تو وحی کردیم تا** (مردم) **مکّه و کسانی را که پیرامون آنند بیم دهی و از روز جمع** (گردآوری همگان) **ـ که شکّی در آن نیست ـ بیم رسانی؛** (آن روز) **گروهی در بهشت و گروهی در آتش**(دوزخ) **خواهند بود** »،

منظوراز «**أُمّ الْقُرىٰ** = مرکز شهرها» در آیه‌ی شریفه شهر مکّه است (انعام/۹۲) و به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود «**ماأَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیل** = تو وکیل ایشان (منکران) نیستی»، در آیه‌ی فوق توضیح می‌دهد که پس وظیفه‌ی پیامبر^ص چیست ؟ می‌فرماید کار تو ای پیامبر این‌است که این قرآن را که به زبان عربی(۲) نازل شده،

---

(۱) ـ اصولاً اساس سخن قرآن و اعتقاد توحیدی این است که انسان چاکر و بنده‌ی هیچ مقامی جُز خدا نباشد و نظر هرکس را با گفته‌ی إلهی و عقل مستقلّ خویش بسنجد و بر آن مبنا نظرها را پذیرفته یا ردّ کند.

(۲) ـ این‌که قرآن به زبان عربی نازل شده، در آیات مختلف قرآن ازجمله نحل/۱۰۳، طه/۱۱۳، شعراء/۱۹۵ و فُصِّلَت/۴۴ آمده است. این مطلب سخن کسانی را که آورده‌اند «مفاهیم» از جانب خدا بر پیامبر^ص نازل شده و بیان آن مفاهیم به زبان عربی (کلام قرآن) توسّط خود پیامبر^ص بوده است، رد می‌کند؛ زیرا «مفاهیم» زبان نمی‌شناسد و چون تصریح بر نزول قرآن به «زبان عربی» گردیده، می‌رساند که نه فقط مفاهیم، بلکه لباس کلامی آن مفاهیم نیز از جانب خدا بوده است.

به مردم مکّه و ساکنان اطرافش برسانی[1] و آنها را از عواقب اعمال ناشایسته‌شان بیم دهی و تأکید نمایی که آخرت می‌رسد و آن‌روز عدّه‌ای راهی بهشت و عدّه‌ای راهی جهنّم خواهند شد (منظور از «**يَوْمَ الْجَمْعِ**» روزی است که همه‌ی خلایق برای محاسبه‌ی اعمال جمع می‌شوند ـ تغابن/۹).

(۸) **وَ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَلَٰكِن يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِى رَحْمَتِهِۦ ۚ وَٱلظَّٰلِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِىٍّ وَ لَا نَصِيرٍ .**

« **و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را** (به اجبار) **اُمّتی یگانه می‌گرداند، لیکن هرکه را بخواهد** (و لایق بیند) **به رحمت خویش درآورد و ظالمان را هیچ یار و یاوری نباشد** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل‌که فرمود عدّه‌ای به سبب اعمال ناروا درآخرت روانه‌ی جهنّم می‌گردند و عدّه‌ای با اعمال شایسته‌ای‌که داشته‌اند راهی بهشت می‌شوند، در اینجا می‌فرماید اگرخدا می‌خواست می‌توانست همه را به اجبار هدایت کند (نحل/۹) ولی خدا ایمان اجباری را نمی‌پسندد و اراده دارد که مردمان از سر اراده و اختیار، انتخاب راه کنند تا به کمال روحی برسند (مائده/٤٨) و آنها که به راه شرک می‌روند (منظور از «ظلم» در آیه‌ی شریفه «شرک» است ـ لقمان/۱۳) هیچ یاوری دربرابرخدا نخواهند داشت.

(۹) **أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ ۖ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلْوَلِىُّ وَهُوَ يُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ .**

« **آیا غیر او** (خدا) **اولیایی گرفتند؟ و خداست که ولیّ** (راستین همگان) **است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و همو بر هرچیز** (امر)**ی تواناست** »،

مدلول آیه‌ی شریفه به آیه‌ی شماره‌ی ٦ بازمی‌گردد که چگونه مردمان خدای‌صاحب همه چیز را رها کرده غیر او را به ولایت می‌گیرند و خود را ذلیل کسانی می‌سازند که چون خودشان محدودند. دوست و یاور حقیقی فقط خداست و بقیّه همه در دولت اویند.

(۱۰) **وَمَا ٱخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَىْءٍ فَحُكْمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبِّى عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ .**

« **و هرچه در آن ـ از هرچیز** (قسمی) **ـ اختلاف کردید، پس داوری‌اش با خداست؛ این است خدا،**

---

(۱) ـ در اینجا عدّه‌ای تصوّر کرده‌اند که منظور از «**لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا**» این‌است که رسالت پیامبر اسلام(ص) محدود به عربستان بوده است. امّا **اوّلاً** مفسّران قدیم ـ به اعتبار آنکه مکّه نسبتاً نزدیک به خطّ استوا قرار دارد ـ واژه‌ی «**مَنْ حَوْلَهَا**» را به معنی سایر شهرهای جهان دانسته‌اند، چنانکه طبری بر این‌قول رفته است. **ثانیاً** بدیهی‌است که رسالت بی‌واسطه‌ی پیامبر محدود به مکّه و شهرهای اطراف آن بوده و اینکه پیامش به سایر نقاط جهان گسترش یابد، وظیفه‌ی دیگر مسلمانان بوده است، [هرچند پیامبراکرم(ص) در دوران مدینه نامه‌هایی به پادشاهان چند کشور بزرگ جهان فرستاد و آنها (و ملّت‌شان) را به اسلام دعوت کرد]. **ثالثاً** قرآن در آیات متعدّد پیام قرآن و اسلام را جهانی دانسته است (فرقان/ ۱، قلم/۵۲، انعام/۹۰، اعراف/۱۵۸، یوسف/۱۰۴، انبیاء/۱۰۷، تکویر/۲۷، سبأ/۲۸). به همین جهت، مستشرق یهودی مجارستانی گلدزیهر ـ با تمام غرض‌ورزی‌هایی‌که داشته ـ با نظر برخی خاورشناسان که قائل به محدودیّت رسالت پیامبر(ص) به عربستان بوده‌اند درکتاب «درسهایی از اسلام» مخالفت می‌ورزد.

خداوندگار من، بر او توکّل دارم و به سوی او بازمی‌گردم »،

یعنی در هر مسئله‌ی دینی ـ یا هر موضوعی در زندگی به لحاظ دینی ـ هرگاه اختلافی پیش آمد، حق است که در سایه‌ی وحی إلهی حلّ و فصل گردد؛ نشان می‌دهد که کسی نمی‌تواند از پیش خود حکم دینی دهد، مگر بنا به نصوصی که از جانب خدا آمده است. از جنبه‌ای دیگر، خطاب به پیامبر^ص (و پیروانش) می‌فرماید که به منکران بگو ـ هرچند شما نمی‌پذیرید ـ امّا ما پذیرفته‌ایم کـه هیچ سرور و صاحب اختیاری جُز خدا ـ آفریدگار هستی ـ نداریم، به او توکّل کرده خالصانه او را عبادت می‌کنیم و از گناهان به درگاهش پناه جسته توبه می‌آوریم. مرجع اختلافات خود را با شما نیز کتاب خدا می‌دانیم و از او داوری می‌خواهیم.

(۱۱) فَاطِرُ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِۚ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوٰجًا وَمِنَ ٱلْأَنْعٰمِ أَزْوٰجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِۚ لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ .

« **آفریننده‌ی آسمانها و زمین است؛ از** (نوع) **خودتان برای شما جفت‌هایی قرار داد و** (همچنین) **از دام‌ها جفت‌هایی**(برای آنها)؛ **شما را در این** (مسیر) **می‌افزاید؛ هیچ چیزی همانند او نیست و او شنوا و بیناست** »،

درآیات۹و۱۰ از ولایت إلهی سخن گفت و در آیه‌ی فوق ـ به مناسبت ـ از صفت آفرینندگی خدا یاد فرموده تا مردمان با توجّه به عظمت کارهای إلهی، معبودها و پشتوانه‌های باطل را ترک کنند و به توحید حقّ روی آورند.

شایان توجّه است که آیه‌ی شریفه پس از ذکر خلقت آسمان‌ها و زمین به منزله‌ی ظرف موجودات، متعاقباً از آفرینش مظروف که انسان و حیوانات باشند سخن گفته است. راه تکثیر موجودات را نیز آیه‌ی شریفه متّکی به قانون «زوجیّت» از طریق آمیزش جنسی مذکّر و مؤنّث ذکر می‌کند که قانونی جاری در انسان و حیوانات و حتّی نباتات می‌باشد و وسعت فراگیری آن، حاکی از «برنامه‌ریزی» در آفرینش جهان هستی است. در مقطع آیه نتیجه‌گیری شده که هیچ چیز در عالم به مانند خدا نیست؛ یعنی هیچ چیز چنین کارآیی و قدرت خلاّقه‌ای ندارد و در ذات و صفات همانند او نیست و فقط اوست که بر همه‌ی سخنان و تمامی اعمال شنوا و بیناست. به علاوه دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه برخی از معتقدان به «وحدت وجود» در زمان ما، از عبارت «**يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ**» استدلال نموده‌اند که «خداوند مردمان را در خود پدید می‌آورد»، درحالی‌که مراد، آفرینش و تکثیر انسان وحیوان ازطریق پدیده‌ی «زوجیّت» است، چنانکه زمخشری ودیگران براین‌قول رفته‌اند. وگرنه لازم می‌بود بفرماید: «يَذْرَؤُكُمْ فِي نَفْسِهِ»!

دوّم آنکه در عبارت «**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**» واژه‌ی «**كَمِثْلِهِ**» درحقیقت نظیر «همانند» در زبان فارسی است که به معنی مثل و مانند با تأکید بیشتر می‌باشد (یعنی کاف زائد است و احتمالاً برای تأکید آمده است).

(۱۲) لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِۖ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُۚ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ .

« **کلیدهای آسمان‌ها وزمین از آن اوست؛ روزی را بر هرکه بخواهد** (و صلاح بیند) **می‌گشاید** (یا) **تنگ می‌گرداند؛ همانا او به هر چیزی دانا است** »،

تعبیر «کلیدهای آسمان‌ها و زمین» می‌تواند به این معنی باشد که ریزش باران از آسمان و رویش گیاهان در زمین ـ که مبنای تغذیه‌ی موجودات است ـ به دست خداست، یعنی برطبق قوانین و سُنَن او انجام می‌گیرد. البتّه بعضی واژه‌ی «**مَقالید**» را به معنی خزائن گرفته گفته‌اند مراد آنست که «گنج های آسمان‌ها و زمین» یعنی همه‌ی امکانات و مواهبی که در آسمان‌ها و زمین است، در دست خداست و بر هرکه بخواهد می‌گشاید و به روی هرکه بخواهد می‌بندد (حجر/۲۱، زُمَر/٦٣ و منافقون/۷).

(۱۳) شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ كَبُرَ عَلَى ٱلۡمُشۡرِكِينَ مَا تَدۡعُوهُمۡ إِلَيۡهِۚ ٱللَّهُ يَجۡتَبِيٓ إِلَيۡهِ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَن يُنِيبُ .

« (اساس) **دین را برای شما** (مسلمان‌ها) **مقرّر داشت همان چیزی را که به نوح سفارش کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش‌نمودیم که این دین را به پا دارید و در آن پراکنده مشوید، بر مشرکان ـ آنچه تو آنها را به سویش می‌خوانی ـ گران است؛ خداست که هرکه را خواهد** (و شایسته بیند) **به سوی خود برمی‌گزیند و آنکه را از در توبه درآید، به سوی خود هدایت می‌کند** »،

آیه‌ی شریفه ـ بعد از ذکر کتاب «تکوین» (آیه‌ی ۱۱و۱۲) ـ به کتاب «تشریع» پرداخته است. محتوای آیه، بیانگر وحدت ادیان می‌باشد و اشعار می‌دارد که اساس دعوت انبیاءِ بزرگ یکی است وهمه‌ی آنها انسانها را به یکتاپرستی خوانده‌اند. می‌فرماید این، بر مشرکان گران است؛ اینکه گفته شود همه‌ی واسطه‌ها را در عبادت خدا باید به دور ریخت و مستقیم به سوی بندگی خدا رفت، بر مردمی‌که سالیان سال به شرک خو گرفته‌اند دشوار است و می‌خواهند به هر قیمت شده معبودهای باطل خود را حفظ کنند (حج/۷۲). مقطع آیه تصریح دارد که خدا به دل‌های منصف حقیقت‌جو امداد می رساند و هرکس را که واقعاً در طلب او باشد، به سوی خویش هدایت می‌کند.

(۱۴) وَمَا تَفَرَّقُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى لَّقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُورِثُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُ مُرِيبٖ .

« **و آنها** (اهل کتاب در دین) **متفرّق نشدند، مگر بعد از آگاهی که به سویشان آمد؛** (به انگیزه‌ی) **سرکشی** (ستم و خودخواهی) **که بینشان بود؛ و اگر سخن خداوندت** (مبنی بر مهلت به کافران) **تا مدّتی معیّن از پیش نرفته بود، قطعاً میانشان داوری می‌شد؛ و همانا آنها که بعد از ایشان کتاب را به میراث بردند، سخت در آن دچار تردیدند** »،

در این آیه سخن از تفرقه است؛ می‌فرماید علی‌رغم حکم إلهی خطاب به پیروان همه‌ی انبیاء که در دین واحد خدا پراکنده نشوید (آیه‌ی قبل) پیروانِ آنها برعکس، به صورت فرقه‌های گوناگون درآمدند و این امر

نه ازسر اشتباه ذهنی؛ بلکه به خاطر خودخواهی‌ها و ستمگری‌هایشان بوده است؛ و می‌فرماید اگر مهلتی که خداوند مقرّر کرده نبود، آنهایی که جبهه‌ی وحدت را ترک کردند سخت دچار عقوبت می‌شدند (یونس/۱۹) ولی بنای خدا بر این است که به انسان‌ها مهلت می‌دهد و شتاب در عذاب ندارد (فاطر/٤٥). بخش آخرین آیه تعلیل است و علّت اساسی این تفرقه‌جویی‌ها را ضعف ایمانی یا خودخواهی و ستمگری می‌داند که اگر نبود، قطعاً متفرّقین دینی، بر اندیشه‌های تفرقه‌آمیز غالب آمده متفرّق نمی‌شدند (بقره/۲۱۳).

(۱۵) **فَلِذَٰلِكَ فَٱدۡعُۖ وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡۖ وَقُلۡ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٖۖ وَأُمِرۡتُ لِأَعۡدِلَ بَيۡنَكُمُۖ ٱللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمۡۖ لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡۖ لَا حُجَّةَ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُۖ ٱللَّهُ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَاۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ.**

« **پس** (ای محمّد!) **برای این (دین یکتاپرستی) به دعوت پرداز و چنانکه فرمان یافتی پایداری بورز و دلخواه آنان را پیروی مکن و بگو: به آنچه خدا از کتاب فرو فرستاده ایمان آوردم و مأمورم میان شما عدالت کنم؛ خدا صاحب اختیار ما و شماست؛ اعمال ما از آنِ ما و اعمال شما از آنِ شماست، بحث و جدالی بین ما و شما نیست، خداست که** (سرانجام) **ما را گرد می‌آورد و فرجام ما به سوی اوست**»،

واژه‌ی «**فَلِذَٰلِكَ**» در ابتدای آیه، از باب تفریع و نتیجه‌گیری آمده و از مطالب پیشین بدین‌صورت نتیجه‌گیری می‌کند که اکنون که چنین روی داده و پیروان انبیاءِ پیشین دین واحد خدا را به پراکندگی کشاندند، تو را ای محمّد خداوند مبعوث کرد تا توحید فراموش‌شده را برپاداری و پیروان ادیان گذشته را به وحدت و یکپارچگی فراخوانی و قوانین عدالت را بین ابناء بشر بیاوری. خدا پیامبرش را فرمان می‌دهد که در این راه پایداری بوَرزد (هود/۱۱۲) و به منکران ـ درعین حفظ موضع ـ بگو بحث و جدال یا خصومتی نداریم، خدای ما همه یکی است و هرکسی مسئول اعمال خویش است. سرانجام روزی خدایمان ما را گرد می‌آورد و آنجا مشخّص خواهد شد که راه کدامیک از ما حق بوده است. آیه‌ی شریفه به وضوح، خطّ اصلی و راستین ارشاد و دعوت اسلامی را بیان می‌کند.

بخش سوّم

(محاجّه‌گران دینی و مؤمنان و مشیّت إلهی)

(۱۶) وَ ٱلَّذِينَ يُحَآجُّونَ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ٱسۡتُجِيبَ لَهُۥ حُجَّتُهُمۡ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٌ وَ لَهُمۡ عَذَابٌ شَدِيدٌ .

« **و کسانی که در**(باره‌ی) **خدا ـ پس از اجابت** (دعوت) **او ـ به مجادله برمی‌خیزند، حجّتشان نزد خداوندشان باطل است و خشمی** (از خدا) **بر ایشان است و عذابی سخت دارند** »،

در آیه‌ی قبل از دعوت پیامبر با هدف اصلاح ادیان سخن گفت و خطاب به پیامبر^ص فرمود که به مخالفان بگو خصومتی بین ما نیست، سرانجام خدا بین ما داوری خواهد کرد. در آیه‌ی فوق از کسانی سخن آورده که اهل خصومتند و علی‌رغم اقبال مردم منصف و بی‌پیرایه از دعوت اسلامی، با مسلمانان و اسلام سردشمنی دارند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید اینان به قول معروف «حنایشان نزد خدا رنگی ندارد» و به خشم و عذاب إلهی گرفتار خواهند شد. طبری نیز در تفسیر آیه بر این قول رفته است (واژه‌ی «**دَاحِضَةٌ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «تباه و باطل» است).

(۱۷) ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَۗ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٌ .

« **خداست که این کتاب و میزان** (قانون عدالت) **را به حقّ فرو فرستاد؛ و تو چه می‌دانی؟ شاید رستاخیز نزدیک باشد** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در تهدید اهل خصومت، در آیه‌ی فوق می‌فرماید که خدا قرآن را به حقّ نازل کرده و میزان عدالت را طی آن اعلام داشته است. از آنجا که در آیه‌ی ۱۵ خطاب به پیامبر فرمود به مردم بگو «**من مأمورم میان شما عدالت را به پا دارم**» بنابراین، منظوراز «**میزان**» را در آیه‌ی فوق باید «عدالت» دانست که تعبیر از آن به «**میزان**» با رجوع به قرآن روشن می‌شود، چنانکه در همین زمینه فرموده «**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ** = همانا پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان (قانون عدالت) را فرو فرستادیم تا مردم به عدالت قیام کنند» (حدید/۲۵). سپس اعلام می‌دارد که هنگام حسابرسی نزدیک است[۱]؛ یعنی هرکس از میزان عدالت تجاوز کند گرفتار کیفر خواهد شد (وَ مَنْ ماتَ قامَتْ قِيامَتُهُ، هرکه از دنیا رفت به قیامت خود قدم گذارده است).

---

(۱) ـ بدین ترتیب مراد آیه از «**السّاعَة**» هنگام یا آمدن قیامت است، و آیه‌ی شریفه درحقیقت می‌فرماید «**وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ مَجِيءَ السَّاعَةِ قَرِيبٌ**» که به رسم زبان عرب، مضاف حذف شده است

(۱۸) يَسۡتَعۡجِلُ بِهَا ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِهَاۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مُشۡفِقُونَ مِنۡهَا وَيَعۡلَمُونَ أَنَّهَا ٱلۡحَقُّۗ أَلَآ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُمَارُونَ فِي ٱلسَّاعَةِ لَفِي ضَلَٰلِۭ بَعِيدٍ .

« **آنها که به آن** (رستاخیز) **ایمان ندارند، شتابزده آن را می‌طلبند و کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن بیمناکند و می‌دانند که آن حق است؛ آگاه باش که مجادله‌کنندگان در قیامت ـ بی‌تردید ـ در گمراهی دور و درازی‌اند** »،

یعنی آنها که به صحنه‌ی حسابرسی خدا ایمان ندارند ـ از سر انکار و لجاج ـ بیتابانه آن را می‌جویند و گستاخانه می‌پرسند اگر قیامتی در کار است، پس کو؟ چرا نمی‌آید؟! می‌فرماید این مجادله‌کنندگان درباره‌ی قیامت ـ که از فطرت انسانی و عدالت‌طلب خویش فاصله گرفته‌اند و عالم هستی را پوچ و بی‌نتیجه می‌پندارند ـ در «**ضَلال بَعِيد** = گمراهی دور و درازی»اند. «**يُمَارُونَ** = مجادله و ستیزه می‌کنند». امّا بندگان مؤمن و خداشناس، به وقوع قیامت ـ که با حکمت و عدالت إلهی مرتبط است ـ ایمان داشته «**مُشْفِقُونَ مِنْهَا** = از آن بیمناکند» و این اعتقاد مایه‌ی اصلاح اعمالشان می‌گردد.

(۱۹) ٱللَّهُ لَطِيفُۢ بِعِبَادِهِۦ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ .

« **خدا به بندگانش صاحب لطف است؛ هرکه را خواهد** (و لایق بیند) **روزی می‌دهد و او نیرومند و شکست‌ناپذیر است** »،

پس از انذار از اجرای عدالت، درآیه‌ی فوق از لطف خدا سخن گفته که در همین‌دنیا نمایان بوده و به بندگان خود با قدرت روزی می‌دهد. زیرا مبنای روزی انسانها، همه محورهایی است که با إذن و تصرّف خداوند در طبیعت تهیّه و تعبیه شده است.

(۲۰) مَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلۡأٓخِرَةِ نَزِدۡ لَهُۥ فِي حَرۡثِهِۦۖ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلدُّنۡيَا نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ .

« **هرآنکس کِشت آخرت خواهد، برای او در کِشتش می‌افزاییم و هر کس که کِشت این دنیا را بطلبد، به او از آن می‌دهیم و**(لی) **درآخرت وی را نصیبی نیست** »،

می‌فرماید هرکه در دنیا به‌گونه‌ای زندگی کند که زندگانی‌اش بذر آخرت باشد ـ یعنی زندگی مادّی را بر پایه‌ی خداپرستی و اخلاق در نظرگرفته و دنبال کند ـ خداوند در آخرت بر ثمرات آن‌بذر می‌افزاید و پاداش مضاعف می‌یابد. امّا آن‌کس که در دنیا فقط به دنبال زندگی مادّی و مزایای آن باشد، البتّه بهره‌ی لازم را می‌برد ولی چون بذری برای آخرت خود فراهم نیاورده، در آخرت کِشتی نخواهد داشت که بردارد و بنابراین با حذف بهره‌مندی‌های اُخروی پس از مرگ روبرو خواهد بود و نصیبی نخواهد داشت. مضمون آیه در آیات مختلف قرآن ازجمله آل‌عمران/۱٤٥، نساء/۱۳٤، هود/۱٦ و۱٥ و إسراء/۱۹ و۱۸ آمده است.

(۲۱) أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةُ ٱلۡفَصۡلِ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۗ وَإِنَّ

ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

«**آیا آنان شریکانی** (با خدا) **دارند که در آنچه خدا به آن اجازه نداده، برای ایشان بنیاد آئینی نهاده‌اند؟ و اگر فرمان قاطع** (خدا مبنی بر مهلت به مردمان) **نبود، قطعاً میانشان داوری می‌شد** (کارشان تمام بود!) **و همانا ستمکاران را عذابی دردناک است** »،

در آیه‌ی ۱۳ فرمود که خداوند دین وآیینی برای انسانها مقرّر داشته که انبیاء إلهی ـاز نوح[ع] تا محمّد[ص]ـ بدان سفارش کرده‌اند. متعاقباً از تفرقه‌ی پیروان کتاب و محاجّه‌کنندگان در دین واحد خدا سخنانی فرمود. اینک ـدر آیه‌ی فوق ـ عدّه‌ای را که از پیش خود دست به وضع آئین دینی و احکام مذهبی برای مردم می‌زنند ملامت می‌کند. باتوجّه به شرایط نزول، خطاب آیه البتّه اشاره به مشرکان زمان و عرب جاهلی است که با لحن سرزنش آمیزی می‌پرسد آیا برای خدا شریکانی گرفته‌اند که بی‌اجازه‌ی خدا برایشان احکام دینی و مراسم مذهبی وضع کرده‌اند؟! یعنی چگونه جرأت یافته و به خود اجازه‌ی چنین جسارتی داده‌اند؟ امّا ازسوی دیگر با عنایت به جاودانگی تعالیم قرآن و با بسط معنا، پیام آیه امروز نیز همچنان برقرار است و بسیاری از بدعت‌های مذهبی را که بی‌هیچ مأخذ إلهی به آنها صورت شرعی داده‌اند، شامل می‌شود. در بخش دوّم آیه مراد از واژه‌ی «**فَصْل**» همان مهلتی است که در آیه‌ی ١٤ سوره نیز آمده و می‌فرماید اگر سنّت خدا در خلقت مبنی بر مهلت به بندگان نبود، واضعان شریعت و أحکام غیرخدایی بلافاصله به کیفر می‌رسیدند (زیرا این کار نوعی ظلم به دیانت اصیل و اسائه‌ی ادب دربرابر خداست ـ یونس/۱۹، هود/۱۱۰ و طه/۱۲۹).

(۲۲) تَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا كَسَبُواْ وَهُوَ وَاقِعُۢ بِهِمۡۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي رَوۡضَاتِ ٱلۡجَنَّاتِۖ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ .

« **ظالمان را** (روز جزا) **از دستاوردشان هراسان می‌بینی، و همان** (که از آن می‌ترسند) **به آنها خواهد رسید؛ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، در باغ‌های بهشت** (مَأویٰ گزینند) **و برایشان نزد خداوندشان آنچه می‌خواهند فراهم است؛ این همان فضل بزرگ** (خدا) **است** »،

یعنی بدعت‌گذاران دینی فردای قیامت، از نتایج اعمال خود بیمناک خواهند بود و جزایشان را می‌بینند. أمّا کسانی که به شریعت خدا ایمان آورده برطبق آن نیکی پیشه کردند، مورد بشارت قرار گرفته‌اند که در باغستان‌های خرّم بهشت مَأویٰ گزیده هرآنچه بخواهند برای ایشان فراهم خواهند ساخت.

(۲۳) ذَٰلِكَ ٱلَّذِي يُبَشِّرُ ٱللَّهُ عِبَادَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۗ قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ وَمَن يَقۡتَرِفۡ حَسَنَةٗ نَّزِدۡ لَهُۥ فِيهَا حُسۡنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ شَكُورٌ .

« **این همان** (سرانجامی) **است که خدا بندگانش را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند** (به آن) **بشارت داده است؛ بگو: من به ازای این** (رسالت) **اجری از شما نمی‌طلبم؛ مگر دوستی در خویشاوندی؛ و هرکس نیکی به جای آورد، برای او در ثوابش می‌افزاییم؛ همانا خدا آمرزنده و قدرشناس است** »،

بخش اوّل آیه تأکیدی بر بشارت آیه‌ی قبل به بندگان مؤمن و نیکوکار است و در عین حال ـ متعاقباً ـ به پیامبر فرمان داده شده که به قوم و قبیله‌ات بگو من به ازای این پیام و مواعظی که به شما ارائه می‌دهم، مزد و پاداشی از شما نمی‌طلبم جز آن‌که مودّت خویشاوندی را ـ که ازجمله سُنَن خودتان است ـ در حقّم رعایت کنید.

البتّه این فرمان به پیامبر(ص) که تصریح نماید طالب هیچ اجر و مزدی در ازای ابلاغ رسالتش نیست، در سوره‌های مختلف قرآن تکرار شده است چنانکه می‌خوانیم «**بگو: هر پاداشی از شما خواسته‌ام از آنِ خودتان که پاداش من جُز بر عهده‌ی خدا نیست** ... » (سبأ/٤٧) و «**بگو: هیچ مزدی از شما بر آن** (رسالتِ خویش) **نمی‌خواهم، جُزآنکه هرکس بخواهد به سوی خدای خویش راهی پیش گیرد**» (فرقان/٥٧). امّا در آیه‌ی فوق استثنایی وجود دارد که «**مودّت خویشاوندی**» است. در تفسیر این استثناء عدّه‌ای گفته‌اند که مراد آن است که «من از شما پاداشی نمی‌طلبم ولی می‌خواهم که خویشاوندانم را دوست بدارید». امّا این تفسیر درست نیست، زیرا در بین خویشان پیامبر، عموهایش ابولهب (که هیچگاه مسلمان نشد) و عبّاس (که در زمان نزول آیه مسلمان نبود و بعد از جنگ بدر مسلمان شد) نیز بوده‌اند و پیامبر(ص) نمی‌توانسته خواهان جلب دوستی برای آنها باشد و مفاد آیه نیز مطلق بوده و نفرموده «بعضی از خویشاوندانم» تا فقط شامل درخواست دوستی برای مثلاً اهل‌بیت پیامبر(ص) (علی و فاطمه و حسنین عَلَیْهِمُ السَّلام) شود. شیخ مفید که از بزرگان شیعه است نیز در این‌باره می‌گوید پاداش پیامبر(ص) به صراحت قرآن فقط ازجانب خداست و دوستی خویشاوندانش پاداش رسالت او نمی‌شود. یعنی جمله‌ی مزبور، حکم استثنای منقطع دارد. از میان مفسّران قدیم ابن عبّاس (با آنکه خود از خویشاوندان پیامبر(ص) بوده) بر همین قول رفته است. البتّه دوستی اهل بیت رسول الله(ص) در جای خود حق و صحیح است ولی مفهوم آیه‌ی شریفه قول ابن عبّاس را تأیید می‌کند که گفته است: إنَّ الْقَرابَةَ الَّتِی بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ أنْ تَصِلُوها (تفسیر طبری، ذیل آیه) یعنی: «مگر خویشاوندی‌ای را که میان من و شما است رعایت کنید».

خلاصه آنکه مقصود از استثنای مذکور در آیه (**إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبىٰ**) آن است که پیامبر(ص) با اقوام عرب به لحاظ آباء و اجداد خویشاوند بود و در آیه‌ی شریفه به همین موضوع اشاره شده است. بدین‌معنی که پیامبر(ص) فرمان یافته به مخالفان بگوید من هیچ انتظار مادّی از شما ندارم و خواهشم فقط این است که مناسبات خویشاوندی را ـ چنانکه بین عرب مرسوم بوده ـ رعایت کنید و از دشمنی وجنگ و نزاع با من دست بردارید. بدین‌ترتیب هدف، آرام‌سازی مخالفان و ترغیب آنها به ترک جدال و مخاصمه به منظور پیشبرد دعوت بوده است.

مقطع آیه مخالفان را تشویق می‌کند که هرکس به ایمان و عمل صالح پردازد، خداوند بر پاداشش می‌افزاید و قدردان او خواهد بود.

بخش چهارم

(تدابیر و فضل إلهی در حقّ بندگان)

(۲۴) أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَشَإِ ٱللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ ٱللَّهُ ٱلْبَاطِلَ وَيُحِقُّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُۥ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ .

« آیا می‌گویند او (محمّد) **بر خدا دروغی بسته است؟ و اگر خدا بخواهد بر دلت مُهر می‌نهد؛ و خدا باطل را محو و حقّ را با کلماتش اثبات می‌کند؛ همانا او از اسرار سینه‌ها آگاه است »،**

در آیه‌ی قبل فرمود که پیامبرص به قبائل مخالفِ قریش پیام دهد: من از شما جُز حفظ حرمت رابطه‌ی خویشاوندی انتظاری ندارم، پس به دعوت من منصفانه گوش فرا دهید. اینک استدلال می‌کند که آیا آنها می‌گویند محمّدص بر خدا دروغ بسته است؟ چنین سخنی با باور خودِ آنها که محمّدص را راستگو می‌دانند، نمی‌خواند. از سوی دیگر خدا نیز قطعاً راضی نیست که به او دروغی بسته شود، و اگر ببیند فردی (مشهور به امانت و راستگویی) از جانب وی دروغ می‌گوید، قطعاً بر قلبش مُهر می‌زد تا هرآنچه گفته فراموش کند و حقّ را با کلماتش ـ که به دیگری وحی نماید ـ به اثبات می‌رساند. خدای واقف به باطن‌ها، راستگویی و دروغگویی اشخاص را می‌داند و اگر فردی با شهرت و صفت راستگویی، از جانب او دروغ می‌گفت، قطعاً تحمّل نمی‌کرد چنانکه فرموده «**وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ** = اگر او (پیامبر) بعضی گفته‌ها را به ما نسبت می‌داد، قطعاً او را سخت می‌گرفتیم؛ سپس به یقین شاهرگش را قطع می‌کردیم» (حاقّه/٤٦←٤٤).

(۲۵) وَهُوَ ٱلَّذِى يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ وَيَعْفُواْ عَنِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ .

« و اوست که توبه‌ی بندگانش را می‌پذیرد و از بدی‌ها درمی‌گذرد و آنچه انجام می‌دهید می‌داند »،

به دنبال استدلال مذکور در آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه منکران را به توبه فرا می‌خواند و می‌فرماید فقط خداست که هرآنچه مردمان ـ در خلوت و عیان ـ می‌کنند، می‌داند و آمرزنده‌ی گناهان است چنانکه در همین زمینه فرموده «**أَلَمْ يَعْلَمُواْ أَنَّ اللهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** = مگر ندانستند آنکه توبه از بندگانش می‌پذیرد و زکات‌ها را می‌گیرد، خداست و خدا توبه‌پذیر و مهربان است» (توبه/١٠٤).

(۲۶) وَيَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِۦۚ وَٱلْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.

« و (دعای) **کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، می‌پذیرد و از فضلش بر** (پاداش) **ایشان می‌افزاید؛ و کافران را عذابی سخت مهیّاست** »،

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی شرح عنایات خدا نسبت به بندگان است. محتوای آیات، به وضوح واسطه‌تراشی را ردّ می‌کند. نشان می‌دهد که بهترین وسیله برای پذیرش توبه، نه توسّل به اشخاص، بلکه ایمان و عمل صالح است. در مقطع آیه هشدار می‌دهد که پایداران بر کفر، باید منتظر عذاب سختی پس از مرگ باشند.

(۲۷) وَ لَوْ بَسَطَ ٱللَّهُ ٱلرِّزْقَ لِعِبَادِهِۦ لَبَغَوْاْ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرٌۢ بَصِيرٌ.

« **و اگر خدا روزی** (همه‌ی) **بندگانش را فراخ می‌گرداند، به یقین در زمین سرکشی می‌کردند؛ لیکن** (خدا روزی را) **به اندازه‌ای که خواهد** (و صلاح بداند) **فرومی‌فرستد؛ همانا او به** (احوال) **بندگانش آگاه و بیناست** »،

از آنجا که دعای بندگان (آیه‌ی قبل) غالباً مربوط به امور مادّی است، آیه‌ی فوق در این زمینه سخن گفته است. هرچند مؤمنان واقعی را گاهی إزدیاد نعمت، بر شکر و نیکی‌هایشان می‌افزاید، ولی اغلب چنین است که اگر مردمان نعمت بی‌حدّ و حصر بیابند، سر به طغیان می‌زنند و از این‌رو خداوند (در طرح کلّی) اندازه نگهداشته و هرکس را به فراخور حالش ـ که خوب می‌شناسد ـ نعمت می‌بخشد؛ چنانکه فرموده «**إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ** = انسان که خود را بی‌نیاز دید طغیان می‌کند» (عَلَق/۷ و۶). البتّه چه بسا مشاهده می‌شود که برخی ناسپاسان و بی‌دینان، صاحب روزی و ثروت فراوان می‌شوند و این «**استدراج**» آنهاست (اعراف/توضیح آیه‌ی۱۸۲) و همچنین ممکن است بعضی مؤمنان در تنگنا بسربرند و این «آزمایش» آنهاست (به آیه‌ی بعد و توضیح آیه‌ی۳۰ نگاه کنید) از این‌رو آیه‌ی شریفه حاکی از پیامی به مؤمنان دعاگو (آیه‌ی قبل) نیز هست که تصوّر نکنند هرچه بخواهند به نفع آنهاست.

(۲۸) وَهُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ مِنۢ بَعْدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحْمَتَهُۥۚ وَهُوَ ٱلْوَلِيُّ ٱلْحَمِيدُ.

« **و اوست که باران را ـ پس از نومیدی** (مردم) **ـ فرو می‌فرستد و رحمتش را می‌گستراند؛ و همو کارساز و ستوده است** »،

واژه‌ی «**غَيْث** = باران» در آیه‌ی شریفه، از ریشه‌ی «غَوث» به معنی «به فریاد رسیدن» آمده و از این‌رو مفسّران آن را بارانی دانسته‌اند که به وقت «اغاثت» و فریاد استغاثه‌ی مردم خشکی‌زده، فرود می‌آید.

چون در آیه‌ی قبل سخن از بسط روزی رفت و تصریح فرمود که صلاح همه‌ی بندگان «هرآنچه بخواهند» نیست، در آیه‌ی فوق به گشایش‌های خدا اشاره آورده است. می‌فرماید چنان نیست که خدا همواره مردمان را در سختی نگهدارد؛ اگر در تنگی‌ها صبر کنند، چه بسا چیزی نمی‌گذرد که باران رحمت إلهی می‌بارد و

او کارساز بندگانش می‌باشد؛ کارسازی ستوده که می‌داند کجا تنگ بگیرد وکجا گشایش دهد.

(۲۹) وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٖۚ وَهُوَ عَلَىٰ جَمۡعِهِمۡ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٞ .

« **و از آیات** (قدرت و تدبیر) **او آفرینش آسمان‌ها و زمین و** (انواع) **جنبندگانی است که در هر دو پراکنده کرده است؛ و همو بر گردآوریشان ـ آنگاه که اراده کند ـ تواناست** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که از فرو ریختن باران وخرّمی زمین به اشاره سخن گفت، آیه‌ی فوق به موجودات زنده‌ای که در آسمان‌ها و زمین پراکنده‌اند اشاره دارد. نشان می‌دهد که حیات علاوه بر زمین، در آسمان‌ها هم وجود دارد، چنانکه دانشمندان علوم نیز همین احتمال را داده‌اند. مفسّران قدیم نیز چون فخر الدّین رازی، در تفسیرشان از آیه، از این موضوع سخن گفته‌اند. مقطع آیه مُشعر بر حشر موجودات ـ از زمینی و آسمانی ـ در قیامت است.

(۳۰) وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ .

« **و هر آسیبی که به شما دررسد بنا به دستاورد خودتان است؛ و خدا از بسیاری** (از گناهان) **درمی‌گذرد** »،

در پی سخن از روزی‌رسانی خدا به خلق و آفرینش موجودات در آسمان‌ها و زمین ـ شئون «رزّاقیّت» و «خالقیّت» خدای تعالی ـ آیه‌ی شریفه به «عدالت» و «رحمت» إلهی توجّه داده می‌فرماید مصیبت‌هایی‌که به مردم می‌رسد عموماً نتیجه‌ی کارهای خود آنهاست؛ درحالی‌که خدا بسیاری از بدکاری‌ها را نیز نادیده می‌گیرد. به طورکلّی آیه‌ی شریفه مُشعر بر آن است که هر عملی در دنیا عکس‌العمل خود را دارد و این، قاعده‌ی عمومی است. ولی گاهی سختی‌ها برای آزمایش آدمی است و لازم نیست که حتماً در اثر گناهی بوده باشد، چنانکه می‌فرماید «**وَ لَنَبْلُوَنَّكُم بِشَىْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْاَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِين** = و همانا شما را به شمّه‌ای از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و شکیبایان را مژده ده» (بقره/۱۵۵). این احتمال هم می‌رود که آیه‌ی مورد بحث، در خطاب به کفّار مکّه بوده باشد که مصیبت‌های وارده‌ی بر آنها همگی نتیجه‌ی دستاورد خودشان بوده است. چنانکه در این مضمون فرموده «**ظَهَرَ الْفَسَادُ فِى الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِى النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِى عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** = به (زشتی) اعمال کسان، در خشکی و دریا تباهی نمودار شده تا خدا سزای بعضی عمل‌ها را که کرده‌اند به ایشان بچشاند، شاید بازگردند» (روم/۴۱)

(۳۱) وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ .

« **وشما درمانده کننده**(ی خدا) **در زمین نیستید و غیر خدا برایتان هیچ یار و یاوری نیست** »،

یعنی ای مردم! شما هیچ‌گاه نمی‌توانید مانع مشیّت خدا در اجرای عدالت گردید، روال کار عالم در نهایت بر محور حکمت می‌گردد و بدانید که «خدا» یار و یاور حقیقی و نهایی شماست (عنکبوت/۲۲).

(۳۲) وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلۡجَوَارِ فِي ٱلۡبَحۡرِ كَٱلۡأَعۡلَٰمِ .

« **و از نشانه‌های او سفینه‌های کوه‌آسا در دریاست** »،

از روزگار قدیم کشتی نقش بزرگی در زندگی بشر از جهات گوناگون اقتصادی و ارتباطات، ایفا کرده است. ساختار و حرکت کشتی نیز بر دو محور اساسی قرار دارد که خدا در طبیعت نهاده: (۱) قانون نقصان وزن اجرام در مایعات که به «اصل ارشمیدس» معروف است و مبنای شناوری کشتی‌های بزرگ در دریاست و (۲) بادها که از نظام معیّنی برخوردارند و اگر نظمی در کار بادها نبود کشتی‌ها نمی‌توانستند طیّ طریق کنند و به مقصد رسند. البتّه امروزه کشتی‌ها با استفاده از تکنولوژی‌های پیشرفته ساخته و پرداخته می‌شوند که مبنای آن را هم خدا در خلقت نهاده است.

(۳۳) إِن يَشَأۡ يُسۡكِنِ ٱلرِّيحَ فَيَظۡلَلۡنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٍ .

« **اگر** (خدا) **خواهد باد را ساکن می‌گرداند و** (سفینه‌ها) **پشت بر آن** (آب) **متوقّف می‌مانند؛ بی‌تردید در این** (امر) **برای هر شکیبای سپاس‌گزار نشانه‌هاست** »،

یعنی چنان نیست که بادها همواره به میل و خواست ملوانان بوزند؛ اگر خدا بخواهد متوقّف شده و حرکت کشتی روی آب مختلّ می‌ماند. (حتّی امروزه هم که کشتی‌ها تحت تأثیر بادها نیستند اگر عنایت إلهی نباشد دچار سانحه شده به صخره‌های زیردریایی و امثال آن برخورد می‌کنند). در مورد مقطع آیه طبری می‌گوید مقصود این است که اهل صبر در شداید و شکر در نعمت، عمق این آیات را بهتر درک می‌کنند.

(۳۴) أَوۡ يُوبِقۡهُنَّ بِمَا كَسَبُواْ وَيَعۡفُ عَن كَثِيرٖ .

« **یا ـ به** (سزای) **آنچه** (کشتی‌نشینان) **مرتکب شده‌اند ـ هلاکشان می‌سازد، و**(لی خدا) **از بسیاری** (بدی‌ها) **درمی‌گذرد** »،

یعنی توقّف باد که هیچ، اصلاً ممکن است خدا کشتی را دچار سانحه کرده تندباد و طوفانی بفرستد و مسافرانش را ـ با گناهانی که داشته‌اند ـ به قعر دریا بفرستد؛ هرچند خداوند صاحب رحمت است و از بسیاری گناهان درمی‌گذرد.

(۳۵) وَيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٖ .

« **و** (تا) **آنها که در**(باره‌ی) **آیات ما مجادله می‌کنند بدانند که** (هیچگاه) **گریزگاهی** (جُز به سوی خدا) **نخواهند داشت** »،

آری، چه بسیار دیده شده آنها که در عافیت خدا را بنده نیستند و خود را بالاتر از آن می‌بینند که در برابر آیات و هشدارهای (إلهی) تواضع کنند، آنگاه که در شدّت و اضطرار قرار می‌گیرند بی‌اختیار دست استغاثه سوی خدا برمی‌دارند.

(۳۶)فَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَيۡءٖ فَمَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ .

« **پس آنچه به شما عطا شده، برخورداری** (اندک و کالای) **این زندگی دنیاست و آنچه نزد خداست ـ برای کسانی که ایمان داشته و به خداوندشان توکّل می‌کنند ـ بهتر و پایدارتراست** ».

با توجّه به آیات قبل می‌فرماید مردمان چون در دریا و زندگی آسیبی دیده کالایی ازدست بدهند طبعاً غصّه می‌خورند، ولی بدانند مادیّات زایل شدنی است و آن ثواب‌هایی که با کارهای خیر به دست می‌آورند و ایستادگی‌هایی که در پیشبرد حقّ به خرج می‌دهند، سرمایه‌های پایدارشان نزد خداست که جاودان خواهد بود؛ آنهایی که ایمان داشته به خدایشان توکّل دارند (و طبعاً از زشتی‌ها دوری گزیده به کارهای شایسته دست می‌زنند) به آن نعمت‌های پایدار دست می‌یابند.

بخش پنجم

(توصیف پرهیزکاران در مشکلات)

(۳۷) وَٱلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلْإِثْمِ وَٱلْفَوَٰحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُواْ هُمْ يَغْفِرُونَ .

«و نیز کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی‌ها دوری می‌گزینند و چون خشمناک شوند، آنان درمی‌گذرند »،

آیه‌ی شریفه تکمله‌ای بر آیه‌ی قبلی است و وصف برخورداران از نعمت‌های باقی آخرت را به لحاظ اعمالشان آورده است. می‌فرماید آنها از گناهان بزرگ و زشتی‌ها دوری می‌کنند و اگر لغزش‌هایی هم داشته باشند ازسرغفلت و بی‌توجّهی است، نه آنکه مُصِرّ به گناه بوده یا در برابر گناه و غیرگناه بی‌تفاوت باشند. به علاوه آنها زمانی که آسیب شخصی از کسانی ببینند، آسیب‌زنندگان را می‌بخشند و کینه‌جو نیستند. البتّه در اینکه گناه بزرگ چیست؟ مفسّران اقوال مختلف آورده‌اند. **بعضی** گفته‌اند که گناه بزرگ، گناهی است که در قرآن وعده‌ی عذاب نسبت به آن داده شده و **برخی** گناه بزرگ را گناهی دانسته‌اند که نسبت به مقدّماتش بزرگ است. **عدّه‌ای** نیز گفته‌اند گناه هرچه باشد با اصرار و تکرار، بزرگ می‌شود؛ چنانکه فرموده است «**وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُون** = آنها که در کارهای (گناه‌آلود) شان اصرار نمی‌ورزند درحالی‌که (زشتی آنها را) می‌دانند» (آل‌عمران/۱۳۵). مقطع آیه‌ی فوق احتمالاً می‌رساند که منظور از «**كَبَائِرَ الْإِثْمْ** = گناهان بزرگ» بیشتر، گناهانی‌است‌که در ارتباط با إضرار به غیر می‌باشد.

(۳۸) وَٱلَّذِينَ ٱسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ .

« و آنها که (دعوت) **خداوندشان را اجابت می‌کنند و نماز را به پا داشته و امرشان را بینشان، به مشورت می‌نهند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند »،**

یعنی دعوت‌های خدا را در احتراز از بدی‌ها و حرکت به سوی نیکی‌ها لَبَّیک می‌گویند، چنانکه فرموده است «**اِسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ** = دعوت خدا و رسول را ـ چون شما را به چیزی می‌خواند که به شما حیات می‌بخشد ـ اجابت کنید» (انفال/۲۴). خصوصاً بر نماز تأکید شده، زیرا هر نماز ـ درحقیقت ـ تجدید عهد با خداست. سپس می‌فرماید امورشان را با رایزنی می‌گذرانند، یعنی استبداد رأی نداشته بنایشان در کارها بر مشورت است و ازافکار واندیشه‌های یکدیگر بهره می‌برند؛ چنانکه از امام علی(ع) روایت شده که فرمود «مَنِ اسْتَبَدَّ بِرأْيِهِ هَلَكَ، وَ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا = هرکه خودرأیی کند، هلاک شود و آنکه با مردمان مشورت می‌کند در عقلشان، با آنها شریک می‌شود» (نهج‌البلاغه،کلمات قصار،۱۶۱). از سوی دیگر آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مسلمان‌ها در صدر اسلام مجلس مشورتی داشتند و در أمورشان با هم

به مشورت می‌پرداختند و از آنجا که متعاقباً سخن از انفاق آمده ـ و این از جمله موارد نادری است که بین نماز و انفاق فاصله افتاده است ـ به دست می‌آید که چه بسا یکی از شقوق آن مشورت‌ها، درباره‌ی انفاق‌هایشان بوده است.

(۳۹) وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡبَغۡيُ هُمۡ يَنتَصِرُونَ .

« **و کسانی که چون ستم به ایشان رسد، مقابله به مثل می‌کنند** (دفع ستم می‌نمایند) »،

یعنی مردمانی‌اند که ظلم‌پذیر نیستند. طبری در تفسیر آیه از قول سُدّی (از مفسّران قدیم) می‌گوید «در برابر ستمگران بی‌آنکه به آنها تجاوز کنند، می‌ایستند (يَنْتَصِرُونَ عَنْ بَغْيٍ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أنْ يَعْتَدُوا)». بدین‌ترتیب واژه‌ی «**انتصار**» در آیه‌ی شریفه، به معنی مقابله به مثل آمده که این‌مطلب را آیه‌ی بعد بیشتر توضیح می‌دهد (**بَغْی** = ستم و تجاوز). چنانکه در همین زمینه می‌خوانیم «**وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِى تَبْغِى حَتّىٰ تَفِىءَ إِلَى أَمْرِ اللهِ** = اگر دو طایفه از مؤمنان کارشان به جنگ کشید، میان آن‌دو اصلاح دهید؛ و اگر (باز) یکی از آن‌دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن (طایفه‌ای) که تعدّی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا (و رعایت عدالت و توافق) بازگردد» (حجرات/۹).

(۴۰) وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **و جزای بدی، بدی همانند آن است و کسی که درگذرد و اصلاح نماید، پس أجر او بر**(عهده‌ی) **خدا است؛ بی‌تردید خدا ظالمان را دوست ندارد** »،

یعنی اگر نظر به مجازات است، باید درحدّ آسیبی که وارد شده مجازات کرد و نه بیشتر از آن، ولی اگر در موقعیّت تسلّط، ببخشایند و درگذرند، ثوابی است که خدا اجرش را می‌دهد. چنانکه فرموده «**وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَ لَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ** = و اگر عقوبت کردید همانگونه که عقوبت شده‌اید عقوبت کنید و اگر صبر ورزید البتّه آن برای شکیبایان بهتراست» (نحل/۱۲۶) همانگونه که امام علی(ع) خطاب به سپاهش که می‌خواستند به دشنام دهنده‌ای حمله‌ور شوند فرمود: «إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ ، أو عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ = جُز این نیست که پاسخ ناسزا، ناسزایی مثل آن‌است و یا درگذشتن از آن ناسزا» (نهج‌البلاغه، کلمات قصار،۴۲۰) . شایان ذکراست که در آیه‌ی شریفه صنعت مشاکله به کار رفته و جزای عمل به لفظ خود عمل، ذکر شده است (بقره/توضیح آیه‌ی۱۵و آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی۵۴).

(۴۱) وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعۡدَ ظُلۡمِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَا عَلَيۡهِم مِّن سَبِيلٍ .

« **و کسی که ــ پس از ظلمی که به او شده ــ در پی مقابله به مثل** (و مجازات) **برآید، راهی** (اعتراضی) **بر ضدِّ او نیست** »،

یعنی راه اعتراض برکسانی که ستمی دیده و درحدّ ظلمی که برآنها رفته پاسخ می‌دهند، بسته است (فقط از آن «**أجر إلهی**» که در اثر فرو بردن خشم و گذشت حاصل می‌شود، محروم می‌گردند).

(۴۲) إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَظْلِمُونَ ٱلنَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

« **جُز این نیست که راه** (اعتراض) **بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحقّ طغیان می‌ورزند؛ آنان را عذابی دردناک است** »،

واژه‌ی «**يَبْغُونَ**» به معنی «ظلم و تعدّی و طغیان» است. قید «**بِغَيْرِ الْحَقِّ**» در اینجا قید وصفی و تأکیدی است؛ چنانکه فرموده «**يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ** = پیامبران را به ناحق می‌کشتند» (بقره/آیه‌ی ٦١).

می‌فرماید راه اعتراض بر کسانی‌است که به مردم ستم می‌کنند، أعمّ از آنکه بیش از حدّ مجازات کنند (که متأسّفانه امثالش حتّی درجوامع اسلامی، کم نیست) و یا بی‌مقدّمه ظلم نمایند، همه‌ی آنان که پایمالگر حقوق دیگرانند، همگی را خداوند وعده‌ی کیفر می‌دهد.

(۴۳) وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ.

« **و هرکه شکیبایی ورزد و درگذرد، همانا این از امور استوار** (و ستوده) **است** »،

مقام صبر قبل از عفو آمده و نشان می‌دهد که اهل عفو باید ابتدا اهل صبر بوده باشند. به طور کلّی آیات فوق نشان می‌دهد که خداوند ترجیح می‌دهد بندگانش در ناهنجاری‌ها نسبت به یکدگر، صبور و اهل بخشش باشند ولی چون همگان نمی‌توانند چنین باشند و تحمّل فروبردن خشم و گذشت را ندارند، حقّ دادخواهی و جبران بدی را در حدّ آسیبی که بر آنها وارد ساخته‌اند، برای افراد قائل شده و درعین‌حال تشویق به عفو و گذشت فرموده است. چنانکه درآیات مربوط به قصاص نفس نیز همین روش ملاحظه می‌شود (بقره/ توضیح آیه‌ی۱۷۸).

بخش ششم

(سرانجام ستمگران و نصیحت به بندگان و أشکال گوناگون وحی به انبیاء)

(۴۴) **وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن وَلِيٍّ مِّنۢ بَعْدِهِۦ ۗ وَتَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ لَمَّا رَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّن سَبِيلٍ.**

« **و هرکه را خدا به گمراهی سپُرَد هیچ یاوری پس از آن نخواهد داشت؛ و ظالمان را** (در قیامت) **می‌بینی که چون عذاب** (إلهی) **را بنگرند، گویند: آیا راهی برای بازگشت** (به دنیا) **هست؟** »،

پس از ذکر اوصافی از مؤمنان نیک کردار در آیات قبل، در آیه‌ی فوق از منکران خشونتگر و خودخواهی آنان یاد می‌کند که خداوند آنها را به گمراهی‌شان سپرده است. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که توفیق راه یافتن به حقّ و رسیدن به شخصیّتی که در آیات گذشته وصف کرد (دوری از گناهان بزرگ، فرو بردن خشم، مشورت در امور، گذشت در موضع قدرت و غیره) به هدایت و توفیق إلهی ـ بنا به لیاقت شخص (ابراهیم/۲۷) ـ حاصل می‌شود و کسی را که خدا شایسته‌ی این توفیق ندیده به گمراهی‌هایش سپُرَد، هیچکس نمی‌تواند در قلب و روح او نفوذ کرده آن توفیق‌ها را نصیبش کند. مقطع آیه وصف حالی از سرگشتگی گمراهان دنیوی در آخرت است؛ می‌فرماید آنها که در دنیا از هدایت إلهی محروم بوده‌اند به هنگام مواجهه با عذاب در آخرت، آرزوی بازگشت به دنیا را دارند تا جبران ما فات کنند، چنانکه می‌فرماید «**وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ** = در آن (جهنّم) فریاد زنند خداوندا! برونمان آر تا کار شایسته‌ای جز آنچه انجام می‌دادیم کنیم (و خدا گوید:) آیا آنقدر عمرتان ندادیم تا هرکه پند گرفتنی بود طی آن پند گیرد و بیم‌رسان (من) بیامدتان؟ پس (عذاب را) بچشید که (امروز) ستمگران را یاوری نیست» (فاطر/۳۷).

(۴۵) **وَ تَرَىٰهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَٰشِعِينَ مِنَ ٱلذُّلِّ يَنظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِيٍّ ۗ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِنَّ ٱلْخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ أَلَآ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ فِى عَذَابٍ مُّقِيمٍ.**

« **و آنها را می‌بینی که به** (عذاب دوزخ) **عرضه می‌شوند، درحالی‌که از زبونی فروتن شده‌اند؛ از زیر چشم** (به آن صحنه) **می‌نگرند و کسانی‌که ایمان آورده‌اند گویند: همانا آنها که خود و خانواده‌شان را روز قیامت به خسارت افکندند زیانکارانند؛ آگاه باش که بی‌تردید ستمکاران در عذابی پایدار خواهند بود** »،

«**طَرْفٍ خَفِيٍّ**» یعنی «نگاه دزدانه و زیرچشمی». «**خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ**، دچار خسرانِ نفس شدن» تعبیر ژرف و دقیقی

است که هشت بار در قرآن آمده است (انعام/۲۰ و۱۲، اعراف/۵۳ و۹ هود/۲۱، مؤمنون/۱۰۳، زُمَر/۱۵ و شوری/٤٥). زیرا انسان گاه مال یا مقامی را از دست می‌دهد که هرچند زیان بارزی است، ولی زیانِ أسفبارتر خسرانی است که کلّ هستی و کیان آدمی را دربر می‌گیرد و «خسارت نفس» ناظر به این معناست.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید محرومان از هدایت إلهی در دنیا، چون با صحنه‌های عذاب اُخروی روبرو شوند، جرأت خیره‌شدن به آن صحنه‌ها را ندارند و فقط از زیرچشم و دزدانه نگاه‌هایی می‌کنند. به علاوه آنها به سرزنش مؤمنان مبتلا می‌گردند که به آنها خواهند گفت: خود و خانواده‌تان را دچار خسارت کردید، چه خسارت بزرگی!

(۴۶) وَمَا كَانَ لَهُم مِّنْ أَوْلِيَآءَ يَنصُرُونَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۗ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن سَبِيلٍ .

« **و هیچ حامیانی غیر خدا که یاریشان دهند نخواهند داشت و هرکه را خدا به گمراهی سِپُرَد، هیچ راهی** (به نجات) **برای او نخواهد بود** »،

یعنی تمام پشتوانه‌ها و اولیایی‌که منکران در دنیا برگزیده ودلخوش به یاریشان بودند ـ و با این دلخوشی در مسیری خلاف رضای خدا حرکت می‌کردند ـ در آن موقعیّت اُخروی از آنها گم می‌شوند و این سرنوشت همه‌ی کسانی است که خداوند در دنیا به عنادها وگمراهی‌هایشان وامی‌گذارد.

(۴۷) ٱسْتَجِيبُوا۟ لِرَبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ ۚ مَا لَكُم مِّن مَّلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُم مِّن نَّكِيرٍ .

« (دعوت) **خدایتان را ـ پیش از آنکه آن‌روز بی‌بازگشت از جانب خدا فرا رسد ـ اجابت کنید؛ هیچ پناهگاهی در آن روز نخواهید داشت و جای انکار برایتان نخواهد بود** »،

آیه‌ی شریفه به همه‌ی مردم خطاب داشته و می‌فرماید قدر فرصت‌ها را بدانید و در مدّت محدود عمر به دعوت «حق» لبّیک گویید، نه به دعوت «شیطان و نفس امّاره» که شما را به دلبستگی‌های تامّ دنیا فرا می‌خوانند؛ بدانید انکارها در قیامت سرنوشت کسی را تغییر نمی‌دهد و هیچ پناهگاهی جُز خدا برای مردمان نخواهد بود.

(۴۸) فَإِنْ أَعْرَضُوا۟ فَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۖ إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ۗ وَإِنَّآ إِذَآ أَذَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ كَفُورٌ .

« **پس اگر روی برتافتند، ما تو را نگاهبانشان نفرستادیم؛ همانا بر تو جُز ابلاغ** (پیام وظیفه‌ای) **نیست؛ و به‌راستی ما چون آدمی را رحمتی از جانب خود بچشانیم، بدان شادمان می‌گردد و چون به** (سزای) **دستاورد پیشینش آسیبی به او رسد، انسان بسی ناسپاس است** »،

در این آیه خداوند پیامبر ص را مخاطب قرار داده می‌فرماید اگر مردم به این هُشدارها وقعی ننهاده همچنان به راه خسارت‌بار خود ادامه دادند، تو وظیفه نداری آنها را وادار به پیروی کنی و مسئولیّت تو فقط رساندن

پیام است (نساء/۸۰). سپس خداوند از بی‌ثباتی احوال آدمیان سخن می‌گوید که این مردمان ناسپاس همین‌که به نعمتی رسند، سرمست می‌گردند و چون به سزای اعمالشان به گرفتاری روند سخت ناسپاسی می‌کنند، گویی انتظار دارند که عدالتی در میان نیاید و آنان با خلافکاری‌ها و غفلت‌هایشان رها شوند. البتّه گرفتاری‌ها همیشه به سزای اعمال نیست و گاهی آزمایش إلهی است که در آیات مختلف به آن اشاره شده است (ازجمله بقره/۱۵۵، مائده/٤۸، کهف/۷، انبیاء/۳۵، محمّد/۳۱).

(۴۹و۵۰) لِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ . أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَٰثًا ۖ وَيَجْعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًا ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌ قَدِيرٌ .

«پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست؛ آنچه را که می‌خواهد می‌آفریند؛ هرکس را بخواهد دختر می‌بخشد و به هرکس بخواهد پسر می‌دهد » « یا آنان را پسران و دختران با هم دهد و هرکه را بخواهد عقیم می‌گرداند؛ همانا او (بر هر امری) **دانا و تواناست »،**

آیات شریفه پس از هُشدار به بدکاران در آیات قبل، قدرت خدا را در امور عالم نشان می‌دهد. به عبارت دیگر می‌فرماید خدایی که سررشته‌دار احوال مردم است بی‌شکّ می‌تواند کسانی را که خلاف رضای او قدم برمی‌دارند به کیفر رساند. در اثبات این‌معنا به پدیده‌های آفرینش و تنوّع آنها در اعطای فرزندان به افراد اشاره می‌کند (البتّه خدا برای خلقت قوانینی نهاده که اگر کسی با آنها آشنا شده بهره‌برداری نماید، ممکن است فرزند دلخواه خود را بیابد ولی این امر مغایر قدرت خدا در خلقت نیست زیرا همان قوانین نیز از خداست که هیچ قدرتی جُز او نمی‌تواند همسان آن قوانین را بیاورد).

واژه‌ی «**يُزَوِّجُ**» به معنی «توأمان، باهم» است. می‌فرماید به بعضی فقط پسر، بعضی فقط دختر و به برخی هم دختر و هم پسر می‌دهد و به بعضی نه پسر و نه دختر. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه می‌رساند که هم دختران ارمغان إلهی‌اند و هم پسران و فرقی بین آنها نیست.

(۵۱) وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِىَ بِإِذْنِهِۦ مَا يَشَآءُ ۚ إِنَّهُۥ عَلِىٌّ حَكِيمٌ .

« و هیچ بشری نیست که خدا با او سخن گوید مگر به وحی؛ یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای (فرشته‌ای) **می‌فرستد تا به اجازه‌ی او آنچه را او می‌خواهد وحی کند؛ همانا خدا بلندمرتبه و فرزانه است»،**

آیات پایانی سوره ـ در ارتباط با هدایت‌های إلهی ـ از وحی[1] او سخن آورده و از تنوّع شکل وحی بحث می‌کند. مفاد آیه‌ی شریفه، مشعر بر سه نوع وحی است: **نخست** وحی القلوب، مانند هدایتی که به مادر موسی

(۱) ـ واژه‌ی «**وحی**» در لغت به معنی «اشاره‌ی سریع و پنهانی با کسی سخن گفتن» است، شعور مرموز و درکی برتر که درون آدمی را فرا گیرد.

رسید و بر دلش نشست که فرزند خویش را در جعبه‌ای نهاده و به دریا افکند (طه/۳۹) و **دوّم**، وحی الْکلام[۱] مانند صدایی که موسیع در بیابان شنید و مأموریت یافت که به سوی فرعون و دستگاهش رود (طه/۲٤←۱۱) و **سوّم** وحی الْمَلَک که فرشته‌ای از سوی خدا برای ابلاغ فرمان او فرستاده می‌شود و آیه‌ی بعد اشاره دارد که وحی به پیامبر اسلامص از نوع سوّم بوده است.[۲]

(۵۲) **وَ كَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ۚ مَا كُنتَ تَدْرِى مَا ٱلْكِتَٰبُ وَ لَا ٱلْإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلْنَٰهُ نُورًا نَّهْدِى بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنْ عِبَادِنَا ۚ وَإِنَّكَ لَتَهْدِىٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ.**

« **و این چنین** (با ارسال) **روحی از جانب خود به سوی تو** (این قرآن را) **وحی کردیم؛ تو** (پیش از آن) **نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن** (کتاب) **را نوری قرار دادیم که به** (وسیله‌ی) **آن هر که از بندگان خود را که بخواهیم** (و شایسته بینیم) **هدایت می‌کنیم و به راستی تو** (مردمان را) **به راهی راست هدایت می کنی** »،

واژه‌ی «**كَذٰلِكَ** = این‌چنین» در آغاز آیه، به «**يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ** = رسولی (فرشته‌ای) می‌فرستد تا به اجازه‌ی او آنچه را او می‌خواهد وحی کند» بازمی‌گردد؛ نشان می‌دهد که وحی به پیامبر اسلامص به طور کلّی به این صورت بوده است، چنانکه توصیف آن در سوره‌ی تکویر/۲۳←۱۹ آمده است. واژه‌ی «**رُوح**» را در بخشِ اوّلینِ آیه برخی «قرآن» دانسته‌اند، ولی در ارتباط با آیه‌ی قبل به دست می‌دهد که واژه‌ی مزبور به «**رَسُولًا** = فرستاده‌ای (فرشته‌ی وحی، جبرئیل)» اشاره دارد.

آیه‌ی شریفه به صراحت نشان می‌دهد که پیامبر اسلام ص پیش از بعثت، از هر نوع هدایت روشن دینی محروم بوده، امّا برخی مفسّران که نخواسته‌اند این مفهوم را کاملاً بپذیرند همچون صاحب تفسیر المیزان گفته‌اند که «آیه منافات ندارد با این‌که پیامبرص پیش از بعثت نیز به خدا ایمان داشته و اعمالش صالح بوده است» که این، البتّه می‌تواند تا حدودی درست باشد ولی بنا به تصریح آیه، پیامبرص قبل از رسالت از «ایمان دینی و کتاب آسمانی» بی‌خبر بوده است. حتّی می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه با تصریح بر این مطلب، در

---

(۱) ـ منظور از «**مِن وَرَاءِ حِجَابٍ**» این است که کلام از پس حجابی بوده (و گوینده دیده نمی‌شود)، نه به صورت معاینه و مشاهده.

(۲) ـ البتّه ذکر نوع دوّمِ وحی نیز به پیامبراسلامص، در اخبار آمده است. چنانکه می‌خوانیم حارث بن هشام از پیامبر پرسید: «**يا رَسُولَ‌اللهِ كَيْفَ يَأْتيكَ الْوَحيُ** ؟ = ای رسول‌خدا وحی چگونه به تو می‌رسد؟ و پیامبرص پاسخ داد: **أحيَانًا يَأْتِينى مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ وَ هُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ فَيُفْصَمُ عَنّى وَ قَدْ وَعَيْتُ عَنهُ ما قالَ، و أحْيَانًا يَتَمَثّلُ لِيَ المَلَكُ رَجُلاً فَأَعِي ما يَقُولُ** = گاهی از اوقات وحی (در خلال آوایی) چون طنین زنگ به من می‌رسد و این سخت‌ترین حالات وحی بر من است، سپس آن حالت از من برطرف می‌شود و آنچه گفته شده ضبط کرده‌ام. و گاهی فرشته برایم به صورت مردی متمثّل می گردد و با من سخن می‌گوید و آنچه گوید حفظ می‌کنم.» (صحیح بخاری، جزء اوّل، ص۳و۲ و طبقات ابن سعد، قسمت اوّل، ص ۱۳۲).

مقام اثبات اصالت وحی نبوی بوده و درحقیقت می‌فرماید چه شاهدی بهتر از این در اثبات اصالت منشأ إلهی قرآن که پیامبراسلام ٤٠ سال بین مردم می‌زیست و هیچ دعوتی نکرد و آنگاه به یکباره برخاست و همگان را به یکتاپرستی و فضائل اخلاق فراخواند وانواع شداید را نیز در این‌راه متحمّل شد. می‌فرماید ای پیامبر تو نمی‌دانستی که قرآن و ایمان چیست ولی ما قرآن را بر تو نازل کردیم وآن را نوری برای هدایت مردم لایق قرار دادیم، پس دعوت تو حقّ است.

(۵۳)صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ .

« **راه خدایی که آنچه در آسمانها و زمین است از آنِ اوست؛ آگاه باش که** (همه‌ی) **امور به سوی خدا بازمی‌گردد** ».

مفاد آیه‌ی شریفه مقطع آیه‌ی قبل را دنبال می‌کند. رویهمرفته می‌فرماید تو ای پیامبر! پیش از دریافتِ این وحی إلهی، نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست؟ تا ما این وحی را به سوی تو فرستادیم و قرآن را نوری قرار دادیم که به سبب آن هرکس از بندگان خود را که لایق بدانیم هدایت می‌کنیم و تو بنابراین به راه راست هدایت می‌کنی، راه خدایی‌که آسمان‌ها و زمین را آفرید و کارها به سوی او بازمی‌گردد.

بدین‌ترتیب مفاد آیه، جان کلام دعوت اسلامی است: یکتاپرستی و نزدیکی به خدایی که همه چیز از آنِ اوست، همه از اویند و به‌سوی او بازمی‌گردند و آنگاه، به نتائج قطعی و نهایی زندگی دنیوی خود می‌رسند؛ و شایان توجّه اینکه آیاتِ آخرینِ سوره ـ با واژه‌ی «**كَذَٰلِكَ**» در آغاز آیه‌ی ۵۲ ـ با آیاتِ نخستینِ آن که فرمود «**كَذٰلِکَ يُوحِى إلَيْکَ** = این چنین به تو وحی‌کردیم»، هماهنگی نشان می‌دهد.